

آموزش زبان فارسی

کتاب چهارم

دوره پیشرفته

تألیف

دکتر یدالله ثمره



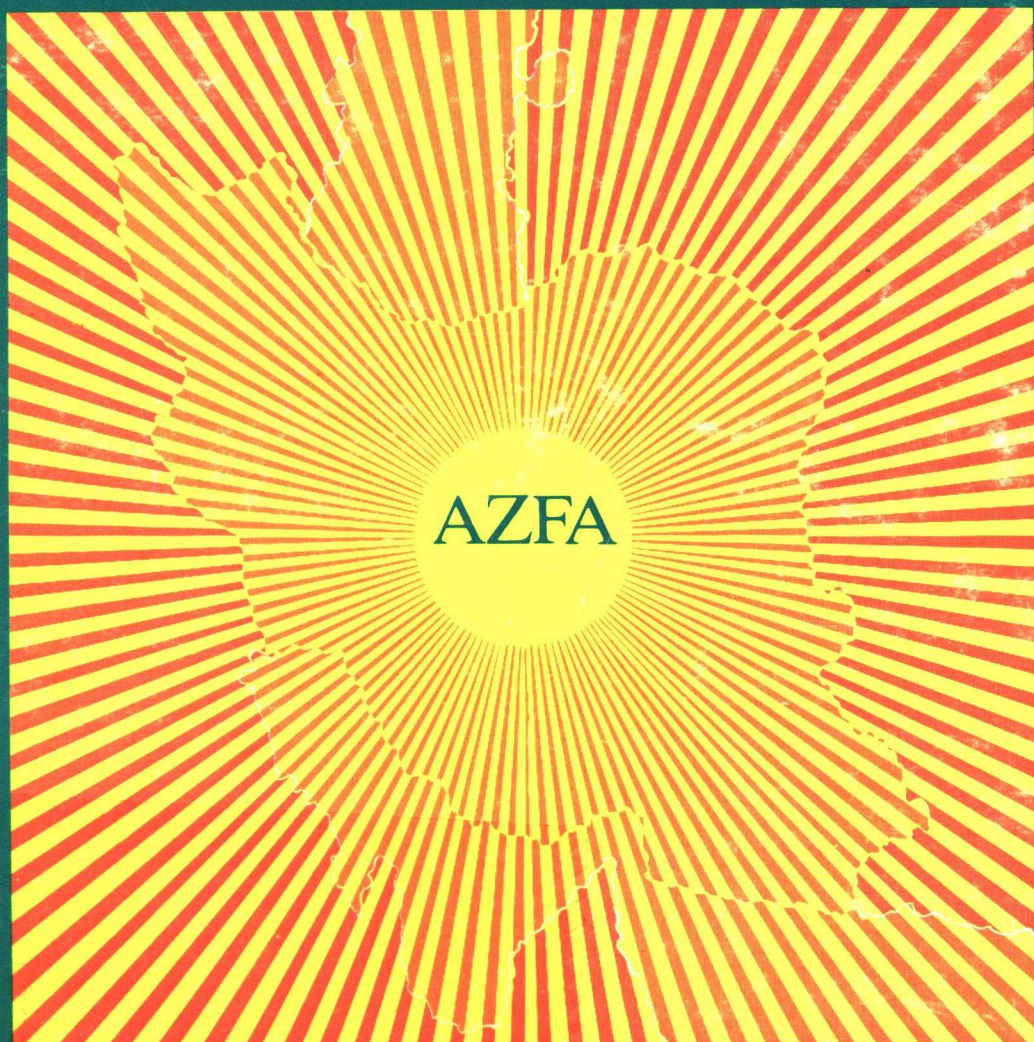
۵۴/۳۰۰

۷/۳

آزفا

PERSIAN
LANGUAGE TEACHING
Advanced Course
BOOK 4

by
Yadollah Samareh Ph. D.



آموزش زبان فارسی



کتاب چهارم دوره پیشرفته

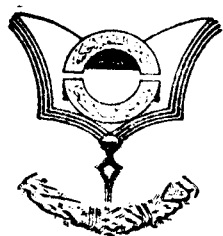
تألیف

دکتر یدالله ثمره

استاد دانشگاه تهران

شماره برگه فهرست‌نویسی کتابخانه ملی ۵۸۰ - ۶۶ م

نام کتاب:	آموزش زبان فارسی (آزفا)، کتاب چهارم، دوره بیست‌ونهم شماره ردیف ۴
مؤلف:	دکتر یدالله ثمره
ناشر:	انتشارات بین‌المللی الهدی اداره کل روابط و همکاری‌های بین‌الملل وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
نوبت چاپ:	چاپ سوم
تعداد:	هفت هزار نسخه
تاریخ انتشار:	۱۳۷۲ هجری شمسی
چاپ:	چاپخانه شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
	حق چاپ برای ناشر محفوظ است.



فهرست مطالب

موضوع	صفحه
پیش گفتار	یازده
راهنمای تدریس و استفاده از کتاب	چهارده

درس ۱

قصه رنگها [متن]	۲
ترکیب اضافی (صفت مرکب)	۵
پسوند «زار»	۵
میان وند «آ»	۵
حذف نشانه اضافه (اسم مرکب)	۶
قید توضیح	۷
تخمین	۸

درس ۲

گل، آینه، قرآن (شعر)	۱۱
چهار باره	۱۳، ۲۶۰
آن پسر را دستگیر کنید (۱) [متن]	۱۶

درس ۳

آن پسر را دستگیر کنید (۲) [متن]	۲۰
اسم / صفت + اسم مفعول (صفت مفعولی مرکب)	۲۸، ۴۷
ضمیر مشترک + اسم (صفت مرکب)	۲۸

۲۸	اسم + ستاک حال (اسم / صفت مرکب)
۲۹	ترکیب اضافی (اسم مرکب)
۲۹	ترکیب عطفی (اسم مرکب)
۲۹، ۶۷	عدد + اسم (صفت / قید)
۳۲	قید ترتیب
۳۳	ربط «و»
۳۴	ضمیر مفعولی پیوسته
۳۴	حذف «به» و «در»
۳۴	بی آنکه / بدون آنکه
۳۵	تقدّم صفت بر موصوف

درس ۴

۴۰	شوق دیدار [متن]
۴۶	پسوندهای «ی، ـی، ـان» (اسم مصدر)
۴۶	پسوندهای «ـی» (صفت نسبی)
۴۶	حذف نشانه اضافه از پایان موصوف (ترکیب وصفی)
۴۷	صفت مقلوب
۴۷، ۶۶	اسم فاعل مرکب
۴۷، ۶۶	اضافه مقلوب
۴۷	پسوندهای «آنی» (صفت نسبی)
۵۴	حذف «که» موصولی
۵۴، ۵۵	«که»، «تا» (ربط)
۵۵	قید چگونگی / حالت (تکرار صفت یا اسم)
۵۶	صفت در نقش اسم
۵۶	هر چه + صفت برتر + صفت برتر

درس ۵

۶۱	زمین خشنماک [متن]
۶۵	پسوند «یّه» (صفت نسبی)
۶۵	پسوند «ـِ» نسبت (اسم منسوب)
۶۸	جزء اسمی فعل مرکّب به صورت اسم مضاف
۶۹	«بلکه» (ربط)
۷۰	«چون»، «زیرا» (قید علّت)
۷۱	وجه وصفی
۷۱	جمع اسمهای غیر قابل شمارش

درس ۶

۷۸	آگاهی و قدرت [متن]
۸۴	پسوند «ار» (اسم / صفت)
۸۵، ۸۶	پسوند «ی» (نام علوم، حرفه‌ها، محل کار)
۸۶	پسوند «آ» (صفت فاعلی)
۸۷	«خویش» (ضمیر مشترک)
۸۸	پسوند «مدار»
۸۸	پسوند «یت» (اسم مصدر)
۸۹	«غیر» + صفت (صفت مرکّب)
۸۹	«فلان» (ضمیر مبهم)
۸۹	پسوند «گار» (صفت فاعلی)
۹۴	عطف چند قید پرسشی به یکدیگر
۹۴	مفعول به صورت یک جمله کامل
۹۵	فعل گذشته ساده در معنی فعل آینده
۹۵	«مگر، جز، بجز، غیر از، الا...» (قید استثناء)
۹۵	«با»، «همراه با»

درس ۷

- عجیب ولی واقعی [متن] ۱۰۳
- «پُر / کم» + اسم (صفت مرکب) ۱۰۶
- حذف نشانه اضافه از پایان موصوف (اسم مرکب) ۱۰۷
- «پس از»، «پس از آنکه» ۱۰۸
- عدد کسری (اعشاری و متعارفی) ۱۰۸
- کوچک و خواندنی [متن] ۱۱۲
- «هم» (پیشوند اشتراک) ۱۱۶
- اسب [متن] ۱۱۹
- اسم + «کار» (نام حرفه) ۱۲۲
- تبدیل فعل مرکب لازم به متعدی ۱۲۳
- حرف اضافه «به» و روش نوشتن آن ۱۲۴

درس ۸

- جوانان، گامی به پیش برای شرکت در بازسازی [متن] ۱۳۰
- واژه «باز» ۱۳۴
- حال اخباری از مصدر فرضی «باشیدن» ۱۳۸
- «که» ربط و معانی آن ۱۳۸
- غزل و انواع آن ۱۴۳
- وزن، قافیه، ردیف ۱۴۳
- مثل یک جویبار (شعر) ۱۴۴
- صورت خیال در شعر ۱۴۷

درس ۹

- خانواده و کودک نابینا [متن] ۱۵۰
- حرف اضافه «به» به صورت میان‌وند ۱۵۵
- اسم فاعل / صفت فاعلی با معنی مفعولی ۱۵۸

۱۶۰	قید و انواع آن
۱۶۲	فعل شرط، جواب شرط
۱۶۳	حذف فعل

درس ۱۰

۱۶۷	چشمه و سنگ (شعر)
۱۶۸	مثنوی
۱۷۰	تبدیل واژه «آ» به «ک»
۱۷۰	ضرورت شعری
۱۷۱	«یکی» (نشانه نکره)
۱۷۲	ضمیر متصل مفعولی با «اگر»
۱۷۲	فعل «بودن» به معنی «داشتن»
۱۷۲	تقدم فعل بر فاعل
۱۷۲	حذف «می» (نشانه حال اخباری)
۱۷۳	تقدم بخش دوم فعل مرکب بر بخش اول آن

درس ۱۱

۱۷۷	بحران انرژی [متن]
۱۸۱	ستاک + ستاک (اسم مرکب)
۱۸۲	پسوند «ائی» (صفت نسبی)
۱۸۲	«قابل» + اسم (صفت مرکب)
۱۸۳	پیشوند «نا» (صفت منفی)
۱۸۳	«پس»
۱۸۴	«چرا که»، «در رابطه با»، «بالعکس»
۱۸۵	«علیرغم»
۱۸۶	«ناگزیر از»
۱۸۶	می بایست، بایست، باید

۱۸۷	عبارت وصفی
۱۸۷	«در حال» + مصدر / اسم مصدر (فعل ناتمام)
۱۸۷	تقدم صفت «دیگر» بر موصوف

درس ۱۲

۱۹۳	سمینار آموزشی طرح آمارگیری از معادن کشور [متن]
۱۹۴	«نامه» به صورت پسوند (اسم مرکب)
۱۹۶	پسوند «ین» (جمع بعضی از واژه‌های عربی)
۱۹۷	واژه «آلات» (نشانه جمع)
۱۹۷	حرف اضافه «به» به معنی «بر طبق / بنا بر»
۱۹۷	«لازم به...»
۲۰۱	روابط مصر و لیبی... [متن]
۲۰۲	فعل «انتظار رفتن»
۲۰۳	واژه «سر» در ترکیبات
۲۰۳	پسوند «گری» (اسم مصدر)
۲۰۶	نهمین اجلاس سران... [متن]
۲۰۸	واژه «کُل» در ترکیبات
۲۱۰	در جریان دیدار از پکن... [متن]
۲۱۱	«به نقل از»، «حاکی از»
۲۱۲	«شایان... که...»
۲۱۴	پرستوها [متن]

درس ۱۳

۲۱۶	خط و خط‌نویسان نامدار
۲۲۸	پسوند «گار» (نسبت)
۲۲۹	پسوند «گانه» (نسبت)
۲۳۰	واژه «نیمه» در ترکیبات
۲۳۲ - ۲۳۳	«نمودن / کردن / ساختن»

۲۳۳	«گردیدن / گشتن / شدن»
۲۴۰	پسوند «وَر»

درس ۱۴

۲۴۲	ایران‌شناسی و شرق‌شناسی [متن]
۲۴۶	«به تناسب / به نسبت»، «نسبت به / به نسبت»
۲۴۸	واژه «شبه» در ترکیبات
۲۴۸	«کما این که»

درس ۱۵

۲۵۷	وقتی که عشق نیست... (شعر)
۲۶۱	«گوئی / تو گوئی» (قید تشبیه)
۲۶۲	«هر کجا، هیچ کجا»
۲۶۴	تشبیه، اضافه تشبیهی، اضافه استعاری
۲۶۸	پیوست ۱ (کلید تمرینها)
۳۰۲	پیوست ۲ (واژه‌نامه)
۳۴۰	پیوست ۳ (فعلهای بسیط و مرکب)
۳۵۰	پیوست ۴ (واژه‌ها، عبارتها، و جمله‌های اصطلاحی)
۳۵۱	منابع

پیام‌الرحمن الرحیم

قرن حاضر زمانهٔ رویارویی فرهنگهاست. زبان فارسی نیز که محمل فرهنگ ایرانست به عرصهٔ این رویاروییها فراخوانده شده است. ضرورت‌های تاریخی ما را مجبور کرده که برای حفظ کیان فرهنگی خود در عرصه‌های مختلف در تلاشهایی که برای گسترش فرهنگ کشورمان مؤثر است فعالانه مشارکت ورزیم.

بیگانگان با این زبان، جمعی در پاسخ به ضرورت فرهنگی جامعهٔ خود به سراغ ما خواهند آمد و جمعی را ما وظیفه داریم به این قلمرو وارد کنیم. این امر محقق نمی‌شود مگر با به کار گرفتن مساعی و تلاشهای بیشتر و به وجود آوردن دواعی و انگیزه‌های جدی برای جستجوگرانی که در عرصهٔ فرهنگ انسانی به تحقیق و تفحص مشغولند.

کلید آشنایی دیگران با مجموعهٔ موارث فرهنگی ما زبان ماست، بی‌هیچ شبهه‌ای شناخت فرهنگ و تمدن اسلامی، ایرانی ما بدون آشنایی با زبان فارسی میسر نیست. وظیفهٔ ماست که دست کم با آنانکه به صورتهای گوناگون به عرصه‌های فرهنگ ما روی می‌آورند مساعدت و همراهی کنیم و گام نخست این مساعدت چاپ و نشر کتابهای بایسته و شایسته است و در اختیار طالبین قرار دادن آنها.

در پایان سدهٔ نوزدهم که ایران در کشاکش قدرتهای بزرگ آن روزگار نقش حساسی پیدا کرد شناخت ایران و فرهنگ و تمدن اسلامی، ایرانی ما برای بیگانگان اهمیت بسیار یافت، کرسیهای تدریس زبان فارسی و ایرانشناسی دایر گردید و بخشی از همت اهل فن مصروف تدوین کتابهای آموزش زبان فارسی شد. از تدوین نخستین کتابها تا به امروز حدود یک قرن می‌گذرد. در گذار این روزگار کتابهای بسیار تدوین شده است اما اغلب، تدوین این کتابها تابع قاعده و قانون خاصی نبوده و تنها ذوق مؤلف کتاب تعیین کنندهٔ کیفیت تدوین بود.

بر همگان مبرهن است که تدوین کتاب آموزشی برای آنانکه اهل زبان نیستند با کتابهایی که برای متکلمین به یک زبان تدوین می‌کنند تفاوت اساسی دارد. تألیف این کتابها تلاشی مضاعف را می‌طلبد

چراکه مؤلف باید کتاب را بر مبنای بسیاری از ضوابط و اصول زبان‌شناسی، روان‌شناسی و... تدوین کند تا کیفیت بهروری بیشتر گردد.

شاید بتوان به جرأت ادعا کرد کتاب «آزفا» یکی از بهترین کتابهایی است که با در نظر گرفتن ویژگی‌هایی که یک کتاب علمی باید داشته باشد تدوین شده است این سخن به این معنا نیست که کتاب «آزفا» خالی از لغزش و خطاست ولی بی‌شبهه یکی از کم‌خطاترین کتابهای آموزش زبان فارسی است. طی چند سالی که از تدوین این کتاب گذشته است، کتاب برای خود اعتباری کسب نموده و در دانشگاه‌های خارج و حتی دانشجویان خارجی که در دانشگاه‌های ایران مشغول به تحصیلند به عنوان متن آموزشی مورد قبول واقع شده است.

زبان پارسی حتی اگر در صدد فتح قلمروهای جدید نباشد و بخواهد تنها از کیان فرهنگی خود دفاع کند گستره‌ای به وسعت «حلب تا کاشغر» را در بر می‌گیرد. ساکنان این گستره فراخ دامن اگر بخواهند به شکل جدی با فرهنگ خود آشنا شوند چاره‌ای ندارند مگر اینکه با زبان فارسی آشنا باشند. چاپ جدید مجموعه آزفا که از سوی انتشارات بین‌المللی الهدی و اداره کل روابط و همکاریهای بین‌المللی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی صورت می‌گیرد پاسخی است به نیازهای طالبان در اقصی نقاط عالم خاک، بدین امید که این تلاش مثمر ثمر باشد.

ناشر

به نام خدا

پیشگفتار

کتاب حاضر را که چهارمین کتاب از مجموعه «آموزش زبان فارسی» (آزفا) است به زبان آموزشی هدیه می‌کنم که با همت و پشتکار سه کتاب قبل از آن را با موفقیت به پایان رسانده‌اند. در واقع علاقه و پایداری آنان نسبت به فراگیری زبان فارسی موجب شد که کتابهای آزفا یکی پس از دیگری پدید آیند.

این کتاب به دوره پیشرفته اختصاص دارد. در این دوره زبان آموز جزئیات و ریزه کاریهای دستور زبان فارسی را فرا می‌گیرد؛ روش تجزیه و تحلیل زبان را می‌آموزد؛ متنهای متنوع در زمینه‌های گوناگون علمی، ادبی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، هنری و جز آن را می‌خواند؛ با سبکهای مختلف داستان، توصیف، طنز، و نیز با شعر فارسی و ویژگیهای آن آشنا می‌شود؛ آئین نگارش و خلاصه‌نویسی را یاد می‌گیرد؛ و سرانجام، شناختی کلی از فرهنگ و تمدن ایرانی و گذشته تاریخی ایران زمین به دست می‌آورد.

همه متنهای این کتاب (بجز یک مورد) از روزنامه‌ها و مجلات فعلی ایران برگزیده شده‌اند. زیرا یکی از هدفهای آزفا آشنا ساختن زبان آموز با زبان روزنامه است، به گونه‌ای که قادر باشد به راحتی آن را بخواند و بفهمد.

چنانکه می‌دانیم، زبان روزنامه در هر کشور زبانی است زنده ولی در عین حال پیچیده و مشحون از ترکیبات و اصطلاحات و ساختهایی که در دیگر گونه‌های زبان کمتر می‌توان یافت. از ویژگیهای مهم زبان روزنامه همگانی بودن آنست. زیرا روزنامه برای همه مردم از هر زمینه علمی و فرهنگی نوشته می‌شود و طبیعتاً باید به زبانی باشد که همگان می‌دانند. همین موضوع سبب می‌شود که در متنهای روزنامه‌ای که اغلب به طور طبیعی و حتی گاهی با عجله و از روی شتابزدگی، و نه با دقت و رعایت قواعد دستوری، نوشته می‌شوند اشتباهات گوناگون راه پیدا کند. از این روست که زبان روزنامه در عین سادگی و نزدیکی به زبان محاوره زبانی است مشکل که خواندن و فهمیدن آن مستلزم آموزش است. از سوی دیگر، روزنامه تنها منبعی است که هم ارزان است و هم سهل الوصول، و از همه مهمتر حاوی هر نوع مطلب و موضوعی است که می‌تواند خواننده را از هر نوع سلیقه‌ای که باشد ارضاء نماید. وانگهی، روزنامه نماینده راستین هویت و شخصیت یک جامعه و نمایشگر مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آنست. بنابراین زبانی بدین درجه از اهمیت شایستگی آن را دارد که به دقت آموزش داده شود تا زبان آموز بتواند به نحو قانع‌کننده‌ای از آن بهره‌مند گردد.

دربارهٔ گزینش متنهای این کتاب چند نکته را باید یادآور شویم:

۱ - چون انتخاب متن از همهٔ روزنامه‌ها و مجلات به دلیل محدود بودن صفحات کتاب امکان‌پذیر نبود بناچار از روش نمونه‌گیری استفاده به عمل آمد. برای این کار در حدود دویست روزنامه و مجله‌ای که در حال حاضر در ایران منتشر می‌شوند مورد بررسی و مقایسه قرار گرفتند. و از میان آنها یازده روزنامه و مجله که نام آنها در فهرست منابع آمده به عنوان نمونه و نماینده انتخاب گردیدند. شایان ذکر است که نشریات فنی و تخصصی که برای گروه خاصی از جامعه مانند پزشکان، مهندسان، معلمان، نظامیان و غیره منتشر می‌شوند در این بررسی شرکت داده نشدند؛

۲ - متنها به گونه‌ای برگزیده شدند که بتوانند همهٔ زمینه‌های علمی، ادبی، تاریخی، اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و هنری را در بر گیرند؛

۳ - متنهای انتخاب شده سبکهای گوناگون نگارش از قبیل خبری، توصیفی، داستانی، طنز و لطیفه، نکته‌ها و مطالب خواندنی کوتاه را به نمایش می‌گذارند؛

۴ - از آنجا که جامعهٔ ایران یک جامعهٔ شعر دوست و شاعر پرور است بیشتر نشریات بخشی را به معرفی شعر و شاعران اختصاص داده‌اند. از این رو برای آنکه زبان آموز ما شناختی از زبان شعر و نیز درک آن داشته باشد چند قطعه که نمایندهٔ سبکهای سنتی و نو شعر فارسی می‌باشند ارائه گردیده است؛

۵ - متنهای دست چین شده از لحاظ پیچیدگی زبان و موضوع درجه‌بندی گردیده به ترتیب از آسان به مشکل معرفی می‌شوند.

هر یک از متنها، چه نثر و چه شعر، براساس ضوابط و معیارهای زبانشناسی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته ویژگیها و نکات دستوری آن هم از لحاظ صرفی و هم از نظر نحوی به دقت تشریح شده است. مثالهای متعدد در هر مورد جهت نمایش نحوهٔ کاربرد آنها ارائه شده است. و سرانجام، در پایان هر مستن اشتباهات دستوری آن گوشزد گردیده و صورت صحیح آنها داده شده است.

در این دوره توجه ویژه به آئین نگارش و انشاء معطوف بوده است. ارائه متنهای متنوع با سبکهای مختلف در راستای همین هدف صورت گرفته. علاوه بر این، تمرینهای فراوان برای انشاء و جمله نویسی که در پایان درسها دیده می‌شود زبان آموز را درنیل به این مقصود یاری می‌دهند.

کلید تمرینها، واژه‌نامه، فهرست افعال، فهرست واژه‌ها و اصطلاحات که قسمتهای پایانی کتاب را تشکیل می‌دهند برای زبان آموز بسیار مفیدند، به ویژه کلید تمرینها که زبان آموز را تا حد بسیار زیادی از مراجعه به معلم جهت رفع اشکالات خود بی‌نیاز می‌سازد.

امید است که مجموعهٔ کتابهای آفا بتواند پاسخگوی نیاز و علاقهٔ مشتاقان زبان فارسی باشد، و در گسترش و پیشرفت این زبان، که براسستی یکی از زیباترین و نفیس‌ترین گنجینه‌های ادبی جهان را به بشریت تقدیم کرده است، در خارج از مرزهای ایران خدمت به سزائی انجام دهد تا از این طریق مؤلف و همه کسانی

که در پدید آوردن آن تلاش کرده‌اند به آرزوی خودنایل آیند.
در خاتمه از همکاری ارزشمند همکار دانشگاهی‌ام سرکار خانم دکتر ژاله آموزگار به خاطر سهمی که در خواندن نسخه دست نویس کتاب به عهده داشته‌اند تشکر می‌کنم. همچنین از سروران ارجمندم در اداره کل روابط و همکاری‌های بین‌الملل وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی که موجبات چاپ و انتشار کتاب را فراهم ساختند سپاسگزارم. سرانجام، از همسرم که تحمل انزوای مرا در دوران طولانی تألیف کتابهای آفا نموده است متشکرم.

دکتر یدالله ثمره
استاد دانشگاه تهران

راهنمای تدریس و استفاده از کتاب

۱. کتاب حاضر مشتمل بر ۱۵ درس است. برخی از درسها طولانی‌تر از بعضی دیگر هستند. مدت زمان لازم برای تدریس هر درس، بسته به طول آن، یک تا دو هفته و در یکی دو مورد تا سه هفته از قرار هفته‌ای شش ساعت کار در کلاس و نیز همین حدود کار در منزل پیش‌بینی شده است. بنابراین تدریس تمام کتاب به حدود ۲۵ هفته وقت نیاز دارد.

۲. درسهای طولانی از جمله درسهای ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۱۲، ۱۳، ۱۴ به حداقل دو هفته وقت نیاز دارند، هفته اول برای خواندن متن و هفته دوم برای تحلیل متن و تمرینها.

۳. هر درس از سه بخش تشکیل شده: متن، تحلیل متن، تمرین.

۴. در آغاز هر درس یک متن و گاهی یک شعر داده شده، که هدف از آن تعلیم خواندن متون نظم و نثر فارسی و درک معنی آنست. این متنها از لحاظ واژگان، ترکیبات و اصطلاحات، ساختهای نحوی، سبک نگارش، و نیز سهولت قرائت درجه‌بندی شده‌اند به نحوی که از آسان به مشکل پیش می‌روند.

۵. قرائت متن باید توسط شاگردان در کلاس انجام شود. هر شاگرد به نوبت مقداری از متن را با صدای بلند می‌خواند. معلم باید نحوه تلفظ کلمات، جای تکیه در کلمه و جمله، جای مکث، و آهنگ صدا را به دقت بررسی و تصحیح نماید. سپس معلم از شاگرد می‌خواهد تا آنچه را که فهمیده است بازگو کند. بدین ترتیب همه شاگردان در قرائت متن و توضیح آن شرکت خواهند داشت.

۶. در پایان بعضی از متنها، به ویژه متنهای طولانی، خلاصه‌ای از متن آمده است که شاگرد را در درک بهتر موضوع متن و نیز آئین نگارش و خلاصه‌نویسی کمک می‌کند. بهتر است این خلاصه متن قبل از خود متن توسط شاگردان در کلاس خوانده شود تا از موضوع آن اطلاع حاصل نمایند. همچنین برای آنکه معنی شعرها بهتر درک شود و نیز تفاوت زبان شعر و نثر آشکار گردد، هر شعر به نثر نیز نوشته شده که بهتر است قبل از خود شعر خوانده شود.

۷. از شاگردان مصرّاً بخواهید تا متنی را که باید سر کلاس بخوانند شب قبل یک یا دوبار در منزل مطالعه نموده مشکلات خود را یادداشت کنند. این کار نه تنها موجب صرفه‌جویی در وقت کلاس می‌گردد بلکه سبب می‌شود که دانشجو متن را به خوبی بفهمد و بتواند درباره آن صحبت کند.

۸. شعرها را نیز باید یک یک شاگردان با صدای بلند بخوانند. مسئله مهم در شعر وزن آنست. بدیهی است برای آنکه زبان آموز بتواند وزن شعر را به خوبی درک کند باید تمرین و ممارست و مطالعه فراوان در شعر داشته باشد. و این کار با یکی دو جلسه و حتی چند جلسه هم امکان پذیر نیست. اما از طریق توضیح بعضی نکات فنی می توان او را با اصول آن آشنا ساخت.

یادآوری: چنانکه می دانیم، اساس وزن شعر سنتی فارسی بر بلندی و کوتاهی یا طول هجا (سیلاب) قرار دارد. هجا را از لحاظ طول می توان به ۴ نوع تقسیم کرد:

۱ - هجای کوتاه که از یک همخوان (صامت) و یک واکه (مصوت) کوتاه تشکیل می شود، مانند «ک»؛
 ۲ - هجای متوسط متشکل از یک همخوان + یک واکه کشیده مانند «کا»، و یا یک همخوان + یک واکه کوتاه + یک همخوان، مانند «کر»؛

۳ - هجای بلند متشکل از یک همخوان + یک واکه کشیده + یک همخوان، مانند «کار»، و یا یک همخوان + یک واکه کوتاه + دو همخوان، مانند «سرد»؛

۴ - هجای بسیار بلند متشکل از یک همخوان + یک واکه کشیده + دو همخوان، مانند «کارد». در شعر سنتی یا کلاسیک فارسی طول هجاهای هر مصراع با مصراع دیگر باید دقیقاً یکسان باشد، چون در غیر این صورت وزن شعر مختل خواهد شد. برای آنکه این نکته را شاگردان بهتر درک کنند یک یا دو بیت از هر شعر را روی تخته سیاه تقطیع نمائید، بدین صورت:

دَر کُجِ اُتَاقِ بی بی دَکُ تَنهَاسَت
 اَر اُمُ زَشه تِه پُشه تَش بِمُ تَک کاست
 از شعر «چشمه و سنگ»:

جُدا شُد بِکی چَشمه از کُوه سار
 بِرَه گشت نا گه بِسَنگی دُچار

از شاگردان بخواهید تا بقیه شعر را به عنوان تکلیف منزل تقطیع هجائی نمایند.

۹. زبان شعر با زبان نثر تفاوت دارد. این تفاوت در زمینه واژگان، ترکیبات، ساختهای نحوی، ویژگیهای صوری از قبیل وزن، قافیه، ردیف و جز آن و نیز تشبیهات، استعارات و به طور کلی صنایع ادبی است. در این کتاب چهار شعر دیده می شود. شعر اول تحت عنوان «گل، آینه، قرآن» دارای زبانی بسیار ساده و عاری از هر نوع صنعت شعری است. اما سه شعر دیگر هر کدام دارای ویژگیهایی است که آن را از نثر متمایز می سازد. این ویژگیها چه از نظر نحوی و چه معنایی به تفصیل تشریح شده اند.

از شاگردان بخواهید بخش مربوط به تحلیل شعر را به دقت بخوانند و اشکالات خود را در کلاس مطرح سازند.

۱۰. برای شاگردان توضیح دهید که شعر فارسی دو سبک کاملاً متفاوت دارد: سنتی، نو. شعر سنتی یا

کلاسیک دارای سابقه هزارساله است و شعرای بزرگی چون رودکی، فردوسی، مولوی، سعدی، حافظ و بسیاری دیگر را پرورده است. اما شعر نو در حدود شصت سال پیش به وسیله نسیمایوشیج شاعر نامدار معاصر ایران ابداع گردید. از آن پس بسیاری از شاعران جوان دنبال کار او را گرفتند و گونه‌های مختلفی از شعر نو را ارائه دادند. امروز شعر نو جای خود را در جامعه ایران باز کرده، همگام با شعر سنتی به پیش می‌رود. شعر نو از لحاظ وزن و قالب، واژه‌ها و ترکیبات، و نیز مضامین و مفاهیم شعری با شعر سنتی تفاوت‌های چشمگیر دارد. چهار پاره یکی از قالب‌های شعر نو است. شعر «چشمه و سنگ» و «مثل یک جویبار» نمونه شعر سنتی و دو شعر دیگر نزدیک به شعر نو می‌باشند.

۱۱. بخش «تحلیل متن» حاوی نکات دستوری هر درس است. در این بخش: ساختمان صرفی واژه‌های مرکب یا، به سخن دیگر، چگونگی ترکیب اجزاء تشکیل دهنده آنها، نقش دستوری هر یک از اجزاء، نقش دستوری خود واژه مرکب و نیز معنی آن تشریح گردیده و برای آنکه کاربرد و معنی واژه به خوبی درک شود مثال‌های متعدد از متن و نیز از خارج (هر کجا که اقتضاء می‌کرده) داده شده است؛ فعل‌های مرکب همراه با معنی و نحوه کاربرد آنها توضیح داده شده؛ معنی واژه‌ها، فعل‌ها، و عبارتهای اصطلاحی شرح داده شده کاربرد آنها در جمله به وسیله مثال‌های گوناگون نمایش داده شده است؛ ساختهای نحوی که نشان دهنده روابط دستوری کلمات با یکدیگر می‌باشند مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته معانی و کاربرد آنها از طریق مثال‌های متعدد تشریح شده است؛ و سرانجام، اشتباهات دستوری متن، هر جا که وجود داشته، گوشزد گردیده صورت درست آن ارائه شده است.

۱۲. ویژگی‌های هر شعر زیر عنوان «تحلیل شعر» مورد بحث قرار گرفته است. در این قسمت، ویژگی‌های زبانی از قبیل واژه‌ها، ترکیبات، فعل‌ها، ساختهای نحوی و جز آن و نیز مشخصه‌های شعری از قبیل نوع شعر، وزن، قافیه، ردیف و همچنین ویژگی‌های معنایی، تشبیهات و استعارات و غیره مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. یک‌یک این نکات باید توسط معلم توضیح داده شود.

۱۳. بخش «تحلیل متن» و «تحلیل شعر» باید توسط شاگردان در کلاس خوانده شود، و قسمتهای مختلف آن به ویژه ساختمان واژه‌های مرکب و ساختهای نحوی از طرف معلم مورد بحث و توضیح قرار گیرد. این بخش از اهمیت ویژه برخوردار است، زیرا آشنائی با ساختمان زبان به‌طور کلی و نحوه کاربرد اجزاء گوناگون زبانی تضمین کننده درست حرف زدن و درست نوشتن و درست فهمیدن است.

۱۴. تمرینها به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱ - تمرینهای مربوط به مسائل و نکات دستوری؛

۲ - تمرینهای مربوط به درک متن و جمله‌نویسی که زیر عنوان «پاسخ پرسشهای زیر را به صورت جمله کامل بنویسید» آمده است؛

۳ - تمرینهای مربوط به آئین نگارش که به صورت انشاء است.

تمرینهای گروه اول و سوم باید به عنوان تکلیف منزل انجام شود. تصحیح جواب تمرینهای گروه ۱ باید توسط خود دانشجو از روی کلید تمرینها که در پایان کتاب (پیوست ۱) آمده صورت گیرد، و فقط مشکلات و موارد مبهم در کلاس مطرح گردد.

هر دانشجو باید انشاء خود را در کلاس با صدای بلند بخواند. و معلم باید اشتباهات آن را گوشزد نماید. تمرینهای گروه دوم باید در کلاس انجام شود، بدین صورت که شاگردان متن مربوط به سؤالات را قبلاً در خانه می خوانند؛ معلم هر سؤال را یک یا دو بار می خواند و از شاگردان می خواهد تا جواب آن را در یک دقیقه روی کاغذ بنویسند. سپس هر شاگرد جواب خود را با صدای بلند می خواند و معلم اشتکالات آن را توضیح می دهد.

۱۵. پنج موضوع انشاء در کتاب داده شده. ممکن است تشخیص دهید که این تعداد انشاء برای ۶ ماه کافی نیست، در این صورت موضوعهای بیشتری که متناسب با ذوق و میل دانشجویان باشد به آنها بدهید. در هر حال موضوع انشاء باید از نوع مطالبی باشد که شاگردان قبلاً خوانده اند و یا لااقل به اندازه کافی مطلب درباره آن دارند.

۱۶. هر ماه حداقل یک دیکته به شاگردان بگویند. سعی شود متن دیکته از خارج کتاب باشد. دیکته را در حضور خود دانشجو تصحیح ننمائید و اشتباهات همگانی را روی تخته سیاه توضیح دهید.

۱۷. به خاطر پیشرفت املاء و نیز بهبود شیوه خط گاهی تکلیف رونویسی را از روی متنهای خوانده نشده معلوم ننمائید.

۱۸. به خوش نویسی باید اهمیت لازم داده شود. هنگام بررسی تکالیف منزل و نیز تصحیح دیکته نواقص خط را به دانشجو گوشزد ننمائید.

۱۹. تکالیف منزل را به طور مرتب نگاه کنید تا دانشجویان آن را جدی بگیرند.

۲۰. حضور و غیاب شاگردان را به طور مرتب کنترل نموده، جلسات غیبت را در پرونده آنان منعکس سازید.

۲۱. در پایان سه ماه اول، یک آزمون میان دوره ای شامل مکالمه، قرائت، دیکته، انشاء به عمل آورید. سؤالات این امتحان لزوماً نباید از متون خوانده شده انتخاب گردد. متون عمومی (نه فنی و تخصصی) از روزنامه ها و مجلات، رمانها و کتابهای داستانی، متنهای ادبی غیر فنی، نمایشنامه ها، و به طور کلی هرگونه متنی در حد آفا ۴ برای قرائت مناسب خواهد بود. نمره این امتحان در پرونده تحصیلی زبان آموز باید ضبط گردد.

۲۲. در پایان دوره نیز یک آزمون نهائی همانند امتحان میان دوره ای باید برگزار گردد. میانگین نمرات این امتحان و امتحان میان دوره ای باید در گواهی نامه ای که به دانشجو داده می شود قید گردد.

۲۳. معادل انگلیسی واژه ها در واژه نامه (پیوست ۲)، فهرست فعلهای بسیط و مرکب و حروف اضافه مربوط به آنها (در داخل []) همراه با معادل انگلیسی (پیوست ۳)، و نیز فهرست واژه ها، عبارتها و جمله های

اصطلاحی همراه با شماره صفحه مربوط به آنها (پیوست ۴) جهت مراجعه زبان آموز در پایان کتاب آمده است.

۲۴. در این فهرستها نوع کاربرد واژه‌ها و فعلها از قبیل محاوره‌ای، نوشتاری و جز آن و نیز مفرد جمعهای غیر فارسی در پرانتز داده شده است. برای این کار نشانه‌های اختصاری به کار رفته که عبارتند از: اد = ادبی؛ دس = دستوری؛ محا = محاوره‌ای؛ مف = مفرد؛ مه = مهجور؛ نو = نوشتاری.

۲۵. شایان ذکر است که این راهنمای تدریس صرفاً جنبه پیشنهادی دارد، و بسیار ممکن است بعضی از موارد آن در جاهائی قابل اعمال نباشد. بنابراین مدرّس گرامی مختار است با توجه به شرایط و امکانات کلاس، زمینه علمی و فرهنگی دانشجویان، میزان سواد آنها در زبان فارسی، تجربیات حرفه‌ای خود هرگونه جرح و تعدیلی را که لازم می‌داند در آن وارد کند.

۲۶. در اینجا لازم می‌دانم از اظهار نظرها و راهنمایی‌هایی که در جهت به‌سازی کتابهای آفا به عمل آمده و یا خواهد آمد صمیمانه سپاسگزاری نموده، توفیق همه خدمتگزاران زبان و ادب پارسی را از خداوند متّان مسئلت نماید.

مؤلف

کیهان بچه‌ها

«کیهان بچه‌ها» مجله‌ای است هفتگی که به وسیله «مؤسسه مطبوعاتی کیهان» منتشر می‌گردد. این نشریه به دلیل سی و دو سال سابقه روزنامه‌نگاری برای نوجوانان، طرفداران فراوانی در میان کودکان و نوجوانان ۱۰ تا ۱۵ ساله به دست آورده است. هدف از انتشار آن کمک به رشد فکری و اجتماعی کودکان و نوجوانان است. مطالب آن معمولاً اجتماعی، اخلاقی، ادبی و علمی است. زبان آن ساده و تا حدودی نزدیک به زبان محاوره است. شماره صفحات آن در حدود ۶۰ صفحه همراه با عکس و تصویر، کاریکاتور، و نقاشیهای کودکان است. بهای هر شماره ۴۰ ریال است.

قصه رنگها*

همه ما از کوچک و بزرگ، قصه را دوست داریم. وقتی که پای صحبت قصه‌گو می‌تشینیم؛ شش دانگ حواسمان را جمع می‌کنیم، حتی پلک زدن را هم از یاد می‌بریم. بسیاری از قصه‌ها، اگرچه شیرینند، اما در مرز اینجا و آنجا می‌مانند و به سرزمینهای دیگر راه پیدا نمی‌کنند. درحالی که برای بعضی از قصه‌ها، مرز میان کشورها، همان خط فاصله‌ای است که در بین کلمه‌ها بر روی صفحه کاغذ وجود دارد. مردم همه سرزمینها هر زبان و خطی که داشته باشند، از خواندن و شنیدن چنین قصه‌هایی لذت می‌برند. قصه رنگهایی از همین قصه‌هاست. کلام این هفته ما، دو - سه حرف از این قصه بلند است. چرا دریای سرخ به این نام خوانده می‌شود؟

دریای سرخ که «أَحْمَر» نیز نامیده می‌شود، شاخه دراز و باریکی از اقیانوس هند است. این دریا ۴۵۶/۰۰۰ کیلومتر مربع وسعت دارد و به وسیله کانال سوئز به دریای مدیترانه وصل می‌شود. دریای سرخ، به این دلیل، سرخ رنگ دیده می‌شود که چشمان ما از آن، نور قرمز دریافت می‌کند. در تابستان، بر روی سطح آب این دریا، جلبک‌هایی وجود دارند که کفی به رنگ قهوه‌ای متمایل به قرمز از خود تولید می‌کنند. پخش شدن این کف بر روی آب، باعث می‌شود که آبهای سطحی دریای سرخ به رنگ قرمز دیده شوند. اگر به عمق دریای سرخ برویم، اثری از رنگ سرخ آن نمی‌بینیم، بلکه وارد دنیایی می‌شویم که به رنگ سبز و آبی است.

* برگرفته از مجله «کیهان بچه‌ها»، سال سی و دو، دوره جدید، شماره ۴۳۷

چرا دریای سیاه، تیره رنگ است؟

دریای سیاه، با ۱۲۰۷ کیلومتر طول و ۶۱۲ کیلومتر عرض، در بین چهار کشور شوروی، بلغارستان، رومانی و ترکیه قرار دارد. مه سنگینی که در فصل زمستان بر فراز این دریا به وجود می‌آید، باعث می‌شود که آن را تیره و سیاه ببینیم.

برفی به رنگ قرمز

در سرزمین ما، برف همیشه به رنگ سفید است. بارش برف، فرشی بر روی زمین ما می‌گستراند که تاروپودش سفید است. اما در جزایر اورکنی در شمال اسکاتلند، برف و یخ به رنگ قرمز است. این قرمزی به دلیل جلبکهای قرمز رنگی است که در این ناحیه از کره زمین رشد می‌کنند. به همین دلیل، برفهایی که بر روی این جلبکها هستند، به رنگ قرمز دیده می‌شوند.

سنگ رنگین کمان

بزرگترین تخته سنگ دنیا با ۳۴۸ متر ارتفاع، ۶ کیلومتر طول و ۲/۵ کیلومتر عرض، در منطقه شمالی استرالیا قرار دارد. این سنگ که در سال ۱۸۷۳ میلادی کشف شده است، به نام کاشف خود «آیر» خوانده می‌شود. اما خصوصیت جالب این سنگ، ما را وادار می‌کند تا نام جدیدی برای آن انتخاب کنیم: سنگ رنگین کمان! سنگ رنگین کمان، برخلاف سنگهای معمولی، رنگ ثابتی ندارد. برای پاسخ دادن به این سؤال که «سنگ آیر چه رنگی است؟» باید از ساعت کمک بگیریم. چون رنگ آن در زمانهای مختلف، تغییر می‌کند. به بیان دیگر، همراه با تغییر زاویه برخورد نور خورشید به سنگ، رنگ آن هم تغییر می‌کند.

سنگ آیر هنگام طلوع خورشید، به رنگ شعله آتش است، هنگام غروب نیز ارغوانی جالب توجهی، سراسر آن را می‌پوشاند. سنگ رنگین کمان از طلوع تا غروب، به رنگهای زیادی درمی‌آید: از زرد متمایل به زرشکی گرفته تا نارنجی، قرمز و بالاخره سیاه.

جهانگردان زیادی از سراسر دنیا برای دیدن سنگ رنگین کمان، به استرالیا می‌روند. منطقه‌ای که سنگ در آن کشف شده بود، اکنون به یک پارک ملی تبدیل شده است. گیاهان و حیوانات این پارک در برابر خطراتی که آنها را تهدید می‌کند، به شدت محافظت می‌شوند.

تحلیل متن

الف - واژه‌ها

بَسَاط: اسم = فرش، ابزار و آلات هر کار. مثلاً، بساطِ نقاشی، یعنی رنگ، قلم مو، کاغذ، پارچه، و جز آن.

جَالِبِ تَوَجُّه: صفت مرکب ← جالب (صفت، در نقش اسم) + = (نشانه اضافه) + تَوَجُّه (اسم) = چیزی که توجه را جلب می‌کند. «سنگ آیر به هنگام طلوع خورشید به رنگ شعله آتش است، به هنگام غروب نیز ارغوانی جالب توجهی سراسر آن را می‌پوشاند». این صفت، یک ترکیب اضافی است، یعنی اسمی به اسم دیگر اضافه شده است. نمونه دیگر: قابلِ بحث. مثلاً، موضوعِ قابلِ بحث. یعنی موضوعی که جای بحث دارد.

حَوَاس: اسم (جمعِ حسن). حواس پنجگانه: حسنِ بینائی (باصره)، حسنِ شنوائی (سامعه)، حسنِ بویائی (شامه)، حسنِ چشائی (ذائقه)، حسنِ بَساوائی (لامسه).

دانگ: اسم = یک قسمت از شش قسمتِ فرضی زمین، خانه، و جز آن.

سَبْزَه زار: اسم. ← سبزه (اسم) + زار (پسوند، به معنی فراوانی چیزی در جایی). یعنی جایی که سبزه در آن فراوان است؛ گلزار: جایی که گل فراوان است. این واژه گاهی به صورت صفت نیز به کار می‌رود. مثلاً، ساحلِ سبزه‌زار، یعنی ساحلِ پُر از سبزه.

سَراسر: اسم مرکب ← سر (اسم) + آ (میان‌وند) + سر (اسم) = تمام، از اوّل تا آخر، همه، و جز آن. تعداد زیادی از اسمهای مرکب با میان‌وند «آ» ساخته می‌شوند، مانند پینابین، برابر، سراپا، سرازیر، و غیره.

سرزمین: اسم مرکب ← سر (اسم) + زمین (اسم) = خاک، کشور.

قلم مو: اسم مرکب ← قلم (اسم) + مو (اسم).

گاهی در یک ترکیب اضافی نشانه اضافه حذف می‌شود، و دو اسم بر روی هم یک اسم مرکب می‌سازند. مثلاً، قلم مو ← قلم مو، یعنی قلمی که از مو ساخته شده است. همراه: قید/ صفت مرکب ← هم (پیشوند اشتراک)^۱ + راه (اسم) = با. «نقاش متوجه شد که رنگ سبز را فراموش کرده و همراه خود نیاورده است» = با خود نیاورده است؛ علی همراه پدرش به بازار رفت = با پدرش. این واژه با «با» نیز می‌آید که در این صورت به معنی هماهنگ، متفق، متحد است؛ علی همراه با پدرش...؛ «همراه با تغییر زاویه برخورد نور خورشید به سنگ، رنگ آن هم تغییر می‌کند».

ب - واژه‌ها و عبارتهای اصطلاحی

اول از همه = قبل از هر چیز، در آغاز.

بزرگ: صفت. گاهی مجازاً به معنی آدم بزرگسال است، یعنی کسی که بچه نیست.

شش دانگ: اسم. مجازاً به معنی همه، تمام، سراسر. «شش دانگ حواسمان را جمع کردیم» = همه توجه‌مان را متمرکز کردیم.

کوچک: صفت. گاهی مجازاً به معنی کسی است که سنش کم است، مثلاً بچه تا سن بلوغ.

متماایل به = به طرف، به سوی، در جهت. این ترکیب با واژه بعد از خود، خواه صفت و خواه اسم، یک صفت مرکب می‌سازد. مثلاً، سبز متماایل به زرد = رنگ سبزی که به طرف رنگ زرد می‌رود، یعنی اندکی زرد رنگ است؛ متماایل به چپ = در جهت چپ؛ «جلبکها کفی به رنگ

قهوه‌ای متماایل به قرمز از خود تولید می‌کنند»؛ «زرد متماایل به زرشکی» = زرد قرمز رنگ. من کاری نکردم = کار من مهم نیست، قابل تحسین نیست. این جمله در جواب تحسین و ستایش و یا تشکر برای انجام دادن کار گفته می‌شود.

۱. نک به آفا ۳، ص ۲۲.

پ - فعلهای اصطلاحی

به فکر فرو رفتن = مشغول فکر شدن: «او لحظه‌ای به فکر فرو رفت و سپس نقاشی‌اش را با همان دو رنگ زرد و آبی تمام کرد».

بای صحبت کسی نشستن = کنار کسی نشستن و به سخنان او گوش دادن: «وقتی که بای صحبت قصه گو می‌نشینیم...»

پی بُردن (به) = فهمیدن، دریافتن: «هیچکس به راز زندگی او پی نخواهد برد»؛ «بشر توانسته است به علت بسیاری از پدیده‌ها پی ببرد»؛ «برای پی بردن به دلیل این تفاوت، بهتر است ابتدا به حکایتی از یک نقاش توجه کنیم».

حواس را جمع کردن = توجه کامل کردن: «وقتی که استاد درس می‌دهد حواس‌تان را جمع کنید». یعنی کاملاً توجه کنید و به هیچ چیز دیگر توجه نکنید جز به حرفهای او.
راه پیدا کردن (به) = رسیدن، وارد شدن: «بسیاری از قصه‌ها به سرزمینهای دیگر راه پیدا نمی‌کنند».

ت - ساختهای نحوی^۱

$$۱. \quad \left\{ \begin{array}{l} \text{از کوچک و بزرگ} \\ \text{از کوچک تا بزرگ} \\ \text{از کوچک گرفته تا بزرگ} \end{array} \right\} \text{ همه ما، قصه را دوست داریم.}$$

هر سه عبارت بالا که از لحاظ معنی یکسان هستند قید توضیح به شمار می‌روند، یعنی برای تأکید و توضیح معنی «همه»: «همه مردم، از پیر و جوان، از زن گرفته تا مرد، از فقیر تا غنی، باید با سواد شوند»؛ «سنگ رنگین کمان، از طلوع تا غروب، به رنگهای زیادی درمی‌آید: از زرد متمایل به زرشکی گرفته تا نارنجی». توجه کنید که در این جمله عبارت «از طلوع تا غروب» قید زمان

1. Syntactic structures.

است نه قید توضیح. ولی عبارت «از زرد متمایل به زرشکی گرفته تا نارنجی» قید توضیح است زیرا برای توضیح معنی «زیاد» به کار رفته است.

هنگامی که «همه» در آغاز جمله باشد، قید توضیح را می‌توان به صورت چه... چه... یا خواه... خواه... نیز نوشت. مثلاً، «همه ما، چه کوچک و چه بزرگ، قصه را دوست داریم»؛ «همه مردم، چه پیر و چه جوان، خواه زن و خواه مرد، خواه فقیر خواه غنی، باید باسواد شوند».

۲. قصه این هفته ما دو — سه حرف از این قصه بلند است.

تخمین درباره شماره یا تعداد چیزی، به صورت دو عدد که حداقل و حداکثر آن تعداد است بیان می‌شود. مثلاً، «دویست — سیصد نفر آنجا بودند». یعنی حداقل ۲۰۰ و حداکثر ۳۰۰ نفر. عدد یک به صورت «یکی» می‌آید. مثلاً، «او یکی — دو روز مهمان من بود»؛ «سال گذشته بیست و پنج — شش روز در کرمان بودم»؛ «پسر عمویم سه — چهار هزار تومان به شما بدهکار است». گاهی اسم بعد از عدد به صورت نکره^۱ می‌آید، که در این صورت تخمین را مبهم‌تر می‌سازد. مثلاً، «چهار صد — پانصد نفری در اعتصاب شرکت داشتند»؛ «قصه این هفته ما دو — سه حرفی از این قصه بلند است»؛ «از اینجا تا دانشگاه ده — دوازده کیلومتری راه است»؛ «من چهل — پنجاه هزار تومانی از دولت طلبکارم». این ساخت بیشتر محاوره‌ای است.

۱. نک به آفا ۱، ص ۴۸.

* تمرین ۱

در «قصه رنگها»:

- الف — اسمهای مرکب و صفت‌های مرکب را تجزیه کنید.
مثال: سرزمین: اسم مرکب ← سر (اسم) + زمین (اسم)
ب — جمله‌های مجهول را به صورت معلوم بنویسید.
مثال: دریای سرخ که «أَحْمَر» نیز نامیده می‌شود...
دریای سرخ که مردم آن را «احمر» نیز می‌نامند...

* تمرین ۲

- جمله‌های معلوم زیر را به صورت مجهول بازنویسی کنید.
مثال: بارش برف فرشی بر روی زمین ما می‌گستراند.
به وسیله بارش برف فرشی بر روی زمین ما گسترانیده می‌شود.
۱. مه سنگین باعث می‌شود که دریای سیاه را تیره و سیاه ببینیم.
۲. «آیر» سنگ رنگین‌کمان را در سال ۱۸۷۳ میلادی کشف کرد.
۳. ما نام جدیدی برای سنگ «آیر» انتخاب کردیم.
۴. به هنگام غروب، رنگ آرزوانی سراسر سنگ رنگین‌کمان را می‌پوشاند.
۵. هر سال جهانگردان زیادی را برای دیدن سنگ رنگین‌کمان به استرالیا می‌برند.
۶. نقاش رنگ سبز را فراموش کرده بود.
۷. گیاهان آبی رنگدانه زرد در آب آبی اقیانوس می‌ریزند.

* تمرین ۳

«قصه رنگها» را بخوانید و به سئوالات صفحه بعد به صورت جمله جواب دهید.

۱. چرا نقاش چشمانش از خوشحالی برق زد؟
۲. نقاش رنگ سبز را چگونه درست کرد؟
۳. مشخص‌ترین تفاوت دریای مدیترانه و اقیانوس اطلس چیست؟
۴. چرا اقیانوس اطلس سبز رنگ به نظر می‌رسد؟
۵. سنگ آیر به هنگام غروب چه رنگی به خود می‌گیرد؟
۶. سنگ آیر را با چه رنگهائی می‌توان دید؟
۷. چرا عمق دریای احمر قرمز نیست؟
۸. چرا در جزایر اورکنی برف به رنگ قرمز دیده می‌شود؟
۹. دلیل تیره بودن دریای سیاه چیست؟
۱۰. دریای سیاه بزرگتر است یا دریای مدیترانه؟ به چه دلیل؟

گل، آینه، قرآن *

در کنج آماقش
بی بی، تک و تنه است
آرام نشسته
پشتش به مکتات

یک عینک کمنه
بر صورت ماهش
از آن ور عینک
پیدا است نگاهش

زیبای آماقش
یک طاقچه در آن
بر طاقچه اش بهت
گل، آینه، قرآن

سینی و سماور
آن سوی آفاق است
نزدیک بخاری
یک گریه چاق است

آن گوشه دیگر
یک بقچه آبیت
آن بقچه زیبا
سجاده بی بی ست

یک ساعت کوکی
بالای سراوست
در قاب قشنگی
عکس سیراوست

عکس سیراو
در قاب تشنگ است
اما خودش الان
در جبه جنگ است

شعر «گل، آینه، قرآن» به صورت نثر

بی‌بی در کُنجِ اتاقش تک و تنهاست — (او) آرام نشسته (و) پشتش به مُتکاست؛
یک عینک کهنه بر صورت ماهش (است) — نگاهش از آن وَرِ عینک پیداست؛
اتاقش زیباست، یک طاقچه در آن است — گل، آینه، قرآن بر (روی) طاقچه‌اش هست؛
سینی و سماور آن سوی اتاق است — (و) یک گربهٔ چاق نزدیک بخاری است؛
یک بُقچهٔ آبی (در) آن گوشهٔ دیگر است — (و) آن بُقچهٔ زیبا سجادهٔ بی‌بی است؛
یک ساعت کوکی بالای سر اوست — عکسِ پسر او در قاب قشنگی است؛
عکسِ پسر او در قاب، قشنگ است — اما خودش الآن در جبههٔ جنگ است.

تحلیل شعر

نوع شعر: چهار پاره، یعنی شعری که هر بخش یا بند آن چهار مصراع^۱ دارد، و قافیه^۲
مصراعهای دوم و چهارم در هر بند یکی است. مثلاً، «هاست، کاست» در بند اول؛ «هش، هش» در
بند دوم؛ «آن، آن» در بند سوم؛ «تاق است، چاق است» در بند چهارم و جز آن...
موضوع شعر: یک توصیف زیبا از اتاق یک پیرزن سنتی ایرانی.
زبان شعر: بسیار ساده و روان، عاری از اصطلاحات ادبی، و بسیار نزدیک به زبان گفتار.
و بزرگیهای نحوی: معمولاً قیدها قبل از فاعل آمده‌اند. مثلاً، در کُنجِ اتاقش (قید مکان) بی‌بی
(فاعل) تک و تنهاست؛ از آن وَرِ عینک (قید مکان) پیداست نگاهش (فاعل)، و جز آن...

۱. نک به آفا ۳، ص ۶۶. ۲. نک به ص ۱۴۳.

گاهی فعل قبل از فاعل آمده. مثلاً، پیداست (فعل) نگاهش (فاعل)؛ هست (فعل) گل، آینه، قرآن (فاعل)

گاهی فعل جمله حذف شده است. مثلاً، یک عینک کهنه بر صورت ماهش (است)؛ یک طاقچه در آن (است).

واژه‌ها

بر: حرف اضافه، به معنی روی، به، برای، مخصوصی گونه نوشتاری است.
بُقچه: اسم = پارچه‌ای است به شکل مُرَبَّع که در آن لباس و جز آن می‌گذارند، و معمولاً مخصوصی پیرزن‌هاست.

بی‌بی: صفت = خانم، لقب سنتی زنهای معمولاً پیر و مذهبی. مثلاً، بی‌بی فاطمه. ولی امروزه بیشتر واژه خانم به جای آن به کار می‌رود. مثلاً، فاطمه خانم.

سَجَّاده: اسم = پارچه یا فرش است که روی آن نماز می‌خوانند.
ماه: اسم = نام کُره، و مجازاً به معنی زیبا. صورت ماه = صورت زیبا. در زبان محاوره، به معنی بسیار خوب، عالی، قشنگ، و جز آن کاربرد فراوان دارد. مثلاً، «[رضا آدم ماهیه]» = آدم بسیار خوبی است؛ «[بهار که می‌آد، خونه من ماه می‌شه]» = قشنگ می‌شود؛ «[این لباس چه ماهه!]» = چقدر خوب و عالی است!

مُتَکَا: اسم = جزئی از وسایل خواب است که زیر سر می‌گذارند. از پارچه و پَر ساخته می‌شود. معمولاً به شکل اُستوانه است. هنگام نشستن بر روی زمین نیز به آن تکیه می‌دهند.
وَر: اسم. واژه محاوره‌ای. = طرف، سو: «[برو اون وَر خیابون]»، «[بیا این وَر]»، «[تو از کدوم وَر می‌ری؟]».

۱. تَلْفِظِ ادبی این واژه مُتَکَا است.

شعر «گل، آینه، قرآن» را بخوانید و به سئوالهای زیر به صورت جمله کامل جواب دهید.

۱. پسر بی بی کجاست؟
۲. آیا در اتاق بی بی هیچ حیوانی وجود دارد؟
۳. آیا در اتاق کس دیگری بجز بی بی هست؟
۴. بی بی مشغول چه کاری است؟
۵. صورت بی بی زشت است یا زیبا؟
۶. بی بی گل را کجا گذاشته است؟
۷. رنگ سجاده بی بی چیست؟
۸. آیا بی بی فرزند دارد؟
۹. ساعت کوکی در کجاست؟
۱۰. در اتاق چه چیزهایی دیده می شود؟

آن پسر را دستگیر کنید! (۱)*

بقالی آقا مرتضی آنقدر کوچک بود که مجید را یاد قصه‌ای که خوانده بود می‌انداخت. قصه پیرزنی که در خانه‌ای به اندازه غریب زندگی می‌کرد. بقالی آقا مرتضی به راستی که فسقلی بود و بیشتر از چهار پنج نفر در آن جا نمی‌گرفتند. زمستانها هم که آدمها با پوشیدن پالتو و لباسهای کلفت دو برابر اندازه معمولی خود می‌شوند فقط دو سه نفر در بقالی جا می‌گرفتند.

آن روز که مجید به بقالی آقا مرتضی رفت، یک روز سرد زمستانی بود. برف همه جا را پوشانده بود. او جلوتر از همه ایستاده بود و یکی یکی جنسهایی را که می‌خواست، می‌گفت. گاهی هم بر می‌گشت و به سبد کوچکی که پر از توپ ماهوتی بود، نگاه می‌کرد. آقا مرتضی توپهای ماهوتی را در یک سبد چوبی ریخته بود و پشت شیشه گذاشته بود. منظره توپها آنقدر قشنگ بود که کوچک و بزرگ با دیدن آن اعتراف می‌کردند که آقا مرتضی مرد با سلیقه‌ای است.

آقا مرتضی فرزند و چالاک جنسها را در زنبیل مجید گذاشت و در همان حال به پسر عمویش که دم در ایستاده بود، تعارف کرد که داخل شود.

پسر عموی آقا مرتضی که از طرف بچه‌ها «آقای پلیس محله» نام گرفته بود، دلش می‌خواست مثل هر روز، کنار آقا مرتضی بنشیند و در هوای سرد، یک لیوان چای داغ بنوشد. ولی مغازه آنقدر شلوغ بود، که راهی برای ورود پیدا نمی‌کرد.

مجید پول را به آقا مرتضی داد و منتظر بقیه‌اش ایستاد و دوباره به سبد توپها نگاه کرد. آقا مرتضی هم بار دیگر به پسر عمویش تعارف کرد و بقیه پول مجید را در دستش گذاشت.

* بر گرفته از «کيهان بچه‌ها»، سال سی و دو، دوره جدید، شماره ۴۳۴.

مجید پول را گرفت و به زحمت راهش را از میان آدمهایی که دو برابر اندازه معمولی خود شده بودند، باز کرد. در همان حال، احساس کرد که پایش به چیزی خورد، چیزی که گرد بود و کوچک.

وقتی به در بقالی رسید، یک توپ کوچک ماهوتی را جلوی پایش دید. آرام خم شد و بی آنکه دست و پایش را گم کند، توپ را برداشت و در زنبیل گذاشت و راه افتاد.

آقای پلیس محله که دم در ایستاده بود، با دیدن او گفت:

— سلام مجید آقا! دلت می‌خواهد کلاهم را سرت بگذاری؟

ولی مجید بی آنکه جوابش را بدهد، از کنارش گذشت.

هوا سرد بود. دستهای مجید بی حس شده بود. جای دسته زنبیل هم کف دستش را قرمز کرده بود. دلش می‌خواست کمی بایستد و دستهایش را با نفسش گرم کند. ولی فکر کرد ممکن است آقا مرتضی، «آقای پلیس محله» را برای پس گرفتن توپ، دنبال او بفرستد. برای همین، نفس‌زنان تا خانه دوید.

نزدیک خانه توپ را از زنبیل در آورد و توی جیبش گذاشت. نمی‌خواست مادر آن را ببیند. به خانه که رسید، زنبیل را به دست مادر داد. بعد کیف مدرسه‌اش را برداشت و پشت رختخوابها پنهان شد. آرام توپ را از توی جیبش بیرون کشید و با مهارت یک شعبده‌باز، آن را در کیفش گذاشت.



صبح روز بعد، وقتی از خواب بیدار شد احساس کرد از روزهای پیش خوشحالت‌تر است. از رختخواب بیرون پرید. او همان‌طور که خودش را برای رفتن به مدرسه آماده می‌کرد، سوتی را که تازه یاد گرفته بود می‌زد. پدر و مادر که از آن همه شادی و نشاط مجید تعجب کرده بودند، به هم نگاه کردند و خندیدند.

مجید بی آنکه صبحانه را درست و حسابی بخورد، کیفش را برداشت و از خانه

بیرون دوید. کمی که از خانه دور شد، در کیفش را باز کرد تا از وجود توپ مطمئن شود. توپ هنوز آنجا، ته کیف بود. کم کم به مدرسه نزدیک می شد. مثل همیشه وقتی از سه کوچه و سه خیابان گذشت، به چهارراهی که آقای پلیس محله می ایستاد، رسید. پدر به آقای پلیس محله سفارش کرده بود که صبحها به مجید کمک کند تا از خیابان رد شود. او هم با شادی قبول کرده بود و هر روز صبح، دست مجید را محکم می گرفت و به آن طرف خیابان می برد.

آن روز مجید با خودش گفت: «حتماً آقا مرتضی به آقای پلیس گفته است که من توپش را برداشته ام. بهتر است از راهی بروم که او مرا نبیند.»

با این فکرها مجید، آرام و بی سروصدا به طرف چپ راه پیچید. از خیابان رد شد، از چند کوچه و پس کوچه گذشت و به مدرسه رسید و میان بچه ها ناپدید شد.

آقای پلیس محله هر چه منتظر ایستاد مجید را ندید. با خودش گفت: «حتماً مریض شده است. آخه دیروز هوا خیلی سرد بود و او هم کلاه سرش نگذاشته بود.»

در همان موقع که آقای پلیس محله به مجید فکر می کرد، مجید در مدرسه غوغایی به راه انداخته بود. او وسط مدرسه ایستاده بود، بچه ها هم دورش حلقه زده بودند. مجید با تمام توانش توپ را به زمین می کوبید و می گفت:

— می زنم زمین...

و بچه ها یکصدا جواب می دادند:

— هوا می ره...

مجید آن روز، پسر محبوب مدرسه بود.

زنگ تعطیل که به صدا در آمد بچه ها آنقدر جیغ و داد راه انداختند که صدای زنگ دیگر شنیده نمی شد. مجید و بچه هایی که از خیابان رد می شدند، مثل هر روز منتظر گذربان ایستادند. وقتی گذربان با لباس مخصوص، محکم و با اراده پرچم را جلوی

ماشینها گرفت بچه‌ها با سروصدا از خیابان رد می‌شدند. آقای پلیس محله هم آن طرف چهارراه شاد و سر حال ایستاده بود و آنها را نگاه می‌کرد. مجید پشت بچه‌ها قایم شده بود تا چشم آقای پلیس به او نیفتد. قلب او درست مثل قلب یک خرگوش اسیر می‌زد. سرانجام، به هر زحمتی که بود، مجید دور از چشم آقای پلیس محله از خیابان گذشت و بعد با همه قدرتی که در پاهایش داشت، به طرف خانه دوید.

* تمرین ۴ (ب)

جمله‌های زیر را کامل کنید.

۱. مجید پول... به آقا مرتضی داد و... سبد توپها نگاه کرد.
۲. مجید بی‌آنکه جوابش... بدهد... کنارش گذشت.
۳. پیرزن... خانه‌ای... غریب زندگی می‌کرد.
۴. مجید... را... زنبیل... آورد و... جیش گذاشت.
۵. او... روزهای قبل خوشحال... بود.
۶. او... سه خیابان گذشت و... چهارراهی رسید.
۷. مجید... همه قدرتی که... پاهایش داشت... طرف خانه دوید.
۸. آن روز... مجید... بقالی آقا مرتضی رفت، برف... جا... پوشانده بود.
۹. او گاهی... می‌گشت و... سبد کوچکی... پر... توپ ماهوتی بود، نگاه می‌کرد.
۱۰. مجید احساس کرد... پایش... چیزی خورد. خم شد و آن... برداشت.

درس ۳

آن پسر را دستگیر کنید! (۲)

همان روز عصر، مادر زنبیل را آورد و گفت:

— مجید، برو لز آقا مرتضی خرید کن.

مجید کتابهایش را که تا آن لحظه گوشه‌ای انداخته بود، برداشت و گفت:

— درس دارم فردا معلم، درس می‌پرسد.

مادر گفت:

— زیاد وقت را نمی‌گیرد.

مجید گفت:

— خیلی درس دارم. شما که نمی‌خواهید من رد بشوم.

مادر چادرش را سر کرد و گفت:

— باشد، خودم می‌روم.

از آن پس، مجید درس را بهانه می‌کرد و برای خرید نمی‌رفت. می‌ترسید آقا

مرتضی با دیدن او یادش بیاید که همان روزی که یکی از توپها گم شد، مجید در مغازه بود.

یک روز مجید سراسیمه زنگ زد و در را با صدای وحشتناکی پشت سرش به هم

کوبید. کیفش را گوشه‌ای انداخت و پشت رختخوابها پنهان شد. مادر حیرت زده به او نگاه کرد و پرسید:

— چی شده؟

مجید سرش را تکان داد. مادر بار دیگر پرسید:

— با کسی دعوا کردی؟

مجید باز هم سرش را تکان داد. مادر با اعتراض گفت:

— پس معنی این کارها چیست؟ اصلاً تو چرا اینطوری شده‌ای؟

مادر غرغرکنان رفت و مجید در حالی که از ترس پشت رختخوابها مُچاله شده بود، به یاد آورد که چطور از دست آقا مرتضی فرار کرده بود:

وقتی از مدرسه برمی‌گشت، آقا مرتضی را دیده بود. آقا مرتضی فریاد زده بود:

— مجید! مجید!

مجید با دیدن او شروع به دویدن کرده بود. آقا مرتضی هم قدمهایش را تندتر کرده بود و گفته بود:

— صبر کن، مجید!

ولی مجید بی‌اعتنا به او، تند دویده بود تا به خانه رسیده بود و پشت رختخوابها پنهان شده بود. مجید در همین فکرها بود که زنگ در به صدا درآمد. نفسش بند آمد. احساس کرد دست بزرگی جلوی دهانش را گرفته و نمی‌گذارد نفس بکشد. با خودش گفت: «آقا مرتضی است».

وقتی مادر در حیاط را باز کرد، مجید صدای مردی را شنید، دیگر مطمئن بود که آقا مرتضی برای گرفتن توپ آمده است. ولی در اتاق که باز شد، صدای صاف و روشن پدر را شنید که می‌گفت:

— وسایلم آماده است؟

تازه آن موقع بود که مجید به یاد آورد که پدرش برای مأموریت به مسافرت می‌رود. این چندروز، آنقدر حواسش به فرار از دست آقا مرتضی و آقای پلیس محله بوده که به هیچ چیز دیگر اهمّیت نمی‌داده است.

آرام از پشت رختخوابها سرک کشید. پدر با دیدنش خندید و گفت:

— چطوری پسر؟ سوغاتی برایت چه بیاورم؟

مادر گفت:

— فکر نمی‌کنم وقت سوغاتی خریدن داشته باشی.

پدر در حالی که چمدانش را برمی‌داشت، گفت:

— در هر حال، یک چیزی برایش می‌آورم. خب دیگر باید بروم، دیر می‌شود.

دستکشهایم کجاست؟

مادر همه جا را برای پیدا کردن دستکشها جستجو کرد. مجید هم چند جا را نگاه

کرد، ولی دستکشها نبودند. پدر که کم کم عصبانی می‌شد، گفت:

— یعنی چه؟ پس این دستکشها کجاست؟

مادر دستپاچه گفت:

— حتماً یک جایی گذاشته‌ای! صبر کن، الان پیدا می‌شود.

پدر گفت:

— دیرم شده است. باید بروم، خدا حافظ! خدا حافظ مجید!

وقتی پدر رفت، مادر و مجید ساکت ایستادند و به هم نگاه کردند. مادر گفت:

— بدموقعی دستکشهایش را گم کرد! مجید برای دلداری او گفت:

— می‌تواند توی دستهایش «ها» کند. یا دستهایش را توی جیبش بکند.

مادر خندید و گفت:

— ای کاش همین سفارشها را به او می‌کردیم.

روز بعد، آسمان صاف و آبی بود. بادی که از روی زمینهای یخ زده می‌گذشت، با

خود سوز و سرما به همراه داشت.

آقای پلیس محله کنار در مدرسه، منتظر مجید ایستاده بود. سرما گونه‌های او را سرخ کرده بود.

وقتی زنگ تعطیل مدرسه زده شد، بچه‌ها با سرو صدا از مدرسه بیرون ریختند. مجید همراه دو تا از دوستانش بود که ناگهان چشمش به آقای پلیس محله افتاد. بار دیگر احساس کرد دست بزرگی جلوی نفس کشیدنش را می‌گیرد.

ایستاد. دوستانش با اعتراض گفتند:

— زود باش! چرا نمی‌آیی؟

مجید گفت:

— شما بروید، خودکارم را توی کلاس جا گذاشته‌ام.

یکی از دوستانش گفت:

— ما منتظرت می‌مانیم، زود برگرد.

مجید به طرف کلاس دوید. کلاس از هیاهوی همیشگی خالی بود. مجید نفس نفس می‌زد. سردش بود و ترسیده بود. هرچه فکر کرد چطور از مدرسه خارج شود که آقای پلیس محله او را نبیند، راهی به نظرش نرسید. کلاس خلوت و بی سرو صدا او را بیشتر می‌ترساند. آقای پلیس محله از پنجره وارد بشود و او را با خودش ببرد.

از کلاس بیرون دوید. دوستانش که منتظرش بودند، گفتند:

— ما به گذربان گفتیم صبر کند تا تو بیایی.

مجید به یکی از دوستانش گفت:

— من خیلی سردم است. اگر تو سردت نیست، شال گردنت را به من بده.

دوستش گفت:

— بیا، من اصلاً از شال گردن خوشم نمی‌آید.

مجید شال گردن را گرفت و دور صورتش پیچید. کلاهش را هم تا روی ابروهایش

پایین کشید. به نظر خودش اگر مادر هم او رامی‌دید، نمی‌شناخت.
گذربان پرچم را جلوی ماشینها گرفت. ماشینها ایستادند و بچه‌ها که از سرما حال و حوصله نداشتند، بی‌سرو صدا از خیابان گذشتند.
وقتی مجید آن طرف چهارراه رسید، صدای آقای پلیس محله را شنید که گفت:
— مجید! مجید!

مجید با شنیدن صدای او شروع به دویدن کرد. دوستانش با تعجب به هم نگاه کردند. آقای پلیس، تند دنبال او دوید و گفت:
— صبر کن، مجید! صبر کن!

ولی مجید همچنان می‌دوید. آقای پلیس محله سوار موتورسیکلت شد و دنبال او راه افتاد. همان طور که مجید می‌دوید، بادی سردی به صورتش می‌خورد و اشک چشمهایش را سرازیر می‌کرد. صدای آقای پلیس محله را هم به طور مبهم می‌شنید که می‌گفت:

— آن پسر را دستگیر کنید! آن پسر را دستگیر کنید!
مجید احساس کرد آقای پلیس فاصله کمی با او دارد. برگشت که او را ببیند، ناگهان روی یخها سُرخورد و افتاد.

مجید در خانه خوابیده بود. آقای پلیس محله و آقا مرتضی هم کنارش نشسته بودند. مادر در آشپزخانه چای می‌ریخت آقای پلیس محله به مجید گفت:
— تو چرا تازگیها از ما فرار می‌کنی؟
مادر سینی چای را جلوی مهمانها گذاشت و کنار مجید نشست. آقای پلیس محله با تأکید گفت:

— نگفتی چرا تا مرا دیدی، فرار کردی؟

مجید می‌خواست جواب ندهد، ولی شش تا چشم با کنجکاوی و انتظار به دهان او دوخته شده بودند.

برای همین من و من کنان گفت:

— برای اینکه شما می‌خواستید مرا دستگیر کنید.

آقای پلیس محله با تعجب گفت:

— دستگیر کنم؟!

مجید گفت:

آره! مگر شما نبودید که پشت سرم می‌گفتید: «آن پسر را دستگیر کنید؟»

آقای پلیس محله و آقا مرتضی با تعجب به هم نگاه کردند. بعد آقای پلیس شروع به خندیدن کرد. حالا نخند کی بخند! وقتی حسابی خندید، گفت:

— عجب! پسر گوشهای تو هم مثل اینکه یخ زده است. من گفتم بیا دستکشهای پدرت را بگیر.

آقا مرتضی انگار که کشف بزرگی کرده باشد، گفت:

— تو دستکش را دستگیر شنیده‌ای.

و بعد همه بجز مجید، خندیدند.

مادر پرسید:

— دستکشا کجا بود؟ ما خیلی دنبالش گشتیم.

آقا مرتضی استکان چایش را برداشت و گفت:

— دو روز پیش که پدر مجید آمد مغازه خرید کند، جا گذاشت. دیروز مجید را توی راه دیدم و صدایش زدم. ولی نمی‌دانم چرا فرار کرد. برای همین دادم به پسر عمویم که به مجید بدهد....

ولی مجید دیگر چیزی نمی‌شنید. در همه جای بدنش احساس دردمی کرد. هم در

پایش که گچ گرفته بودند و هم در قلبش.

وقتی آقا مرتضی و آقای پلیس محله رفتند، مجید در کیفش را باز کرد. توپ کوچک ماهوتی هنوز ته کیفش بود. ولی چقدر کثیف شده بود! در کیف را بست و آن را بالای سرش گذاشت. بیشتر از همیشه خسته بود. آرام چشمهایش را روی هم گذاشت و به این فکر کرد که چطور می‌تواند پول یک توپ ماهوتی را تهیه کند و به آقا مرتضی بدهد.

خلاصه داستان

مجید برای خرید به خواروبار فروشی آقا مرتضی می‌رود. یک سبد پر از توپ ماهوتی، که پشت شیشه گذاشته شده است، او را وسوسه می‌کند. هنگام خارج شدن از مغازه یک توپ بازی را جلو پایش می‌بیند و آن را آهسته برمی‌دارد. در راه فکر می‌کند که ممکن است آقا مرتضی یا پسر عموی او، که بچه‌ها او را «آقای پلیس محله» می‌گویند، این موضوع را فهمیده باشند. از این رو سخت نگران است. روز بعد، هنگامی که به مدرسه می‌رود، آقای پلیس را می‌بیند که منتظر اوست. مجید از ترس، خود را از چشم او پنهان می‌کند. در خانه نیز ناراحت است، زیرا دائماً می‌ترسد که برای پس گرفتن توپ به در خانه بیایند. زنگ در خانه به صدا درمی‌آید و مجید، از ترس آقا مرتضی و آقای پلیس محله، پشت رختخوابها پنهان می‌شود. ولی بعد متوجه می‌شود که پدرش به خانه آمده تا وسایلش را بردارد و به مسافرت برود. پدر به دنبال دستکشهایش می‌گردد. ولی هرچه مادر جستجو می‌کند نمی‌تواند آنها را پیدا کند. سرانجام پدر خدا حافظی می‌کند و از خانه بیرون می‌رود. مجید تا چند روز، به بهانه درس، از رفتن به مغازه آقا مرتضی خودداری می‌کند. سرانجام یک روز هنگام بازگشت به خانه، آقای پلیس محله او را صدا می‌کند. ولی او پا به فرار می‌گذارد. در حال فرار، صدای آقای پلیس را می‌شنود که می‌گوید: «آن پسر را دستگیر

کنید». مجید هراسان به طرف خانه می‌دود. در این هنگام به زمین می‌خورد و پایش می‌شکند. روز بعد، آقا مرتضی و پسر عمویش به عیادت او می‌آیند و از او می‌پرسند: «تو چرا چند روز است که از ما فرار می‌کنی؟» مجید با ناراحتی جواب می‌دهد: «برای این که شما خیال داشتید مرا دستگیر کنید». آقای پلیس با تعجب می‌پرسد: «دستگیر!» و مجید می‌گوید: «بله، شما دیروز به دنبال من می‌آمدید و می‌گفتید: این پسر را دستگیر کنید». آقا مرتضی متوجه می‌شود که مجید «دستکش» را «دستگیر» شنیده است. و بعد توضیح می‌دهد که پدر مجید، چند روز پیش دستکشهایش را در مغازه جا گذاشته، و پسر عموی او دیروز مجید را صدا می‌کرده که دستکشها را به او بدهد. مجید از عملی که کرده احساس شرمساری می‌کند. از خودش بدش می‌آید. آرام چشمهایش را می‌بندد و فکر می‌کند که چگونه پول توپ آقا مرتضی را بدهد.

تحلیل متن

الف - واژه‌ها

برابر: صفت مرکب ← بر (اسم) + آ (میان‌وند) + بر (اسم) = روبرو، مساوی. این واژه با عدد قبل از خود یک صفت مرکب می‌سازد. مثلاً، دو برابر، پنج برابر، چند برابر، چندین برابر، صدها برابر، و جز آن: «علی دیروز ۲۰۰ ریال داشت و امروز ۴۰۰ ریال دارد، پول او از دیروز تا امروز دو برابر شده است» گاهی این واژه مرکب به اسم بعد از خود اضافه می‌شود. مثلاً، «سن شما سه برابر سن اوست، چون شما ۶۰ سال دارید و او ۲۰ سال»؛ «من ۳۰۰۰ تومان دارم و شما ۷۰۰۰ تومان، پس پول شما دو برابر و نیم پول من است»؛ «در زمستان آدمها با پوشیدن پالتو و لباسهای کلفت دو برابر اندازه معمولی می‌شوند».

حیرت زده: صفت مفعولی ← حیرت (اسم) + زده (اسم مفعول از مصدر «زدن») = کسی که دچار حیرت شده است. اسم مفعول فعل «زدن» با بسیاری از اسمها صفت مفعولی می‌سازد: سیل^۱ زده = کسی که گرفتار سیل شده است؛ یخ زده، زلزله زده، جنگ زده، و جز آن. «مادر حیرت زده به او نگاه کرد». در این جمله «حیرت زده» به صورت قید به کار رفته است.

خودکار: صفت مرکب ← خود (ضمیر مشترک)^۱ + کار (اسم). قلم خودکار، اختصاراً خودکار، به معنی قلمی که خودکار می‌کند؛ ساعت خودکار.

دستکش: اسم مرکب ← دست (اسم) + کش (ستاک حال از مصدر «کشیدن»). واژه «دست» با ستاک بعضی از فعلها صفت یا اسم مرکب می‌سازد، مانند: متنی دستنویس / دست نوشت، دست

۱. نک به آفا ۱، ص ۸۱

دوز، دستگیر، و جز آن.

رختِ خواب: اسم مرکب ← رخت (اسم) + بر (نشانه اضافه) + خواب (اسم) = وسایلی که مخصوص خواب است، از قبیل پتو، دُشک، مُتکا، ملافه، و جز آن. گاهی یک ترکیب اضافی بر رویهم یک اسم مرکب را می‌سازد. مانند آبِ جو ← آبجو؛ تخم مرغ، رختِ خواب، و جز آن.

سروصدا: اسم مرکب ← سر (اسم) + و (حرف عطف) + صدا (اسم) = هیاهو، شلوغی. دو اسم یا دو ستاک همراه با یک اسم مرکب می‌سازند. مثلاً حال و حوصله، آب و هوا، زد و خورد، گفت و گو (= گفتگو)، و جز آن. «کلاسی خلوت و بی سروصدا (صفت)»^۱ او را بیشتر می‌ترساند؛ «بچه‌ها که از سرما حال و حوصله نداشتند، بی سروصدا (قید) از خیابان گذشتند»؛ «بچه‌ها با سروصدا از خیابان رد می‌شدند».

غرغر گُنان: قید (چگونگی) ← غرغر کن (اسم فاعل کوتاه) + ان (پسوند فاعلی)^۲ = در حالِ غرغر کردن: «مادر، غرغر گنان رفت».

وسایل: اسم (جمع وسیله) = چیزهایی که برای انجام کاری لازمند. مثلاً، وسایل نوشتن: قلم، کاغذ، مداد، و غیره؛ وسایل سفر: لباس، چمدان، ساک، و غیره.

یکصدا: قید (چگونگی) ← یک (عدد) + صدا (اسم) = با هم، هماهنگ، متحد. «بچه‌ها یکصدا جواب می‌دادند: هوا می‌ره».

ب - واژه‌ها و عبارتهای اصطلاحی

اینطوری: قید (چگونگی و حالت) ← این (ضمیر اشاره) + طور (اسم) + ی (پسوند نسبت) = این گونه، مثل این، به این شکل، به این صورت. معمولاً هنگامی که کار یا حالت کسی غیر عادی باشد به کار می‌رود. مثلاً، «تو چرا اینطوری شده‌ای؟»، یعنی کارهای تو غیر عادی است، مثل همیشه نیستی؛ «این پسر چرا اینطوری حرف می‌زند؟»، یعنی حرف زدنش عادی نیست. «شما چرا اینطوری غذا می‌خورید؟». در جواب این سؤال می‌توان پرسید: «چطوری؟»، یعنی چگونه؟.

۲. نک به آفا ۳، ص ۱۷۰.

۱. نک به آفا ۲، ص ۱۷۴.

چطور؟ و غیره. این واژه معمولاً معنی اعتراض و نارضائی به جمله می‌دهد.

به هر زحمتی که بود: این جمله هنگامی به کار می‌رود که کار یا فعلی با کوشش و تلاش بسیار و با زحمت و دردسر فراوان انجام شده باشد: «سرانجام، به هر زحمتی که بود، مجید دور از چشم آقای پلیس محله از خیابان گذشت». اگر کار در آینده باید انجام شود، فعل این جمله به صورت «هست» یا «باشد» می‌آید. مثلاً، «کار سختی است ولی من آن را به هر زحمتی که هست / باشد انجام خواهم داد».

بیایا: فعل امر = بگیر. در محاوره معمولاً هنگامی که می‌خواهیم چیزی را به کسی بدهیم برای جلب توجه او و دعوت او به گرفتن آن چیز، این واژه را در آغاز جمله می‌آوریم، مثلاً، مجید به دوستش گفت: شال گردنت را به من بده. دوستش گفت: «بیایا، من اصلاً از شال گردن خوشم نمی‌آید». در گفت و شنود رسمی و مُحترمانه، واژه «بفرمائید» به کار می‌رود. مثلاً، ممکن است شال گردنتان را به بنده بدهید؟ بفرمائید، من از شال گردن خوشم نمی‌آید.

تازه: قید (زمان)، به معنی اخیراً، جدیداً: «سوتی را که تازه یاد گرفته بود، می‌زد». وقتی که بخواهیم موضوع یا مطلب جدیدی را بیان کنیم که ارتباط با موضوع یا مطلب قبلی دارد، «تازه» را در آغاز جمله می‌آوریم. مثلاً، «پدر گفت: وسایلم آماده است؟ تازه آن موقع بود که مجید به یاد آورد که پدرش باید به مسافرت برود». «تازگی» و «به تازگی» به معنی جدیداً و اخیراً، و نیز جمع آن «تازگیها» به معنی در روزهای اخیر، اخیراً، جدیداً کاربرد فراوان دارد: «سوتی را که تازگی / تازگیها یاد گرفته بود، می‌زد»؛ «تو چرا تازگیها از ما فرار می‌کنی؟». «به تازگی» بیشتر مخصوص سبک نوشتاری است.

چی شده؟: (محاوره‌ای) = چه حادثه‌ای روی داده؟ چه اتفاقی افتاده؟ چه چیز ناخوشایندی به وجود آمده؟ معمولاً برای پرسش درباره چیزی ناخوشایند به کار می‌رود: «مادر حیرت زده به او نگاه کرد و پرسید: چی شده؟ با کسی دعوا کردی؟».

حالا نخند، کی بخند! = خنده او برای مدتی طولانی ادامه داشت. خنده او تمام نمی‌شد، انگار که اگر حالا نخندد دیگر وقتی برای خندیدن نخواهد داشت. «آقای پلیس محله شروع کرد به خندیدن، حالا نخند کی بخند! وقتی حسابی خندید...» این عبارت را می‌توان با فعلهای گوناگون به کار برد. در مورد کار یا فعلی به کار می‌رود که با شدت و نیز برای مدتی طولانی ادامه داشته است. معمولاً قبل از این جمله مصدر فعل می‌آید. مثلاً، «پس از چند روز گرسنگی وقتی که به سفره پر از غذا رسید شروع کرد به خوردن، حالا نخور کی بخور». در صورتی که فعل مرکب باشد فقط بخش دوم آن به صورت مثبت تکرار می‌شود. مثلاً، «به محض دیدن مار شروع کردم به فرار کردن، حالا فرار نکن کی بکن». این جمله مخصوص زبان محاوره است.

حسابی: قید / صفت ← حساب (اسم) + ی (پسوند نسبت) = به طور کامل، کاملاً، کامل، فراوان، خوب. فقط در محاوره به کار می‌رود. «وقتی حسابی خندید، گفت...» یعنی پس از خنده زیاد؛ «امروز بعد از مدتها یک غذای حسابی خوردم». یعنی یک غذای خوب و فراوان. اغلب با واژه «درست» می‌آید: درست و حسابی. «مجیدی آنکه صبحانه را درست و حسابی بخورد، کیفش را برداشت و از خانه بیرون دوید»، یعنی صبحانه را به طور کامل نخورد.

دستپاچه: قید / صفت مرکب ← دست (اسم) + پاچه (اسم) = پریشان، شتاب زده: «مادر دستپاچه گفت...».

راه: = چاره، راه حل: «هر چه فکر کرد چطور از مدرسه خارج شود که آقای پلیس محله او را نبیند، راهی به نظرش نرسید».

عجب!: این واژه در آغاز جمله و یا به تنهایی برای ابراز تعجب به کار می‌رود. مثلاً، مجید گفت: «مگر شما نبودید که پشت سرم می‌گفتید: آن پسر را دستگیر کنید؟» آقای پلیس محله و آقا مرتضی با تعجب به هم نگاه کردند، و بعد آقا مرتضی گفت: «عجب! پسر، گوشهای تو هم مثل اینکه یخ زده است»، یعنی درست نمی‌شنوی.

یعنی چه؟^۱ = منظور چیست؟ چرا چنین است؟ درست نیست، بی معنی است. معمولاً هنگام خشم و نارضائی و برای اعتراض به چیزی ناخوشایند به کار می‌رود. «پدر که کم کم عصبانی می‌شد، گفت: یعنی چه؟ پس این دستکشها کجاست؟».

پ - فعلهای اصطلاحی

به راه انداختن = به وجود آوردن، درست کردن، برپا کردن: «مجید در مدرسه غوغائی به راه انداخته بود». این فعل به صورت «راه انداختن» نیز به کار می‌رود. مثلاً، «این کار سروصدای زیادی راه می‌اندازد».

حواس کسی به چیزی بودن = توجه کامل به چیزی داشتن. فقط به یک چیز فکر کردن: «این چند روز، آنقدر حواسش به فرار از دستِ آقا مرتضی بوده که به هیچ چیز دیگر اهمیت نمی‌داده است». این فعل مخصوص محاوره است. مثلاً، «خواست به من باشد»، یعنی فقط به حرفهای من توجه کن؛ «متأسفانه حواسش به درس نیست»، یعنی به درس توجهی ندارد. دست و پا را گم کردن = دستپاچه شدن، هراسان شدن، گیج شدن: «آرام خم شد و بی‌آنکه دست و پایش را گم کند، توپ را برداشت».

سرک کشیدن = از پشت چیزی به طور پنهانی نگاه کردن: «مجید آرام از پشت رختخوابها سرک کشید».

مِن و مِّن کردن = با صدای کوتاه و به طور نامشخص حرف زدن. «مِن و مِّن کنان» (صفت فاعلی^۲): «مجید مِّن و مِّن کنان گفت ...»، یعنی در حالی که مِّن و مِّن می‌کرد گفت ...

ت - ساختهای نحوی

۱. او جلوتر از همه ایستاده بود و یکی یکی جنسهای را که می‌خواست می‌گفت. «قید ترتیب» از تکرار عدد و یا تکرار واژه‌ای که معنی «تعداد» یا «مقدار» دارد به دست می‌آید. عدد یک معمولاً به صورت «یکی» و بقیه اعداد با جزء «تا» می‌آیند. مثلاً، «او چیزهایی را که می‌خواست یکی یکی یادداشت می‌کرد»؛ «بچه‌ها دوتا دوتا با یکدیگر بازی می‌کردند»؛ «مردم

1. What does that mean? There is no sense in it! Nonsense!

۲. نک به آفا ۳، ص ۱۷۰.

گروه گروه به تماشای مسابقه می‌روند؛ «شاگردان دسته دسته به مدرسه می‌آمدند».

۲. مجید خم شد و، بی‌آنکه دست و پایش را گم کند، توپ را برداشت و در زنبیل گذاشت و راه افتاد.

«و» دو کلمه همگروه و یا دو جمله مُسْتَقِل را به یکدیگر رَبط می‌دهد، و از این رو آن را «رَبط» می‌نامیم: «مجید دست و پایش را گم کرد.» دست، پا دو کلمه همگروه هستند زیرا هر دو اسمند؛ «او توپِ گرد و کوچکی را جلوی پایش دید.» گرد، کوچک همگروه‌اند چون هر دو صفت هستند؛ «مجید فوراً و به سرعت از آنجا دور شد.» فوراً، سرعت هر دو قید هستند و همگروه با یکدیگر. «مجید خم شد. (مجید) توپ را برداشت.» این دو جمله مستقل هستند، زیرا می‌توان هر یک از آنها را به طور مستقل و جُدا از یکدیگر به کار برد؛ «(او) توپ را برداشت. (او توپ را) در زنبیل گذاشت. ← او توپ را برداشت و در زنبیل گذاشت؛» «مجید توپ را در زنبیل گذاشت. (مجید) راه افتاد. ← مجید توپ را در زنبیل گذاشت و راه افتاد؛» «پدر و مادر به هم نگاه کردند. (پدر و مادر) خندیدند. ← پدر و مادر به هم نگاه کردند و خندیدند.»

در هر یک از دو جمله بالا، چون فاعل یکی است فقط در آغاز جمله اول می‌آید. و جمله دوم به وسیله «و» به جمله اول مربوط می‌شود ولی اگر فاعل جمله‌ها یکی نباشد نمی‌توان آن را حذف کرد: «مجید توپ را برداشت و برادرش آن را در زنبیل گذاشت؛» «مادر غرغریکنان رفت و مجید به یاد آورد که...»

همچنین اگر مفعول همه جمله‌ها یکی باشد، آن را فقط در جمله اول می‌آوریم: «مجید توپ را برداشت. توپ را در زنبیل گذاشت. توپ را به خانه برد. ← مجید توپ را برداشت و در زنبیل گذاشت و به خانه برد.» اما اگر مفعول جمله‌ها یکی نباشد، یا از دو نوع متفاوت باشد، مثلاً در یک جمله مفعول صریح و در جمله دیگر مفعول غیر صریح، هیچکدام را نمی‌توان حذف کرد: «مجید توپ را برداشت و کتاب را به جایش گذاشت.» «مجید توپ را برداشت و با آن بازی کرد.»

۳. «اگر تو سردت نیست شال گردنت را به من بده»؛

«من از شال گردن خوشم نمی‌آید»؛ پدر گفت: «دیرم شده است»؛ «مجید می‌ترسید که آقا مرتضی با دیدن او یادش بیاید که...»؛ «مجید سردش شده بود»؛ «من خیلی گرمم است».

۴. دیروز مجید را توی راه دیدم و صدایش زدم = او را صدا زدم.

مفعول صریح می‌تواند به صورت ضمیر مفعولی^۲ پیوسته باشد، یعنی به فعل اضافه شود. مثلاً، دیدمش = او را دیدم. در مورد فعلهای مرکب، ضمیر مفعولی معمولاً به بخش اول فعل اضافه می‌شود. مثلاً، «اگر لازم باشد کُمِکتان می‌کنم»؛ «او با عصبانیت کاغذ را از من گرفت، مُجاله‌اش کرد و توی سطل آشغال انداخت».

۵. مجید کتابهایش را گوشه‌ای انداخته بود. مادر چادرش را سر کرد.

در زبان محاوره، حرف اضافه «به» و «در» از بعضی افعال مرکب و نیز از جلو بعضی قیدها حذف می‌شود. مثلاً، «توب را برداشت و راه افتاد» = به راه افتاد؛ «کفشهایت را پا کن» = به پا کن؛ «آنقدر جیغ و داد راه انداختند که...» = به راه انداختند؛ «کیفش را گوشه‌ای انداخت و پشت رختخوابها پنهان شد» = به گوشه‌ای انداخت و...؛ «من دیروز خانه نبودم» = در خانه؛ «می‌زنم زمین» = به زمین؛ «هوا می‌ره» = به هوا؛ «پول رو بزار جیبت» = در جیبت؛ «چادرش را سر کرد» = به سر کرد؛ «توب هنوز آنجا، ته کیف بود» = در ته کیف؛ «دو روز پیش که پدر مجید آمد مغازه خرید کند...» = به مغازه.

۶. مجید بی‌آنکه جوابش را بدهد از کنارش گذشت.

فعلی جمله‌ای که پس از «بی‌آنکه/ بدونِ آنکه» می‌آید، التزامی است. چنین جمله‌ای نقش قیدی دارد. «آرام خم شد و، بی‌آنکه دست و پایش را گم کند، توب را برداشت»، یعنی دست و پایش را گم نکرد؛ «مجید بی‌آنکه صبحانه را درست و حسابی بخورد...»، یعنی صبحانه را به طور کامل نخورد.

۲. نک به آفا ۲، ص ۵۷.

۱. نک به آفا ۲، ص ۹۳.

۷. مادر گفت: بد موقعی دستکشهایش را گم کرد.

به منظور تأکید بر معنی صفت می‌توان آن را قبل از موصوف آورد. این موضوع در محاوره معمولاً در مورد صفت‌های «خوب» و «بد» صورت می‌گیرد.

موقع بدی — بد موقعی؛ مرد خوبی — خوب مردی: «او مرد خوبی است — او خوب مردی است». توجه داشته باشید که «بد موقعی» یا «خوب مردی» و جز آن واژه مرکب نیستند بلکه صفت و موصوفی هستند که جایشان عوض شده است: «خوب وقتی آمدید، چون من داشتم از خانه بیرون می‌رفتم»؛ «بد سؤالی کردید، زیرا جواب آن شما را ناراحت خواهد کرد»؛ «بد موقعی دستکشهایش را گم کرد»، برای اینکه می‌خواست به مسافرت برود و آنها را خیلی لازم داشت. «بد موقعی» در جمله بالا نقش قیدی دارد.



اقدام فوری *

مردی که پشت فرمان اتومبیل خود نشسته بود، با سرعت زیاد در جاده پیش می‌رفت. دوستش که همراه او بود، گفت: «چه خبر است؟ چرا با این عجله می‌روی؟» مرد در جواب دوستش گفت: «ترمز ماشین بریده؛ می‌خواهم قبل از اینکه حادثه ناگواری پیش بیاید، ماشین را به یک تعمیرگاه برسانم!!»

اسب سوار ناشی *

مردی که اسب سواری بلد نبود، سوار اسبی شد که زین نداشت. هر قدمی که اسب برمی‌داشت، مرد مقداری از روی اسب به طرف دم اسب سر می‌خورد. تا جایی که او یک‌دفعه متوجه شد که کم مانده از پشت اسب پایین بیفتد. برای همین فریاد زد: «آهای! این اسب تمام شد؛ یک اسب دیگر بیاورید!!»

از: «کیهان بچه‌ها»، سال سی و دو، دوره جدید، شماره ۴۴۶

عذر بدتر از گناه*

پلیس به راننده‌ای که با سرعت رانندگی می‌کرد، ایست داد تا او را جریمه کند. مادر بزرگ راننده که در صندلی عقب نشسته بود، با لحن التماس‌آمیزی^۱ گفت: «سرکار^۲! او را ببخشید، طفلکی^۳ تصدیق ندارد!!»

* تمرین ۵

واژه‌های مرکب زیر را تجزیه کنید:
پسرعمو، شعبده‌باز، پس‌کوچه، سرانجام، بی‌اعتنا، دستپاچه، شال‌گردن، مَن و مَن‌کنان، یخ‌زده، حال و حوصله، باسلیقه، نفس‌زنان، چهارراه.

* تمرین ۶

در جمله‌های زیر، مفعول را به صورت ضمیر پیوسته بنویسید.
مثال: نزدیک خانه توپ را از زنبیل درآورد ← نزدیک خانه از زنبیل درش آورد.
۱. بهتر است از راهی بروم که او مرا نبیند.
۲. مجید با تمام قدرت توپ را به زمین کوبید.
۳. شاگردان از خیابان رد می‌شدند، و آقای پلیس محله آنها را نگاه می‌کرد.

* از: «کیهان بچه‌ها»، سال سی و دو، دوره جدید، شماره ۴۴۶

۱. التماس‌آمیز = آمیخته به التماس و خواهش. لحن التماس‌آمیز = صدایی که معنی آن خواهش و تمنا همراه با ناامیدی است.
۲. سرکار: واژه‌ای است که برای خطاب و یا صدا زدن پلیس به کار می‌رود. در محاوره مودبانه نیز به جای ضمیر «شما» به کار می‌رود: [حال سرکار چگونه؟]
۳. طفلکی: واژه محاوره‌ای، به معنی پسر یا دختر کوچک. این واژه در مورد بچه‌ها و گاهی جوانها به کار می‌رود. کاربرد آن هنگامی است که کسی دچار ناراحتی است و گوینده می‌خواهد دلسوزی خود را نسبت به او بیان کند (نک به آفا ۲، ص ۶۲، پانویس ۱۴). صورت دیگر این واژه «طفلک» است. مثلاً، [طفلک ناهید! چند روزه که سخت مریضه].

۴. دستکشها کجا بودند؟ ما خیلی دنبال آنها گشتیم.

۵. شما می‌خواستید مرا دستگیر کنید.

۶. ما هرگز نمی‌خواستیم شما را اذیت کنیم.

۷. دیروز تو را توی راه دیدم ولی تو را صدا نزدم.

۸. به نظر خودش اگر مادر هم او را می‌دید، نمی‌شناخت.

۹. بد موقعی آنها را گم کردم.

۱۰. دلش نمی‌خواست مادرش او را ببیند.

* تمرین ۷

یکی از دو جمله را با استفاده از «بی‌آنکه / بدون آنکه» به صورت قید بنویسید.

مثال: مجید توپ را برداشت. او دست و پایش را گم نکرد.

مجید، بدون آنکه دست و پایش را گم کند، توپ را برداشت.

۱. او به آقا مرتضی نگاه نکرد. مجید توپ را در زنبیل گذاشت.

۲. من توپ را برنداشتم. من از مغازه بیرون رفتم.

۳. آنها به هم نگاه کردند و خندیدند. پدر و مادر چیزی نگفته بودند.

۴. تو چرا از خانه بیرون دزدیدی؟ تو کیفت را برنداشتی.

۵. شما سر و صدا راه نیاندازید. سعی کنید آرام از خیابان عبور کنید.

۶. مجید چیزی نگفت. او از پشت رختخوابها سرک کشید.

۷. پدر به مسافرت رفت. او دستکشهایش را پیدا نکرد.

۸. ما به پلیس توجهی نکردیم. ما به راه خود ادامه دادیم.

۹. پسر گناهکار از کارش خوشحال نبود. او چشمهایش برهم گذاشت.

۱۰. من نمی‌خواستم جواب آنها را بدهم. من گفتم...

به پرسشهای زیر به صورت جمله کامل جواب دهید.

۱. پدر مجید دستکشهایش را کجا جا گذاشته بود؟
۲. چرا مجید شال گردن دوستش را گرفت؟
۳. آیا آقای پلیس محله می خواست مجید را دستگیر کند؟
۴. چرا مجید مسافرت پدرش را فراموش کرده بود؟
۵. دوستان مجید به گذربان چه گفته بودند؟
۶. چرا مغازه آقا مرتضی مجید را به یاد قصه پیرزن می انداخت؟
۷. مجید برای نرفتن به مغازه آقا مرتضی چه بهانه ای می آورد؟
۸. چرا مجید نمی خواست که مادرش توپ را ببیند؟
۹. چرا مجید در این چند روز نمی خواست به مغازه آقا مرتضی برود؟
۱۰. چرا مجید در این چند روز پسر محبوب مدرسه شده بود؟
۱۱. گذربان هر روز چه کاری انجام می داد؟
۱۲. چرا پای مجید شکست؟
۱۳. چرا آدمها در زمستان دوبرابر اندازه معمولی خود می شوند؟
۱۴. مجید چه کلمه ای را به اشتباه شنیده بود؟
۱۵. سرانجام مجید درباره توپ چه تصمیمی گرفت؟

شماره ۱۳۷

شنبه ۱۰ اردیبهشت ۱۳۶۷

قیمت ۳۰ ریال

نَهاَلِ انْقِلاب

«نَهاَلِ انْقِلاب» مجله‌ای است هفتگی که به وسیله «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» منتشر می‌گردد. این نشریه مخصوص کودکان و نوجوانان ۱۰ تا ۱۵ ساله است. نشر آن ساده و قابل فهم برای نوجوانان است. اصطلاحات و ترکیبات محاوره‌ای در آن به فراوانی دیده می‌شود. مطالب آن بیشتر دینی، اخلاقی، و علمی است. تعداد صفحات آن در حدود ۳۰ صفحه همراه با عکسها و تصویرهای رنگی است. بهای اشتراک ۸۰۰ ریال برای یک سال است.

درس ۴

شوق دیدار*

امیر سر از پا نمی‌شناخت. هر کس به صورت او نگاه می‌کرد، به راحتی می‌فهمید که انتظار چیزی را می‌کشد. او هر چند دقیقه یک بار از رضا می‌پرسید:

— رضا ساعت چنده؟

رضا هم جواب او را می‌داد. امیر منتظر بود تا زنگ بخورد و به خانه برود. رضا هم از بس که او ساعت را پرسیده بود، کلافه شده بود. عاقبت مثل همیشه لحظه‌های انتظار به پایان رسید و زنگ مدرسه به صدا درآمد.

امیر بدون خدا حافظی از کلاس بیرون پرید و راه مدرسه تا خانه را دوید. او قرار بود آن روز با خانواده‌اش به مسافرت برود. به خاطر همین، نزدیک بود از خوشحالی پر دریاورد. وقتی به در خانه رسید، دستش را روی زنگ گذاشت و انگار تا وقتی که در باز نشده، نباید دستش را بردارد.

صدای مادر را از حیاط شنید که با صدای بلند می‌گفت: «کیه؟ چه خبره مگر؟ الآن آمدم بابا... وای، زنگ سوخت!»

وقتی مادر در را باز کرد، امیر حتی یادش رفت که سلام کند. همانطور که نفس نفس می‌زد گفت: «مامان... بابا... آمده؟»

— «نه، ولی حالا دیگر باید پیدایش شود. بینم با این زنگ پدر مرده دعوا داشتی مگر؟ پس سلامت کو؟»

* برگرفته از مجله «نهال انقلاب»، شماره ۱۳۷، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۶۷

امیر سلامی کرد و به اطاق رفت. خانه ساکت بود. عکس داداش محسن توی قباب فلزی اش به امیر لبخند می زد. صدای مریم کوچولو به گوش امیر می رسید که با عروسکش حرف می زد. امیر بزودی لباسهای سفرش را پوشید و حاضر شد. اما مریم کوچولو هنوز سر لباس بهانه می گرفت.

عاقبت پدر از سر کار به خانه آمد و نهار خورد، تا اینکه عقربه های ساعت، چهار بعد از ظهر را نشان دادند. در این وقت همگی به طرف ایستگاه قطار راه افتادند.

* * *

خیلی وقت بود که قطار راه افتاده بود. پدر و مادر هر کدام روی تخت خودشان خوابیده بودند. فقط امیر و مریم بیدار بودند. امیر که تا به حال بیرون را تماشا می کرد، و بعد از تاریک شدن هوا دیگر نمی توانست چیزی را ببیند، مشغول تخیلات خودش بود که مریم کوچولو به کنارش آمد.

— «داداش پس کی می رسیم تهران؟»

— «نمی دانم، ولی صبح حتماً در تهران هستیم.»

دوباره مریم پرسید: «الآن داداش محسن حتماً منتظر ماست. نه داداش؟»

امیر نفس عمیقی کشید و گفت: «آره، الآن او منتظر است که ما را ببیند. دیروز بابا به او گفته بود که جمعه برای ملاقاتش به تهران می آییم. راستی مریم، دلت برای داداش محسن تنگ شده؟»

مریم صبر نکرد و گفت: «خُب معلوم است دیگر. آخر من او را خیلی دوست دارم.

هر وقت داداش از جبهه می آمد، پوکه فشنگ برایم می آورد. برایم بستنی می خرید.»

مریم کوچولو بعد سرش را روی پای امیر گذاشت و همینطور که حرف می زد،

خوابش برد.

امیر دلش گرفته بود. یاد گذشته ها افتاد. صحنه آخرین خدا حافظی محسن را هرگز

از ذهنش خارج نمی‌کرد. محسن پیشانی امیر را بوسیده بود و گفته بود: «خدا حافظ رزمنده آینده.»

امیر فکر می‌کرد، خدا حافظی برادرش طور دیگری بود. ناگهان فکر کرد: جلوی خانه‌شان است، و مردم زیادی آنجا هستند و برادرش را روی دست گرفته‌اند و شعار می‌دهند:

— «محسن جان منزل نو مبارک!»

امیر لحظه‌ای احساسی غرور کرد اما ناگهان از این فکر خودش وحشت کرد. زبانش را گاز گرفت؛ توی دلش طور دیگری شد. به خودش گفت: «نه، داداش محسن من زنده است. او مجروح شده و در بیمارستان خوابیده.»

در این فکرها بود که کم‌کم خوابش برد. ولی خیالها و فکرها ذهنش را مشغول کرده بودند و نمی‌گذاشتند بخوابد. قطار آرام آرام و در حالیکه مثل گهواره تکان می‌خورد، پیش می‌رفت. رفت و آمد مسافرین در سالن کم شده بود. امیر از گوشه پرده، سالن را نگاه می‌کرد. در همین موقع دید که برادرش محسن در را باز کرد و آمد و پهلویش نشست. امیر از دیدن برادرش خیلی خوشحال شد. می‌خواست پدر و مادرش را صدا بزنند. اما محسن گفت: «صبر کن فردا صبح مرا می‌بینند.»

آنوقت دو برادر شروع به صحبت کردند. همینطور مشغول بودند که امیر دید، چند نفر به داخل کوچه آمدند. آنها که لباسهای سفید رنگی پوشیده بودند، از محسن خواستند تا با آنها برود. محسن لبخندی زد و از امیر خدا حافظی کرد. امیر مات و مبهوت به این صحنه نگاه می‌کرد. محسن به راحتی داشت از او جدا می‌شد.

یکی از آن سفیدپوشها به امیر گفت: «با برادرت خدا حافظی کن. چون ممکن است دیگر او را نبینی.»

امیر وحشت کرد. آن مرد چه گفت؟ امیر از ترس فریاد زد و چهره نورانی محسن

از نظرش محو شد.

امیر ناگهان از خواب پرید. پدر از صدای فریاد امیر متعجب شده بود. اما زود فهمید که امیر خواب می‌دیده است. کمی با او شوخی کرد تا سر حال بیاید؛ ولی امیر دیگر امیر بازیگوش دیروز نبود.

آنها به تهران رسیده بودند. تهران شلوغ بود و خیابانهایش پر از آدم. مریم، آدمها و ماشینها و مغازه‌ها را نگاه می‌کرد. اما امیر فقط به محسن و خوابی که دیشب دیده بود فکر می‌کرد. معنای خواب چه می‌توانست باشد؟ نکند محسن شهید شده است؟ در همین فکرها بود که خود را جلوی بیمارستان دید. بیمارستان ساختمان زیبا و بلندی بود. پدرش به کمک دیگران توانست طبقه و بخشی را که محسن در آن بستری بود، پیدا کند. امیر رنگ و روی خودش را باخته بود. آنها سوار آسانسور بیمارستان شدند. آسانسور هرچه بالاتر می‌رفت، امیر بیشتر بی‌حال می‌شد. خودش هم نمی‌دانست چرا. همه فکرش این شده بود که: «محسن شهید شده، اگر شهید نشده پس آن خواب چه بود؟»

آسانسور به طبقه هفتم رسید. بیمارستان تمیزی بود. همه درها و دیوارها زیبا و پاکیزه بودند. پدر از پرستار بخش، اتاقی را که محسن در آن بستری بوده خواست. پرستار گفت: «اسمش چه بود؟»

پدر گفت: «محسن....»

پرستار تا این اسم را شنید کمی رنگ و رویش عوض شد. پدر، مادر و امیر از این حالت پرستار هراسان شدند. در این میان مریم کوچولو بی‌توجه بود. اما امیر انگار که آب سرد رویش ریخته باشند، تمام بدنش احساس سرما می‌کرد. پدر سعی کرد خونسردی‌اش را حفظ کند. با این حال در صدایش لرزه‌ای افتاده بود. دوباره از پرستار پرسید: «شما اطلاعی از او ندارید؟»

پرستار سرش را بلند کرد و آرام، طوری که فقط پدر بشنود، گفت: «مادو تا محسن داریم، که یکی‌شان دیشب شهید شده. فامیلی محسن شما چیست؟» پدر وحشت کرده بود. با اینحال با خونسردی گفت: «فامیلی‌اش حسینی است؛ محسن حسینی. او شهید شده؟» امیر این گفتگوها را می‌شنید؛ اما به روی خودش نمی‌آورد.

پرستار اسم فامیل را که شنید، نگاهی به چهرهٔ سرخ شدهٔ پدر انداخت و با لبخند گفت: «حسینی روی تخت ۱۴ خوابیده، اتاق اوّل سمت راست.» نسیم خوشحالی در سالن وزیدن گرفت و به چهرهٔ خانوادهٔ امیر شادابی بخشید. امیر شمارهٔ تخت را که شنید به طرف آن دوید. با هیجان داخل اتاقی شد که دو تخت در آن قرار داشت. امیر، محسن را دید و از خوشحالی چشمانش برق زدند. لحظه‌ای بعد او در آغوش برادر مجروحش بود.

خلاصهٔ داستان

امیر با عجله از مدرسه به خانه می‌رود، زیرا قرار است همراه با خانواده برای دیدن برادرش، محسن، که در جنگ مجروح شده و در بیمارستان بستری است، به تهران برود. امیر در قطار، محسن و آخرین خداحافظی او را هنگام رفتن به جبهه به یاد می‌آورد. ناگهان فکر می‌کند که برادرش شهید شده و مردم مشغول تشییع جنازهٔ او هستند. لحظه‌ای احساس غرور می‌کند ولی ناگاه از این فکر ناراحت می‌شود. امیر پس از آنکه به خواب می‌رود، خواب می‌بیند که محسن در کنارش نشسته و با او حرف می‌زند. ولی چند نفر که لباس سفید بر تن دارند محسن را با خود می‌برند و به او می‌گویند: «ممکن است دیگر برادرت را نبینی.» امیر با وحشت از خواب می‌پرد، و از آن به بعد سخت نگرانست زیرا فکر می‌کند ممکن است برادرش مرده باشد.

در بیمارستان هنگامی که پدر امیر نشانی اتاق محسن را از پرستار می‌پرسد، پرستار می‌گوید: «ما دو تا محسن داریم. یکی از آنها دیشب شهید شده است.» اما وقتی که نام خانوادگی محسن را می‌شنود با خوشحالی شماره اتاق او را به پدرش می‌دهد. امیر که از خوشحالی در پوست نمی‌گنجد به طرف اتاق برادرش می‌دود.

تحلیل متن

الف - واژه‌ها

به راحتی: قید ← به (حرف اضافه) + راحت (صفت) + ی (پسوند مصدری) = به آسانی، بدون زحمت: «هر کس به صورت او نگاه می‌کرد به راحتی می‌فهمید که...». پسوند «ی» با صفت اسم مصدر می‌سازد^۱. اسم مصدر در حقیقت نام کار یا عمل است، مثلاً، خدا حافظی نام کار یا عمل خدا حافظی کردن است.

خونسرد: صفت مرکب ← خون (اسم) + سرد (صفت) = کسی که خونسرد است. مجازاً، آرام، بی‌تفاوت. هرگاه نشانه اضافه^۲ از پایان موصوف حذف شود، موصوف و صفت رویهم یک صفت مرکب می‌سازند. این نوع ترکیب را «ترکیب وصفی» می‌گویند: آدم خونسرد؛ بچه پدر مرده = یتیم.

خونسردی: اسم مصدر مرکب ← خونسرد (صفت) + ی (پسوند مصدری) = آرامش: «پدر وحشت کرده بود. با این حال با خونسردی گفت...» = به آرامی.

دوباره: قید / صفت ← دو (عدد) + بار (اسم) + ی (پسوند نسبت) = این پسوند نیز صفت نسبی می‌سازد، مانند بچه دو ساله، یعنی بچه‌ای که سنش دو سال است.

ساختمان: اسم مصدر ← ساخت (ستاک گذشته از فعل «ساختن») + مان (پسوند مصدری) = بنا: «بیمارستان ساختمان زیبا و بلندی داشت». پسوند «مان» با ستاک حال بعضی از فعلها نیز اسم مصدر می‌سازد، مانند «سازمان».

۱. نک به آرفا ۳، ص ۹۴. ۲. نک به آرفا ۱، ص ۵۳.

سُرخ شده: صفت مفعولی ← سُرخ (صفت) + شده (اسم مفعول^۱ از مصدر «شدن») = چیزی که رنگش تبدیل به قرمز شده است. مثلاً در هنگام عصبانیت که صورت معمولاً سرخ می‌شود: «پرستار نگاهی به چهره سرخ شده پدر انداخت».

سفید پوش: اسم فاعل مرکب^۲ ← سفید + پوش (اسم فاعل کوتاه^۳ از مصدر «پوشیدن») = کسی که لباس سفید برتن دارد: «مرد سفید پوش نگاهی به من کرد و گفت ...».

این صفت مانند هر صفت دیگر می‌تواند به طور مستقل به کار رود (نک به ص ۵۶).
سفید رنگ: صفت مرکب ← سفید (صفت) + رنگ (اسم) = چیزی که رنگش سفید است: «آنها لباسهای سفید رنگی پوشیده بودند». هرگاه نشانه اضافه از پایان موصوف حذف شود و نیز صفت قبل از موصوف بیاید، موصوف و صفت رویهم یک صفت مرکب را می‌سازند: رنگ سفید ← سفید رنگ؛ بیان خوش ← خوش بیان = کسی که بیان خوب دارد. این نوع صفت را صفت مقلوب می‌گویند.

لبخند: اسم مرکب^۴ ← لب (اسم) + خند (اسم مصدر کوتاه = اسم مصدری که پسوند مصدری آن، یعنی ـ، حذف شده است) = خنده ملایم. اگر در یک ترکیب اضافی جای دو اسم عوض شود آن اسم مرکب را «اضافه مقلوب» می‌گویند: خنده لب ← لبخند.

لرزه: اسم مصدر ← لرز (ستاک حال از مصدر «لرزیدن») + ـ (پسوند مصدری) = لرزش، رَعشه: «پدر سعی کرد خونسردی‌اش را حفظ کند. با این حال لرزه‌ای در صدایش افتاده بود».

نورانی: صفت ← نور (اسم) + آنی (پسوند نسبت) = روشن، درخشان: «امیر از ترس فریاد زد، و چهره نورانی محسن از نظرش محو شد». علاوه بر پسوندهای «ـی، ـین^۵، پسوند «آنی»

نیز با بعضی از اسمها صفت نسبی می‌سازد، مانند جسمانی = چیزی که مربوط به جسم یا بدن است؛ روحانی = چیزی که مربوط به روح است؛ پیشانی = قسمت جلوی سر.

۱. نک به آزفا ۲، ص ۲۲ و ۲۴. ۲. نک به آزفا ۳، ص ۹۵، پانویس ۱ و ۲. ۳. نک به آزفا ۳، ص ۲۱.
۴. نک به آزفا ۳، ص ۹۴، پانویس ۲. ۵. نک به آزفا ۲، ص ۱۳۰ و آزفا ۳، ص ۷.

ب - واژه‌ها و عبارتهای اصطلاحی

آخر [آخه]: این واژه مانند «که»^۱ کاربرد عاطفی دارد، یعنی برای بیان علت و دلیل کاری یا چیزی همراه با تأکید، تعجب، نارضایتی و حتی خشم، اعتراض و جز آن به کار می‌رود. جای آن در جمله ثابت نیست، یعنی می‌تواند در آغاز، در وسط یا در پایان جمله بیاید. این واژه در زبان محاوره کاربرد فراوان دارد. مثلاً، امیر از مریم پرسید: دلت برای داداش محسن تنگ شده؟ مریم صبر نکرد و گفت: «خُب معلومه دیگه، آخه من اون رو خیلی دوست دارم». این جواب همراه با اندکی تعجب است. تعجب از سؤال.

از بس که / از بس ... = آنقدر ... که. این عبارت هنگامی به کار می‌رود که کار یا چیزی بیش از اندازه تکرار شود: «رضا از بس که امیر ساعت را پرسیده بود، کلافه شده بود» = بیش از حد، مثلاً دهها بار، ساعت را پرسیده بود؛ «امیر از بس عجله داشت، تمام راه را دوید» = خیلی عجله داشت؛ «من از بس خوشحال بودم که می‌خواستم پر در بیاورم». به جای این عبارت می‌توان آنقدر ... که به کار برد: «امیر آنقدر عجله داشت که تمام راه را دوید»؛ «شما آنقدر عصبانی هستید که نمی‌دانید چه کار دارید می‌کنید».

انگار که / انگار = مثلی این که. این واژه برای بیان یک چیز فرضی که وجود ندارد به کار می‌رود: «امیر، تمام بدنش احساس سرما می‌کرد انگار که آب سرد رویش ریخته باشند»، یعنی آب سرد رویش نریخته بودند ولی او احساس می‌کرد تمام بدنش یخ کرده؛ «او فریاد مرا شنید ولی به روی خودش نیاورد، انگار که چیزی نشنیده است»؛ «دستش را روی زنگ گذاشت و انگار تا وقتی که در باز نشده نباید دستش را بردارد»، یعنی باید دستش را از روی زنگ برمی‌داشت، ولی برنداشت؛ «شما طوری با من حرف می‌زنید انگار که مرا نمی‌شناسید»، یعنی مرا می‌شناسید.

بابا = این واژه که مخصوص زبان محاوره است، برای تأکید، اعتراض و ابراز خشم به کار می‌رود و اغلب در پایان جمله می‌آید: مادر با عصبانیت گفت: «الآن آمدم بابا»؛ رضا با ناراحتی به

۱. نک به آذفا ۳، ص ۷۲.

دوستش گفت: «چه خبره بابا؟ چرا اینقدر ساعت رو می‌پرسی؟» مریم از برادرش پرسید: «داداش، تا یک ساعت دیگر می‌رسیم تهران؟». امیر جواب داد: «نه بابا!» (یعنی مطمئناً تا یک ساعت دیگر نمی‌رسیم). او دوباره پرسید: «آیا تا دو روز دیگر می‌رسیم؟» و برادرش با مهربانی گفت: «آره بابا!» (یعنی خیلی زودتر می‌رسیم، مثلاً تا چند ساعت دیگر). در این دو جمله واژه بابا برای تأکید آمده ولی در جمله‌های قبل معنی اعتراض دارد.

به خاطر همین = به همین دلیل، به همین علت، به همین خاطر، از این رو: «او قرار بود با خانواده‌اش به مسافرت برود، به خاطر همین نزدیک بود از خوشحالی پر در بیاورد.»
 پدر مُرده / مادر مُرده = یتیم، مجازاً به معنی بیچاره، ضعیف، و نیز کسی یا چیزی که نتواند از خود دفاع کند. این عبارت معادل واژه‌هائی نظیر Poor و Wretched است: «با این زنگ پدر مرده دعوا داشتی مگر؟» = چرا اینقدر زنگ زدی؟ «این حیوان مادر مرده را چرا اذیت می‌کنی؟» = حیوان ضعیف و بیچاره.

پس: این واژه هنگامی به کار می‌رود که چیزی برخلاف انتظار گوینده باشد: «پس سلامت کو؟» = من انتظار داشتم که تو سلام بکنی ولی نکردی؛ «پس چرا به مدرسه نرفتی؟» = قرار بود که به مدرسه بروی، ولی چرا نرفتی؟ «پس آقای کیانی کو؟» = من انتظار داشتم که آقای کیانی هم اینجا باشد، ولی نیست.

چه خبر است مگر [چه خبره مگه] = چه شده است؟ مگر اتفاقی افتاده است؟ این جمله هنگامی به کار می‌رود که گوینده از چیزی خشمگین و ناراحت است و می‌خواهد به آن اعتراض کند: مادر با صدای بلند گفت: «چه خبره مگه؟»، یعنی چرا اینقدر زنگ می‌زنی؟

دیگر [دیگه]: این واژه به صورت قید، کاربرد فراوان دارد. مخصوصاً در زبان محاوره. معنی آن بسته به نوع جمله فرق می‌کند: ۱- در جمله‌های خبری مثبت به معنی تأکید بر حتمی بودن چیزی است، مثلاً، امیر از مریم پرسید: دلت برای داداش محسن تنگ شده؟ مریم صبر نکرد و گفت: «خب، معلومه دیگه»، یعنی حتماً دلم تنگ شده؛ امیر از مادرش پرسید: بابا آمده؟ مادر جواب داد:

«نه، ولی حالا دیگه باید پیدااش بشه»، یعنی تا چند دقیقه دیگر حتماً می‌آید. ۲ - در جمله‌های خبری منفی به معنی بیش از این، از این به بعد است.^۱ «بعد از تاریک شدن هوا، دیگر نمی‌توانست چیزی را ببیند»؛ «ولی امیر، دیگر امیر بازیگوش دیروز نبود»؛ «با برادرت خداحافظی کن، چون ممکن است دیگر او را نبینی» = بیش از این یا از این به بعد او را نمی‌بینی.

کو؟: کجاست؟ برای پرسش درباره‌ی جای کسی یا چیزی به کار می‌رود، و می‌تواند در آغاز یا پایان جمله بیاید: «پس سلامت کو؟» = چرا سلام نکردی؟؛ «کو بچه‌ها؟» = بچه‌ها کجا هستند؟ چرا آنها را با خود نیاوردید؟

منزلِ نو مُبارک: این یک جمله تعارفی است، که به کسی گفته می‌شود که به خانه تازه و جدیدی رفته باشد. معمولاً دوستان او به خانه جدیدش می‌روند و هدیه برایش می‌برند و می‌گویند: «منزل/ خانه نو مبارک»^۲. اخیراً این جمله به صورت یک شعار در مورد شهید جنگی نیز به کار می‌رود و منظور از «منزل نو» بهشت است.

پ - فعلها

انتظار کشیدن = منتظر چیزی بودن. فعلی متعدی^۳. مفعول اگر اسم یا مصدر باشد به بخش اول فعل اضافه می‌شود: «او انتظارِ نامهٔ پسرش را می‌کشید»؛ «امیر انتظارِ چیزی را می‌کشد». اما اگر مفعول به صورت یک جمله باشد بعد از بخش دوم فعل می‌آید: «او انتظار می‌کشید نامهٔ پسرش بیاید». در سبک نوشتاری معمولاً تا/ که به اول مفعول اضافه می‌شود: «او انتظار می‌کشید تا نامهٔ پسرش بیاید».

بِهانه گرفتن = دلیل جستجو کردن برای دعوا و ناراحتی. این فعل هم لازم است و هم متعدی. اگر مفعول به بخش اول فعل اضافه شود متعدی است: «این بچه بهانهٔ مادرش را می‌گیرد»؛ اما اگر به صورت مستقل به کار رود لازم است: «مریم هنوز سرِ لباس بهانه می‌گرفت»، که در این صورت واژه‌هائی مانند سرِ، برای، به خاطر و جز آن با مفعول می‌آید: «او برای هر چیزی بهانه می‌گیرد».

۱. نک به آرفا ۲، ص ۱۳۲، پانویس ۲.

2. Happy new house.

۳. نک به آرفا ۳، ص ۱۴۲.

پیدا شدن = دیده شدن، مجازاً به معنی آمدن. لازم. بخش اول این فعل همیشه با یک ضمیر ملکی پیوسته که مربوط به فاعل است، می‌آید: مادر امیر گفت: «با با هنوز نیامده ولی حالا دیگر باید پیدایش بشود.» = به زودی خواهد آمد؛ ناصر قرار بود امروز به دیدن من بیاید ولی هنوز پیدایش نشده» = هنوز نیامده است. این ساختمان فعلی مخصوص زبان محاوره است.

خواب دیدن = دیدن کسی یا چیزی هنگام خواب. متعدی: «امیر برادرش را خواب دیده بود». بخش اول فعل می‌تواند به صورت مفعول برای بخش دوم آن به کار رود: «خوابی را که دیده بود برایم تعریف کرد».

در آمدن (از، به) = بیرون آمدن؛ شروع کردن. فعل لازم^۱. اگر با حرف اضافه «از» به کار رود به معنی بیرون آمدن است: «او از خانه درآمد». اما اگر با حرف اضافه «به» بیاید به معنی شروع کردن است: «او به سخن درآمد»، یعنی شروع به حرف زدن کرد؛ «زنگ مدرسه به صدا درآمد»؛ «قطار به حرکت درآمده بود»؛ «کبوتران به پرواز درخواهند آمد».

گرفتن = شروع کردن (ادبی). متعدی: «نسیم وزیدن گرفت»؛ «نسیم خوشحالی در سالن وزیدن گرفت» = شروع کرد به وزیدن. یعنی همه کسانی که در سالن بودند خوشحال شدند؛ «این کار را از سر بگیرد». = دوباره شروع کنید.

یاد کسی / چیزی افتادن = به یاد آوردن. فعل لازم. بخش اول فعل معمولاً به اسم یا ضمیر بعد از خود اضافه می‌شود: «امیر یاد گذشته‌ها افتاد». در محاوره، این فعل معمولاً با ضمیرهای پیوسته به کار می‌رود. ضمیر به بخش اول آن اضافه می‌شود: «امیر یادش افتاد که محسن پیشانی او را بوسیده بود»؛ «من یادم افتاد که کیفم را جا گذاشته‌ام». گاهی حرف اضافه «به» به اول آن اضافه می‌شود. «امیر به یاد گذشته‌ها افتاد»؛ «امیر به یادش افتاد که...». این صورت بیشتر ادبی است.

ت - فعلهای اصطلاحی

به رو آوردن = واکنش نشان دادن. معمولاً با واژه خود، و بیشتر به صورت منفی به کار می‌رود:

۲. نک به آفا ۲، ص ۹۲.

۱. نک به آفا ۳، ص ۱۴۲.

«امیر این گفتگوها را می شنید، اما به روی خودش نمی آورد» = وانمود می کرد که نشنیده است؛ «او به من توهین کرد، ولی من به روی خودم نیاوردم»؛ «اگر علی از شما پول خواست، شما به روی خودتان نیاورید». = به او ندهید؛ «او همیشه سعی می کرد اشتباه دیگران را به رویشان نیاورد» = به آنها نگوید که اشتباه کرده اند.

پَر در آوردن = پرواز کردن. برای بیان حالتهای خوب مانند خوشحالی، شوق و ذوق به کار می رود: «امیر نزدیک بود از خوشحالی پر در بیاورد» = آنقدر خوشحال بود که می خواست در هوا پرواز کند.

توانستن: این فعل به معنی «ممکن بودن»، «امکان داشتن» نیز هست: «معنای خواب چه می توانست باشد؟» = معنی خواب ممکن بود چه باشد؟ یا معنی خواب چه بود؟ «معنی حرف او چه می تواند باشد؟» = معنی حرف او امکان دارد چه باشد؟ یا چیست؟

خُدا نکند [نکنه]: این جمله وقتی به کار می رود که وقوع چیزی از نظر گوینده ناخوشایند است و در نتیجه دلش نمی خواهد که انجام شده باشد و یا در آینده انجام بشود. فعل اصلی که بعد از این جمله می آید همیشه به صورت التزامی است، یعنی یا گذشته التزامی و یا حال التزامی: «خدا نکند که محسن کشته شده باشد»؛ «[خدا نکند زلزله بشه]». هنگامی که گوینده دلش می خواهد که چیزی یا فعلی در گذشته انجام شده باشد و یا در آینده انجام بشود، به سخن دیگر آرزوی وقوع چیزی را دارد، این جمله به صورت مثبت به کار می رود: «خدا کند محسن زنده باشد»؛ «خدا کند هواپیما به سلامت فرود آید»؛ «خدا کند جنگ هرچه زودتر تمام بشود». فعل اصلی همچنین می تواند به صورت منفی به کار رود: «خدا کند محسن کشته نشده باشد».

در پوست نگنجیدن = کوچک بودن پوست برای بدن، و مجازاً به معنی بیش از اندازه خوشحال بودن است. همیشه به صورت منفی به کار می رود. معمولاً با واژه خود می آید: «امیر از خوشحالی در پوست خود نمی گنجید». = بیش از اندازه خوشحال بود؛ «او از این که برادرش زنده است در پوست نمی گنجد».

زبان را گاز گرفتن = فشار دادن زبان بین دندانها، و این کار هنگامی صورت می‌گیرد که گوینده حرفی یا فکری بد و ناخوشایند از قبیل احتمال مرگ یک عزیز، امکان حادثه‌ای ناگوار، و جز آن را بر زبان بیاورد. گاز گرفتن زبان به عنوان نشانهٔ پشیمانی از گفتن حرفی ناخوشایند انجام می‌شود: «امیر فکر کرد برادرش شهید شده. او از این فکر وحشت کرد. زبانش را گاز گرفت»؛ فرهاد به مادرش گفت: من دیشب خواب دیدم زلزله شده و همهٔ مردم مرده‌اند. مادر گفت: «پسر جان این چه حرفی است که می‌زنی؟ خدا نکند، زبانت را گاز بگیر».

سر از پا نشناختن = بیش از اندازه خوشحال بودن. این فعل برای بیانِ حالت‌های خوب مانند خوشحالی، شوق به کار می‌رود و همیشه به صورت منفی است: «امیر سر از پا نمی‌شناخت» = آنقدر خوشحال بود که نمی‌دانست سر کدامست و پا کدام؛ «او چند سال است که پسرش را ندیده، و برای دیدن او سر از پا نمی‌شناسد». = بیش از اندازه خوشحال است.

نزدیک بودن: این فعل همیشه به صورت سوّم شخص مفرد، یعنی نزدیک بود... به کار می‌رود. اما فعل بعد از آن که همیشه به صورت حال التزامی است صرف می‌شود. همیشه قبل از فعلی می‌آید که امکان وقوع آن بسیار زیاد بوده ولی انجام نشده است: «امیر نزدیک بود از خوشحالی پر در بیاورد»؛ «من نزدیک بود با ماشین تصادف کنم»، (اما نکردم).

نَکُنْد [نکنه]: این فعل مخصوص زبان محاوره است و فقط به صورت منفی به کار می‌رود، ولی فعل اصلی هم می‌تواند مثبت باشد و هم منفی. این فعل همیشه قبل از فعلی می‌آید که وقوع آن از نظر گوینده ناخوشایند است و در نتیجه دلش نمی‌خواهد که انجام شده و یا بشود: «نکند محسن شهید شده است» = امیدوارم که شهید نشده باشد؛ «نکند موضوع را به او بگوئید». = نباید بگوئید؛ «[نکنه به حرفِ پدرت گوش نَدی]»، = حتماً به حرف او گوش بده.

ث - ساختهای نحوی

۱. هر کس به صورت او نگاه می‌کرد، به راحتی می‌فهمید که... = هر کس که به صورت او نگاه می‌کرد، به راحتی می‌فهمید که...

اگر جمله با «هر» شروع شود ضمیر موصولی^۱، یعنی «که»، را می‌توان حذف کرد: «هرچه بگوئید قبول می‌کنم» = هرچه که بگوئید...؛ «هرجا می‌رفت من هم به دنبالش می‌رفتم» = هرجا که می‌رفت...

«که» از عبارتِ «وقتی که» نیز گاهی حذف می‌شود: «وقتی به درخانه رسید دستش را روی زنگ گذاشت» = وقتی که به درخانه رسید؛ «وقتی مادر در را باز کرد...». حذف «که» صورت محاوره‌ای دارد.

گاهی «که» ربط به جای «وقتی که» یا «هنگامی که» می‌آید: «پرستار اسم فامیل را که شنید، نگاهی به چهره پدر انداخت» = وقتی که پرستار اسم فامیل را شنید...؛ «امیر شماره تخت را که شنید به طرف آن دوید» = امیر هنگامی که شماره تخت را شنید... و این معمولاً هنگامی است که وقوع یک فعل به دنبال یا در نتیجه فعلی دیگر باشد: «شما که رفتید او آمد»؛ «به خانه که رسید زنبیل را به دست مادر داد»؛ «در همین فکرها بود که خود را جلوی بیمارستان دید» = وقتی که خود را جلوی بیمارستان دید در همین فکرها بود.

۲. بابا به او گفته بود که جمعه به تهران می‌آئیم.

این جمله خود از دو جمله درست شده است: «بابا به او گفته بود»، «جمعه به تهران می‌آئیم». جمله دوم مفعول جمله اول است، زیرا بدون آن معنی جمله اول کامل نیست و شنونده ممکن است پرسد «چه چیز را گفته بود؟». بنابراین جمله دوم «مکمل» یا کامل کننده جمله اول است. به سخن دیگر، جمله مکمل بخشی از جمله «پایه» است که معنی آن را کامل می‌کند. جمله مکمل ممکن است نقش مفعول غیر صریح یا قید را برای جمله پایه داشته باشد.

«که» جمله مکمل را به جمله پایه ربط می‌دهد: «هر کس به راحتی می‌فهمید که امیر انتظار چیزی را می‌کشد»؛ «مجید احساس کرد که چیزی به پایش خورد»؛ «من می‌دانم که شما نمی‌توانید این کار مشکل را انجام دهید»؛ «او منتظر است که ما را ببیند»؛ «خیلی وقت بود که قطار راه افتاده

۱. نک به آرفا ۲، ص ۱۱۷.

بود»؛ «سالهاست که او را ندیده‌ام».

«و» و «که» هر دو ربط هستند، ولی تفاوت آنها این است که «و» دو جمله مستقل را بهم مربوط می‌کند، در صورتی که «که» دو جمله غیرمستقل را به یکدیگر ربط می‌دهد. این جمله‌ها را با هم مقایسه کنید:

«امیر خم شد و توپ را برداشت. امیر خم شد که توپ را بردارد»؛ «او توپ را برداشت و در زنبیل گذاشت. او توپ را برداشت که در زنبیل بگذارد».

همچنین «که» را می‌توان حذف کرد ولی «و» را نمی‌توان. حذف «که» بیشتر صورت محاوره‌ای دارد: «سالهاست او را ندیده‌ام»؛ «او منتظر است ما را ببیند»؛ «هر کس به راحتی می‌فهمید امیر انتظار چیزی را می‌کشد»؛ «امیر خم شد توپ را بردارد»؛ «آنها نمی‌گذاشتند او بخوابد» = نمی‌گذاشتند که بخوابد.

۳. امیر منتظر بود تا زنگ بخورد.

این «تا» نیز ربط است و مانند «که» دو جمله غیرمستقل را به هم ربط می‌دهد. هنگامی که یک فعل علت انجام فعل دیگر را توضیح می‌دهد، این دو فعل را به وسیله «تا» به یکدیگر ربط می‌دهیم: «می‌روم تا او را ببینم»، یعنی علت «رفتن» من «دیدن» اوست؛ در جمله بالا، دلیل منتظر بودن امیر خوردن زنگ است.

«تا» را نیز می‌توان حذف کرد: «می‌روم او را ببینم»؛ «امیر منتظر بود زنگ بخورد». حذف «تا» بیشتر صورت محاوره‌ای دارد.

به جای «تا» می‌توان «که» آورد: «می‌روم که او را ببینم»؛ «او منتظر بود که زنگ بخورد». اما به جای «که» نمی‌توان در همه جاها «تا» گذاشت. مثلاً نمی‌توان گفت: «سالهاست تا او را ندیده‌ام».

۴. در این فکرها بود که کم‌کم خوابش بُرد.

بعضی از صفتها هنگامی که مضاعف شوند، یعنی دوبار تکرار شوند، به قید چگونگی یا قید

حالت^۱ تبدیل می‌شوند: «قطار آرام آرام پیش می‌رفت»؛ «او یواش یواش خونسردیش را بازیافت»؛ «زمستان اندک اندک فرا می‌رسد»؛ «پول خود را کم کم خرج کن»؛ «من آهسته آهسته خود را به بالای کوه رساندم»؛ «اینقدر تندتند غذا نخور، برایت خوب نیست».

اگر فعل برای مدتی طولانی ادامه داشته باشد، قید معمولاً به صورت مضاعف می‌آید. همچنین تأکید قید مضاعف بیشتر است.

۵. یکی از آن سفیدپوشها به امیر گفت = یکی از آن مردان سفیدپوش...

صفت در فارسی اسم نیز هست، زیرا می‌تواند به طور مستقل به جای اسم به کار رود: «سفیدپوش به امیر گفت»، یعنی مردی که لباس سفید به تن داشت؛ می‌تواند مانند اسم جمع بسته شود: «یکی از آن سفیدپوشها به امیر گفت...»؛ می‌تواند بعد از این / آن بیاید: «این سفیدپوش را می‌بینی؟»؛ می‌تواند موصوف باشد، یعنی بعد از آن یک صفت بیاید: «سفیدپوش زیبا به من لبخند زد»؛ می‌تواند بعد از عدد بیاید: «چهار سفیدپوش به داخل اتاق آمدند».

۶. آسانسور هرچه بالاتر می‌رفت امیر بیشتر بیحال می‌شد

اگر دو موضوع یا دو چیز رابطه مستقیم یا یکدیگر داشته باشند، مثلاً بیحال شدن امیر با بالا رفتن آسانسور، این رابطه را می‌توانیم به صورت: هرچه + صفت برتر + صفت برتر بیان کنیم. مثلاً، «هر چه زودتر بهتر»؛ «امیر هرچه بالاتر می‌رفت بیحال‌تر می‌شد».

این ساخت گاهی بدون «هرچه» است: «بچه کمتر زندگی بهتر». = بچه کمتر به معنی زندگی بهتر است.

* تمرین ۹

«که» موصولی و «که» ربط را در «قصه رنگها» یادداشت کنید.

* تمرین ۱۰

در داستان «شوق دیدار» موارد زیر را یادداشت کنید:

الف — «که» موصولی؛

ب — «که» ربط؛

پ — اسمهای مصدر؛

ت — صفت‌های نسبی.

* تمرین ۱۱

موصوف و صفت‌های زیر را به صورت مرتب بنویسید و آنها را در جمله به کار ببرید.

مثال: قیافه خوش — خوش قیافه

او مردی خوش قیافه بود.

فکر روشن، قد بلند، رنگ سبز، اخلاق خوش، کُشنده حشره، روی خوش، چشم سیاه، جوینده جنگ، بخشنده شادی، لباس بد.

* تمرین ۱۲

جواب پرسش‌های زیر را به صورت جمله کامل بنویسید.

۱. چرا امیر سراز پا نمی‌شناخت؟

۲. امیر انتظار چه چیزی را می‌کشید؟

۳. چرا رضا کلافه شده بود؟

۴. چرا مادر رضا گفت: «وای، زنگ سوخت!»؟
۵. چرا امیر نفس نفس می‌زد؟
۶. وقتی که امیر به اتاقش رفت، خواهرش مشغول چه کاری بود؟
۷. خانواده امیر چه ساعتی از خانه بیرون رفتند؟
۸. قبل از تاریک شدن هوا، امیر در قطار چه می‌کرد؟
۹. امیر از کجا فهمیده بود که برادرش محسن منتظر آنهاست؟
۱۰. چرا دل مریم برای برادرش تنگ شده بود؟
۱۱. «رزمنده آینده» یعنی چه؟
۱۲. چرا امیر زبانش را گاز گرفت؟
۱۳. وقتی که امیر خوابش برد، به چه چیزهایی فکر می‌کرد؟
۱۴. سفید پوشها از محسن چه خواستند و به امیر چه گفتند؟
۱۵. چرا پدر امیر با او شوخی کرد؟
۱۶. چرا امیر رنگ و روی خودش را باخته بود؟
۱۷. اتاق محسن در چه طبقه‌ای بود؟
۱۸. چرا پرستار وقتی که اسم محسن را شنید رنگ و رویش عوض شد؟
۱۹. آیا پدر امیر از این حالت پرستار عصبانی شد؟
۲۰. وقتی که امیر نشانی اتاق برادرش را شنید چه کار کرد؟

همسایه فقیر!*

پسر کوچولوئی دوان دوان و نفس زنان به خانه آمد و به مادرش گفت: می‌دانی همسایه ما چقدر فقیر است؟ مادر: مگر چطور شده؟ پسر گفت: آنها فقط برای اینکه پسرشان یک ۵ ریالی را قورت داده، آن قدر ناراحت هستند که بر سر و صورت خود می‌زنند.

دزد بدشانس!*

دزدی وارد خانه‌ای شد و پس از گشتن زیاد چیزی پیدا نکرد. به همین خاطر صاحبخانه را بیدار کرد و گفت: من از اینجا می‌روم ولی بدان، این طرز زندگی کردن نیست...

* از: «نهاد انقلاب»، شماره ۱۳۷، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۶۷

مجلات کمک آموزشی «رشد»

نشریه‌های کمک آموزشی رشد به وسیله وزارت آموزش و پرورش تهیه و در شش نوع به طور ماهیانه منتشر می‌گردند. هدف از انتشار آنها بالا بردن سطح دانش عمومی و اطلاعات علمی دانش‌آموزان و معلمان کشور است. این مجله‌ها عبارتند از:

۱. رشد نوآموز، ۲. رشد دانش‌آموز، ۳. رشد نوجوان، ۴. رشد جوان. این چهار نشریه گروه سنی از ۷ تا ۱۸ ساله را در برمی‌گیرند و مطالب آنها عمدتاً علمی، ادبی، اجتماعی، اخلاقی و بهداشتی با توجه به گروه سنی خوانندگان است.
۵. رشد معلم، ۶. رشد تکنولوژی آموزشی، که برای آموزگاران و دانشجویان مراکز تربیت معلم تهیه می‌گردند و مطالب آنها درباره شیوه‌های تعلیم و تربیت اسلامی، مهارت‌ها و روش‌های جدید آموزش، ابتکارات آموزشی، مشکلات آموزشی در ایران و جهان، استفاده از امکانات برای تهیه وسایل آموزشی است.

درس ۵

زمین خشمناک*

در شب ۲۸ آگوست سال ۱۸۸۳، جزیره‌ای کوچک واقع در اقیانوس کبیر و نزدیک کشور اندونزی (در جنوب شرقی آسیا) به نام «کراکاتوا»، ناگهان منفجر شد. در آن لحظه جزیره آرام مُبدل به آتشفشانی خُروشان شد که قطعات بزرگ سنگ را تا کیلومترها به هوا پرتاب می‌کرد. صدای انفجار اولی، که طی آن نیمی از جزیره یک باره به زیر آب فرو رفت، در استرالیا، فیلیپین و ژاپن، یعنی هزاران کیلومتر دورتر شنیده شد. آدمی نظیر چنین انفجاری را هرگز در تاریخ به یاد ندارد. امواج عظیمی که در نتیجه این آتشفشان و زلزله همراه آن ایجاد شده بودند، در فاصله چند دقیقه ۳۶ هزار نفر را در غرب کشور جاوه هلاک کردند.

در ۳۱ ماه مه ۱۹۷۰، در ساعت ۳/۵ بعد از ظهر، زمین لرزه‌ای شدید در اقیانوس کبیر و نزدیک ساحل کشور پرو (در آمریکای جنوبی) رخ داد که آن هم در فاصله چند دقیقه حدود ۱۲۰ هزار نفر کشته و زخمی بر جای گذارد. در کشور خود ما نیز در فاصله ۵۰ سال اخیر بارها زمین لرزه‌هایی که هر کدام چندین هزار نفر کشته داده‌اند، اتفاق افتاده است که آخرین آن شهر طَبَس را در حاشیه کویر ویران کرد. آتشفشان و زمین لرزه از جمله واقعه‌های بسیار ترسناک و ویران کننده‌ای هستند که در روی زمین رخ می‌دهند. این وقایع نشان می‌دهند که زمین، گُره‌ای آرام و بدون فعالیت نیست.

* برگرفته از مجله «رشد نوجوان»، شماره ۸، شماره مسلسل ۴۶، اردیبهشت ۱۳۶۷.

حلقه آتش

آتشفشان و زلزله در همه جای زمین به طور یکنواخت رخ نمی‌دهد، بلکه بیشتر آنها در روی دو خط اصلی اتفاق می‌افتد. یکی از این خطها از دور اقیانوس کبیر عبور می‌کند که اغلب، آن را «حلقه آتش» می‌نامند. این حلقه، آلاسکا در شمال آمریکا، تا کوههای آند در ساحل غربی آمریکای جنوبی، ژاپن، اندونزی و زلاندنو را شامل می‌شود. خط بزرگ دوم از هیمالیا، ایران، قفقاز و آلپ در اروپا می‌گذرد و آن را «نوار آلپی» می‌نامند.

در قدیم، برای آتشفشان و زلزله دلایل خرافی زیادی آورده می‌شد، مثلاً ژاپنی‌ها تصور می‌کردند که زمین بر دوش عنکبوت بزرگی است و زلزله، حاصل حرکات آن عنکبوت است. یا آنکه فیثاغورث ریاضیدان معروف یونانی، زمین لرزه را نتیجه جنگ مردگان باهم می‌شمرد.

امروزه دانشمندان زمین‌شناس عقیده دارند که پوسته زمین، یک تکه نیست. بلکه از قطعات یا صفحات بزرگی تشکیل شده است که در کنار همدیگر قرار دارند. این صفحات ثابت نیستند، بلکه نسبت به هم حرکاتی می‌کنند. زلزله و آتشفشان هم در محل لبه‌های این صفحات رخ می‌دهد. وجود چنین صفحاتی با دلایل مختلفی به اثبات رسیده و دانشمندان به خاطر وجود همین صفحات و حرکات آنها می‌توانند چگونگی جا به جا شدن قاره‌ها را در طول زمان، در روی زمین توضیح بدهند. (گفته می‌شود که روزگاری، در حدود ۲۰۰ میلیون سال قبل، همه خشکیهای روی زمین به صورت یک قطعه به هم متصل بوده‌اند و بعدها آرام آرام خشکی بزرگ اولیه قطعه قطعه شد و قاره‌های امروزی را پدید آورد. هنوز هم قاره‌ها در کنار هم در حرکتند).

آتشفشانها

امروزه در حدود ۴۵۰ کوه آتشفشان در روی زمین وجود دارد که گاه و بیگاه به

فعالیت می‌پردازند (البته آتشفشانهایی مانند دماوند هم وجود دارند که مدتهاست از فعالیت افتاده‌اند). بسیاری از کوههای آتشفشان در زیر دریا قرار گرفته‌اند و نوک آنها به شکل جزیره از آب بیرون آمده است. بیشتر جزایر آتشفشانی اقیانوس کبیر از همین نوعند. بعضی از آنها مانند «جزایر هاوایی» هر چند یک‌بار به فعالیت درمی‌آیند. در روی خشکی نیز آتشفشانهای همیشه فعال وجود دارد که نمونه‌هایی از آنها را در کشور ایتالیا می‌توان یافت.

عمل آتشفشانی زمانی صورت می‌گیرد که سنگهای بسیار داغ و مذاب به نام «ماگما» از داخل زمین راهی به بیرون می‌یابند. در هر آتشفشان، همراه مواد مذاب، مقداری گاز و بخار آب هم وجود دارد که به شکل ابری داغ و سوزان از دهانه کوه خارج می‌شوند. گاهی این گازها در جایی درون کوه جمع می‌شوند و چون راهشان به سوی خارج بسته شده، فشار بسیار زیادی می‌یابند، به طوری که ناگهان دهانه کوه را می‌ترکانند و سنگ و مواد مختلف را به هوا پرتاب می‌کنند. مواد مذابی که از دهانه آتشفشان بیرون می‌ریزند، وقتی با هوا، یا آب دریا مواجه شوند، سرد شده مبدل به سنگهایی می‌شوند که آنها را سنگهای آتشفشانی می‌گویند. در اطراف کوه دماوند مقدار زیادی از این نوع سنگها را می‌توان یافت.

زلزله

هر سال در حدود ۵۰۰ هزار زلزله در روی زمین رخ می‌دهد که بیشتر آنها چون خیلی ملایم هستند، حس نمی‌شوند و فقط دستگاههایی به نام لرزه‌نگار می‌توانند اثراتشان را نشان بدهد. اما از این میان، در حدود یکهزار زلزله خسارتهایی به بار می‌آورند. بیشتر زلزله‌ها در جایی رخ می‌دهند که دو صفحه سازنده پوسته زمین در کنار هم می‌لغزند (زلزله‌های روی خشکیها). به نظر زمین‌شناسان در بعضی از نقاط بستر دریا، دو صفحه که به طرف هم در حرکتند، به همدیگر برخورد کرده‌اند و چون فشار

برای ادامه حرکت به سوی هم همچنان وجود دارد، این فشارها اندک اندک جمع می‌شوند و وقتی سنگهای لبه صفحات دیگر نتوانند فشار را تحمل کنند، یک‌باره می‌شکنند و قسمتی از یک صفحه به زیر صفحه دیگر رانده می‌شود و در این حال هم لرزشی به نام زلزله پدید می‌آید. زلزله‌های جزایر ژاپن بیشتر به این علت رخ می‌دهند. چنین زلزله‌هایی معمولاً شدیدند و خسارتهای زیادی را باعث می‌شوند.

تحلیل متن

الف - واژه‌ها

آتشفشان: اسم فاعل مرکب ← آتش (اسم) + فشان (اسم فاعل کوتاه از مصدر «فشاندن» به معنی پراکندن). کوه آتشفشان = کوهی که آتش به بیرون می‌ریزد. این واژه به صورت اسم نیز به کار می‌رود، مثلاً «در آن لحظه جزیره آرام مُبَدَل به آتشفشانی خروشان شد»، یعنی کوه آتشفشان.

آدمی: اسم ← آدم (اسم) + ی (پسوند نسبت) = نوع بشر، انسان، آدم.

امروزه: قید ← امروز (قید) + ی (پسوند نسبت) = این زمان، در این روزگار، در این دوره: «امروزه در حدود ۴۵۰ کوه آتشفشان در روی زمین وجود دارد».

امروزی: صفت ← امروز + ی (پسوند نسبت) = مربوط به امروز، متعلق به زمان حال: «بعدها آرام آرام خشکی بزرگ اولیه قطعه قطعه شد و قاره‌های امروزی را پدید آورد».

اولیه: صفت ← اول (عدد ترتیبی) + یه (پسوند نسبت) = نخستین، ابتدائی، مربوط به گذشته بسیار دور: «انسانهای اولیه»؛ «بعدها خشکی بزرگ اولیه قطعه قطعه شد».

بعدها: قید ← بعد (صفت) + ها (پسوند جمع) = زمانهای نامعلوم در آینده، معمولاً به معنی زمانی نسبتاً دور در آینده است: «بعدها موضوع را به شما خواهم گفت».

پوسته: اسم منسوب ← پوست (اسم) + ی (پسوند نسبت) = پوست، قشر خارجی هر چیز. این پسوند به نام بعضی از عضوهای بدن اضافه می‌شود و اسمی می‌سازد که معنی آن تا حدودی شبیه به آن عضو است. مثلاً، دهانه = آنچه که شبیه به دهان است؛ لبه = حاشیه و کناره و آنچه که شبیه به لب است؛ حلقه = آنچه که شبیه به حلق است = هر چیز گرد؛ دندان، زبانه، دماغه، چشمه، گوشه،

گردنه، دسته، پایه، بدنه، رویه، پشته، و جز آن.

جَنُوبی: صفت ← جنوب (اسم) + ی (پسوند نسبت) = مربوط به جنوب: «آمریکای جنوبی»؛ «نیمکره جنوبی».

چگونگی: اسم مصدر ← چه (حرف استفهام) + گونه (اسم) + گ (صدای میانجی^۱) + ی (پسوند مصدری) = کیفیت، حالت: «دانشمندان به خاطر وجود همین صفحات و حرکات آنها می‌توانند چگونگی جا به جا شدن قاره‌ها را در طول زمان، در روی زمین توضیح بدهند».

خُرَافِی: صفت ← خُرافه (اسم) + ی (پسوند نسبت) = افسانه‌ای، بیهوده، غیر عقلانی: «در قدیم برای آتشفشان و زلزله دلایل خرافی زیادی آورده می‌شد».

خُرُوشان: صفت فاعلی ← خروش (ستاک حال از فعل «خروشیدن») + ان (پسوند فاعلی)^۲ = فریادکننده، ناآرام: «در آن لحظه جزیره آرام مُبدل به آتشفشانی خروشان شد».

خُشکی: اسم مصدر ← خشک (صفت) + ی (پسوند مصدری) = قسمت خشک، جایی که خشک است: «همه خشکیهای روی زمین به صورت یک قطعه به هم متصل بوده‌اند و بعدها آرام آرام خشکی بزرگ اولیه قطعه قطعه شد و قاره‌های امروزی را پدید آورد».

زَخَمی: صفت ← زخم (اسم) + ی (پسوند نسبت) = مجروح، دارای زخم: «زمین لرزه شدید در کشور پرو حدود ۱۲۰ هزار نفر کشته و زخمی بر جای گذارد».

زمین‌شناس: اسم فاعل مرکب ← زمین (اسم) + شناس (اسم فاعل کوتاه) = کسی که زمین را می‌شناسد: «امروزه دانشمندان زمین‌شناس عقیده دارند که...».

زمین‌لرزه: اسم مرکب (اضافه مقلوب^۳) ← لرزه^۴ زمین ← زمین‌لرزه = زلزله: «در ساعت ۳/۵ بعد از ظهر، زمین‌لرزه‌ای شدید در اقیانوس کبیر رخ داد»؛ «آتشفشان و زمین‌لرزه از جمله واقعه‌های بسیار ترسناک و ویران کننده هستند».

۱. نک به آفا ۲، ص ۱۲۹، پانویس ۲. ۲. نک آفا ۳، ص ۱۷۰. ۳. نک به ص ۴۷.

۴. نک به ص ۴۷.

غربی: صفت ← غرب (اسم) + ی (پسوند نسبت) = مربوط به غرب: «این حلقه آلاسکا در شمال آمریکا تا کوههای آند در ساحل غربی آمریکای جنوبی را شامل می‌شود».

گاه و بیگاه: قید زمان ← گاه (اسم) + و (حرف عطف) + بیگاه (صفت) = گهگاه، گاهگاهی: «امروزه در حدود ۴۵۰ آتشفشان وجود دارد که گاه و بیگاه به فعالیت می‌پردازند».

لرزه‌نگار: صفت مرکب ← لرزه + نگار (اسم فاعل کوتاه از فعل «نگاشتن» به معنی ثبت کردن) = دستگاهی که زلزله را ثبت می‌کند: «بیشتر زلزله‌ها چون خیلی ملایم هستند حس نمی‌شوند و فقط دستگاههایی به نام لرزه‌نگار می‌تواند اثراتشان را نشان بدهد».

ویران‌کننده: اسم فاعل از فعل مرکب «ویران کردن» = خراب‌کننده، نابود‌کننده، ویرانگر: «آتشفشان و زمین‌لرزه از جمله واقعه‌های بسیار ترسناک و ویران‌کننده‌ای هستند که در روی زمین رخ می‌دهند». در فعلهای مرکب، پسوند «کَ نده» همیشه در پایان جزء فعلی می‌آید.

همیشه فعال: صفت مرکب ← همیشه (قید) + فعال (صفت) = چیزی که همیشه در حرکت و فعالیت است: «در روی خشکی نیز آتشفشانهای همیشه فعال وجود دارد».

یکباره: قید / صفت مرکب ← یک (عدد) + بار (اسم) + ـ (پسوند نسبت) = ناگهان، کاملاً، به طور کامل: «نیمی از جزیره یکباره به زیر آب فرو رفت» عدد با بعضی از اسمها، صفت مرکب می‌سازد. مثلاً، یک تکه = پیوسته، متصل به هم: «دانشمندان عقیده دارند که پوسته زمین، یک تکه نیست بلکه از قطعات یا صفحات بزرگی تشکیل شده است؛ یکنواخت = یکسان، مانند هم: «آتشفشان و زلزله در همه جای زمین به طور یکنواخت رخ نمی‌دهد؛ دُورو؛ دوپهلُو؛ سه گوش؛ پنج‌شنبه؛ شش‌دانگ؛ هزارپا، و جز آن.

ب — فعلها

اتفاق افتادن = روی / رخ دادن، واقع شدن: «تولد فردوسی، شاعر بزرگ ایرانی، در سال ۳۳۰ هجری اتفاق افتاد»؛ «در ۵۰ سال اخیر بارها زمین‌لرزه‌هایی در ایران اتفاق افتاده است»؛ «بیشتر

زمین‌لرزه‌ها در روی دو خطّ اصلی اتفاق می‌افتد».

اُفتادن: این فعل دو معنی دارد: ۱- از بالا به پائین سقوط کردن: «یک توپ ماهوتی روی زمین افتاده بود»؛ ۲- بازماندن از کار، حرکت و جز آن: «البته آتشفشان‌هایی هم وجود دارند که مدتهاست از فعالیت افتاده‌اند»؛ «بیمار از حرف زدن افتاده است»؛ «ساعت من گاهی از کار می‌افتد».

ایجاد شدن = به وجود آمدن: «امواج عظیمی در نتیجه این آتشفشان و زلزله همراه آن ایجاد شده بودند». بخش اول این فعل می‌تواند به صورت یک اسم به کار رود: «ایجاد فشار در زیر پوسته زمین باعث ترکیدن آن و ایجاد آتشفشانی می‌گردد».

باعث شدن = سبب پیدایش چیزی شدن: «چنین زلزله‌هایی معمولاً شدیدند و خسارتهای زیادی را باعث می‌شوند» = سبب به وجود آمدن خسارت می‌شوند. مفعول این فعل را می‌توان به بخش اول آن اضافه کرد، که در این صورت نشانه مفعول یعنی «را» حذف می‌شود: «چنین زلزله‌هایی باعث خسارتهای زیادی می‌شوند».

برجای گذاردن = باقی گذاشتن: «زلزله در فاصله چند دقیقه حدود ۱۲۰ هزار نفر کشته و زخمی برجای گذارد»؛ «پدر او ثروت زیادی از خود برجای گذارد».

به اثبات رسیدن = ثابت شدن: «وجود چنین صفحاتی با دلایل مختلف به اثبات رسیده»؛ «رابطه بین سرطان و سیگار هنوز کاملاً به اثبات نرسیده است». اثبات، اسم است و می‌تواند به طور مستقل به کار رود: «اثبات این موضوع کار چندان مشکلی نیست».

به بار آوردن = به وجود آوردن: «زلزله خسارتهایی به بار می‌آورد».

به یاد داشتن = در ذهن داشتن، به خاطر داشتن: «آدمی نظیر چنین انفجاری را هرگز در تاریخ به یاد ندارد»؛ «باید به یادداشت که همه میکربها کُشنده نیستند».

تشکیل شدن = درست شدن، برپا شدن: «پوسته زمین یک تکه نیست، بلکه از قطعات بزرگی تشکیل شده است»؛ جلسه هیئت دولت امروز تشکیل نخواهد شد». بخش اول این فعل می‌تواند به

صورت یک اسم به کار رود: «تشکیل هیئت دولت به دو هفته وقت نیاز دارد».

جابه‌جا شدن = عوض شدن جا، تغییر جا دادن: «قاره‌ها در طول زمان جابه‌جا می‌شوند» = جای قاره‌ها در طول زمان عوض می‌شود: «دانشمندان می‌توانند جابه‌جا شدن قاره‌ها را توضیح بدهند».

شامل شدن = در برگرفتن، فراگرفتن: «این حلقه ژاپن، اندونزی و زلاندنو را نیز شامل می‌شود» / «این حلقه شامل ژاپن، اندونزی و زلاندنو نیز می‌شود» = ژاپن، اندونزی و زلاندنو نیز در داخل این حلقه هستند.

صورت گرفتن/ پذیرفتن = انجام شدن، واقع شدن: «عمل آتشفشانی زمانی صورت می‌گیرد که سنگهای...»؛ «این کار صورت نخواهد پذیرفت» = انجام نخواهد شد.

قرار گرفتن (در) = جا گرفتن، واقع شدن: «بسیاری از کوههای آتشفشان در زیر دریا قرار گرفته‌اند» = جای آنها در زیر دریاست.

مُبدّل شدن (به) = از صورتی به صورت دیگر درآمدن، از چیزی به چیز دیگر تبدیل شدن: «در یک لحظه جزیره آرام به آتشفشانی خروشان مُبدّل شد»؛ «آب بر اثر حرارت مُبدّل به بخار می‌شود»؛ «مواد مذاب، سرد شده مُبدّل به سنگهای آتشفشانی می‌شوند».

پ - ساختهای نحوی

۱. این صفحه‌ها ثابت نیستند، بلکه نسبت به هم حرکاتی دارند.

«بلکه» حرف ربط است، یعنی دو جمله را به هم ربط می‌دهد. معنی آن بسته به جمله اول و دوم فرق می‌کند: ۱ - اگر جمله اول منفی و جمله دوم مثبت باشد، در این صورت به معنی «برعکس» است: «پوسته زمین یک تکه نیست، بلکه از قطعات بزرگی تشکیل شده است»؛ «آتشفشان و زلزله در همه جای زمین به طور یکنواخت رخ نمی‌دهد، بلکه بیشتر آنها بر روی دو خط اصلی اتفاق می‌افتد». ۲ - اگر هر دو جمله مثبت باشند، در این صورت به معنی «شاید» است: «او شب و روز کار می‌کند بلکه بتواند زندگی مرفه‌ای برای خانواده خود فراهم کند». توجه داشته باشید که فعل بعد از «بلکه» در این معنی، حتماً التزامی است. ۳ - اگر در جمله اول، خواه مثبت

و خواه منفی، قید «نه تنها/ نه فقط» بیاید، در این صورت «بلکه» به معنی «علاوه بر این» یا «همچنین» خواهد بود، و پس از آن معمولاً واژه «هم» یا «نیز» می آید؛ «رازی نه تنها بیمارستان شهر ری را اداره می کرد، بلکه بیماران را نیز معالجه می نمود»؛ «این صفحه ها نه تنها ثابت نیستند، بلکه نسبت به هم حرکاتی نیز دارند». در نوشته های اخیر، گاهی «که» به جای «بلکه» در معنی «علاوه بر این/ همچنین» دیده می شود. مثلاً، «این صفحه ها نه تنها ثابت نیستند، که نسبت به یکدیگر حرکاتی نیز دارند». ۴ - اگر فعلهای هر دو جمله یکسان باشند اما اولی منفی و دومی مثبت، در این صورت «بلکه» به معنی «اما / ولی» است: «او پدر من نیست بلکه معلم من است»؛ «معلم ما آلمانی نمی داند بلکه انگلیسی می داند».

۲. بیشتر آنها چون خیلی ملایم هستند حس نمی شوند.

«چون» و جمله بعد از آن قید علت^۲ است، یعنی علت و سبب انجام کاری را بیان می کند. این جمله قیدی، هم می تواند قبل از فعل اصلی و هم بعد از آن بیاید. مثلاً، «بیشتر آنها حس نمی شوند چون خیلی ملایم هستند»؛ گاهی این گازها در جایی درون کوه جمع می شوند و فشار بسیار زیادی می یابند، چون راهشان به سوی خارج بسته است»؛ «دو صفحه که به طرف هم در حرکتند به همدیگر برخورد می کنند. و چون فشار برای ادامه حرکت همچنان وجود دارد، این فشارها اندک اندک جمع می شوند».

«زیرا» و جمله بعد از آن نیز قید علت است. ولی تفاوت آن با «چون» در این است که «زیرا» فقط می تواند بعد از فعل اصلی بیاید و نه قبل از آن: «بیشتر آنها حس نمی شوند، زیرا خیلی ملایم هستند»؛ «این فشارها اندک اندک جمع می شوند، زیرا فشار برای ادامه حرکت همچنان وجود دارد». به سخن دیگر، به جای «زیرا» می توان «چون» را به کار برد، ولی به جای «چون» نمی توان در همه جاها «زیرا» گذاشت.

۲. نک به آرفا ۳، ص ۱۱۰.

۱. نک به آرفا ۳، ص ۲۴۴.

۳. موَادِ مُذَابِ وقتی با هوا یا آب دریا مواجه شوند سرد شده مبدّل به سنگهایی می‌شوند که آنها را سنگهای آتشفشانی می‌گویند.

هرگاه دو فعل مربوط به یک فاعل باشند و نیز زمان این دو فعل یکی باشد، مثلاً هر دو گذشته یا هر دو حال باشند، می‌توان فعل اوّل را به صورت اسم مفعول آورد، که در این صورت حرف عطف «و» معمولاً حذف می‌شود. این صورت از فعل را «وجه وصفی» می‌نامند. به عنوان مثال، «مجید کیش را برداشت و از خانه بیرون دوید» — مجید کیش را برداشته از خانه بیرون دوید؛ «موَادِ مذاب سرد می‌شوند و مبدّل به سنگ می‌شوند» — موَادِ مذاب سرد شده مبدّل به سنگ می‌شوند؛ «خشکی بزرگ اوّل به قطعه قطعه شد و قاره‌های امروزی را پدید آورد» — «خشکی بزرگ اوّل به قطعه قطعه شده قاره‌های امروزی را پدید آورد».

باید دانست که اولاً وجه وصفی فقط مخصوص سبک نوشتاری است، ثانیاً در نوشته‌های اخیر کمتر دیده می‌شود.

۴. این فشارها اندک اندک جمع می‌شوند.

برخلاف انگلیسی، در زبان فارسی اسمهایی که قابل شمردن نیستند یا، به سخن دیگر، بعد از عدد قرار نمی‌گیرند، جمع بسته می‌شوند و فعل آنها نیز اغلب به صورت جمع می‌آید: «آبها ریختند»؛ «برفها آب شدند»؛ «برويز همه عسلها را خورد»؛ «فشارها اندک اندک جمع می‌شوند». جمع در این گونه موارد به معنی کُلّ یا تمام آن چیز است.

ت — اشتباهات دستوری که در این متن می‌توان یافت.

۱. «در فاصله ۵۰ سال اخیر بارها زمین لرزه‌هایی که هر کدام چندین هزار نفر کشته داده اند اتفاق افتاده است که آخرین آن شهر طبس را در حاشیه کویر ویران کرد.

ضمیر «آن» باید به صورت جمع باشد، یعنی آخرین آنها. زیرا مرجع آن «زمین لرزه‌ها» است که جمع است. ولی اگر پس از «آن» واژه «زمین لرزه‌ها» را بیاوریم در این صورت «آن» مفرد

خواهد بود، یعنی آخرین آن زمین لرزه‌ها، اصولاً هرگاه اعداد ترتیبی^۱ که دارای پسوند «ین» هستند به صورت مُضاف (یعنی اسمِ اول در یک ترکیب اضافی) به کار روند، مُضافِ اِلَیه (یعنی اسمِ دوم در یک ترکیب اضافی) باید به صورت جمع بیاید. مثلاً، «همه دانشجویان آمدند. اولین آنها بابک و آخرین آنها^۲ مجید بود». ولی اگر عدد ترتیبی به صورت صفت قبل از موصوف به کار رود موصوف، مفرد خواهد بود. مثلاً، «اولین زلزله در ۱۰ سال گذشته زلزله کرمان بود».

۲. «قسمتی از یک صفحه به زیر صفحه دیگر رانده می‌شود و در این حال هم لرزشی به نام زلزله پدید می‌آید».

«هم» باید بعد از کلمه «لرزشی» بیاید نه قبل از آن. یعنی، «لرزشی هم به نام زلزله پدید می‌آید». زیرا با توجه به جمله‌های قبل که علت پدید آمدن زلزله را بیان می‌کنند، لرزش چیزی است که علاوه بر چیزهای دیگر اتفاق می‌افتد. به سخن دیگر، علاوه بر «شکستن سنگها» و «رفتن یک صفحه به زیر صفحه دیگر» لرزشی هم پدید می‌آید. ولی اگر «هم» بعد از «حال» بیاید در این صورت معنی جمله این خواهد بود که زلزله در حالهای گوناگونی رخ می‌دهد که یکی از آن‌ها «این حال» است. در صورتی که چنین نیست.

۳. «دو صفحه که به طرف هم در حرکت کنند، به همدیگر برخورد کرده‌اند»

دو فعلی «هستند» (به صورت آند) و «کرده‌اند» از لحاظ زمان، هماهنگ نیستند. زیرا اولی زمان حال و دومی زمان گذشته (نقلی) است، و این درست نیست. با توجه به فعلهای دیگر که همه حال اخباری هستند، فعل دوم نیز باید حال اخباری باشد. یعنی، «به همدیگر برخورد می‌کنند».

۴. امروزه در حدود ۴۵۰ کوه آتشفشان در روی زمین وجود دارد که گاه و بیگاه به فعالیت می‌پردازند (البته آتشفشانهایی مانند دماوند هم وجود دارند که مدتهاست از فعالیت افتاده‌اند)

در فارسی گاهی برای فاعلی بی‌جان که جمع باشد فعلی مفرد می‌آورند. مثلاً، «برفها آب

۲. توجه کنید که این ساخت کاربرد چندانی ندارد.

۱. نک به آفا ۳، ص ۸.

شد؛ «روزها گذشت». ولی در نوشته‌های سالهای اخیر این موضوع کمتر دیده می‌شود، و همواره سعی بر این است که بین فاعل (چه بی‌جان و چه جاندار) و فعل از لحاظ جمع هماهنگی باشد. یعنی اگر فاعل جمع است فعل آن هم جمع باشد. مثلاً، «برفها آب شدند»؛ «روزها گذشتند». در متن «زمین خشمناک» از این لحاظ اغتشاش وجود دارد. یعنی فعل و فاعل گاهی هماهنگی دارند و گاهی ندارند. در مثال بالا، «۴۵۰ کوه آتشفشان» فاعل جمع است، و دو فعل «وجود دارد» و «می‌پردازند» مربوط به این فاعلند. چنانکه می‌بینیم، فعل اول مفرد و فعل دوم جمع است. در جمله بعد، «آتشفشانها» فاعل جمع است. در اینجا می‌بینیم که هر دو فعل آن به صورت جمع آمده‌اند. یعنی، «وجود دارند» و «افتاده‌اند». مثالهای دیگر:

«آتشفشان و زلزله در همه جای زمین به طور یکنواخت رخ نمی‌دهد. بلکه بیشتر آنها در روی دو

<u>فاعل جمع</u>	<u>فعل مفرد</u>	<u>فاعل جمع</u>
-----------------	-----------------	-----------------

خط اصلی اتفاق می‌افتد.

فعل مفرد

«بیشتر زلزله‌ها در جایی رخ می‌دهند که...»

<u>فاعل جمع</u>	<u>فعل جمع</u>	
-----------------	----------------	--

«در روی خُشکی نیز آتشفشانهای همیشه فعال وجود دارد که...»

<u>فاعل جمع</u>	<u>فعل مفرد</u>	
-----------------	-----------------	--

«آتشفشان و زلزله از جمله واقعه‌های بسیار ترسناک و ویران کننده‌ای است که در روی زمین

<u>فاعل جمع</u>	<u>فاعل جمع</u>	<u>فعل مفرد</u>
-----------------	-----------------	-----------------

رخ می‌دهند.

فعل جمع

* تمرین ۱۳

جمله‌های زیر را با استفاده از «وجه وصفی» به صورت یک جمله بازنویسی کنید:

۱. مجید پول را به آقا مرتضی داد و منتظرِ بقیه‌اش ایستاد.
۲. پدر مجید هر روز دست‌پس‌ش را می‌گرفت و به آن طرفِ خیابان می‌برد.
۳. مجید بقیه پول را از آقا مرتضی گرفت و از مغازه بیرون آمد.
۴. مادر سینی چای را جلویِ مهمانها گذاشت و کنارِ پسرش نشست.
۵. از آن پس، مجید درس را بهانه می‌کرد و برای خرید نمی‌رفت.
۶. بچه‌ها از چند کوچه گذشتند و به مدرسه رسیدند.
۷. محسن به داخل اتاق آمد و پهلویِ برادرش نشست.
۸. پرستار اسمِ فامیلِ محسن را شنید و نگاهی به صورتِ پدر انداخت.
۹. او کیفش را به گوشه‌ای انداخت و پشتِ قفسه کتاب پنهان شد.
۱۰. جزیره آرام مُبدل به آتشفشانی خروشان گشت و قطعاتِ سنگ را به هوا پرتاب کرد.

* تمرین ۱۴

داستان «آن پسر را دستگیر کنید» را بخوانید و سپس هر یک از جمله‌ها را با استفاده از «چون» یا «زیرا» به دو صورتِ زیر تکمیل نمایید:

مثال: در زمستان آدمها دو برابر اندازه معمولی خود می‌شوند، زیرا/چون پالتو و لباسهای کلفت می‌پوشند.

در زمستان چون آدمها پالتو و لباسهای کلفت می‌پوشند، دو برابر اندازه معمولی خود می‌شوند.

۱. دستهای مجید بی‌حس شده بودند، ...
۲. مجید نفس زنان تا خانه دوید، ...
۳. مجید، ... آن را از زنبیل در آورد و توی جیبش گذاشت.

۴. آقای پلیس محله، ... با خودش گفت: «حتماً مریض شده است».

۵. مجید آن روز پسر محبوب مدرسه بود،...

۶. مجید به مادرش گفت: ...، نمی‌توانم برای خرید به مغازه آقا مرتضی بروم.

۷. باد ...، با خودش و سرما به همراه داشت.

۸. بچه‌ها ..، با سر و صدا از مدرسه بیرون ریختند.

۹. دوست مجید شال گردن خود را به او داد، ...

۱۰. مجید ...، ناگهان روی یخها سر خورد و افتاد.

* تمرین ۱۵

هر یک از دو جمله زیر را با استفاده از ساخت «هر چه + صفت برتر + صفت برتر^۱» بازنویسی کنید.

مثال: آسانسور بالا می‌رفت. امیر بیحال می‌شد.

آسانسور هر چه بالاتر می‌رفت امیر بیحال‌تر می‌شد.

۱. آدمها پیر می‌شوند. تجربه آنها زیاد می‌شود.

۲. قطار پیش می‌رفت. هیجان امیر زیاد می‌شد.

۳. شما زیاد تلاش می‌کنید. شما موفق خواهید بود.

۴. ما از کوه بالا می‌رفتیم. هوا سرد می‌شد.

۵. عجیب است! من کم می‌خورم. من چاق می‌شوم.

۶. شب می‌گذشت. رفت و آمد مسافری در قطار کم می‌شد.

۷. هوا گرم است. خانواده‌های فقیر خوشحالند.

۸. قیمتها بالا هستند. مردم کم خرید می‌کنند.

۱. نک به ص ۵۶.

۹. ما از خطّ زلزله دور هستیم. ما کم دُچارِ زلزله خواهیم شد.
۱۰. در زیر زمین فشار وجود دارد. احتمالِ زلزله زیاد است.
۱۱. ما تُند می‌رویم. ما زود به خانه می‌رسیم.
۱۲. علم پیش می‌رود. زندگی آسان می‌شود.
۱۳. خانه بزرگ است. تمیز کردنِ آن مُشکل است.
۱۴. دانشی شما زیاد می‌شود. شما خوب زندگی خواهید کرد.
۱۵. من شعرِ حافظ را زیاد می‌خوانم. از شعرِ حافظ لذّت می‌برم.

* تمرین ۱۶

جوابِ سئوالهای زیر را به صورت جمله کامل بنویسید.

۱. جزیره «کراکاتوا» در کجا قرار داشت؟
۲. صدای انفجارِ جزیره در کُجا شنیده شد؟
۳. از کجا می‌فهمیم که زمین، گُره‌ای آرام نیست؟
۴. آیا احتمالِ زلزله در همه جایِ زمین یکسان است؟
۵. فیثاغورث علّتِ زلزله را چگونه توضیح می‌داد؟
۶. چه زمانی آتشفشانی صورت می‌پذیرد؟
۷. آیا همه زلزله‌ها ویران کننده هستند؟
۸. آیا کوه آتشفشانِ خاموش وجود دارد؟ کدام کوه؟
۹. سنگِ آتشفشانی چگونه به وجود می‌آید؟
۱۰. معمولاً چه نوع زلزله‌هایی شدید هستند؟
۱۱. دستگاه لرزه نگار چه کاری انجام می‌دهد؟
۱۲. مردم قدیم زاین زلزله را چگونه توضیح می‌دادند؟

۱۳. آلاسکا روی کدامیک از خطهای اصلی زلزله قرار گرفته است؟

۱۴. چرا گاهی دهانه کوه ناگهان می‌ترکد؟

۱۵. چه چیزی باعث حرکت قاره‌ها می‌شود؟

* تمرین ۱۷

هر یک از جمله‌های زیر، جواب یک سؤال است. سؤال آنها را بنویسید.

مثال: جزیره کراکاتوا در سال ۱۸۸۳ منفجر شد.

جزیره کراکاتوا در چه سالی منفجر شد؟

۱. جزیره کراکاتوا در شب منفجر شد.

۲. این انفجار در ماه آگوست روی داد.

۳. این جزیره نزدیک کشور اندونزی قرار داشت.

۴. این جزیره در اقیانوس کبیر واقع شده بود.

۵. خیر، فقط نیمی از جزیره به زیر آب رفت.

۶. صدای انفجار در استرالیا، فیلیپین، و ژاپن شنیده شد.

۷. خیر، چنین انفجاری هرگز روی نداده بود.

۸. خیر، زلزله در همه جای زمین به طور یکسان روی نمی‌دهد.

۹. بله، بسیاری از آتشفشانها در زیر دریا قرار دارند.

۱۰. به نظر فیثاغورث زلزله نتیجه جنگ مردگان بود.

(انشاء)

موضوع انشاء: آتشفشانی و زلزله چگونه به وجود می‌آیند؟

آگاهی و قدرت *

افراد یا سازمانهایی که جوانان ورزیده و قدرتمندی را در اختیار دارند و به آنها امر و نهی می کنند و از قدرت و توانایشان به نفع خود استفاده می کنند، طبعاً از قدرت بیشتری برخوردارند و آن قدرت، قدرت بدنی، جسمی و عضلانی نیست. قدرت آگاهی و اطلاع است. آنها «می دانند» که کجا و چگونه و چقدر، از افراد مُتَعَدّد و در چه راهی استفاده کنند. وقتی دولت و حکومت را از عناصر قدرت اجتماعی می دانیم، یعنی افرادی که از قوانین، مقررات حکومتی و از روابط افراد و نیازهای جامعه و از مجموعه عناصری که در یک حکومت وجود دارد، اطلاع بیشتری دارند و بهتر می توانند از آن عناصر استفاده کنند. صاحب قدرت و مقام و منصب شده و با استفاده از علم و اطلاع خود و به نسبت دانشی که در این زمینه دارند، بخشی از قدرت یک جامعه را در اختیار می گیرند. و همین طور از قدرت اقتصادی: اساساً موفقیت در زمینه مسائل اقتصادی و مالی منوط و مربوط به میزان اطلاع و آگاهی یک فرد از روابط اقتصادی و نیازهای جامعه، و فعل و انفعالات مالی و ضعف و قوت منابع مالی است. هر کس در این زمینه ها، اطلاعات بیشتری داشته باشد، موفق تر است و ثروتمندتر می شود و قدرت اقتصادی زیادتری تحصیل می کند. کسی که بداند چه موقع چه باید بخرد تا چگونه با فروش آن سود بیشتری ببرد، همین اطلاع موجب ثروت و قدرت مالی او می شود. ایضاً در زمینه رهبری مردم و به دست آوردن قدرت اجتماعی، کسی که دقیقتر مردم را می شناسد و

* برگرفته از: «رشد جوان»، شماره ۸، شماره مسلسل ۳۰، سال چهارم

حساسیتهای آنها را می‌داند و بهتر می‌تواند از این خصوصیات در موقع مناسب استفاده کند، کم‌کم موردِ علاقه و توجه مردم قرار می‌گیرد و صاحبِ قدرت اجتماعی و رهبری می‌شود. اطلاع از روحیاتِ فردیِ افراد و روانشناسی آنان و آگاهی از مناسبات و روابط اجتماعی و روابط جامعه‌شناسی موجب می‌شود که از جریان عمومی حرکتِ مردم و نیازهای آنها اطلاع به دست آید و استفاده از این اطلاع، در رهبری آنان، ضروری است. امروز اساس قدرتِ قدرتهای بزرگ نیز بر «اطلاعات» نهاده شده و هر کشوری که بتواند اطلاعات بیشتر در همهٔ زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی جمع‌آوری کند و مورد استفاده قرار دهد، از قدرت بیشتری برخوردار می‌شود. ارزش کامپیوتر فقط همین جمع‌آوری اطلاعات و سرعت در محاسبه‌هاست. یا کار جاسوسی، چه به وسیلهٔ افراد و چه از طریقِ ابزارهایی چون قمر مصنوعی، دقیقاً تلاش برای به دست آوردن اطلاعاتی است که دستیابی بدانها موجب احاطه و سلطه می‌شود. پیشرفتهای تکنیکی و علمی در زمینه‌های نظامی و هسته‌ای و صنعتی و پزشکی و زیست‌شناسی و شیمی و ... هم که روشن و واضح است که موجب قدرتِ برتر می‌شود. از مجموع مطالب گفته شده، این قاعده و دستورِ کلی و عملی را می‌توان به دست آورد که اگر کسی در رؤیاهای آرزوهای خویش برای آینده‌اش شهرت، قدرت، مقام، ثروت، محبوبیت و ... یا هر بهرهٔ دیگری را تصویر می‌کند، به همهٔ آنها می‌تواند برسد به شرط آن که ابزار آن را تهیه کند، و آن ابزار علم و اطلاع است. هر کس هر تصویر خیالی در هر زمینه‌ای برای خود ترسیم کرده است می‌تواند به آن دست یابد، مگر مواردی که اساساً و منطقاً غیر ممکن است، به شرط آن که از طریقِ علمی و همراه با اطلاع و آگاهی از همهٔ جوانبِ کار باشد. البته ارادهٔ نیرومند و استقامت در کار و تداوم نیز برای موفقیت ضروری است. برخی از نوجوانان، خود را در یک هالهٔ زیبای رؤیا و خیال می‌پیچند و تنها به یک تصور ذهنی قناعت می‌کنند که مثلاً یک قهرمانِ ورزشی باشند یا یک نویسنده و هنرمندِ مشهور و یا

یک عالم برجسته و یا یک سیاستمدارِ قدرتمند و محبوب. اما عموماً فکر نمی‌کنند که چگونه می‌توان به این ایده‌آل رسید. اگر واقعاً در دل کسی این عشق و آرزو باشد که به چه مقامات عالی اخلاقی، علمی و اجتماعی دست بیابد و با تصمیم و اراده‌ی محکم و خلل ناپذیر پا به میدان بگذارد و با تجهیز علمی و کسب اطلاعات و معلومات به سوی مقصود خویش بشتابد، بی‌تردید موفق و پیروز می‌شود. و رؤیا و خیال و آرزوی او، به واقعیت و حقیقت بدل می‌شود.

نکته‌ای که تا کنون به آن اشاره نکرده‌ایم و ضروری است که مورد توجه قرار گیرد، آن که طبعاً هیچکس به قدرت و شهرت و محبوبیت اگر ناپایدار و موقت باشد، علاقه‌ای ندارد. یعنی همه‌ی افراد در همه‌ی امیدها و آرزوهایشان، این تبصره‌ی ضمنی را هم اضافه کرده‌اند که آن تصویر ایده‌آل و محبوب آینده‌شان، مداوم و همیشگی و جاودانه باشد.

اگر کسی در آرزوی رسیدن به مقام علمی برجسته است، می‌خواهد که وقتی به آن رسید، برای سالهای متمادی همان طور بماند و اگر شهرت و قدرت و ثروت ایده‌آل اوست، می‌خواهد که اینها بادوام و طولانی باشد و دستخوش حوادثِ روزگار نگردد. این آرزو آن قدر عمیق و اساسی است که در تمام قصه‌هایی که براساس همین آرزوها در میان همه ملل و در طول تاریخ رایج است. در پایانِ قصه صحنه این گونه تصویر می‌شود که «بله، آنها به آرزوهای خود رسیدند و سالیان دراز، خوب و خوش زندگی کردند».

برای عده زیادی از مردم، شهرت یک آرزوست. آنها می‌خواهند مشهور شوند. بدون این که بررسی کنیم و ببینیم آیا این آرزو اصلاً درست هست یا نه، توجه کنیم که شهرت ممکن است از راههای مختلفی به دست بیاید. مثلاً رسیدن به مقام قهرمانی جهان در فلان رشته ورزشی موجب شهرت می‌شود. اما آیا پایدار هم هست؟ آیا قهرمانی را می‌شناسید که جاودانه قهرمان مانده باشد و برای همیشه نفر اول و مشهور باقی بماند؟

نه، چرا؟ چون امکان ندارد. قهرمانی نتیجهٔ برجستگی و شایستگی و قدرت بدنی و اطلاعات تکنیکی و فنی است و با بالا رفتن سن، گرچه اطلاعات بیشتری به دست می‌آید، اما قدرت بدنی رو به ضعف می‌نهد. گذشته از این که تکنیکها و فنون جدید هم برای قهرمانان تازه وارد، شانس توفیق بیشتری می‌سازد و به هر حال، امکان ندارد که قهرمانی برای همیشه قهرمان باقی بماند. اما اگر قهرمانی، در کنار برجستگی ورزشی، شایستگی دیگری هم داشته باشد که پایدارتر و ماندنی‌تر باشد، آن وقت یک قهرمان جاودان می‌شود، مثل «تختی». ارزش و ماندگاری تختی و شهرت و محبوبیتش از آن جهت بود که در کنار قدرت بدنی و آگاهی فنی و صلاحیت ورزشی، انسانی آزاده و مبارز و متواضع و والا بود. همین گونه است هنرمندی که از هنر ارزشمندی برخوردار است، ولی در عین حال از ارزشهای انسانی و الهی هم بهره‌مند است، در مقایسه با هنرمند دیگری که از نظر هنری و فنی در همان سطح است، ولی فردی منحط و زشت اخلاق و فاسد است. طبعاً هیچکس آرزو نمی‌کند که مثل یک قهرمان بدنام باشد و یا همچون هنرمندی فاسد. بلکه در آرزوها و رویاهای همگان، قهرمانی و هنرمندی و شهرت و ثروت و قدرت، آمیخته با نیکی و پاکی و محبوبیت و ارزشهای انسانی و الهی است. اما آیا همان قدر که برای قهرمان شدن و هنرمند شدن و مشهور شدن کوشش می‌شود، برای این وجه دیگر قضیه هم تلاش می‌شود؟

آیا لازم نیست در این زمینه هم برنامه‌ریزی و دقت و تمرین شود؟

خلاصهٔ متن

قدرت و موفقیت، از آگاهی و اطلاع ناشی می‌شوند نه از نیروی بدنی و عضلانی. دولت و

۱. تلفظ این کلمه «الاهی» است.

حکومت افرادی هستند که با استفاده از علم و اطلاع خود درباره قوانین حکومتی، روابط افراد، و نیازهای جامعه قدرت را به دست می‌آورند. قدرت اقتصادی نیز بستگی به مقدار اطلاع و آگاهی از مسائل اقتصادی و نیز استفاده درست از منابع مالی دارد. در مورد رهبری مردم نیز آگاهی و اطلاع اهمیت حیاتی دارد. یعنی کسی که آگاهی و اطلاع بیشتری از روحیات مردم دارد و نیازهای آنان را بهتر و بیشتر می‌شناسد و نیز از این آگاهی به خوبی می‌تواند استفاده نماید به تدریج صاحب قدرت اجتماعی می‌شود و به عنوان رهبر، قدرت را به دست می‌گیرد.

امروز هر کشوری که بتواند «اطلاعات» بیشتری در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، علمی، و نظامی گردآوری کند، و نیز بهتر بتواند از این اطلاعات بهره‌برداری نماید قدرت بیشتری به دست می‌آورد. به طور کلی، هر کس به هر چه که بخواهد می‌تواند برسد به شرط آنکه وسیله و ابزار آن را فراهم نماید. این ابزار، همان علم و اطلاع و نیز تصمیم‌گیری و اراده محکم است. نکته دیگر آنکه، هر کسی آرزو دارد که قدرت و محبوبیتش پایدار و همیشگی باشد نه گذرا و موقت. اگر قدرت و محبوبیت اجتماعی آمیخته به ارزشهای اخلاقی، انسانی، و الهی باشد همیشگی و پایدار خواهد بود. این موضوع نیاز به برنامه‌ریزی و آموزش و تمرین دارد.

تحلیل متن

الف - واژه‌ها

آزاده: صفت نسبی ← آزاد (صفت) + ← (پسوند نسبت) = آزاد مرد، روشنفکر، کسی که فکر آزاد و عاری از بندگی دارد: «تختی، قهرمان ایرانی، انسانی آزاده و مبارز و متواضع و والا بود».

آگاهی: اسم مصدر ← آگاه (صفت) + ← ی (پسوند مصدری) = اطلاع، دانش: «شهرت و محبوبیت تختی از آن جهت بود که در کنار قدرت بدنی و آگاهی فنی و صلاحیت ورزشی، انسانی آزاده و متواضع بود».

آمیخته: اسم مفعول ← آمیخت (ستاک گذشته از مصدر «آمیختن») + ← (پسوند مفعولی) = مخلوط، همراه: «شهرت و قدرت باید آمیخته با پاکی و ارزشهای انسانی باشد»؛ «سخنان او اغلب آمیخته به شوخی است».

آرزش: اسم مصدر ← ارز (ستاک حال از فعل «ارزیدن») + ← ش (پسوند مصدری) = قیمت. مجازاً به معنی هر چیز با ارزش و مفید، مخصوصاً معنوی. مثلاً، «فداکاری یک ارزش است». ارزشمند = با ارزش، گرانبها: «نقاشی هنر ارزشمندی است». متضاد آن «بی ارزش».

با دوام: صفت ← با (حرف اضافه) + دوام (اسم) = دارای عمر طولانی، چیزی که زیاد می ماند، ماندگار، مداوم: «هر فردی آرزو دارد که قدرت و محبوبیتش با دوام و طولانی باشد»؛ «این کفش خیلی با دوام است». متضاد آن «بی دوام»، «گذرا»: «قدرت اگر آمیخته به ارزشهای اخلاقی نباشد گذرا و بی دوام است».

بدانها: = به آنها. در شعر و نیز در نوشته‌های ادبی، عبارتهای «به این»، «به آن» و «به او» گاهی به صورت بدین، بدان و بدو دیده می‌شوند: «کارِ جاسوسی دقیقاً تلاش برای به دست آوردن اطلاعاتی است که دستیابی بدانها موجب احاطه و سلطه می‌شود».

بدنام: صفت مرکب (صفت مقلوب^۱) ← نام بد ← بدنام = کسی که به بدی مشهور است: «هیچکس آرزو نمی‌کند که مثل یک قهرمان بدنام باشد»؛ «هیتلر سیاستمداری بدنام بود»؛ «با این مرد معاشرت نکنید، زیرا او مردی بدنام است». متضاد آن «خوشنام»، یعنی کسی که شهرت خوب دارد: «گاندی از رهبران خوشنام تاریخ است».

برجسته: اسم مفعول ← برجست (ستاک گذشته از مصدر «برجستن») + — (پسوند مفعولی) = ممتاز، عالی: «پاستور یکی از دانشمندان برجسته قرن نوزدهم بود»؛ «برخی از نوجوانان آرزو دارند که یک نویسنده مشهور و یا یک عالم برجسته بشوند».

برجستگی: اسم مصدر = برجسته بودن، بهترین بودن: «قهرمانی نتیجه برجستگی قدرت بدنی و اطلاعات فنی است».

برخوردار: صفت مرکب ← بر (اسم) + خورد (ستاک گذشته از مصدر «خوردن») + آر (پسوند) = بهره‌مند: «این جوان از نیروی بدنی زیادی برخوردار است». یعنی، نیروی زیادی دارد، بسیار نیرومند است: «هنرمندی که از هنر ارزشمندی برخوردار است باید از ارزشهای اخلاقی هم بهره‌مند باشد». یعنی، هم هنر داشته باشد و هم ارزشهای اخلاقی. متضاد آن «محروم»: «طه حسین اگرچه از نعمت بینائی محروم بود ولی از دانش و بینش علمی برخوردار بود».

ستاک گذشته بعضی از فعلها با پسوند «آر»، اسم یا صفت می‌سازد، مانند: گفتار، نوشتار، دیدار، رفتار، که همه اسم مصدر هستند؛ خریدار = کسی که چیزی را می‌خرد، برخوردار = کسی که چیزی را دارد، که صفت فاعلی هستند؛ گرفتار = کسی که گرفته یا اسیر شده است، که صفت مفعولی است. تنها در یک مورد است که این پسوند با ستاکِ حال، صفت فاعلی می‌سازد و آن

۱. نک به ص ۴۷.

واژه «پرستار» است. یعنی، پرستار ← پرست (ستاک حال از فعلی «پرستیدن») + ار = کسی که از بیمار مواظبت می‌کند.

برنامه ریزی: اسم مصدر مرکب ← برنامه (اسم) + ریز (اسم فاعل کوتاه از فعل «ریختن») + ی (پسوند مصدری) = دستور کار و روش انجام چیزی را از پیش مشخص کردن: «برای تربیت آموزگاران با سواد و برخوردار از ارزشهای انسانی باید برنامه‌ریزی کرد»؛ «آیا لازم نیست در این زمینه هم برنامه‌ریزی شود؟».

نام حرفه‌ها و شغلها و نیز محل کار، با همین پسوند ساخته می‌شود. یعنی، صفت یا اسم فاعل کوتاه + ی. مثلاً، نجاری، عکاسی، کفاشی، خیاطی، مکانیکی، آهنگری، زرگری^۱، کتاب‌فروشی، سبزی‌فروشی، میوه‌فروشی، لباس‌فروشی، جواهر فروشی، و جز آن. همه این نوع واژه‌ها دو معنی دارند: ۱ - نام حرفه و شغل، ۲ - نام محل کار. مثلاً نجاری، هم به معنی کارِ نجاری است و هم به معنی جا و محل نجاری: «من یک نجار هستم. شغل من نجاری است.» «روبروی خانه ما یک نجاری بزرگ قرار دارد».

بهره‌مند: صفت ← بهره (اسم) + مند (پسوند^۲) = برخوردار، دارای بهره: «کسی که از هنری ارزشمند برخوردار است باید از ارزشهای اخلاقی هم بهره‌مند باشد». متضاد آن «بی‌بهره»: «این مرد بیچاره از نعمتِ بینائی بی‌بهره است»، یعنی کور است.

پایدار: صفت فاعلی ← پای (اسم) + دار (اسم فاعل کوتاه از مصدر «داشتن») = ثابِت، همیشگی، ماندنی: «رسیدن به مقام قهرمانی جهان در فلان رشته ورزشی موجب شهرت می‌شود، اما آیا پایدار هم هست؟» «اگر قهرمان، در کنار برجستگی ورزشی، شایستگی دیگری هم داشته باشد که پایداری و ماندنی‌تر باشد آن وقت یک قهرمان جاودان می‌شود». متضاد آن «ناپایدار»^۳: «هیچکس به قدرت و شهرت و محبوبیت، اگر ناپایدار و موقت باشد، علاقه‌ای ندارد»؛

پیشرفت: اسم مصدر مرکب ← پیش (قید) + رفت (ستاک گذشته) = تَرَقّی، جلو رفتن، به پیش

۱. نک به آفا ۳. ص ۱۷۱، پانویس. ۲. نک به آفا ۳، ص ۶۷. ۳. نک به آفا ۲، ص ۱۷۴.

رفتن: «پیشرفتهای تکنیکی و علمی موجب قدرتِ برتر می‌شود»؛ «متأسفانه سرطان در بدن این بیمار پیشرفتِ زیادی کرده است».

تازه وارد: صفت مرکب (صفتِ مَقْلُوب) ← واردِ تازه ← تازه وارد = کسی که تازه آمده است، کسی که تازه واردِ جایی شده است. مجازاً به معنی «جدید»، «اخیر»، «تازه». این صفت اغلب برای انسان به کار می‌رود: «تکنیکها و فنون جدید برای قهرمانانِ تازه وارد، شانسِ توفیق بیشتری می‌سازد»؛ «من به این شهر، تازه وارد هستم»؛ «دانشجویانِ تازه وارد هنوز به کلاس نرفته‌اند».

توانا: صفتِ فاعلی^۱ ← توان (ستاکِ حال از فعل «توانستن») + ا (پسوند فاعلی) = نیرومند، قدرتمند، دارایِ توان، توانمند: «او اندیشه‌ای توانا داشت». ستاکِ حال بعضی از فعلها با پسوند «آ» صفتِ فاعلی می‌سازد که به معنی‌کننده کار و یا دارنده چیزی است. مثلاً، دانا = کسی که می‌داند، یا دانش دارد؛ بینا = کسی که می‌بیند، یا بینائی دارد؛ شِنَوا = کسی که می‌شنود، یا شنوائی دارد؛ گویا = کسی که می‌گوید، یا گویائی دارد.

توانائی: اسم مصدر ← توانا + ی (پسوند مصدری) = نیرو، قدرت، نیرومندی: «سازمانهایی که جوانان ورزیده و قدرتمندی را در اختیار دارند، از قدرت و توانائی آنها به نفع خود استفاده می‌کنند»؛ «این مرد توانا توانائی انجام هر کاری را دارد» = می‌تواند هر کاری را انجام بدهد؛ «من توانائی تحصیل پزشکی را در این سن و سال ندارم»؛

جامعه‌شناس: اسم فاعل مرکب ← جامعه (اسم) + شناس (اسم فاعل کوتاه) = کسی که اجتماع را می‌شناسد، کسی که علم جامعه‌شناسی را می‌داند: «دوست من جامعه‌شناس است». جامعه‌شناسی: اسم مرکب ← جامعه‌شناس + ی (پسوند مصدری) = نام علم مربوط به جامعه و قوانین آن: «آگاهی از جامعه‌شناسی موجب می‌شود که از جریانِ عمومی حرکتِ مردم و نیازهای آنها اطلاع به دست آید».

۱. نک به آذفا ۳، ص ۱۷۰.

نام برخی از علم‌ها دارای همین ساخت است. یعنی، صفت + ـی (مصدری) مثلاً، زیست‌شناسی، زبان‌شناسی، روان‌شناسی، زمین‌شناسی، ستاره‌شناسی، و جز آن.

خَلَلِ ناپذیر: صفت مرکب منفی — خَلَل (اسم) + نا (پیشوند نفی^۱) + پذیر (اسم فاعل کوتاه) = چیزی که هرگز ضعیف و سُست نمی‌شود: «جوانان باید با ارادهٔ محکم و خلل ناپذیر پا به میدان بگذارند و با تجهیز علمی و کسبِ معلومات به سوی مقصودِ خویش بشتابند»؛ «دوستی من و شما خلل ناپذیر است».

متضادِ آن «خلل پذیر» = چیزی که خلل می‌پذیرد، چیزی که ثابت و همیشگی نیست. «خلل پذیر بود هر بنا که می‌بینی مگر بنایِ مَحَبَّت که خالی از خلل است». یعنی هر بنا یا ساختمانی به تدریج از بین می‌رود، بجز بنای عشق و دوستی که بدون مرگ است. تَوَجَّه کنید که «نا»، پیشوند نفی، در آغاز بخشِ دومِ صفتِ مرکب آمده است.

باید دانست که بسیاری از صفتها را نمی‌توان با این پیشوند منفی نمود. مثلاً، تازه وارد، بدنام، برخوردار، و جز آن

خویش: ضمیرِ مُشْتَرک = «خود»^۲: «جوانان باید با تجهیز علمی خود و کسبِ معلومات، به سوی مقصودِ خویش بروند» = مقصودِ خود.

این ضمیر همیشه به صورت مُضَافٌ اِلَیه (یعنی اسمِ دوم در یک ترکیب اضافی) سی‌آید و شکلِ آن برای اوّل شخص، دوم شخص، و سوم شخص مفرد و جمع یکسان است. به این مثالها توجه کنید:

من کتابِ خویش را به او دادم. او کتابِ خویش را به من نداد. ما کتابِ خویش را به

شما می‌دهیم. شما کتابِ خویش را به آنها داده‌اید. ایشان کتابِ خویش را به ما داده

بودند. «خویش» فقط در زبانِ نوشتاری به کار می‌رود.

دستیابی: اسم مصدر مرکب — دست (اسم) + یاب (ستاک حال از مصدر «یافتن») + ـی (مصدری) = رسیدن به چیزی، به دست آوردن: «دستیابی به این اطلاعات موجبِ سُلْطهٔ دشمن بر ما

۱. نک به آفا ۲، ص ۱۷۴. ۲. نک به آفا ۱، ص ۸۱.

می‌گردد»؛ «دستیابی به مقامهای عالی اجتماعی کار چندان آسانی نیست».

رَهْبَر: اسم فاعل مرکب ← رَه (اسم) + بَر (اسم فاعل کوتاه از فعل بُردن) = رئیس، فرمانده، کسی که دیگران را هدایت می‌کند: «پاپ یک رهبر مذهبی است»؛ «رهبران سیاسی باید به ارزشهای اخلاقی و انسانی معتقد باشند».

رهبری: اسم مصدر ← رهبر + ی (مصدری) = راهنمایی، هدایت، فرماندهی: «آگاهی از روحیات مردم و نیازهای آنها، در کار رهبری جامعه بسیار ضروری است».

زشت اخلاق: صفت مرکب (صفت مقلوب). اخلاق زشت ← زشت اخلاق = کسی که اخلاق بد و زشت دارد: «یک هنرمند ممکن است از نظر هنری در سطح بالائی باشد ولی از نظر انسانی فردی مُنَحَطّ و زشت اخلاق و فاسد باشد».

سیاستمدار: صفت ← سیاست (اسم) + مدار (پسوند) = کسی که به کار سیاست می‌پردازد: «آبراهام لینکلن یک سیاستمدار برجسته بود»، «هر کشوری که دارای سیاستمداران دلسوز و فداکار باشد کشوری قدرتمند و پیشرفته خواهد شد».

این پسوند با واژه شریعت نیز می‌آید. یعنی، شریعتمدار = کسی که به کار دین و شریعت می‌پردازد. صلاحیت: اسم مصدر ← صلاح (اسم) + یت (پسوند مصدری) = شایستگی، برای کاری یا چیزی مناسب بودن: «او برای استادی دانشگاه صلاحیت ندارد» = برای این کار مناسب نیست، استاد خوبی نخواهد بود؛ «قهرمان شدن در یک رشته ورزشی به معنی آن است که قهرمان، صلاحیت ورزشی داشته است زیرا در غیر این صورت به مقام قهرمانی نمی‌رسید»؛ «این سیاستمدار صلاحیت نخست‌وزیر شدن را ندارد» = برای کار نخست‌وزیری، خوب نیست. پسوند «- یت» با برخی از صفت‌های عربی، اسم مصدر می‌سازد. مثلاً، محبوبیت ← محبوب (صفت) + یت = مورد محبت و علاقه بودن؛ حساسیت ← حساس (صفت) + یت = حساس بودن؛ اهمیت، خصوصیت، موفقیت، واقعیت، انسانیت، و جز آن.

۱. شکل کوتاه شده واژه «راه» که در شعر، و نیز در ترکیبات به کار می‌رود.

غیر ممکن: صفت مرکب — غیر (قید نفی) + — (نشانه اضافه) + ممکن (صفت) = ناممکن، مُحال، چیزی که امکان ندارد؛ «این کار غیر ممکن است» = انجام نخواهد شد؛ «هیچوقت به چیزهای غیر ممکن فکر نکنید»؛ «مگر مواردی که اساساً و منطقاً غیر ممکن است».

واژه «غیر» به صورت مُضاف، یعنی همراه با نشانه اضافه، می تواند با هر صفتی صفت متضاد آن را بسازد. مثلاً، غیر طبیعی = چیزی که طبیعی نیست؛ غیر اخلاقی = چیزی که اخلاقی نیست؛ غیر عادی، غیر عملی، غیر انسانی، و جز آن.

فُلان^۱: ضمیر مُبهم. هرگاه بخواهیم به چیزی نامشخص و نامعلوم اشاره کنیم، واژه «فلان» را به صورت ترکیب، البته بدون نشانه اضافه، با آن اسم می آوریم. مثلاً، «اگر کسی آرزو داشته باشد که به فلان مقام علمی یا اجتماعی برسد باید با اراده ای خلل ناپذیر پا به میدان بگذارد». یعنی، هر مقامی، مقامی که فقط خود آرزو کننده می داند ولی برای دیگران نامشخص است؛ «رسیدن به مقام قهرمانی جهان در فلان رشته ورزشی موجب شهرت می شود». یعنی هر رشته ای؛ «او به من گفت که فلان روز در فلان جا سرِ فلان ساعت درباره فلان موضوع صحبت خواهد کرد».

فعل و انفعال: اسم مرکب — فعل (اسم) + و (حرف عطف^۲) + انفعال (اسم) = کُنش و واکنش، فرایند: «فعل و انفعالات مالی» = فرایندهای پولی؛ «موفقیت در زمینه مسائل اقتصادی بستگی به میزان آگاهی یک فرد از روابط اقتصادی و فعل و انفعالات مالی دارد».

ماندگار: صفت فاعلی — ماند (ستاک گذشته از مصدر «ماندن») + گار (پسوند فاعلی) = چیزی که باقی می ماند، همیشگی، جاویدان: «شاهنامه فردوسی یک اثر ماندگار است» = کتابی است که هرگز فراموش نمی شود.

پسوند «گار» با ستاک گذشته یا حال برخی از فعلها صفت فاعلی می سازد. این نوع صفت معنی فاعلیت دارد. به سخن دیگر، برگزیده کار دلالت می کند. مثلاً، اثر ماندگار = اثری که می ماند؛ آموزگار = کسی که می آموزد؛ سازگار = کسی یا چیزی که با کس یا چیز دیگری سازش^۳ دارد؛

۲. نک به ص ۲۹. ۳. سازش (اسم مصدر از فعل «ساختن») = هماهنگی، موافقت. 1. Such and such.

پَروردگار = کسی که می‌پَرورد؛ یادگار^۱ = کسی یا چیزی که یاد گذشته را زنده می‌کند، و جز آن.
 وَرزیده: اسم مفعول — وِرزید (ستاک گذشته از «مصدر ورزیدن») + — (پسوند اسم مفعول) =
 کار کرده، پُر توان، توانا: «سازمانهایی که جوانان ورزیده و قدرتمندی را در اختیار دارند...»؛ «او
 آدمی با تجربه و ورزیده است».

هَمْچُون: قید مرکب — هم (پیشوند اشتراک) + چُون (قید شباهت) = مانند، مثل، همانند:
 «هیچکس آرزو نمی‌کند که مثل یک قهرمانِ بدنام باشد و یا همچون هنرمندی فاسد». این واژه
 مخصوص زبان نوشتاری است و به صورتهای «هَمْچُو» و «هَمْچَنان» نیز می‌آید.

هَمِگان: جمع «همه» — همه + — گ^۲ + ان (نشانه جمع) = همه مردم، عموم مردم، تمام افراد
 جامعه: «در آرزوها و رؤیاهای همگان، قهرمانی و هنرمندی آمیخته با پاکی و ارزشهای انسانی است».
 «همگان» فقط در مورد مردم به کار می‌رود. با پسوند نسبت، یعنی — ی، به صورت «همگانی»
 صفت است و به معنی چیزی است که مربوط به همه مردم است. مثلاً، «قدرت یک آرزوی همگانی
 است»، یعنی همه مردم آرزو دارند که قدرتمند باشند.

ب — واژه‌ها و عبارتهای اصطلاحی

از طَرِيق = از راه، به وسیله: «هوایمای ما از طریق پاریس به لندن پرواز کرد» = هوایما اول به
 پاریس رفت و سپس به سوی لندن پرواز کرد؛ «کار جاسوسی، چه به وسیله افراد و چه از طریق
 ابزارهایی چون قِمرِ مصنوعی،...» = به وسیله قمر مصنوعی؛ «او نامه‌اش را از طریق سفارت
 برای برادرش فرستاد»، = نامه را به سفارت داد و سفارت آن را برای برادرش فرستاد.
 اِیضاً = همچنین، چُنین است، همین طور: «هر کس در زمینه اقتصادی اطلاعات بیشتری داشته
 باشد قدرت اقتصادی زیادتری به دست می‌آورد. اِیضاً در زمینه رهبری مردم و به دست آوردن
 قدرت اجتماعی» = همچنین یا چنین است در زمینه... یعنی همان طور که اطلاع موجب قدرت
 بیشتر از لحاظ اقتصادی می‌شود، از لحاظ رهبری مردم هم موجب قدرت اجتماعی بیشتر

۲. نک به آفا ۳، ص ۶.

۱. یادگار، برخلاف قاعده است، زیرا «یاد» اسم است نه ستاک فعل.

می‌گردد. این واژه عربی است و در نوشته‌های خوب به کار نمی‌رود.

به نسبت^۱ = در مقایسه با، مُتناسب با، به اندازه «این پسر سیزده سال دارد و قدش یک متر و هفتاد سانتی‌متر است. قد او به نسبت سنش خیلی بلند است»؛ «افراد به نسبت دانشی که درباره مسائل اقتصادی دارند قدرت اقتصادی به دست می‌آورند»، یعنی دانش بیشتر موجب قدرت اقتصادی بیشتر می‌گردد؛ «شما به نسبت پولتان می‌توانید خرید کنید، نه بیشتر».

به نفع^۱ = به سود، برای کمک به...؛ «افسر پلیس گفت: خونسردی خود را حفظ کنید، چون عصبانیت به نفع شما نیست»؛ او از هر چیزی به نفع خود استفاده می‌کند؛ «از شما متشکرم که به نفع من صحبت کردید»؛ «برخی از سازمانها از قدرت و توانایی جوانان به نفع خود استفاده می‌کنند»؛ «سازمانهای خیریه به نفع بینوایان کار می‌کنند».

متضاد آن «به ضرر»؛ «این رفتار خشن نه تنها به نفع شما نیست بلکه به ضررتان است».

به هر حال = در هر صورت، چه در این حال و چه در حالی دیگر؛ «ممکن است فردا هوا بارانی باشد و یا نباشد، به هر حال، من مجبورم به کار خود ادامه دهم»؛ «اگر چه فیروز آدمی تُند خو و لجوج است ولی شما باید با او مهربان باشید چون، به هر حال، برادر شماست»؛ «با بالا رفتن سن گرچه تجربه بیشتری به دست می‌آید اما قدرت بدنی رو به ضعف می‌نهد و به هر حال امکان ندارد که قهرمانی برای همیشه قهرمان باقی بماند».

در زمینه^۲ = درباره، در موضوع؛ «اطلاعات من در زمینه ستاره شناسی بسیار کم است»؛ «در زمینه رهبری مردم، کسی که دقیقتر مردم را می‌شناسد و حساسیتهای آنها را می‌داند کم کم مورد توجه و علاقه مردم قرار می‌گیرد و صاحب قدرت اجتماعی و رهبری می‌شود».

در عین حال^۲ = در همان حال؛ «او سخت عصبانی بود ولی در عین حال سعی می‌کرد آرام باشد»؛ «این هنرمند از هنر ارزشمندی برخوردار است و در عین حال از ارزشهای اخلاقی و انسانی هم بهره‌مند است».

1 For the benefit of.

2. At the same time.

در کنار = همراه با، علاوه بر، به موازات: «پسر شما در کنار هوش و استعداد از اراده محکمی نیز برخوردار است»؛ «اگر قهرمانی در کنار برجستگی ورزشی، شایستگی دیگری هم داشته باشد آن وقت یک قهرمان جاودان می شود»؛ «ارزش و ماندگاری تختی از آن جهت بود که در کنار قدرت بدنی و آگاهی فنی، انسانی آزاده و مبارز و متواضع و والا بود».

گذشته از این که = علاوه بر این که. هنگامی که بخواهیم دو جمله ای را بیان کنیم که اهمیت آنها از لحاظ موضوع مساوی نیست، جمله ای را که دارای اهمیت کمتر است بلافاصله پس از عبارت «گذشته از این که» می آوریم و بعد از آن، جمله مهمتر را. مثلاً، «مهندس خردمند ثروتمند است، او دانشمند است — مهندس خردمند گذشته از این که ثروتمند است دانشمند نیز هست»؛ «گذشته از این که تکنیکها و فنون جدید برای قهرمانان تازه وارد شانس توفیق بیشتری می سازد، به هر حال، امکان ندارد که قهرمانی برای همیشه قهرمان باقی بماند».

پ — فعلها

امرو نهی کردن (به) = دستور دادن، فرمان دادن: «سازمانهایی که جوانان ورزیده ای دارند و به آنها امر و نهی می کنند طبعاً از قدرت بیشتری برخوردارند».

تحصیل کردن = کسب کردن، به دست آوردن: «هر کس در این زمینه اطلاعات بیشتری داشت باشد قدرت اقتصادی زیادتری تحصیل می کند».

در اختیار داشتن = قدرت تصمیم گیری درباره چیزی داشتن: «سازمانهایی که جوانان ورزیده در اختیار دارند...». بخش فعلی می تواند فعلهای بودن، گذاشتن، گرفتن، قرار دادن باشد. بخش اول فعل معمولاً به صورت مضاف (اسم اول در ترکیب اضافی) به کار می رود. مثلاً، «این خانه در اختیار شماست، هم می توانید آن را بفروشید و هم اجاره بدهید»؛ «من این کتاب را برای دو هفته در اختیار شما می گذارم»؛ «او همه امکانات را در اختیار خود گرفته است»؛ «ما این مغازه را در اختیار شما قرار می دهیم».

دست یافتن (به) = به دست آوردن، رسیدن: «هر کس هر تصویر خیالی در هر زمینه ای که برای

خود ترسیم کرده است می‌تواند به آن دست یابد»

ت - فعلهای اصطلاحی

پا به میدان گذاردن / گذاشتن = شروع کردن، اقدام کردن: «هر کس که آزو دارد به مقامات علمی و اجتماعی دست یابد باید با تصمیم و اراده محکم پا به میدان بگذارد»؛ «تا پا به میدان نگذاری نمی‌فهمی که انجام این کار چقدر مشکل است».

دستخوش چیزی گردیدن / گشتن = قربانی چیزی شدن: «متأسفانه کشتی دستخوش موجهای خروشان گشت و در هم شکسته شد»؛ «شهرت و محبوبیت باید بادوام و طولانی باشد و دستخوش حوادث روزگار نگردد»؛ «این مرد بیچاره از دو سال پیش تاکنون دستخوش فقر و بیماری بوده است». «دستخوش» همیشه به صورت مضاف (یعنی اسم اول در یک ترکیب اضافی) می‌آید و مضاف الیه آن چیزهای بد و ناگوار است. بخش فعلی می‌تواند فعلهای بودن، شدن، کردن، قرار گرفتن، واقع شدن نیز باشد: «امیدوارم کتابهای «آزفا» دستخوش فراموشی واقع نشوند». این فعل معمولاً در زبان نوشتاری به کار می‌رود.

رو به چیزی نهادن = به سوی چیزی رفتن، متمایل به چیزی شدن: «با بالا رفتن سن قدرت بدنی رو به ضعف می‌نهد» = شروع به ضعیف شدن می‌کند / به سوی ضعف می‌رود. بخش فعلی می‌تواند فعلهای بودن، گذاشتن / گذاردن نیز باشد: «خوشبختانه حال بیمار رو به بهبودی است»؛ «بدبختانه هزینه زندگی رو به افزایش گذاشته است».

مورد چیزی قرار گرفتن = محل وقوع آن چیز واقع شدن: «نکته‌ای که لازم است مورد توجه قرار گیرد آن است که ...» = باید به آن توجه کرد؛ «کسی که مردم را بهتر می‌شناسد کم‌کم مورد علاقه آنها قرار می‌گیرد» = مردم به او علاقه پیدا می‌کنند.

بخش فعلی می‌تواند فعلهای بودن، واقع شدن، قرار دادن نیز باشد: «هر کشوری که بتواند اطلاعات بیشتری در همه زمینه‌ها گردآوری کند و مورد استفاده قرار دهد از قدرت بیشتری برخوردار می‌شود» = آن اطلاعات را به کار ببرد؛ «این لباس مورد استفاده من نیست» = من آن را

نمی‌پوشم؛ «سیاستمداران خائن مورد خشم مردم واقع خواهند شد».

ث - ساختهای نحوی

۱. آنها می‌دانند که کجا و چگونه و چقدر از افراد مُتَعَدّد و در چه راهی استفاده کنند.
الف - هنگامی که چند قید پرسشی دارای فعلی یکسان هستند، برای جلوگیری از تکرار فعل می‌توان آنها را به وسیله «و» (حرف عطف) به یکدیگر ربط داد و فعل را در پایان جمله آورد، و به این ترتیب چند جمله را به یک جمله تبدیل نمود. به این جمله‌ها توجه کنید: «شما امروز کی غذا می‌خورید؟ کجا غذا می‌خورید؟ با چه کسی غذا می‌خورید؟» شما امروز کی و کجا و با چه کسی غذا می‌خورید؟ «آنها کجا از این افراد استفاده می‌کنند؟ آنها چگونه از این افراد استفاده می‌کنند؟ آنها چقدر از این افراد استفاده می‌کنند؟ آنها در چه راهی از این افراد استفاده می‌کنند؟» گاهی «و» نیز حذف می‌شود: «کسی که بداند چه موقع چه بخرد تا ...». ولی بهتر است که «و» را بیاوریم.

ب - یک جمله پرسشی به طور کامل می‌تواند مفعول یک فعل باشد که در این صورت آن جمله دیگر پرسشی نخواهد بود بلکه یک جمله خبری است. مثلاً، «اسم او چیست؟» «من نمی‌دانم که اسم او چیست؟» «او کجا می‌رود؟ او به من گفت که کجا می‌رود». اگر فعلی جمله پرسشی در حال انجام شدن باشد و یا وقوع آن حتمی باشد به صورت حال اخباری و یا آینده می‌آید. ولی اگر فعل در زمان آینده باید انجام شود، به صورت حال التزامی می‌آید. مثلاً، «او چه می‌گوید؟ او نمی‌داند چه می‌گوید». = گوینده مشغول گفتن است: «او نمی‌داند چه بگوید» = گوینده هنوز چیزی نگفته است؛ «آنها می‌دانند چگونه از افراد متعّدّد استفاده کنند» = فعل «استفاده کردن» در آینده انجام خواهد شد؛ «کسی که می‌داند چه موقع و چه باید بخرد ...» = فعلی «خریدن» هنوز انجام نشده است.

۲. اگر کسی در آرزوی رسیدن به یک مقام علمی است، می‌خواهد که وقتی به آن رسید برای سالهای متمادی همان طور بماند.

فعلی که باید در آینده انجام شود اگر وقوعش حتمی باشد آن را به صورت گذشته ساده می‌آوریم، اما اگر وقوع آن حتمی نباشد آن را به صورت حال اخباری یا حال التزامی می‌آوریم. مثلاً، «فردا که آمدید موضوع را به شما خواهم گفت» = مطمئناً می‌آید؛ «فردا که بیایید او را می‌بینید» = ممکن است بیایید و ممکن است نیایید.

۳. هر کس هر تصویر خیالی که برای خود ترسیم کرده است می‌تواند به آن برسد، مگر مواردی که اساساً غیر ممکن هستند.

مگر^۱، جز، بجز، غیر از، الا قید استثنا هستند. یعنی چیزی را از بقیه چیزها جدا می‌کنند. مثلاً، «همه آمدند مگر علی» = علی نیامد؛ «هر روز او را می‌دیدم بجز دیروز که مریض بودم و نتوانستم او را به بینم»؛ «هیچکس نمی‌تواند چینی حرف بزند مگر شما». فعلی بعد از قید استثنا همیشه حذف می‌شود، مگر وقتی که بخواهیم یک جمله به منظور توضیح بیاوریم. این جمله توضیحی باید پس از «که» موصولی بیاید. مثلاً، «همه خوشحال بودند مگر با بک که نمی‌دانم چرا غمگین بود». معمولاً قبل از قید استثنا، واژه‌هائی نظیر همه، هر، تمام، هیچ، و جز آن می‌آیند. «الا» عربی است و در نوشته‌های خوب کمتر به کار می‌رود.

۴. بابالا رفتن سنّ قدرت بدنی رو به ضعف می‌گذارد.

اگر دو فعل همزمان و یا همراه با یکدیگر واقع شوند و یکی از آنها نتیجه دیگری باشد، فعل اوّل را به صورت مصدر بعد از «با» یا «همراه با» می‌آوریم. مثلاً، «هوا گرم شد. برفها آب شدند — با گرم شدن هوا برفها آب شدند»؛ «سنّ بالا می‌رود. قدرت بدنی کم می‌شود — همراه با بالا رفتن سنّ قدرت بدنی کم می‌شود»؛ «مدرسه‌ها باز می‌شوند. کار معلنان آغاز می‌شود — همراه با باز شدن مدرسه‌ها کار معلنان شروع می‌شود». همچنین می‌توان به جای مصدر، اسم مصدر به کار برد: «کسی که بداند چه بخرد تا با فروشی آن سود بیشتری ببرد...».

۱. نک به آرفا ۲، ص ۱۶۱

ج - اشتباهات دستوری متن

۱. «اگر کسی شهرت و قدرت و ثروت ایده آل اوست، می‌خواهد که اینها بادوام و طولانی باشد و دستخوش حوادث روزگار نگردد»؛ «مگر مواردی که اساساً و منطقاً غیر ممکن است». در جمله اول «اینها» و در جمله دوم «مواردی» فاعل جمع هستند و فعلهای آنها باید جمع باشد نه مفرد. یعنی باشند، نگردند، هستند.

۲. این آرزو آن قدر عمیق است که در تمام قصه‌هایی که بر اساس همین آرزوها در میان همه ملل و در طول تاریخ رایج است...

الف - فاعل جمع است و فعل آن هم باید جمع باشد، ولی به صورت مفرد آمده است.

ب - فعل «است» حالِ اخباری است. اما با توجه به قید «در طول تاریخ»، فعل باید به صورت گذشته نقلی باشد نه حالِ اخباری، یعنی «بوده‌اند».

۳. هر کس هر تصویر خیالی در هر زمینه‌ای برای خود ترسیم کرده است می‌تواند به آن دست یابد...

الف - «که» موصولی بعد از «در هر زمینه‌ای» حذف شده، که درست نیست. بنابراین جمله باید به صورت «هر کس هر تصویر خیالی در هر زمینه‌ای که برای...».

ب - بهتر است حرف اضافه «به» قبل از «هر تصویر» بیاید و «آن» حذف شود. یعنی، هر کس به هر تصویر خیالی در هر زمینه‌ای که برای خود ترسیم کرده است می‌تواند دست یابد...

۴. و به هر حال، امکان ندارد که...

«و» در اینجا لازم نیست.

۵. اگر کسی در رؤیاها و آرزوهای خویش... تصویر می‌کند به همه آنها می‌تواند برسد. در این جمله شرطی، فعل اول باید حالِ التزامی باشد^۱ نه حالِ اخباری. یعنی، «تصویر کند».

۱. نک به آرفا ۲، ص ۱۵۸، بانویس.

چ - چند نکته درباره متن

۱. بیشتر جمله‌ها طولانی و پیچیده هستند. به عنوان مثال به این جمله توجه کنید: «وقتی دولت و حکومت را از عناصر قدرت اجتماعی می‌دانیم، یعنی افرادی که از قوانین و مقررات حکومتی و از روابط افراد و نیازهای جامعه و از مجموعه عناصری که در یک حکومت وجود دارد، اطلاع بیشتری دارند و بهتر می‌توانند از آن عناصر استفاده کنند، صاحب قدرت و مقام و منصب شده و با استفاده از علم و اطلاع خود و به نسبت دانشی که در این زمینه دارند، بخشی از قدرت یک جامعه را در اختیار می‌گیرند».

باید توجه داشت که در یک نثر خوب، جمله‌ها معمولاً کوتاه، ساده و روشن هستند. به سخن دیگر، جمله هر چه کوتاهتر باشد روان‌تر و زیباتر است.

۲. استفاده از واژه‌های مترادف بیش از اندازه است. واژه‌های مترادف یعنی واژه‌هایی که معنی آنها شبیه و یا بسیار نزدیک به یکدیگر است. مثلاً: قدرت، توانائی؛ بدنی، جسمی، عضلانی؛ آگاهی، اطلاع؛ دولت، حکومت؛ مقام، منصب؛ علم، اطلاع؛ منوط، مربوط؛ روابط اجتماعی، روابط جامعه‌شناسی؛ احاطه، سلطه؛ روشن، واضح؛ مُحکم، خلل ناپذیر؛ موفق، پیروز؛ رؤیا، خیال؛ واقعیت، حقیقت؛ ناپایدار، موقت؛ مداوم، همیشگی، جاودانه؛ بادوام، طولانی؛ برای عده زیادی از مردم شهرت یک آرزوست، آنها می‌خواهند مشهور شوند؛ تکنیکی، فنی؛ پایدار، ماندنی؛ منحط، فاسد، زشت اخلاق.

استفاده بیش از حد از واژه‌های مترادف نه تنها کمکی به روشنی موضوع نمی‌کند بلکه باعث طولانی شدن جمله‌ها گشته، خواننده را خسته می‌کند. از این رو در یک نثر خوب، استفاده از مترادفها فقط در حد ضرورت صورت می‌گیرد.

۳. برخی از واژه‌هایی که کمک به روشنی جمله می‌کنند فراموش شده‌اند. مثلاً: «و آن قدرت، قدرت بدنی، جسمی و عضلانی نیست، (بلکه) قدرت آگاهی و اطلاع است»؛ «... یعنی افرادی که از قوانین و و بهتر می‌توانند از آن عناصر استفاده کنند. (این گونه افراد) صاحب قدرت»؛

«به شرط آن که ابزار آن را تهیه کند. آن (ابزار) علم و اطلاع است»؛ «بدون این که بررسی کنیم و ببینیم (که) آیا این آرزو...»

۴. بعضی از عبارتها و جمله‌ها بیشتر محاوره‌ای هستند و در یک نثر خوب به کار نمی‌روند. مثلاً، «همین طور از قدرت اقتصادی». در این عبارت، حرف اضافه «از» زائد و بی‌معنی است. صورت درست و فصیح آن: «چنین است قدرت اقتصادی»؛ «ایضاً در زمینه رهبری مردم و...». واژه «ایضاً» عربی است و بهتر است به جای آن واژه «همچنین» را به کار برد. یعنی، «همچنین در زمینه رهبری مردم و...»؛ «اگر واقعاً در دل کسی این عشق و آرزو باشد که به چه مقامات عالی اخلاقی، علمی و اجتماعی دست بیابد و...». واژه پرسشی «چه» در اینجا زائد است زیرا جمله پرسشی نیست.

* تمرین ۱۸

در متن «آگاهی و قدرت»:

صفت‌های نسبی و اسم‌های مصدر را تجزیه کنید.

مثال: عَضَلَانِی ← عضله (اسم) + آنِی (پسوند نسبت)؛

رَهْبَرِی ← رهبر (صفت) + ی (پسوند مصدری).

* تمرین ۱۹

بخش اول فعل‌های مرکب زیر را به صورت مضاف به کار ببرید.

مثال: آگاهی او از مسائل اجتماعی باعث شده است که در کارش موفق شود.

آگاهی او از مسائل اجتماعی باعث مَوْفَقِیت او در کارش شده است.

۱. اداره‌ای که من در آن کار می‌کنم اداره شما را نیز شامل می‌شود.

۲. پیرمرد انتظار می‌کشید پسرش بیاید.

۳. اطلاعات بیشتر در زمینه اقتصادی موجب خواهد شد تا سود بیشتری به دست آید.
۴. او ماهها به نوشتن این کتاب مشغول بود.
۵. زلزله اخیر باعث شد تا روستاهای زیادی ویران شوند.
۶. او مرتب بهانه می گرفت که چرا شوهرش دیر به خانه می آید.
۷. میلیونها سال طول کشید تا پوسته زمین به شکل امروزی تشکیل شد.
۸. دانشجویان جوشحال بودند که کلاس تشکیل خواهد شد.
۹. شنیده ام که پسر شما خیال دارد ازدواج کند.
۱۰. عده زیادی از مردم آرزو دارند مشهور بشوند.
۱۱. شما قول دادید به من کمک کنید. امیدوارم یادتان نرود.
۱۲. برخی از سازمانها جوانان ورزیده ای در اختیار دارند.
۱۳. سه سال طول کشید تا این کارخانه ایجاد شد.
۱۴. چرا شما همیشه به تماشای تلویزیون مشغول هستید. مگر کار دیگری ندارید؟
۱۵. تَوَرُم باعث می شود که نارضائی در میان مردم بروز کند.

* تمرین ۲۰

- واژه «مورد» را در جمله های زیر به کار برید.
- مثال: من به این کتاب علاقه داشتم — این کتاب مورد علاقه من بود.
۱. نمی دانم که آیا شما با عقیده من موافقت دارید؟
 ۲. ابن سینا به مطالعه علاقه فراوان داشت.
 ۳. دانشمندان هنوز از کتابهای ابوریحان بیرونی استفاده می کنند.
 ۴. سازمانهای جاسوسی برای گردآوری اطلاعات از افراد جاسوس استفاده می کنند.
 ۵. مردم به فیلم سینمایی «سالهای دور از خانه» توجه زیاد کرده اند.



۶. تاریخ دربارهٔ رهبرانِ کشورها قضاوت خواهد کرد.
۷. امیدوارم نمایندگانِ مجلس با این پیشنهاد مخالفت نکنند.
۸. آثارِ بزرگِ ادبی مانند اشعار حافظ هرگز فراموش نمی‌شوند.
۹. خوشحالم که جنابعالی معذرتِ بنده را قبول کردید.
۱۰. همهٔ همکارانم نسبت به من لطف و محبت دارند.
۱۱. سعی کنید نسبت به بچه‌های یتیم خشمگین نشوید.
۱۲. آیا می‌توانید اشتباهات دوستانتان را به آسانی ببخشید؟

* تمرین ۲۱

جمله‌های زیر را با استفاده از «همراه با» بازنویسی کنید.

مثال: هوا که سرد شد، مردم لباس گرم می‌پوشند.

همراه با سرد شدن هوا مردم لباس گرم می‌پوشند.

۱. دستمزدها بالا می‌روند. شور و شوق کارگران برای تولیدِ بیشتر اضافه می‌گردد.
۲. هرچه قدرت اقتصادی بیشتر شود قدرت اجتماعی بیشتر می‌شود.
۳. ثروت که زیاد شد، ارزشهای انسانی معمولاً رو به ضعف می‌نهند.
۴. هر چه رونق اقتصادی بیشتر شود قدرتِ خرید مردم افزایش می‌یابد.
۵. هوا تاریک می‌شد و من به تدریج دستخوشِ اضطراب و نگرانی می‌شدم.
۶. پیشرفتِ علم و تکنولوژی زندگی بهتر و آسانتری برای بشر فراهم می‌کند.
۷. اگر ارزشهای اخلاقی ضعیف شوند زندگی انسانها پوچ و بی‌معنی می‌گردد.
۸. در ۵۰ سال گذشته، بهداشتِ پیشرفتِ سریعی داشته و در نتیجه میانگینِ عمر بالا رفته است.
۹. یخها آب می‌شوند و سطح آبِ رودخانه‌ها بالا می‌آید.
۱۰. زمستان فرا می‌رسد. بعضی از حیوانات به خوابِ زمستانی فرو می‌روند.

- به پرسشهای زیر به صورت جمله کامل پاسخ دهید.
۱. چه افرادی از قدرت مالی برخوردار می‌گردند؟
 ۲. آیا هر کس به هر چه که بخواهد می‌تواند برسد؟ چگونه؟
 ۳. تصوّر ذهنی بعضی از جوانان چیست؟
 ۴. چرا نام «تختی»، قهرمان ایرانی، ماندگار است؟
 ۵. به عقیده نویسنده متن «آگاهی و قدرت»، قهرمانی و هنر با چه چیزهایی باید همراه باشد؟
 ۶. دولت و حکومت از چه نوع افرادی تشکیل می‌شود؟
 ۷. قاعده کلی و عملی که نویسنده متن پیشنهاد می‌کند چیست؟
 ۸. رهبر یک جامعه چه نوع اطلاعاتی باید داشته باشد؟
 ۹. نکته دیگری که نویسنده به آن اشاره کرده است چیست؟
 ۱۰. آیا از متن «آگاهی و قدرت» خوشتان آمد؟ چرا؟

مجله دانستنیها

«دانستنیها» مجله‌ای است علمی و تحقیقی که هدف آن بالا بردن سطح عمومی دانش و بینش علمی جامعه است. پیشرفتهای علمی ایران و جهان، نکات علمی جالب و خواندنی مربوط به گذشته و حال، تازه‌های علمی جهان، خبرهای مربوط به کنفرانسها و سمینارها و کتابهای تازه را می‌توانید در این مجله بخوانید. زبان آن ساده و قابل فهم برای همگان است. دانستنیها در طی نه سال فعالیت مطبوعاتی خود توانسته است خوانندگان فراوانی از هر سن و گروه اجتماعی به دست آورد، به طوریکه امروز شاید بتوان آن را پرفروش‌ترین مجله ایران به شمار آورد. روزهای اول و پانزدهم هرماه منتشر می‌شود. تعداد صفحات آن حدود ۶۰ صفحه همراه با عکسها و تصویرهای رنگی است.

درس ۷

عجیب ولی واقعی*

اهالی بومی هاوایی به موسیقی علاقه خاصی دارند و از جمله آلات موسیقی آنها یک آلت بادی عجیب است که هوای لازم برای به صدا در آوردن بوسیله بینی در آن دمیده می شود!

بررسی های انجام شده نشان می دهد که چنانچه بهره برداری از جنگلهای مناطق حاره به همین روش و سرعت ادامه پیدا کند تا ۴۰ سال دیگر اصلاً جنگل در این منطقه پردرخت جهان وجود نخواهد داشت.

سَنَجا قُفلی در سال ۱۸۴۹ به وسیله «والتر هانت» آمریکایی اختراع شد و او اختراع خود را که یکی از ساده ترین و در عین حال پرمصرف ترین وسایل جهان است در مقابل فقط ۱۰۰ دلار به سازندگانش واگذار کرد.

خُفاشها حیوانات عجیبی هستند که هر روز درباره زندگانی آنها نکات جدیدی کشف می شود. از جمله خصوصیات جالب این حیوان یکی هم اینست که خُفاشها نوزادان خود را در هنگام پرواز شیر میدهند...

* برگرفته از مجله: «دانستنیها»، سال نهم (دوره جدید - شماره ۱۸)

در سال ۱۹۳۵ کشتی اسپانیایی «کوردیلرا» که به ونزوئلا می‌رفت و با خود ۱۲ گاو جنگی را حمل می‌کرد در وسط اقیانوس دچار طوفان گردید. این حیوانات پس از شکستن نرده‌های انبارها، در حالیکه از شدت خشم دیوانه شده بودند، خود را به عرشه کشتی رسانیدند. اما حضور یک گاو باز معروف، در کشتی باعث شد که از بروز یک فاجعه جلوگیری شود و اوضاع تحت کنترل در آید. او خود یک پارچه قرمز رنگ بدست گرفت و چند پارچه دیگر را بدست ملوانان کشتی داد و طی یک مانور ماهرانه و جالب گاوها را بطرف انبارها هدایت کرد. پس از کشاندن آنها بداخل انبارها درها را بستند و همگی نفس راحتی کشیدند!



دریاچه «سیر کونیو» در یوگوسلاوی را باید عجیب‌ترین دریاچه جهان دانست زیرا این دریاچه به تناوب خشک و پرآب می‌شود. در اوایل سال، باران و آب‌هایی که از طریق سوراخهای کف دریاچه به آن می‌ریزند باعث تشکیل دریاچه‌ای به مساحت متغیر بین ۲۱ تا ۵۶ کیلومتر و عمق ۵ متر می‌گردند. اما در صورتی که بارندگی زیاد نباشد دریاچه تابستانها خشک می‌شود، بطوریکه کشاورزان در این ماهها از آن به عنوان زمین زراعتی استفاده می‌کنند!



در میان انواع گوناگون پروانه‌ها یک نوع پروانه وجود دارد که هرگاه سرش را از تن جدا کنند، می‌تواند همچنان برای مدتی (حتی بیش از ۵۰ درصد حالت عادی) به زندگی ادامه دهد. البته در این مدت او یک زندگی گیاهی خواهد داشت.



اولین دایرة المعارف جهان که موضوعات در آن برحسب حروف الفبا تنظیم و تألیف شده بود «بیلیوتکا اونیورسال» نام داشت، که یک ایتالیایی بنام «کورونلی» تألیف

کرده بود. از سال ۱۷۰۱ تا ۱۷۰۹ هفت جلد آن چاپ و منتشر شد. تا قبل از آن تاریخ دایرة المعارف‌های متعددی در جهان چاپ شده بود که همه به ترتیب موضوع بودند نه مطابق رسم امروز از روی الفبا.

مردم چین باستان عقیده داشتند که ارواح فقط در خطّ مستقیم و در ارتفاعی کمتر از یکصد پا (حدود ۳۰ متر) حرکت می‌کنند. به همین دلیل هم دروازه‌های بزرگ شهر پکن را به ارتفاع ۹۹ پا (حدود ۲۹/۷ متر) ساختند تا جلو حرکت ارواح خوب را که می‌خواهند وارد پایتخت چین شوند سد نکند!

تحلیل متن

الف — واژه‌ها

انجام شده: صفت مفعولی — انجام (اسم) + شده (اسم مفعول از مصدر «شدن») = کار یا عملی که انجام شده است: «بررسی‌های انجام شده نشان می‌دهد که...». «شده» با بسیاری از اسمها و صفتها صفت مفعولی می‌سازد، مانند: برگهای خشک شده؛ حرفهای گفته شده؛ مقاله‌های چاپ شده، و جز آن.

منفی آن «نشده» است: کارهای انجام نشده؛ غذای خورده نشده، و غیره.
بارندگی: اسم مصدر — بارنده (اسم فاعل از مصدر «باریدن») + — گ — + ی (پسوند مصدری) = باریدن باران و برف: «اگر بارندگی زیاد نباشد دریاچه تابستانها خشک می‌شو».
پُرمَصْرَف: صفت مرکب — پُر (صفت) + مَصْرَف (اسم) = چیزی که کاربرد فراوان دارد: «سنباق قفلی یکی از پرمصرف‌ترین وسائل جهان است».

واژه «پُر» و متضاد آن «کَم» با بسیاری از اسمها صفت می‌سازند، مثلاً، سرزمین پُردرخت؛ جاهای کم‌درخت؛ کشورهای پُرجمعیت؛ ماشین کم‌مصرف = اُتومبیلی که مصرف بنزین آن کم است؛ دوست پُرمَحَبَّت؛ مرد پُر قدرت.

چَلُو گیری: اسم مصدر — چَلُو (قید) + گیر (اسم فاعل کوتاه از مصدر «گرفتن») + — ی (پسوند مصدری) = چلو چیزی را گرفتن: «حضور یک گاوباز در کشتی باعث شد که از بُروز یک فاجعه چلو گیری شود» = چلو فاجعه گرفته شد، حادثه اتفاق نیفتاد.

۱. نک به آرفا ۲، ص ۱۲۹، پانویس ۲.

زراعتی: صفت نسبی ← زراعت + ی (پسوند نسبت) = مخصوصی زراعت: «کشاورزان در این ماهها از آن به عنوان زمین زراعتی استفاده می‌کنند».

سَنَجاق قُفلی: اسم مرکب ← سَنَجاق (اسم) + قُفلی (صفت) = نوعی سَنَجاق است. در این ترکیب وصفی نشانه اضافه حذف شده، صفت و موصوف رویهم به صورت یک اسم مرکب در آمده‌اند.

گاوباز: اسم فاعل مرکب ← گاو (اسم) + باز (اسم فاعل کوتاه از «باختن»). کسی که با گاوبازی می‌کند: «گاوباز گاوهای وحشی را به طرف انبارها هدایت کرد».

«باز» با تعدادی از اسمها صفت می‌سازد. این صفت به معنی کار یا حرفه است. مثلاً، قُمار باز = کسی که کارش قماربازی است؛ چَترباز = کسی که با چتر فرود می‌آید؛ شمشیر باز = کسی که شمشیربازی می‌کند.

نوزاد: اسم مفعول مرکب ← نو (صفت) + زاد (اسم مفعول کوتاه از مصدر «زادن») = تازه متولد شده: «خفاشها نوزادان خود را در هنگام پرواز شیر می‌دهند».

ب - عبارتها و فعلهای اصطلاحی

بِرَحسَبٍ = مُطابق، بر پایه، بر اساسی: «در واژه‌نامه واژه‌ها برحسب حروف الفبا نوشته می‌شوند»؛ «برحسب دستور نخست‌وزیر کارمندان باید سر ساعت هفت صبح در اداره حاضر باشند»؛ «در دایرةالمعارف موضوعات برحسب الفبا تنظیم شده‌اند».

به ترتیب = برحسب: «شاگردان در کلاس به ترتیب قد می‌نشینند» یعنی، شاگردان کوتاه قد در جلو و شاگردان بلند قد در عقب کلاس؛ «قبل از سال ۱۷۰۹ میلادی دایرةالمعارفها به ترتیب موضوع نوشته می‌شدند نه مطابق حروف الفبا».

به تَنابُوب = نوبت به نوبت، یکبار این و یکبار آن: «این دریاچه به تناوب خشک و پر آب می‌شود» = یکبار خشک و بار دیگر پر آب است.

تَحَتِ = زیر: «اوضاع تحت کنترل درآمد»؛ «موضوع تحت مطالعه و بررسی است»؛ «او تحت

فشارهای عَصَبی قرار گرفته است».

نَفْسِ رَاحَتِ کشیدن = از چیزی بد و ناخوشایند نجات یافتن، راحت شدن: «پس از کشاندن گاوها به داخل انبارها درها را بستند و همگی نفس راحتی کشیدند»؛ «اگر بتوانم موشهای مزاحم را نابود کنم نفس راحتی خواهم کشید».

پ - ساختهای نحوی

۱. گاوها پس از شکستنِ نرده‌های انبارها خود را به عرشهٔ کشتی رسانیدند.

هرگاه یک فعل بعد از فعل دیگر انجام شده باشد، فعل اوّل را می‌توان هم به صورتِ مصدر و هم به صورتِ فعل به کار برد. ولی باید توجه داشت که قبل از مصدر عبارتِ «پس / بعد از» و قبل از فعل عبارتِ «بعد / پس از آنکه» به کار می‌رود: «پس از کشاندنِ گاوها به داخل انبارها درها را بستند» = «پس از آنکه گاوها را به داخل انبارها کشاندند درها را بستند». اما صورتِ اوّل فصیح‌تر است.

واژهٔ «بعد» بیشتر محاوره‌ای، واژهٔ «پس» بیشتر نوشتاری است.

۲. دریاچه تابستانها خشک می‌شود = دریاچه در تابستان خشک می‌شود = دریاچه هنگام تابستان خشک می‌شود.

صورتِ اوّل جمله محاوره‌ای، و صورتِ دوّم نوشتاری، و صورتِ سوّم آن بیشتر ادبی است.

۳. عددِ کسری

مردم چین باستان دروازه‌های شهر پکن را به ارتفاع بیست و نه و هفت دَهَم (۲۹/۷) متر ساخته بودند. عدد یا صَحیح است مانند ۱، ۸، ۲۵، ۳۶۲، ... و یا کسری مانند ۱/۸، ۲۵/۰، ۳۶۲/۰ ...

عددِ صحیح در طرفِ چپِ «مُمیز» (/) نوشته می‌شود و عددِ کسری در طرفِ راست آن. مانند ۱/۸، ۲۵/۸، ۳۶۲/۲۵ ...

خواندن آن از چپ به راست است، یعنی اوّل عددِ صحیح را می‌خوانیم و سپس عددِ کسری را.

عدد کسری به وسیله «و» (o) به عدد صحیح اضافه می‌شود، مثلاً: یک و هشت (۱/۸)، هشت و بیست و پنج (۸/۲۵). عدد کسری اگر یک رقم باشد عدد ترتیبی^۱ «دَهَم» و اگر دو رقم باشد عدد ترتیبی «صَدَم» و اگر سه رقم باشد عدد ترتیبی «هزارم» را به دنبال آن می‌خوانیم، مثلاً هشت و یک دَهَم (۸/۱)؛ یک و بیست و پنج صدم (۱/۲۵)؛ بیست و پنج و سیصد و شصت و دوهزارم (۲۵/۳۶۲)؛ چهار و سه صدم (۴/۰۳). عدد کسری پنج دَهَم (۰/۵) را معمولاً به صورت «نیم» می‌خوانند. مثلاً، هشت و نیم (۸/۵).

گونه دیگری از عدد کسری به صورت مثلاً $\frac{۱}{۴}$ ، $\frac{۲}{۴}$ ، ... نوشته می‌شود. و به صورت دو سوم سه چهارم خوانده می‌شود، یعنی ابتدا عددی را که روی خط کسری (—) است می‌خوانیم و به دنبال آن، بدون «و»، عدد زیر خط را به صورت عدد ترتیبی می‌آوریم. باید توجه داشت که عدد کسری و اسم بعد از آن به صورت اضافه، یعنی همراه با نشانه اضافه، خوانده می‌شوند. مثلاً، «بیست و نه و هفت دَهَم متر»؛ «سه چهارم کره زمین آب و فقط یک چهارم آن خشکی است».

* تمرین ۲۳

هر یک از دو جمله زیر را با استفاده از «پس از» و «پس از آنکه» و نیز وجه وصفی بازنویسی کنید.

مثال: گاوها نرده‌های انبار را شکستند. گاوها خود را به عرشه کشتی رسانیدند.

الف — گاوها پس از شکستن نرده‌های انبار خود را به عرشه کشتی رسانیدند.

ب — گاوها پس از آنکه نرده‌های انبار را شکستند، خود را به عرشه کشتی رسانیدند.

پ — گاوها نرده‌های انبار را شکسته، خود را به عرشه کشتی رسانیدند.

۱. ملوانان گاوها را به داخل انبار کشاندند. ملوانان نفس راحتی کشیدند.

۱. نک به آزفا ۲، ص ۱، پانویس ۱.

۲. نقاش قلم موها را از داخل جعبه بیرون آورد. او شروع به کشیدن نقاشی کرد.
۳. شاعر شیرین سخن شعرش را برای همه خواند. او لحظه‌ای به فکر فرو رفت.
۴. پیرمرد بینوا پول را از من گرفت. او با خوشحالی به راهش ادامه داد.
۵. سهراب کیف و کتابش را جمع کرد. سهراب به سرعت به طرف خانه دوید.
۶. فشار داخل زمین دهانه کوه را می‌ترکاند. فشار مواد مذاب را به هوا پرتاب می‌کند.
۷. گاو وحشی گاوباز را کُشت. گاو خشمگین به تماشاچیان نیز حمله کرد.
۸. باغبانان میوه‌ها را از درخت می‌چینند. آنها میوه‌ها را در جعبه می‌گذارند و به بازار می‌برند.
۹. پدرم چمدانش را برداشت. او با همه‌مان خداحافظی کرد.
۱۰. سربازان از جبهه برگشتند. آنان کار و فعالیت عادی خود را دوباره از سر خواهند گرفت.

* تمرین ۲۴

به پرسشهای زیر به صورت جمله کامل پاسخ دهید.

۱. بومیان هاوایی آلت موسیقی بادی خود را چگونه به صدا در می‌آورند؟
۲. آیا قبل از سال ۱۷۰۰ میلادی دایرة المعارف برحسب موضوع تنظیم می‌شد یا به ترتیب الفبا؟
۳. ارتفاع دروازه قدیم شهر پکن حدوداً چند متر بود؟
۴. در چه قسمتی از جهان جنگلها روبه نابودی هستند؟ چرا؟
۵. مخترع سنجاق قفلی اهل کجا بود؟ و در چه سالی اختراع خود را فروخت؟
۶. خفاشها بچه‌های خود را چگونه غذا می‌دهند؟
۷. چرا گاوهای جنگی خشمگین شده بودند؟
۸. گاوباز چگونه گاوهای خشمگین را دوباره به داخل انبارهای کشتی راند؟
۹. چرا دریاچه «سیرکونیو» عجیب‌ترین دریاچه جهان است؟
۱۰. در چه فصلی کشاورزان از کف این دریاچه برای زراعت استفاده می‌کنند؟

عددهای زیر را با حروف الفبای فارسی بنویسید.

۱. بیش از $\frac{1}{4}$ مردم جهان بی‌سوادند.
۲. حدود $\frac{9}{16}$ زمینهای قطب شمال پوشیده از یخ است.
۳. $\frac{3}{4}$ عدد ۱۵۷ مساوی است با ۱۱۷/۷۵.
۴. یک سانتی‌متر ۰/۰۱ متر است.
۵. ۴۲۵ میلی‌متر ۰/۴۲۵ متر و ۴۲/۵ سانتی‌متر است.
۶. ۰/۷ متر هفتاد سانتی‌متر می‌شود.
۷. مساحت دقیق اتاق کار من ۹/۸۶۲ متر مربع است.
۸. پول من $\frac{4}{5}$ پول شماست.
۹. وزن این بسته ۴/۰۳۳ کیلوگرم است.
۱۰. ۱۲/۵ نصف عدد بیست و پنج و $\frac{5}{6}$ عدد سی است.

کوچک و خواندنی*

تلافی مستأجر!

مردی به یک مؤسسه پرورش حشرات و حیوانات کوچک رفت و گفت:
— لطفاً به من بیست سی موش، چهل پنجاه عنکبوت و شصت هفتاد سوسک بدهید.
مدیر مؤسسه نگاهی باو کرد و گفت:
— میخواهید روی این حیوانات آزمایش پزشکی بکنید؟
مرد جواب داد:
— خیر من چند سال قبل خانه خرابه‌ای اجاره کردم و پس از تمیز کردن آن در
آنجا اقامت کردم حالا صاحبخانه میخواهد مرا بیرون کند منم میخواهم خانه را
همانطور که تحویل گرفته بودم باو تحویل بدهم!

گرانی!

دو راننده با هم صحبت می‌کردند. یکی از آنها گفت:
— اینروزها شایع شده که بنزین گران خواهد شد.
دومی گفت:
— مهم نیست چون گران شدن بنزین برای من هیچ تأثیری ندارد!
اولی حیرت زده پرسید:
— چطور چنین چیزی ممکنست؟
دومی گفت:
— من مدتهاست که همیشه صد تومان بنزین در اتومبیلیم میریزم بنابراین هر قدر که
بنزین گران شود بحال من فرقی نخواهد کرد!

* برگرفته از مجله: «دانستنیها»، سال نهم (دوره جدید - شماره ۱۸)

حقیقت گوئی!

مردی در خیابان پسر کوچکی را دید که کیف بزرگی در پشت داشت و میرفت. از دیدن او احساس پدری به وی دست داد جلو رفت و گفت:

— پسر جان تو بمدرسه میروی؟

پسرک بلافاصله جواب داد:

— من بمدرسه نمیروم، مرا میفرستند!

مسئله سرعت!

اتوبوس خطّ خارج از شهر پر از مسافر بود و بسرعت بسوی شهر حرکت میکرد. در اینموقع پسر بچه‌ای از میان مسافران خود را به راننده رساند و گفت:

— میتوانید ده کیلومتر را با سرعت ۵۵ کیلومتر در ساعت و ۱۲ کیلومتر را با

سرعت ۶۵ کیلومتر در ساعت طی کنید؟

راننده جواب داد:

— بله. البته...

پسر بچه گفت:

— وقتی اینکار را کردید بمن بگویید که جمعاً این مسافت را در چند دقیقه طی

کرده‌اید تا من بتوانم جواب این مسئله را که معلم ما داده بنویسم!

داستان اسکاتلندی!

قهرمان تیم فوتبال اسکاتلند غمزده و محزون وارد کافه‌ای شد و دستور یک فنجان قهوه داد. مشتریان کافه که همشهری قهرمان خود را شناخته بودند از حالت غم و غصّه او ناراحت شدند. تا آنکه یکی از آنها بحرف آمد و از او علّت اندوهش را پرسید.

قهرمان جواب داد:

— امروز تیم فوتبال ما منحل شد!

همه از شنیدن این خبر متأثر شدند، و یکی از آنها علّت را پرسید قهرمان جواب

داد:

— توپ فوتبال ما را دزدیدند و ما نتوانستیم بمقدار خرید توپ پول جمع کنیم!

اکثریت!

بازرسی در یک شهر کوچک به تیمارستان رفت، و از هر یک از دیوانگان وضع و حالش را پرسید تا به دیوانه‌ای رسید که از هر جهت سالم بنظر میرسید. از او علّت اقامتش را در تیمارستان پرسید. دیوانه گفت:

— موضوع کمی بغرنج است. من اعتقاد داشتم که همه مردم شهر ما دیوانه هستند. آنها معتقد بودند که من دیوانه هستم. چون عده آنها زیاده بود مرا گرفتند و در تیمارستان انداختند!

عروسک

دختری وارد یک مغازه عروسک فروشی شد و تقاضای یک عروسک کرد. فروشنده عروسکی را باو نشان داد و گفت:

— بفرومائید. این یک عروسک است که هم راه می‌رود. هم خنده میکند. هم گریه می‌کند. و هم هر وقت بخواهد چشمهایش را هم می‌گذارد، و هم وقتی بلندش کردید چشمهایش را باز میکند.

دخترک نگاهی به عروسک کرد و گفت:

— نه این بدرد نمی‌خورد. من یک خواهر کوچولو دارم که همه این کارها را میکند.

من از شما یک عروسک میخواهم که فقط عروسک باشد!

دندان درد!

این پسر بچه دندان درد داشت. ناچار پدرش او را پیش یک دندانپزشک آشنا فرستاد. پسر بمطّب دکتر رفت ولی منشی گفت:

— متأسفم کوچولو، ولی امروز دکتر نیست!

پسرک گفت:

— چیزی نیست من میروم باز برمیگردم.

منشی دکتر پرسید:

— دوباره کی مراجعه می‌کنی؟

پسر کوچولو جواب داد:

— هر روزی که دوباره دکتر در مطب نباشد!

الف — واژه‌ها

پسر بچه: اسم مرکب ← پسر (اسم) + بچه (صفت) = پسر کوچک. واژه «بچه» در ترکیبهای «پسر بچه» و «دختر بچه» به معنی «کوچک» است. در این ترکیبها نشانه اضافه حذف شده موصوف و صفت بر رویهم یک اسم مرکب را تشکیل می‌دهند.

خواندنی: صفت ← خواندن (اسم) + -ی (پسوند نسبت) = چیزی که شایسته خواندن است: «داستان زندگی مردان بزرگ خواندنی و آموزنده است».

دندان درد: اسم مرکب (اضافه مقلوب) = درد دندان: «خرابی دندان موجب دندان درد می‌شود».

صاحبخانه: اسم مرکب ← صاحب (اسم) + خانه (اسم) = کسی که خانه مُتَعَلِّق به اوست. «صاحبخانه ما آدم خوبی است»؛ «بعضی از صاحبخانه‌ها مستأجر را اذیت می‌کنند».

غَمَزْدَه: صفت مفعولی ← غم (اسم) + زده (اسم مفعول) = غمگین، کسی که دچار غم شده است: «قهرمان تیم فوتبال اسکاتلند غمزده و محزون وارد کافه‌ای شد». هَمَشَهْرِي: صفت ← هَم (پیشوند اشتراک) + شَهْر (اسم) + ی (پسوند نسبت) = دو نفر که در یک شهر متولد شده باشند، هر کدام نسبت به دیگری «همشهری» هستند: «مشریان کافه همشهری قهرمان خود را شناختند».

واژه‌های مرکبی که بخش اول آنها «هم» است مانند: همکار، همسن، و جز آن، پسوند نسبت نمی‌گیرند بجز سه چهار واژه که عبارتند از: همشاگردی، همشهری، همکلاسی، همشیره. این واژه‌ها محاوره‌ای هستند.

ب - عبارتها و فعلهای اصطلاحی

به حال = برای، درباره: «بنزین، هر قدر گران شود به حال من فرقی نخواهد کرد» = درباره من. یعنی وضع مرا تغییر نمی‌دهد. حال به معنی «وضع»، «وضعیت» و «موقعیت» است: «دلم به حالش سوخت»؛ «امروز حالم خوب نیست». تا آنکه = تا، تا سرانجام، به طوریکه: «مشریان کافه از حالت غم و غصه او ناراحت شدند تا آنکه یکی از آنها به حرف درآمد».

به حرف در آمدن = آغاز سخن کردن، شروع به حرف زدن کردن: «یکی از مشتریان به حرف آمد» = شروع کرد به حرف زدن. فعل «آمدن» در بعضی از فعلهای مرکب به معنی «شروع کردن» است. مثلاً، «او از شنیدن این خبر به وجد آمد» = خوشحال شد، شروع به خوشحال شدن کرد؛ «او از خوشحالی به رقص آمد» = شروع به رقصیدن کردن. صورت

مُتَعَدّی این فعلها با فعل «آوردن» ساخته می‌شود: «این خبر او را به وجد آورد». صورت ادبی آن «در آمدن» و «در آوردن» است.

دست دادن (به) = به وجود آمدن، واقع شدن، اِتِّفَاق افتادن: «از دیدنِ آن پسر احساس پدری به وی دست داد» = احساس پدر بودن در او به وجود آمد؛ «چندی پیش ملاقاتی با او دست داد» = اِتِّفَاق افتاد؛ «آیا هرگز احساسی گناه به شما دست داده است؟».

* تمرین ۲۶

فعلهای لازم را در جمله‌های زیر به صورت مُتَعَدّی بنویسید.

مثال: او از خواندنِ این نامه به خشم آمد — خواندنِ این نامه او را به خشم آورد.

۱. انسان از دیدن زیبایی به وجد می‌آید.
۲. با اِصرار شما، او سرانجام به حرف خواهد آمد.
۳. با دیدنِ حالت غم و غصّه قهرمان، یکی از دوستانش به سخن در آمد.
۴. شاعر هنرمند ما از تماشای گلهای زیبا به ذوق آمده بود.
۵. با صدای گُلّوله کبوتران به پرواز در آمدند.
۶. آیا شما از این تجربه تلخ بر سرِّ عقل نیامده‌اید؟
۷. حُضَر از حرفهای او به هیجان آمدند.
۸. مردم از رفتار خشن پلیس به خشم آمدند.
۹. زنگ مدرسه فقط با فرمانِ آقای مدیر به صدا در می‌آید.
۱۰. سرانجام پس از دو ساعت تأخیر، هواپیما با کوشش خَلبان به حرکت در آمد.

به سئوالهای زیر به صورت جمله کامل جواب دهید.

۱. آیا مستأجر خانه خوب و تمیزی را اجاره کرده بود؟
۲. وضعیتِ خانه هنگامی که مستأجر آن را می‌خواست به صاحبش تحویل دهد چگونه بود؟
۳. آیا راننده از شنیدنِ خبرِ گران شدنِ بنزین ناراحت نشد؟ چرا؟
۴. آیا پسرک دلش می‌خواست به مدرسه برود؟
۵. چرا پسر بچه دربارهٔ سرعتِ اتوبوس از راننده سؤال کرد؟
۶. چرا قهرمان اسکاتلندی غمگین و ناراحت بود؟
۷. چرا تیم فوتبال مُنحل شده بود؟
۸. از کجا فهمیده بودند که آن مرد دیوانه است؟
۹. آیا دکتر، دردِ دندانِ پسر بچه را معالجه کرد؟
۱۰. چرا پسر بچه نمی‌خواست دندانپزشک او را ببیند؟

دیروز، امروز، فردا*

اسب، این حیوان نجیب و زیبا، هزاران سال است که به عنوان دوست و همدم بشر در جنگ و صلح، شهر و روستا برای سواری و حمل بار باو خدمت کرده است. بر طبق اسناد و مدارک بدست آمده، از دو هزار سال قبل از میلاد مسیح، در بین‌التهرین اسب را اهلی کرده جفت جفت به گاری بستند، و هم در آن زمان مصری‌ها برای بحرکت در آوردن ارابه‌های جنگی از اسب استفاده میکردند.

ایرانیها و یونانی‌های باستان نیز اسب را اهلی کرده از آن سواری میگرفتند. ولی در همه ایتام، مهارت ایرانیها در بکارگیری اسب در جنگ از یونانیها بیشتر بوده. اما در یونان تا زمان اسکندر کبیر از اسب استفاده کامل بعمل نمی‌آمد. در این زمان در اروپا آشنائی زیادی با اسب نداشتند. تا آنکه در قرون وسطی مسلمانها به عزم رواج دین اسلام بسوی اروپا بحرکت در آمدند. آنها که سوارکاران ماهری بودند با استفاده از اسب به پیروزیهای زیادی دست یافتند. در اینجا بود که فرمانروایان اروپائی متوجه اهمیت اسب شده، اقدام به پرورش اسب کردند. بخصوص زره‌های سنگینی که شوالیه‌های اروپائی بر تن میکردند، سبب شد که توجه آنها بیشتر به پرورش اسب‌های قوی و نیرومند جلب شود.

در این زمان جفت‌گیری اسب‌های عربی با اسب‌های اروپائی، بخصوص انگلیسی، باعث پدید آمدن اسب‌های اصیلی شد که اکثر اسب‌های اصیل امروزی از نژاد آن اسب‌ها هستند.

* برگرفته از مجله «دانستنیها»، سال نهم (دوره جدید - شماره ۱۸).

در امریکا، تا زمانیکه پای اسپانیائیا و اروپائیا بآن قاره باز نشده بود، اسب وجود نداشت. بطوریکه سرخپوستان بومی وقتی سوارکاران اسپانیائی را می‌دیدند، بتصور آنکه اسب و سوارکار یک موجود عجیب یکپارچه است، پا به فرار می‌گذاشتند. ولی بعد از مدتی سرخپوستان امریکائی خود سوارکاران ماهری شدند.

تا وقتیکه ماشین بوجود نیامده بود، اسب در شهر و روستا برای سواری و حمل بار در جنگ و صلح به عنوان وسیله شماره یک حمل و نقل نقش مهمی ایفا میکرد. ولی پس از آن دیگر اسب اهمیت و موقعیت خود را از دست داد. در شهرها اتومبیل و راه آهن و در روستاها تراکتور و دیگر ماشینهای کشاورزی جای اسب را گرفتند. در نتیجه دیگر توجهی هم به پرورش و تکثیر اسب نشد.

از نژادهای مهم و معروف اسب باید از اسب عربی، اسب ایرانی (که در اروپا به اسب پارسی معروف است)، اسب اصیل انگلیسی (که از آمیزش اسبهای عربی و انگلیسی بوجود آمده) نام برد. اسبهای انگلیسی نیز به چند زیرگونه تقسیم میشوند. اسب شایرهورست، که اسم خود را از یک ناحیه در انگلستان به همین نام گرفته است، در گذشته برای سوارنظام و حمل اسلحه سنگین تربیت می‌شد و بعداً در کشاورزی نیز مورد استفاده قرار گرفت. شایرهورست‌ها تا اواخر جنگ جهانی دوم به خدمت ادامه دادند. لیکن پس از آنکه در همه جا ماشین جای آنها را گرفت، همانند سایر نژادهای اسب مورد بی‌توجهی قرار گرفتند. که این وضع نسل آنها را تهدید بانقراض میکند. بطوریکه اخیراً در انگلستان انجمن‌های متعددی برای حمایت از اسب‌ها تشکیل گردید، تا جلوانقراض نژاد اسب را بگیرد. چنین اقدامی در سایر کشورها نیز کم و بیش شروع شده است. زیرا اگر در این زمینه اقدامی صورت نگیرد، اسب، این حیوان نجیب و باوفا که از چهارهزار سال قبل به عنوان یک خدمتگزار صمیمی در کنار بشر و با او زندگی می‌کرد، پس از مدتی بکلی از صحنه روزگار محو و نابود خواهد شد.

تحلیل متن

الف - واژه‌ها

بدست آمده: صفت مفعولی ← به (حرف اضافه) + دست (اسم) + آمده (اسم مفعول از مصدر «آمدن») = کَسب شده، پیدا شده، کشف شده: «بر طبق اسنادِ بدست آمده مردم بین‌النهرین از چهار هزار سال پیش اسب را اهلی می‌کردند»؛ «پول به دست آمده باید به مصرفِ تهیهٔ لباس برای شاگردان بی‌بضاعت برسد».

بکارگیری: اسم مصدر مرکب ← به (حرف اضافه) + کار (اسم) + گیر (اسم فاعل کوتاه از مصدر «گرفتن») + ی (پسوند مصدری) = استفاده، به کار بُردن: «مهارت ایرانیها در بکارگیری اسب از یونانیها بیشتر بوده است».

بی‌توجهی: اسم مصدر ← بی (پیشوند نفی) + توجه (اسم) + ی (پسوند مصدری) = بی‌توجه بودن: «همهٔ نژادهای اسب مورد بی‌توجهی قرار گرفته‌اند»؛ «بی‌توجهی به حرف بچه‌ها شخصیت آنها را ضعیف می‌کند».

حَمَل و نَقْل: اسم مرکب ← حَمَل (اسم) + و (حرف عطف) + نَقْل (اسم) = چیزی را از جایی به جای دیگر بُردن: «اسب در جنگ و صلح به عنوان وسیلهٔ حمل و نقل نقش مهمی ایفا کرده است».

خِدْمَتگزار: اسم فاعل مرکب ← خدمت (اسم) + گزار (اسم فاعل کوتاه از مصدر «گزاردن»)

۱. گزاردن (ادبی) به معنی «انجام دادن»، «بیان کردن» است. فقط در ترکیبات به کار می‌رود، مانند نمازگزار، خوابگزار = کسی که معنی خواب را بیان می‌کند. اسم مصدر آن «گزارش» است.

= کسی که خدمت می‌کند: «اسب از چهار هزار سال قبل به عنوان یک خدمتگزار صمیمی در کنار بشر زندگی کرده است»؛ «باستور خدمتگزار بشریت بود».

زیرگونه: اسم مرکب ← زیر (قید) + گونه (اسم) = گونه کوچکتر. نوعی که در زیر نوع بزرگتری قرار می‌گیرد: «اسبهای انگلیسی به چند زیرگونه تقسیم می‌شوند».

سرخپوست: صفت مرکب (صفت مقلوب)^۱ = کسی که رنگ پوستش قرمز است: «بعد از مدتی سرخپوستان آمریکائی سوارکاران ماهری شدند».

سوار کار: صفت مرکب ← سوار (صفت) + کار (اسم) = کسی که کارش سواری است: «سرخپوستان بومی تصور می‌کردند اسب و سوارکار یک موجود عجیب است».

واژه «کار» با بعضی از اسمها، اسم مرکبی می‌سازد که به معنی حرفه و شغل است. مثلاً، تعمیر کار = کسی که شغلش تعمیر کردن است؛ جوشکار = کسی که کارش جوش دادن است؛ پیمانکار = کسی که پیمان یا قرارداد امضا کرده است، و جز آن.

سوار نظام: اسم / صفت مرکب (صفت مقلوب) = سربازانی که سوار بر اسب می‌جنگند: «اسب در گذشته برای سوارنظام و حمل اسلحه سنگین تربیت می‌شد».

فرمانروا: صفت مرکب ← فرمان (اسم) + روا (صفت فاعلی از مصدر «رفتن») = حاکم، فرمانده: «فرمانروایان اروپائی متوجه اهمیت اسب شده اقدام به پرورش آن کردند».

همدم: اسم / صفت مرکب ← هم (پیشوند اشتراک) + دم (اسم) = همشین، همصحب، یار: «اسب هزاران سال است که به عنوان دوست و همدم بشر برای سواری و حمل بار با خدمت کرده است».

یکپارچه: صفت مرکب ← یک (عدد) + پارچه (اسم) = یک تکه، متصل به هم: «سرخپوستان تصور می‌کردند اسب و سوارکار یک موجود عجیب یکپارچه هستند».

ب - عبارتها و فعلهای اصطلاحی

بِخُصُوصٍ = مخصوصاً، بویژه: «بخصوص زره‌های سنگینی که شوالیه‌ها بر تن می‌کردند...».

بَرِ طَبَقٍ / طَبَقٍ = بنابر، به موجب: «برطبقِ آسنادِ بدست آمده...».

بِهَ تَصَوُّرٍ آنکه = با این تصوّر که... «سرخپوستان به تصوّر آنکه اسب و سوارکار یک موجود یکپارچه هستند...».

بِهَ عَزْمٍ = با قصد، به منظور: «مسلمانها به عزمِ رواجِ دینِ اسلام بسوی اروپا به حرکت درآمدند». شماره یک = مهمترین، نخستین از لحاظ ارزش و اهمّیت: «اسب به عنوان وسیله شماره یک حمل و نقل نقش مهمی ایفا کرده است» = مهمترین وسیله. این عبارت به صورت صفت به کار می‌رود: «او دوستِ شماره یکِ من است»؛ «مرد شماره یکِ ایران».

گَم و بیش = تا حدودی، حدوداً، تقریباً، گاهی کمتر و گاهی بیشتر: «چنین اقدامی در سایر کشورها نیز کم و بیش شروع شده است». این عبارت به صورت قید مقدار به کار می‌رود: «من او را کم و بیش می‌بینم».

بَرِ تَنِ کردن = پوشیدن: «شوالیه‌ها زره‌های سنگینی بر تن می‌کردند».

پا به فرار گذاشتن = فرار کردن: «سرخپوستان از دیدنِ اسب پا به فرار می‌گذاشتند». پای کسی به جایی باز شدن = به جایی راه یافتن، شروع به آمد و رفت کردن: «در آمریکا تا زمانی که پای اروپائیان به آن قاره باز نشده بود اسب وجود نداشت». «اگر پای این مرد حقّه باز به خانه شما باز شود دچار ناراحتی و دردسر فراوان خواهید شد».

پ - ساختهای نحوی

۱. اسبهای انگلیسی به چند گونه تقسیم می‌شوند — اسبهای انگلیسی را به چند گونه تقسیم می‌کنند.

فعلهای مرکبی که بخش فعلی آنها «شدن» است، مانند شروع شدن، معمولاً لازم هستند. یعنی مفعول صریح نمی‌گیرند. بسیاری از این فعلها را می‌توان با گذاشتن فعل «کردن» به جای

«شدن» متعدی کرد، که در این صورت فاعل جمله با گرفتن «را» به صورت مفعول صریح درمی آید: «چنین اقدامی در سایر کشورها نیز کم و بیش شروع شده است — چنین اقدامی را سایر کشورها نیز کم و بیش شروع کرده اند»؛ «کیف من که گم شده بود پیدا شد — من کیفم را که گم کرده بودم پیدا کردم»؛ «اسب در گذشته برای سوارنظام تربیت می شد — اسب را در گذشته برای سوارنظام تربیت می کردند».

همچنین فعلهای مرکبی را که دارای فعل «آمدن» هستند، مانند به حرکت در آمدن، می توان با گذاشتن فعل «آوردن» به جای «آمدن» متعدی کرد: «برای حمایت از نسل اسب اقداماتی به عمل آمده است — برای حمایت از نسل اسب اقداماتی را به عمل آورده اند».

۲. حرف اضافه «به»

«به» فعالترین حرف اضافه در زبان فارسی است، به طوری که می توان آن را در ساخت مفعول غیر صریح، انواع قیدها، بعضی از فعلهای مرکب، و جز آن دید. مثلاً: به او، به حسن، به آن، به کجا؟، به سرعت، به طوریکه، به کار بردن.

در خط فارسی روشی ثابتی برای نوشتن آن وجود ندارد، بخصوص در مطبوعات. گاهی آن را جدا از کلمه بعد و گاهی پیوسته به آن می نویسند. مثلاً: به من، بمن؛ به کار، بکار؛ به طوریکه، بطوریکه... این وضع در مورد بسیاری چیزهای دیگر از قبیل «می» (نشانه استمراری)، «که» (موصولی)، «را» (نشانه مفعول صریح)، «این / آن» نیز دیده می شود. مثلاً: می رفتم، میرفتم؛ وقتی که، وقتیکه؛ کتاب را، کتابرا؛ آن طور، آنطور؛ این زمان، اینزمان.

در کتابهای آزفا، این اجزاء به صورت جدا نوشته شده اند تا خواندن آن آسانتر باشد.

ت - اشتباهات دستوری متن

۱. از دو هزار سال قبل از میلاد مسیح در بین النهرین اسب را به گاری بستند. فعل «بستند» گذشته ساده است و به معنی کاری است که فقط یک بار در زمان گذشته انجام شده است. مثلاً «دیروز او را دیدم»؛ «دو هزار سال قبل اسب را به گاری بستند». ولی هنگامی که کاری

در گذشته به صورتِ عادت و به طور مرتب انجام شده است باید گذشته استمراری به کار بُرد. مثلاً «وقتی که جوان بودم ورزش می کردم». حرف اضافه «از» در جمله بالا به این معنی است که کار «بستنِ اسب به گاری» در آن تاریخ شروع شده و مدتها ادامه داشته است. بنابراین فعل جمله باید «می بستند» باشد.

۲. مهارت ایرانیها در بکارگیری اسب در جنگ از یونانیها بیشتر بوده.

«بوده» هم می تواند وجه وصفی از مصدر «بودن» باشد و هم صورت محاوره ای فعل «بوده است». وجه وصفی نمی تواند در پایان یک جمله مستقل واقع شود. از سوی دیگر، صورت محاوره ای فعل برای یک متن علمی مناسب نیست. بنابراین فعل جمله بالا باید «بوده است» باشد.

۳. اخیراً در انگلستان انجمن های متعددی برای حمایت از اسب ها تشکیل گردید تا جلو انقراض نژاد اسب را بگیرد.

الف — در جمله بالا بهتر است «اسب ها» به صورت مفرد باشد، یعنی «اسب»، که به معنی نوع اسب است نه اسبهای مشخصی.

ب — بعد از قید «اخیراً» فعل معمولاً به صورت نقلی می آید، یعنی «گردیده است».

پ — «بگیرد» باید به صورت جمع باشد، یعنی «بگیرند»، زیرا فاعل آن «انجمن ها» جمع است.

۴. این حیوان که از چهار هزار سال قبل... در کنار بشر و با او زندگی می کرد پس از مدتی بکلی از صحنه روزگار محو و نابود خواهد شد.

فعل «خواهد شد» به معنی آنست که اسب هنوز نابود نشده است، بنابراین اسب از چهار هزار سال قبل تاکنون در کنار بشر بوده است. وقتی که فعل از گذشته تا حال ادامه داشته باشد باید آن را به صورت نقلی نوشت، یعنی «زندگی کرده است». فعل «می کرد» در جمله بالا به معنی آنست که اکنون زندگی نمی کند و مدتها پیش نابود شده است. در حالی که فعل «نابود خواهد شد» در آینده است. وانگهی، حرف اضافه «از» معمولاً به معنی از تاریخی در گذشته تا حال است. مثلاً «از دیروز او را ندیده ام». بنابراین فعل جمله بالا باید به صورت «زندگی کرده است» باشد.

* تمرین ۲۸

فعلهای لازم را در جمله‌های زیر به صورت متعدی بازنویسی کنید.

۱. موادِ اولیهٔ غذاها توسطِ خودِ مردم تهیه می‌شود.
۲. توجه همهٔ مردم بسوی او جلب شده بود.
۳. این خانه‌ها در زلزلهٔ سال گذشته ویران شدند.
۴. دهها نفر از مردم روستاها بر اثر سیل بی‌خانه شده‌اند.
۵. مطمئن باشید که دزد بزودی توسطِ پلیس دستگیر خواهد شد.
۶. هر سال تعداد زیادی از کودکان آفریقائی بر اثر گمبود غذا هلاک می‌شوند.
۷. ببخشید قربان! من برای جاسوسی تربیت نشده‌ام، فرد دیگری برای این کار باید انتخاب شود.
۸. برای جلوگیری از فرارِ مغزها^۱ اقدامهای فوری باید به عمل آید.
۹. بیمارستان شهرِ ری در حدود هزار سالِ پیش توسطِ رازی پزشک ایرانی تأسیس شد.
۱۰. تمام دارائی این مردِ نیکوکار برای ایجادِ دانشگاه خرج شده است.

* تمرین ۲۹

در متن زیر، زمانِ فعلها به غلط آمده است. غلطها را تصحیح کنید.

در قدیم، بیشترِ کارها با نیروی دست و بدن انجام **خواهد** شد. بیشترِ حرفه‌ها مانندِ آهنگری، نجاری با تلاش و کوششِ تن همراه باشد؛ مردم هر روز دهها کیلومتر راه رفته‌اند؛ هنگامِ مسافرت از اسب و اُلاغ استفاده کرده بودند. از این رو اکثرِ مردم به هنگامِ کار، به‌طورِ طبیعی ورزش بکنند. ولی امروز، همهٔ کارهای سنگین با ماشین انجام گرفته بود. با بودنِ قطار، اتومبیل، و هواپیما دیگر کسی پیاده یا با اسب سفر نکرده است. در روزگار ما کمتر کسی است که کارش با حرکاتِ بدن و ورزشِ طبیعی همراه **خواهد** بود. این وضع باعث شد که بدن بتدریج

۱. مجازاً به معنی دانشمندان و افراد تحصیلکرده.

ضعیف شده آماده پذیرش بیماریهای گوناگون گردید.

باید دانسته است که ورزش، تن را سالم و نیرومند کرده بود و به جان طراوت و شادابی بخشیده است. هنگام ورزش، خون سریعتر در بدن به گردش درآمده و به اعضا و ماهیچه‌ها بیشتر رسیده بود. از سوی دیگر، بدن بیشتر عرق کرد و سمها را از بدن بیرون بریزد و باعث نشاط و شادابی گردیده بود. بنابراین لازم بود که با تمرینهای مداوم ورزشی جسم خود را نیرو دادیم تا توانسته‌ایم در برابر سختیهای زندگی پایداری خواهیم کرد.

* تمرین ۳۰ *

به پرسشهای زیر به صورت جمله کامل پاسخ دهید.

۱. چرا نسل اسب در خطر انقراض قرار گرفته است؟
۲. برای جلوگیری از انقراض نسل اسب چه اقدامهایی صورت گرفته است؟
۳. حدوداً چند سال است که اسب به انسان خدمت می‌کند؟
۴. اسبهای اصیل امروز چگونه به وجود آمدند؟
۵. مصری‌ها از چه تاریخی از اسب استفاده می‌کردند؟
۶. در چه زمانی فرماندهان اروپایی به اهمیت اسب پی بردند؟
۷. از کجا می‌دانیم که اسب را برای اولین بار در بین‌النهرین اهلی کردند؟
۸. چرا در قرون وسطی مسلمانان به طرف اروپا به حرکت درآمدند؟
۹. اسب از چه زمانی به آمریکا راه یافت؟
۱۰. چرا سرخپوستان آمریکایی از اسب می‌ترسیدند؟
۱۱. مهارت کدام ملت در استفاده از اسب بیشتر بوده است؟
۱۲. از چه زمانی اسب اهمیت خود را از دست داد؟
۱۳. یونانیان از چه زمانی اسب را به طور کامل به کار گرفتند؟

۱۴. اسب ایرانی را در اروپا با چه نامی می‌شناسند؟

۱۵. نژادهای معروف اسب کدامند؟

* تمرین ۳۱

برای هر یک از جوابهای زیر، یک سؤال بنویسید.

۱. امروز هوا سردتر از دیروز است.

۲. آخرین ملاقات من با دوستم سه‌شنبه گذشته بود.

۳. با دوستم در باره هنر نقاشی در ایران باستان صحبت کردیم.

۴. بله، او یک نقاش هنرمند است.

۵. خیر، من بزرگتر از او هستم.

۶. خیر، خوشبختانه در سالهای اخیر زلزله در تهران روی نداده است.

۷. بله، خوشبختانه اقداماتی برای جلوگیری از انقراض نژاد اسب صورت گرفته است.

۸. خیر، قبل از ورود اسپانیاییها به آمریکا سرخپوستان اسب را نمی‌شناختند.

۹. این چتر را برای پسرم خریده‌ام.

۱۰. زمستان تهران از ماه دی شروع می‌شود و تا حدود ۱۵ اسفند ادامه دارد.

(انشاء)

* تمرین ۳۲

موضوع انشاء: در باره اسب هر چه می‌دانید بنویسید.

روزنامه کیهان

مؤسسه کیهان یکی از قدیم‌ترین مؤسسات مطبوعاتی ایران است که بیش از ۴۵ سال سابقه روزنامه‌نگاری دارد. این مؤسسه نشریات گوناگونی منتشر می‌کند که از آن جمله «کیهان بچه‌ها»، «کیهان ورزشی»، «کیهان فرهنگی» و «زن روز» را می‌توان نام برد. «روزنامه کیهان» مهمترین نشریه این مؤسسه است که به طور روزانه در ۱۶ صفحه بزرگ انتشار می‌یابد. این روزنامه خوانندگان فراوانی در میان همه طبقات اجتماعی دارد. مطالب آن شامل اخبار، تفسیرهای سیاسی، مقالات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، گزارشهای مربوط به مسائل و مشکلات مردم، تبلیغات و آگهی‌ها و جز آن می‌باشد.

جوانان! گامی به پیش برای شرکت در بازسازی*

● جامعه‌شناسان و جمعیت‌شناسان شرایط حاضر را از بهترین و مناسب‌ترین شرایطی میدانند که می‌توان برای نوجوانان و جوانان برنامه‌ریزی کرد.

● دست‌اندرکاران و کارشناسان خاطرنشان می‌سازند: «باید در بازسازی کشور به جوانان توجه اساسی داشت. چرا که بازسازی می‌تواند بخش مهمی از مسأله اشتغال این قشر را حل کند.»

جوانان در هر کشور در واقع از پرشورترین، کارسازترین، و مسئله‌دارترین اقشار جامعه می‌باشند که مسائل و مشکلات خاص خودشان را دارند. با توجه به اینکه بر اساس سرشماری سال ۶۵، بیش از ۳۰ میلیون نفر از جمعیت کشور را افراد زیر ۲۵ سال تشکیل می‌دهند، و این جمعیت روز به روز بسوی جوانتر شدن پیش می‌رود، برنامه‌ریزی برای این قشر از جامعه یکی از ضرورترین و اساسی‌ترین کارهاست، که باید نسبت بدان توجه اساسی را مبذول داشت. جامعه‌شناسان و جمعیت‌شناسان شرایط حاضر را یکی از بهترین و مناسب‌ترین زمانی می‌دانند که می‌توان برای نوجوانان و جوانان برنامه‌ریزی کرد. به تعبیر آنان بیش از ۶۴٪ از جمعیت کشور که زیر ۲۵ سال هستند، و ظرف امروز و فردا در شمار جوانانی خواهند بود که باید برای اشتغال، آموزش، اوقات فراغت و.... آنان چاره اساسی اندیشید. بهمین جهت دست‌اندرکاران و کارشناسان خاطرنشان می‌سازند که باید در بازسازی کشور به جوانان و نوجوانان توجه اساسی داشت، چرا که بازسازی می‌تواند مسئله اشتغال این قشر را حل کند. قائم‌مقام وزیر آموزش و پرورش ضمن اشاره به بازسازی فکری و تربیتی، لزوم شرکت

* برگرفته از روزنامه «کیهان»، شماره ۱۳۴۶۳، سه‌شنبه ۱۷ آبان ۱۳۶۷.

جوانان و نوجوانان را در بازسازی مورد تأکید قرار می‌دهد: «این روزها که بحث بازسازی کشور مطرح شده است، قبلاً نیز این مطلب را در جاهای مختلف یادآوری کرده‌ام که بازسازی را نباید در مسایل مادی منحصر کنیم. آجر روی آجر خواهد نشست و شهرهای صدمه دیده قیافه آباد شده خود را باز خواهند یافت. ولی چرا در بازسازی توجه عمیق به مسایل تربیتی و فکری نداشته باشیم، که مهمترین مسئله همین است. در مورد بازسازی معنوی، علمی و تربیتی طبعاً تا حدی در طول جنگ رکود و گندکاری صورت گرفته است. و یا به ضرورت تغییر مسیر داده بودیم. و اکنون جای آنست که به بازسازی معنوی بیش از پیش توجه کنیم. این ممکن نیست جز از راه توجه عمیق و بیشتر به آموزش و پرورش کشور که کودکان و نوجوانان و جوانان را در بر می‌گیرد. اگر از لحاظ تربیت فکری و عاطفی فرزندانمان موفق شویم، بدون شک از عمران و آبادانی مادی هم در درازمدت کامیاب خواهیم شد. و حتی ما باید خود نوجوانان و جوانان از سنین ۱۵ به بالا را در این رهگذر بکار بگیریم. که این کار باید با برنامه‌ریزی دقیق صورت بگیرد، که بدون برنامه‌ریزی به هدف مطلوب نخواهیم رسید.»

معاونت پرورشی وزارت آموزش و پرورش در باره توجه به جوانان در امر بازسازی سخن می‌گوید: «اکنون که جنگ در آستانه حل و فصل نهایی است، باید به مسائل جوانان دور از هرگونه شعار رسیدگی شده و باید برنامه‌ریزی میان مدت و درازمدت به آن توجه کامل مبذول شود. برخی تصور می‌کنند مگر جوانان نسبت به سایر گروههای سنی از چه ویژگی مهمی برخوردارند که برای آنان حساب جداگانه باز کنیم؟ پاسخ اینست که در جوانان شور و تحرک و نوآوری و میل به اصلاح و انتقاد و انگیزه فداکاری و مشارکت داوطلبانه در حل معضلات زندگی در حد اعلا وجود دارد. در کنار این خصوصیات جوانان از حالت خاص برنامه‌پذیری و نیاز به حضور در صحنه برخوردارند. و چنانچه به این خصوصیات توجه اساسی نشود، و کار آنها بدست

فراموشی سپرده شود، این قشر فعال دچار سرگردانی و دلسردی و احياناً برخی از کج رویها خواهند شد. و چنانچه برای آنان برنامه ریزی اصولی صورت بگیرد، جوانان در دوران بازسازی کارنامه درخشانی را از خود نشان خواهند داد. و جلوی پاره‌ای از نابسامانیها و تلاطم‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی سد خواهد شد. بر این اساس باید در امر بازسازی روی مقوله جوانان اندیشید»

تحلیل متن

الف — واژه‌ها

آباد شده: صفت مفعولی ← آباد (صفت) + شده (اسم مفعول) = دُرست شده، قابل زندگی. این صفت در مورد شهر و روستا و زمین زراعتی و مانند آن به کار می‌رود: «شهرهای صدمه دیده قیافه آباد شده خود را باز خواهند یافت». متضاد آن «ویران شده، خراب شده».

صدمه دیده: صفت مفعولی ← صدمه (اسم) + دیده (اسم مفعول از مصدر «دیدن») = خراب شده، صدمه خورده، ناقص شده: «شهرهای صدمه دیده»: «زمین لرزه به پاره‌ای از روستاها صدمه زده است. روستاهای صدمه دیده باید بازسازی شوند»: «اتومبیل من در تصادف صدمه زیادی دیده است».

کارساز: اسم فاعل مرکب ← کار (اسم) + ساز (اسم فاعل کوتاه از مصدر «ساختن») = کسی که کارهای دیگران را انجام می‌دهد، کمک کننده: «جوانان از کارسازترین قشرهای جامعه هستند»: «متأسفانه کمک دکتر، کارساز نبود زیرا بیمار در گذشت».

کامیاب: اسم فاعل مرکب ← کام (اسم) + یاب (اسم فاعل کوتاه از مصدر «یافتن») = موفق، پیروز، بهره‌مند، برخوردار: «اگر از لحاظ تربیت فرزندانمان موفق شویم بدون شک از عمران و آبادانی مادی هم کامیاب خواهیم شد» = برخوردار خواهیم شد: «او در کار تدریس کامیاب نبود ولی در تجارت پیشرفت زیادی داشت». متضاد آن «ناکام».

مسئله‌دار: اسم فاعل مرکب ← مسئله (اسم) + دار (اسم فاعل کوتاه از مصدر «داشتن») = کسی که مسئله دارد، کسی که مشکل دارد: «جوانان مسئله‌دارترین قشر جامعه هستند».

جَمْعِیَّت‌شناس: اسم فاعل مرکب — جمعیت (اسم) + شناس (اسم فاعل کوتاه از مصدر «شناختن») = کسی که علم جمعیت‌شناسی را می‌داند، کسی که به رشد جمعیت و میزان تولد و مرگ آشناست: «جمعیت‌شناسان شرایط حاضر را بهترین زمان برای برنامه‌ریزی می‌دانند».

کارشناس: اسم فاعل مرکب — کار (اسم) + شناس (اسم فاعل کوتاه) = کسی که به کاری آشنایی کامل دارد، مُتَخَصِّص، ورزیده: «کارشناسان خاطر نشان می‌سازند که باید در بازسازی کشور به جوانان توجه اساسی داشت»؛ «او کارشناسی برنامه‌ریزی است».

دست‌آندر کار: صفت مرکب — دست (اسم) + آندر^۱ (حرف اضافه) + کار (اسم) = کسی که در انجام کار شرکت دارد، کننده کار: «دست‌اندرکاران برنامه‌ریزی باید در فکر جوانان باشند».

پُرشور: صفت مرکب — پُر (صفت) + شور (اسم) = دارای علاقه و اشتیاق فراوان: «جوانان قشر پُرشور جامعه هستند»؛ «او در سخنرانی پُرشور خود به دشمنانش حمله کرد».

بازسازی: اسم مصدر — باز (قید) + ساز (اسم فاعل کوتاه) + ی (پسوند مصدری) = دوباره ساختن: «بازسازی مناطق آسیب دیده بزودی آغاز خواهد شد».

واژه «باز» که به معنی «دوباره» است به صورت پیشوند با برخی از فعلها می‌آید، مثلاً، بازآمدن، بازگفتن، بازگشتن، بازداشتن؛ و نیز در ساختمان بسیاری از صفتهای فاعلی دیده می‌شود. مانند بازپُرس، بازجو، بازرس، بازده؛ همچنین در ساختمان بسیاری از اسمهای مصدر به چشم می‌خورد مانند بازخواست، بازگشت، بازداشت، بازسازی، بازپُرسی، بازجویی، بازرسی.

برنامه‌پذیری: اسم مصدر — برنامه (اسم) + پذیر (اسم فاعل کوتاه از مصدر «پذیرفتن») + ی (پسوند مصدری) = پذیرفتن برنامه و دستور کار. منظور، تعلیم‌پذیری است. یعنی جوان آماده است که هر چه به او می‌گویند قبول کند: «جوانان از حالت خاص برنامه‌پذیری برخوردارند».

دِل‌سردی: اسم مصدر — دل (اسم) + سرد (صفت) + ی (پسوند مصدری) = بی‌علاقگی، بی‌میلی: «چنانچه کار جوانان به دست فراموشی سپرده شود این قشر فعال دچار دِل‌سردی خواهد شد».

۱. «آندر» به معنی «در» فقط در تعداد کمی از ترکیبات به کار می‌رود.

سرگردانی: اسم مصدر ← سر (اسم) + گردان (صفت فاعلی) + ی = ناامیدی، بدون هدف بودن، بی برنامه بودن: «چنانچه به جوانان توجه نشود دچار سرگردانی خواهند شد».

کجروی: اسم مصدر ← کج (صفت) + رو (اسم فاعل کوتاه از فعل «رفتن») + ی = انحراف، رفتار نادرست داشتن، به راه غلط رفتن: «توجه نکردن به جوانان باعث کجروی آنها می شود».

کندکاری: اسم مصدر ← کند (صفت) + کار (اسم) + ی = آهسته کار کردن، فعال نبودن: «در طول جنگ رکود و کندکاری صورت گرفته است».

نابسامانی: اسم مصدر ← نابسامان (صفت) + ی = آشفتگی، هرج و مرج.

نابسامان ← نا (پیشوند نفی) + بسامان (صفت) = آشسته، بدون نظم.

بسامان ← به (حرف اضافه) + سامان (اسم) = منظم، درست.

«جلوی پاره ای از نابسامانیهای اجتماعی سد خواهد شد».

نوآوری: اسم مصدر ← نوآور (اسم فاعل کوتاه) + ی = ابداع، ابتکار، چیز تازه و نو به وجود آوردن. نوآور ← نو (صفت) + آور (اسم فاعل کوتاه از فعل «آوردن»).

«در جوانان شور و تحرک و نوآوری و میل به اصلاح وجود دارد».

انگیزه: اسم مرکب ← انگیز (ستاک حال از مصدر «انگیختن») + ی = (نسبت) = چیزی که باعث به وجود آمدن چیزی یا کاری شود. مثلاً، «گرسنگی انگیزه خوردن غذاست»؛ «در جوانان شور و تحرک و انگیزه فداکاری وجود دارد».

حلّ و فصل: اسم مرکب ← حل (اسم) + و (حرف عطف) + فصل (اسم) = حل کردن مشکل، به پایان رسانیدن یک مسئله بُرنج: «جنگ در آستانه حلّ و فصل است»؛ «حلّ و فصلی مشکل جوانان کار آسانی نیست».

رهگذر: اسم مرکب. (ترکیب اضافی با حذف نشانه اضافه) ^۲ ره (اسم) + ^۳ گذر (اسم) = راه

۱. این فعل فقط با پیشوند «بر» به صورت «برانگیختن» در شعر و متنهاي ادبي به کار می رود.

۲. نک به ص ۶.

۳. صورت کوتاه شده «راه» که فقط در شعر و در ترکیبات به کار می رود. مانند رهنما، رهبر، و جز آن.

عُبور، راه رسیدن به چیزی، راه، وسیله. مجازاً به معنی «زمینه»، «موضوع» نیز هست: «اگر از لحاظ تربیت فکری و عاطفی فرزندانمان موفق شویم از عُمران و آبادانی مادی هم بهره‌مند خواهیم شد. و حتی ما باید خودِ نوجوانان و جوانان را در این رهگذر به کار بگیریم» = در این راه، در این زمینه، در این موضوع؛ «کار او خرید و فروش زمین بود و از این رهگذر سود فراوانی به دست آورد» = از این راه، به این وسیله.

کارنامه: اسم مرکب، (اضافهٔ مقلوب)^۱ = نامه‌ای یا دفترچه‌ای که در پایان سال تحصیلی به دانش‌آموزان می‌دهند، که در آن نمرهٔ امتحانات ثبت شده است. مجازاً به معنی «گزارش کار»، «نتیجه» است: «جوانان در دوران بازسازی کارنامهٔ درخشانی را از خود نشان خواهند داد».

دراز مدّت: (صفت مقلوب)^۲ = چیزی که مدّتش طولانی است، دارای مدّت طولانی: «در برنامه‌ریزی دراز مدّت باید به مسائل جوانان توجه شود». این ترکیب به صورت «بلند مدّت» نیز به کار می‌رود. متضادّ آن: «کوتاه مدّت» = دارای مدّت کم و کوتاه.

میان مدّت: (صفت مقلوب) = دارای مدّت متوسط، چیزی که مدّتش نه دراز است و نه کوتاه: «در برنامه‌ریزیهای میان مدّت و بلند مدّت به کشاورزی توجه کامل مبذول شده است».

ب - عبارتها و فعلهای اصطلاحی

با دید = با نظر، همراه با اندیشه: «معلم باید با دیدِ محبّت به دانش‌آموزان نگاه کند» = با اندیشهٔ دوستی و محبّت؛ «خواهش می‌کنم به نامهٔ او با دیدِ مساعد جواب بدهید» = با اندیشهٔ کمک جواب دهید تا جواب به نفع او باشد؛ «باید به مسائل جوانان با دیدِ برنامه‌ریزی توجه شود» = توجه باید به صورت برنامه‌ریزی برای آنها باشد.

بر این اساس = بنابراین، با توجه به این موضوع، ازاین رو: «براین اساس باید در امر بازسازی، جوانان را به حساب آورد».

به این جهّت = به این دلیل، از این رو: «همکارم دیروز مریض بود، به این جهت به اداره نیامد».

۱. نک به ص ۴۷. ۲. نک به ص ۴۷.

به همین جهت = درست به این دلیل، به همین خاطر: «تهدید جوانان تهدید همهٔ اجتماع است. به همین جهت کارشناسان یادآوری می‌کنند که...».

به ضرورت = به ناچار، لزوماً: «در بازسازی، جوانان را باید به ضرورت در نظر گرفت».

بیش از پیش = بیشتر از قبل: «به جوانان باید بیش از پیش توجه کنیم».

تاحدی / تاحدودی = نه بطور کامل، تا اندازه‌ای، نه کاملاً: «بیمار تاحدی خوب شده است» = هنوز کاملاً خوب نیست، ولی از روزهای پیش بهتر است «در طول جنگ تاحدی رکود و کندکاری صورت گرفته است».

حدّ آعلا = بالاترین حدّ، بیشترین اندازه: «در جوانان شور و تحرّک و نوآوری در حدّ آعلا وجود دارد».

در طول = از آغاز تا پایان چیزی، هنگام: «او در طول روز اصلاً غذا نمی‌خورد»؛ «او در طول راه حتی یک کلمه حرف نزد»؛ «در طول جنگ هزینهٔ زندگی به طور مرتّب بالا رفته است».

در واقع = در حقیقت: «جوانان در واقع پرشورترین قشر جامعه هستند»؛ «بچه‌های امروز در واقع سازندگان فردای جامعه هستند».

باز یافتن = دوباره به دست آوردن: «بیمار سلامت خود را بازیافت»؛ «شهرهای صدمه دیده صورت آباد خود را باز خواهند یافت».

به دست فراموشی سپردن = فراموش کردن، از یاد بردن: «اگر مسئله جوانان به دست فراموشی سپرده شود این قشر فعال دچار سرگردانی و دلسردی خواهد شد».

حساب باز کردن = باز کردن حساب در بانک. مجازاً به معنی توجه ویژه به چیزی کردن، اهمیت زیاد به چیزی دادن: «جوانان از چه خصوصیت مهمی برخوردارند که باید برای آنان حساب جداگانه باز کرد؟» = چرا باید به آنها توجه فراوان کرد؟

خاطر نشان ساختن / کردن = یادآوری کردن، توجه را به چیزی جلب کردن: «کارشناسان خاطر نشان می‌سازند که باید در بازسازی کشور جوانان را به کار گرفت».

پ - ساختهای نحوی

۱. جوانان در هر کشور از پرشورترین اقشار جامعه می‌باشند.

حالِ اخباری از فعل «بودن» به دو صورت ظاهر می‌شود:

الف - از مصدر فرضی «هستن»: هستم، هستی، هست، هستیم، هستید، هستند؛

ب - از مصدر فرضی «باشیدن»: می‌باشم، می‌باشی، می‌باشد، می‌باشیم، می‌باشید، می‌باشند.

صورت دوم گاهی در نوشته‌های رسمی و اداری به کار می‌رود، ولی در محاوره و سبک نوشتاری یا ادبی کاربرد ندارد.

۲. این کار باید با برنامه‌ریزی دقیق صورت بگیرد که بدون برنامه‌ریزی به هدف نخواهیم رسید.

«که» ربط گاهی به معنی «زیرا»ست و این هنگامی است که جمله پس از آن برای تأکید و تأیید جمله قبل آمده باشد: «چرا در بازسازی توجه به مسائل تربیتی نداشته باشیم که مهمترین مسئله همین است»، یعنی چون «تربیت» مهمترین مسئله است پس چرا نباید به آن توجه داشت. می‌توان به جای این «که»، «زیرا / زیرا که» و «چرا که» به کار برد: «باید در بازسازی کشور به جوانان توجه داشت، چرا که بازسازی می‌تواند مسئله اشتغال این قشر را حل کند».

«که» ربط گاهی برای بیانِ اعتراض و نارضایتی^۱ نیز به کار می‌رود، و این وقتی است که موضوع جمله پس از آن چیزی نامطلوب و مورد اعتراض باشد: «من مریض نیستم که دوا بخورم». در این جمله «دوا خوردن» کاری نامطلوب و مورد اعتراض است. یعنی من دوا نمی‌خورم. یا چرا باید دوا بخورم؟! «مگر شما دشمن من هستید که با من این گونه رفتار می‌کنید؟» در این جمله «رفتار بد» مورد اعتراض است. یعنی نباید با من این گونه رفتار کنید؛ «مگر جوانان از چه ویژگی مهمی برخوردارند که برای آنان حساب جداگانه باز کنیم»، یعنی نباید برای آنها حساب جداگانه باز کنیم، چون ویژگی مهمی ندارند.

«که» ربط همچنین برای معرفی یک موضوع یا یک موقعیت یا یک حالت به کار می‌رود:

۱. نک به آفا ۳، ص ۷۲.

«پاسخ اینست که در جوانان شور و تحرّک در حدّ اعلا وجود دارد»؛ «اکنون جای آنست که به بازسازی معنوی بیش از پیش توجّه کنیم»؛ «اکنون که جنگ در آستانهٔ حلّ و فصل نهائی است باید...».

«که» ربط اگر دارای معانی فوق باشد، نمی‌توان آن را حذف کرد^۱.

ت - اشتباهات متن

۱. جامعه‌شناسان شرایط حاضر را یکی از بهترین و مناسب‌ترین زمانی می‌دانند که می‌توان برای جوانان برنامه‌ریزی کرد.

اسم بعد از «یکی از» همیشه باید جمع باشد. زیرا «یکی از» اشاره به یک فرد از یک گروه می‌کند. مثلاً، «سعدی یکی از شاعران بزرگ ایران است»؛ «تهران یکی از بزرگترین شهرهای جهان است». بنابراین در جملهٔ بالا یا باید عبارت «یکی از» را حذف کرد، و یا «زمان» را به صورت جمع آورد. صورت اوّل بهتر است.

۲. این قشر فعال دچار سرگردانی و دلسردی و احياناً برخی از کج‌رویها خواهند شد. «خواهند شد» باید به صورت مفرد باشد، یعنی «خواهد شد». زیرا فاعل آن، یعنی «قشر»، مفرد است.

۳. ما باید خود جوانان را در این رهگذر به کار بگیریم که این کار باید با برنامه‌ریزی صورت بگیرد. بهتر است به جای این «که»، «و» گذاشت.

۴. برخی تصوّر می‌کنند مگر جوانان از چه ویژگی مهمی برخوردارند که...

فعل «تصوّر کردن» برای این جمله مناسب نیست. بهتر است به جای آن «فکر می‌کنند»، «از خود می‌پرسند»، «سؤال می‌کنند» گذاشت. زیرا با جملهٔ بعد، یعنی «پاسخ اینست که...» هماهنگی بیشتری دارد.

۱. نک به ص ۵۴.

* تمرین ۳۳

جمله‌های زیر را با استفاده از «صفت فاعلی» بازنویسی کنید.

مثال: او کسی است که برای بچه‌ها قصه می‌گوید. او قصه گوی بچه‌هاست.

۱. او از طرف هیئت دولت سخن می‌گوید.
۲. استاد ما هم جامعه را می‌شناسد و هم زبانها را.
۳. شما آدمی هستید که همه چیز را بد می‌بینید.
۴. او به خاطر مرگ دختر جوانش همیشه لباس سیاه می‌پوشید.
۵. بچه به زندگی پدر و مادر روشنی می‌بخشد.
۶. مگر شما کار برنامه ریزی را خوب می‌شناسید؟
۷. ببخشید آقای دکتر، چشم من نزدیک را می‌بیند نه دور را.
۸. برادر شما شیمی را خوب می‌دانست، اما نمی‌توانست دارو بسازد.
۹. او فقط پول دارد و دیگر هیچ!
۱۰. افسوس که زندگی خیلی زود می‌گذرد.

* تمرین ۳۴

«که» موصولی و «که» ربط را در متن «آن پسر را دستگیر کنید» یادداشت کنید.

* تمرین ۳۵

در متن زیر، فعلها به صورت مصدر بین دو ابرو () آمده‌اند، زمان آنها را درست کنید.

زندگی ما آدمیان روز به روز آسانتر و دلپذیرتر (شدن)^۱. ما هر روز به نوعی از نتیجه کوشش دانشمندان و مخترعان بزرگ (برخوردار شدن)^۲. معمولاً داستان هر اختراعی به این ترتیب (آغاز شدن)^۳ که نکته‌ای ساده کنجکاری دانشمندی را (برانگیختن)^۴. وی با شهادت و

پُشتکار دنبال آن را (گرفتن).^۵ از شکست دلسرد (شدن).^۶ بلکه از آن پند (گرفتن).^۷ و نقایص کار خود را (برطرف کردن).^۸ سرانجام، پس از سالها رنج و زحمت، به آرزوی خود (دست یافتن).^۹ و اثری جاودان از خود (باقی گذاردن).^{۱۰}

بل، مخترع تلفن، آموزگار کودکان کر و لال (بودن).^{۱۱} و از کر بودن شاگردان خود (رنج بُردن).^{۱۲} عاقبت به این فکر (افتادن).^{۱۳} که یک گوشی (ساختن).^{۱۴} تا به یاری آن، کرها صداها را (شنیدن).^{۱۵} در این راه زحمت بسیار (کشیدن).^{۱۶} و آزمایشها (کردن).^{۱۷}

روزی بل هنگام آزمایش ناگهان (متوجه شدن).^{۱۸} که به وسیله برق می توان صدا را از جایی به جای دیگر (فرستادن).^{۱۹} وی (دریافتن).^{۲۰} که به راز بزرگی (پی بُردن).^{۲۱} آنگاه به فکر ساختن دستگاهی (افتادن).^{۲۲} که مردم (توانستن).^{۲۳} با آن از راه دور با یکدیگر (گفتگو کردن).^{۲۴}

برای رسیدن به این مقصود به تحصیل در رشته برق (پرداختن).^{۲۵} از آن پس اتاق کوچک او همیشه پُر از سیم و وسایل برقی (بودن).^{۲۶} بارها در لحظه ای که (گمان کردن).^{۲۷} (موفق شدن)،^{۲۸} با شکست (روبرو شدن).^{۲۹} زیرا یا سیمی بد بسته شده بود یا حساب کار در جایی غلط (بودن).^{۳۰}

پس از سالها روزی بل با همکار خود «واتسن» در دو اتاق جداگانه پُشت دستگاههای گیرنده و فرستنده مشغول آزمایش (بودن).^{۳۱} ناگهان بل صدایی را که دستگاه فرستنده (ایجاد کردن).^{۳۲} با دستگاه گیرنده خود (شنیدن).^{۳۳} از این کشف بسیار شاد (شدن).^{۳۴} و به تکمیل دستگاه خود (پرداختن).^{۳۵} روزی که نخستین تلفن (ساختن).^{۳۶} بل دستگاه گیرنده را در زیرزمین نزد همکار خود (گذاشتن).^{۳۷} و خود در طبقه بالا در پُشت تلفن چنین (گفتن).^{۳۸} آقای واتسن، لطفاً (تشریف آوردن).^{۳۹} بالا.

لحظه ای بعد واتسن با شَعَف بسیار وارد اتاق (شدن).^{۴۰} و (فریاد زدن).^{۴۱} دستگاه (کار کردن).^{۴۲} صدای شما را (شنیدن).^{۴۳} عاقبت (موفق شدن).^{۴۴}!

به این ترتیب (بودن).^{۴۵} که باز مخترعی با جرئت و کوشش و پشتکار فراوان وسیله ای دیگر

برای آسایش مردم (تهیه کردن)^{۴۶}.

اکنون که در حدود صدسال از آن تاریخ (گذشتن)^{۴۷}، همه شهرهای سراسر جهان و همه خانه‌ها در شهرهای بزرگ با سیمهای تلفن به هم مربوط (شدن)^{۴۸} و به آسانی (توانستن)^{۴۹} از خانه‌ای با خانه‌ای دیگر و از شهری با شهر دیگر (گفتگو کردن)^{۵۰}.

* تمرین ۳۶

به پرسشهای زیر به صورت جمله کامل پاسخ دهید.

۱. آیا به عقیده قائم مقام وزیر آموزش و پرورش، شرکت جوانان در بازسازی کشور ضروریست؟
۲. به عقیده وی، بازسازی در چه زمینه‌هایی باید انجام شود؟
۳. به نظر وی، در بازسازی به چه مسائلی باید توجه داشت؟
۴. به نظر قائم مقام آموزش و پرورش، چگونه می‌توان جوانان را در بازسازی به کار گرفت؟
۵. به عقیده وی، آیا در طول جنگ کار بازسازی علمی جوانان بخوبی انجام شده است؟
۶. در چه سالی سرشماری در ایران صورت گرفته است؟
۷. براساس این سرشماری، چند درصد از مردم ایران جوان هستند؟
۸. به عقیده نویسنده مقاله، چه چیزی جامعه ایران را تهدید می‌کند؟
۹. اگر جوانان مورد فراموشی قرار گیرند چه اتفاقی روی خواهد داد؟
۱۰. به عقیده کارشناسان، مشکل اشتغال جوانان را چگونه می‌توان حل کرد؟

غَزَل

غزل شعری است که معمولاً از ۷ تا ۱۴ بیت دارد. همه بیتها از لحاظ وزن و قافیه یکسان هستند.

وزن، یعنی هماهنگی و برابری مصراعها با یکدیگر از لحاظ طول هجاهای آنها. اساس وزن در شعر فارسی بلندی و کوتاهی یا، به سخن دیگر، طول هجاهاست. مثلاً، هجای «کارد» بلندتر از هجای «گرد» است. زیرا «آ» یک واکه کشیده است در حالی که «ک» یک واکه کوتاه است.^۱ همچنین هجای «گرد» بلندتر از هجای «گر» است، زیرا هجای اول چهار صدا دارد (ک، گ، ر، د) ولی هجای دوم سه صدا.

آخرین جزء از واژه آخر هر بیت قافیه نام دارد، که باید در پایان دو مصراع اول غزل و نیز در پایان همه بیتها یکسان باشد. ممکن است شعر علاوه بر قافیه دارای ردیف هم باشد.

ردیف، یک یا چند کلمه مستقل است، که بعد از قافیه عیناً تکرار می شود. باید توجه داشت که ردیف در شعر الزامی نیست.

غزل به دو گونه مهم تقسیم می شود: عرفانی و عشقی. موضوع غزلهای عرفانی اغلب خدا، حقیقت، خداشناسی، و مطالب اخلاقی است. موضوع غزلهای عشقی معمولاً احساسات و عواطف شخصی، احساسات عاشقانه، گفتگو با معشوق، و از این قبیل است.

بسیاری از غزلهای مولوی، سعدی، و حافظ نمونه عالی غزل عرفانی و عاشقانه در فارسی به شمار می روند.

۱. نک به آفا ۳، ص ۲۷.

مثل یک جویبار *

می شود با بهار صحبت کرد
بادلی بیقرار صحبت کرد
می توان ریشه داشت در خورشید
با زبان بهار صحبت کرد
در سکوت عمیق یک لبخند
از غم بی شمار صحبت کرد
چون حضور صمیمی یک برگ
با گل داغدار صحبت کرد
می توان با صداقت گل سرخ
با تو چشم انتظار! صحبت کرد
در عطش ناکی حریم کویر
مثل یک جویبار صحبت کرد
کفتران دسته دسته در راهند
می شود با بهار صحبت کرد

تحلیل شعر

نوع شعر: غزل.

قافیه: جزء «ار» در واژه‌های بهار، بیکرار، بهار، بی‌شمار، داغدار، انتظار، جویبار، و بهار.

ردیف: دو کلمه «صحبت کرد» که بعد از قافیه تکرار شده است.

واژه‌ها

بی‌شمار: صفت ← بی (حرف اضافه) + شُمار (اسم) = بدون شماره، تعداد بسیار زیاد: «آدمهای بی‌شماری در میدان بزرگ شهر جمع شده بودند»؛ «غم بی‌شمار» = غم فراوان، غصه‌های بسیار زیاد. موصوف اغلب به صورت جمع است. اما گاهی به صورت مفرد هم دیده می‌شود: «او پول بی‌شمار دارد».

بی‌قرار: صفت = ناآرام، بدون آرامش، پر از هیجان و اضطراب: «دلِ بیکرار» = قلب ناآرام، قلب پُر از تشویش و هیجان، مانند قلب آدم عاشق. این صفت بیشتر برای دل عاشق به کار می‌رود. کسی که عاشق است قلبش نمی‌تواند حالت عادی داشته باشد، زیرا با فکر معشوق، پاشنیدن نام معشوق، در انتظار دیدن معشوق، در گفتگو با معشوق و جز آن ضربان قلبش زیاد می‌شود و حالت عادی خود را از دست می‌دهد. از این رو «دلِ بی‌قرار» دارد. این واژه در شعر کاربرد فراوان دارد. جویبار: اسم مرکب ← جوی (اسم) + بار (اسم) = نهر بزرگ، رود کوچک، جوی بزرگ و پر از آب.

آب، جوی آب، جویبار، رود، صدای آب، از دیرباز در شعر فارسی مورد توجه بوده و شاعران مضمونهای زیبایی برای آن آفریده‌اند. در این شعر، گویر تشنه است و آرزوی آب دارد و جوی آب

همچون دوستی مهربان و صمیمی با او صحبت می‌کند.

چشم انتظار: صفت مرکب (اضافه مقلوب) = کسی که در انتظار شخصی یا چیزی است: «می‌توان

با تو، چشم انتظار! صحبت کرد» = با تو که در انتظار صحبت کردن هستی.

داغدار: صفت فاعلی — داغ (اسم) + دار (اسم فاعل کوتاه از فعل «داشتن») = کسی که داغ بر

دل دارد. داغ به معنی سوزش، جای سوختگی، و مجازاً به معنی غصه، اندوه، مصیبت است،

به‌خصوص بر اثر مرگ عزیزان: «او داغدار است، زیرا همسر جوانش را از دست داده است»؛ «او

داغدار همسرش است» = به خاطر مرگ همسرش غصه‌دار و اندوهگین است؛ «امیدوارم هیچ پدر

و مادری داغدار نشود» = دچار مصیبت مرگ فرزند نشود. «کُلِ داغدار» منظور کُلِ شقایق و یا کُلِ

لاله است که وسط آن سیاه است، مانند جای سوختگی. در نظر شاعر، این کُل «داغ عشق» بر دل

دارد. در دلش سوزش عشق است، چون عاشق است.

دسته دسته: قید ترتیب^۱ = گروه گروه: «کیوتران دسته دسته در راهند».

عَطش‌ناکی: اسم مصدر — عطش‌ناک (صفت) + ی (پسوند مصدری) = تشنگی.

عَطش‌ناک — عطش (اسم) + ناک (پسوند صفت‌ساز)^۲ = تشنه.

این واژه فقط در شعر به کار می‌رود: «در عطش‌ناکی کویر، جویبار صحبت می‌کند» = همان طور که

کویر تشنه آب است و جویبار با او گفتگو می‌کند، من هم تشنه گفتگو کردن با «تو» هستم و صدای

تو برای من، مثل صدای جویبار برای کویر، لذت‌بخش است.

می‌شود = ممکن است، می‌توان. «می‌شود، می‌شد» به معنی «امکان دارد، امکان داشت» در

محاوره کاربرد فراوان دارد. مثلاً، «از این راه نمی‌شود عبور کرد»؛ «سابقاً با اسب می‌شد مسافرت

کرد ولی حالا نمی‌شود»؛ [ببخشید قربان! می‌شه با آقای رئیس صحبت کنم؟].

۱. نک به ص ۳۲. ۲. نک به آفا ۳، ص ۴۶.

موضوع شعر: بیان احساسات شخصی. شاعر با زبان احساس در باره غمهایش با شنونده‌ای خیالی حرف می‌زند. این شنونده می‌تواند بهار، دل ناآرام و بیقرار عاشق، یک لبخند، گل داغدار، معشوق، و یا هر چیز دیگر باشد. باید دانست که شاعر معمولاً در ذهن خود به هر چیزی جان می‌بخشد و با آن به گفتگو می‌پردازد مثلاً با ماه، خورشید، کوه، دریا، درخت و غیره می‌تواند درد دل کند. در این شعر، تقریباً هر بیت یک مضمون مستقل دارد. ولی در عین حال همه مضمونها به هم مربوطند و از این رو شعر از لحاظ معنی و موضوع از یکپارچگی برخوردار است.

نکته مهم در شعر، صورتهای خیال^۱ است. یعنی صحنه‌هایی که شاعر در ذهن و خیال خود می‌آفریند. همان طور که نقاش تصویری را خلق می‌کند و آنرا بر روی پارچه، کاغذ و جز آن می‌کشد، شاعر هم در خیال خود تصویری را خلق می‌کند و آنرا به وسیله واژه‌ها و جمله‌ها بر روی صفحه کاغذ ترسیم می‌کند. مسلماً نوع صورت خیال و زیبایی و ظرافت آن بستگی به ذوق و هنر شاعر دارد. و نیز زیبایی و طراوت و قدرت زبان شعر در ترسیم صورتهای خیال بر روی کاغذ بسته به توانائی و مهارت شاعر در استفاده از زبان است.

هر شعر معمولاً یک موضوع کلی دارد که در واقع انگیزه به وجود آمدن شعر است. و نیز چند موضوع فرعی که در بیت‌های آن دیده می‌شود. بین موضوعهای فرعی و موضوع اصلی یا کلی باید رابطه وجود داشته باشد، در غیر این صورت، شعر از نظر معنی یکپارچه نبوده، درک آن آسان نخواهد بود.

موضوع کلی شعر مورد بحث، چنانکه در بالا گفتیم، بیان احساسات شخصی شاعر است. او آنچه که در دل دارد بازگو می‌کند: «از غم بی‌شمار صحبت کرد». غم چه چیزی؟ غم یتیمان؟ غم گرسنگان؟ غم بی‌عدالتی؟ غم عشق؟ نمی‌دانیم. اما می‌توان فهمید که شاعر احساسی غم‌آلود دارد. **موضوعهای فرعی:** صحبت کردن با بهار؛ سخن گفتن با دلی بی‌قرار؛ گفتگو با خورشید از طریق زبان بهار؛ گفتگو کردن به وسیله یک لبخند و نه به وسیله واژه‌ها؛ گفتگویی همانند گفتگوی

۱. صورت خیال = image.

برگ با گُل غمزده؛ گفتگوی صادقانه با معشوق چشم انتظار؛ گفتگوئی همانند گفتگوی جویبار با کویر تشنه. چنانکه می بینید، همه این مضمونها رابطه مستقیم با موضوع کلی شعر که «صحبت کردن» است دارند.

صورت‌های خیال: بهار را با همه زیبایی و طراوتش در نظر بگیرید که مثل یک آدم روبروی شما نشسته و با او صحبت می کنید؛ عاشقی را در نظر آورید که مانند بهار بی قرار و ناآرام است، و هیچ منطقی جز منطق عشق را نمی شناسد، و شما با او گفتگو می کنید؛ درختی را مُجَسِّم کنید که ریشه هایش در خورشید است، و به زبان بهار سخن می گوید. خورشید داغ و سوزان است، ولی گرمایش زندگی بخش. بنابر این «می توان» حرارت و سوزندگی خورشید را داشت، اما با زبانی حیات بخش مانند «زبان بهار» «صحبت کرد»؛ لبخند غم آلودی را در نظر بگیرید که در عین سکوت صدها سخن در آن نهفته است؛ منظره سخن گفتن صمیمانه یک برگ با گل اندوهگین چقدر زیباست! معشوقی را مجسم کنید که چشمش به در است، «چشم انتظار» عاشق است. عاشق وارد می شود. در کنارش می نشیند و با او با زبانی پاک و صادقانه، به پاکی و «صداقت» گُل سرخ صحبت می کند؛ پهنه کویر خشک را در نظر بگیرید که تشنه آب است و جویبار پُرآبی که با آن در حال گفتگوست. این مُحاوره برای کویر چه زیبا و حیات بخش است! سرانجام کبوتران را به یاد آورید که زمستان سرد و طولانی را گذرانده، اکنون که بهار است با شادی و امید در آسمان به پرواز درآمده اند.

برداشت کلی از شعر: فضای عمومی شعر شاد و امیدبخش است. انگار که شاعر به نقطه ای روشن چشم دوخته، اُفق را روشن می بیند. این موضوع را می توان از اینجا فهمید که شاعر دید مثبت دارد نه منفی. مثلاً همه فعلها مثبت هستند؛ شعر با «بهار» آغاز می شود و با «بهار» پایان می یابد؛ پرواز کبوتران را که پیام آور بهار هستند می بیند؛ اگر از «کویر عطشناک» نام می برد بلافاصله «جویبار» را مطرح می کند.

* تمرین ۳۷

- به پرسشهای زیر به صورت جمله کامل پاسخ گوئید.
۱. شعر «مثل یک جویبار» چه نوع غزلی است؟ چرا؟
 ۲. ردیف چه فرقی با قافیه دارد؟
 ۳. وزن شعر فارسی به چه چیزی بستگی دارد؟
 ۴. در غزلی که ۸ بیت دارد قافیه چند بار تکرار می‌شود؟ چرا؟
 ۵. هر یک از قیدهای «دسته دسته»، «آرام آرام»، «کم کم» را در یک جمله به کار ببرید.
 ۶. قید «در واقع» را در سه جمله به کار ببرید.
 ۷. به نظر شما، هجای «چشم» بلندتر است یا هجای «گل»؟ چرا؟
 ۸. واکهای کوتاه و واکهای کشیده فارسی^۱ را بنویسید.
 ۹. غزل عرفانی چه فرقی با غزل عاشقانه دارد؟
 ۱۰. معنی بیت پنجم را بنویسید.

* تمرین ۳۸

شعر «گل، آینه، قرآن» (ص ۱۱) را با این شعر مقایسه کنید، و تفاوت‌های آنها را از لحاظ نوع شعر و زبان شعر بنویسید.

انشاء

* تمرین ۳۹

موضوع انشاء: یک کلاس درس را توصیف کنید.

۱. نک به آرفا ۳، ص ۲۷.

خانواده و کودک نابینا*

- کودکی که در انجام امور روزمره زندگی از کمکهای بی‌دریغ و احیاناً پُر از ترحّم والدین برخوردار است تا پایان عمر انتظار کمک از دیگران را دارد.
- والدین باید فرزندان نابینای خود را طوری تربیت کنند که کودکان همسین و سالشان راغب باشند با آنها بازی کنند.
- کودک نابینایی که از دوران طفولیت با برنامه منظم تغذیه، بازی، تفریح و آموزش زمینه کسب تجربیات لازم برای او فراهم شده است، در آینده تقریباً کمبودی نخواهد داشت.

زمانی که کودکی نابینا در خانواده‌ای متولد میشود ناگهان همه چیز دگرگون، و یکی از هولناکترین ضربه‌ها به والدین جوانی که در انتظار یک کودک سالم بوده‌اند فرود می‌آید. اضطراب و بی‌تابی، ناامیدی و نگرانی از آینده‌ای بس تیره و تار سراسر وجود آنها را فرا می‌گیرد. هر چه خانواده از نظر تحصیلی پایین‌تر باشد عظمت درد گسترده‌تر و مبارزه با آن مشکل‌تر به نظر می‌رسد. غم امروز و اندیشه فردا راه چاره‌جویی‌ها را می‌بندد، و نتیجتاً اوقاتی که باید در پرورش و تربیت کودک تازه متولد شده صرف گردد به غم و محنت سپری می‌شود. بروز نابینایی در سالهای اولیه نیز وضعی مشابه در خانواده به وجود می‌آورد. بدیهی است اضطراب و نگرانی کاری از پیش نمی‌برد، ولی یک عکس‌العمل طبیعی است. زمان لازم است که مادر و پدر با واقع‌بینی و توکل به خداوند و صبر و شکیبایی نابینایی فرزند را بپذیرند، و به آن خو بگیرند تا رفته رفته تسکین یابند و بر اضطرابهای خود مسلط شوند.

* برگرفته از مجله: «زن روز»، شماره ۱۱۹۰، ۷ آبان ۱۳۶۷

نباید این نکته فراموش شود که یک کودک نابینا کلیه خصائص یک طفل معمولی را دارد. تنها یک فرق با آنها دارد آنهم ندیدن است. احساس او از زندگی با آنچه که پدر و مادر درباره اش احساس می کنند کاملاً متفاوت است. کودکی که نابینا به دنیا می آید یا اندکی پس از آن نابینا می شود، در ابتدا اصلاً نمی داند که از چه چیز محروم است و یا چه چیز را از دست داده است. در نتیجه از تفاوت خود با دیگران و از معلولیت خود بی خبر است. شاد و خرسند مانند همه کودکان در بی خبری بسر می برد. رفته رفته که کودک بزرگتر می شود به تفاوت خود با دیگران پی می برد. ولی چون به آنچه دارد عادت کرده است، در صورتی که تحت سرپرستی والدین آگاه منطقی و خوشبین تربیت شود، از این تفاوت ناراحت نمی شود. با تربیت صحیح و رفتار واقع بینانه می تواند مانند همسالان خود احساس خوشبختی نماید، و به زندگی عادی خود به روال متعارف ادامه دهد. و مراحل رشد و تکامل را همگام با کودکان هم سنش طی نماید.

کانون گرم خانوادگی بهترین محیط برای رشد و نمو کودک نابیناست. بیشترین احساس امنیت و آرامش برای کودک در محیط خانه و در میان خانواده فراهم می شود. آنچه را که کودک در کانون خانواده می آموزد، امکان آموزش آن در مدرسه و اجتماع بعید به نظر می رسد. کودک نابینا باید مطمئن شود که چون دیگر فرزندان خانواده عزیز و محترم است. در هر حال آغوش گرم خانواده باید به روی او گشاده باشد. که به اتکاء آن و با کمک تجاربی که به دست می آورد با دورنمای آینده ای روشن به تلاش و فعالیت پردازد. شاید به نظر والدین، بخصوص مادران، بهتر باشد که امور شخصی کودک را شخصاً انجام دهند. آنها فکر می کنند که باین شکل مشکلات را کمتر و کار را آسانتر می کنند. در صورتی که نه تنها مشکلات کمتر نمی شود بلکه، در اثر این کمکهای بی رویه که در اثر احساس ترحم بیش از حد حاصل می شود، روز به روز بیشتر می شود. کودکی که در انجام امور روزمره زندگی از کمک بی دریغ و احیاناً پر از ترحم والدین برخوردار

است تا پایان عمر انتظار کمک از دیگران را دارد.

دراثرمتکی بودن هرگز اعتماد و اتکاء به نفس در او ایجاد نمی‌شود. و در نتیجه تا آخر عمر فردی وابسته و متکی خواهد بود. که زندگی او جریانی غم‌انگیز و پایانی مبهم دارد. بهتر است بجای دلسوزیها و کمکهای بی‌مورد حس مسئولیت را در او تقویت کنید. از او بخواهید حتی الامکان کارهای شخصیش را انجام دهد. امور مختلف را باو بیاموزید و بر کار او نظارت داشته باشید. یکی از مشکلات کودک نابینا تحرک و جابجایی است. برای اینکه از انزوا و گوشه‌گیری اجتناب نماید، بازی و جست‌وخیز کند، فعالیت داشته باشد، استقلال لازم را در زندگی بدست آورد، باید او را بر اساس یک برنامه صحیح تشویق کنید. او را یاری کنید که در راه رفتن در محیط‌های آشنا قوی باشد و از موانع نهراسد. بخاطر داشته باشید که «راه رفتن» اولین مرحله تعلیم کودک نابیناست. کودک نابینا به محیط مشکوک است. او را با محیط آشنا کنید تا بتواند با آن سازگار شود. در ابتدا آزادی در حرکت بسیار دشوار است. ولی بهیچوجه غیر ممکن نیست. معمولاً نابینا بعلت ندیدن دیرتر از کودکان بینا راه می‌افتد. وقتی هم که تازه شروع به راه رفتن می‌کند از موانع می‌ترسد. او را تشویق براه رفتن کنید.

اگر در ضمن حرکت افتاد، فکر نکنید که این حادثه بعلت نابینایی است. بجه‌های نوپا معمولاً زمین می‌خورند تا براه رفتن مسلط شوند. ربطی به نابینایی ندارد. وظیفه مادر اینست که دست کودک نابینایش را بگیرد و با قدمهای مطمئن و قوی راه ببرد، و از همان ابتدا شیوه با جرئت راه رفتن را باو بیاموزد. منظور از آموزش ایجاد اعتماد بنفس و استقلال فردی در کودک است. هدف اینست که کودک با استفاده از حواس لامسه، سامعه، ذائقه، شامه ناتوانی ناشی از نابینایی را به حداقل برساند. نقش مادر در این کار بسیار با اهمیت است. پس از اینکه سالهای اولیه کودکی سپری شد و راه رفتن را بطرز صحیح یاد گرفت، بهتر است، وقتی که مادر برای دیدن آشنایان و یا خرید از خانه خارج

می‌شود، کودک را همراه ببرد. در ضمن حرکت با او از چیزهایی که مشاهده می‌کند صحبت کند، و دیدنیها را برای کودک توصیف نماید. حتی الامکان با او اجازه دهد اشیایی که از آنها صحبت می‌شود لمس نماید، تا بدینوسیله از آنها شناختی در ذهنش باقی بماند و بر تجاربش بیفزاید.

کودک نابینا از نظر نیازهای طبیعی زندگی فرقی با کودک سالم ندارد. یکی از عوامل بسیار مهم در پرورش جسمی و ذهنی او معاشرت و بازی با کودکان هم سن و سال و مصاحبت با آنهاست. والدین باید فرزندان نابینای خود را طوری تربیت کنند که کودکان هم سن و سالشان راغب باشند با آنها بازی کنند. کودک نابینایی که از دوران طفولیت با برنامه منظم تغذیه، بازی، تفریح و آموزش زمینه کسب تجربیات لازم برای او فراهم شده است، در آینده تقریباً کمبودی نخواهد داشت. صحبت کردن صحیح و آداب معاشرت را به کودک نابینا بیاموزید. که او بتواند خواسته‌ها و نظراتش را با بیانی رسا ابراز نماید. والدین، بخصوص مادران که بیشترین نقش را در پرورش روح و جسم کودک دارا می‌باشند، باید آداب صحبت کردن و معاشرت را با او بیاموزند. برای نابینا، صحبت کردن و ارتباط برقرار کردن از طریق مکالمه بسیار مهم است. اگر این کار صحیح انجام گیرد تا حدود زیادی مشکل تلفیق آنها در جامعه حل خواهد شد. بهتر است گاهی اوقات مادر تذکرات را به کودکان دیگر خانواده بدهد، تا بدینوسیله کودک نابینا هم نکات لازم را دریابد. کودک نابینا از حساسیت زیادی برخوردار است. اگر تذکرات مادر و یا پدر محبت آمیز باشد با گرمی آنها را می‌پذیرد. باید به کودک نابینا تذکر داده شود که در موقع صحبت کردن سر را به پایین خم نکند و مستقیم به صورت مخاطب بنگرد و با اطمینان سخن بگوید. مسلماً اگر کودک درست پرورش یابد فردی غیر وابسته، متکی بنفس و مؤدب و اجتماعی بار می‌آید. و در آینده در میان اجتماع زندگی کردن و همگام با آنها به جلو رفتن برایش مشکل لاینحلی نخواهد بود. مادر و پدر عزیز،

هرگز به کودک نابینای خود بیش از حد محبت نکنید. محبت بیش از حد ناشی از ترحم بیجا است، که نتیجه آن چیزی جز تباهی کودک نیست. البته به او بی توجه و بی مهر هم نباشید، که احساس انزوا و تنهایی نماید. و در آینده نتواند به استقلال فردی و اقتصادی دست یابد. در تربیت او منطقی و متحمل باشید و بدانید که فردا از امروز آغاز می شود. فراموش نکنید که کودک نابینای شما کودکی است با همه خصوصیات یک کودک طبیعی که فقط نمی بیند. اگر چه او از نعمت بینایی محروم است ولی مانند کودکان دیگر از استعداد های زیادی برخوردار است، که با تربیت صحیح می تواند زندگی رضایت بخشی داشته باشد.

تحلیل متن

الف - واژه‌ها

اعتماد به نفس: اسم مرکب - اعتماد (اسم) + به (حرف اضافه) + نفس (اسم) = اطمینان نسبت به خود، از خود مطمئن بودن: «او هنگام صحبت اعتماد به نفسش را از دست می‌دهد»؛ «سعی کنید اعتماد به نفس خود را حفظ کنید»؛ «کودکی که در انجام امور روزمره به والدین متکی است هرگز اعتماد به نفس نخواهد داشت»؛ «منظور از آموزش، ایجاد اعتماد بنفس و استقلال فردی در کودک است»، حرف اضافه «به» به صورت میان‌وند با دو اسم مختلف یا همانند، اسم یا صفت یا قید مرکب می‌سازد: اِتِّکاء به نفس، دست به دهن، سربه راه، رو به رو، روز به روز، و جز آن^۱ بی‌مورد: صفت منفی^۱ = بیجا، نابجا: «بجای دلسوزیها و کمکهای بی‌مورد، حس مسئولیت را در کودک تقویت کنید».

تازه متولد شده: صفت مفعولی (صفت مقلوب) = نوزاد، موجودی که تازه به دنیا آمده است: «اوقاتی که باید در پرورش کودک تازه متولد شده صرف گردد به غم و محنت سپری می‌شود».

واژه «تازه» با اسم یا صفت، صفت مقلوب می‌سازد، مثلاً، کار تازه - تازه کار = کسی که کاری را تازه شروع کرده و در آن بی‌تجربه است؛ عروسی تازه ← تازه عروس؛ به دوران رسیده تازه ← تازه به دوران رسیده = آدم فقیر یا بی‌قدرتی که تازه به ثروت یا قدرت رسیده باشد.

چاره جوئی: اسم مصدر مرکب ← چاره (اسم) + جو (اسم فاعل کوتاه از مصدر «جستن») + ی (پسوند مصدری) = جستجو برای حل مشکل، فکر کردن به منظور پیدا کردن راه حل:

۱. نک به آفا ۲، ص ۱۷۴.

«چاره‌جوئی برای مشکل کودکان نابینا امری ضروری است»؛ «غم امروز و اندیشه فردا راه چاره‌جوئی‌ها را می‌بندد».

خوشبین: اسم فاعل مرکب ← خوش (صفت) + بین (اسم فاعل کوتاه از فعل «دیدن») = کسی که دید خوب نسبت به هر چیز دارد: «کودک نابینا اگر تحت سرپرستی والدین منطقی و خوشبین تربیت شود از نابینائی خود ناراحت نخواهد شد». خوشبینی: اسم مصدر: «خوشبینی بیش از اندازه گاهی به ضرر آدم تمام می‌شود».

متضاد آن: بدبین. «چرا شما تا این اندازه بدبین هستید».

جست و خیز: اسم مرکب ← جست (ستاک گذشته از مصدر «جستن») + خیز (ستاک حال از مصدر «خاستن») = پرش و حرکاتی که به علت شادی و نشاط انجام می‌شود: «کودکان مشغول بازی و جست و خیز هستند».

دلسوز: اسم فاعل مرکب ← دل (اسم) + سوز (اسم فعل کوتاه از فعل «سوختن») = مهربان، کسی که دلش برای دیگران می‌سوزد: «شما همسری دلسوز و فداکار دارید»؛ «معلم دلسوز». دلسوزی: اسم مصدر. «درست است که مادر باید دلسوز فرزند باشد، ولی دلسوزی بیش از حد اعتماد به نفس را در کودک از بین می‌برد»؛ «بهتر است به جای دلسوزیها و کمکهای بی‌مورد حسن مسئولیت را در او تقویت کنید».

دورنما: اسم مرکب ← نمای دور ← دورنما = منظره دور، شکل هر چیز از دور: «دورنمای این خانه قشنگ است»؛ «دورنمای زندگی در کشورهای عقب مانده، تیره و تار به نظر می‌آید»؛ «کودکان نابینا باید با دورنمای آینده‌ای روشن به تلاش و فعالیت بپردازند».

رضایت بخش: اسم فاعل مرکب ← رضایت (اسم) + بخش (اسم فاعل کوتاه از فعل «بخشیدن») = راضی کننده، خشنود کننده: «کودک نابینا می‌تواند مانند کودکان دیگر زندگی رضایت بخشی داشته باشد».

سرپرست: اسم فاعل مرکب ← سر (اسم) + پرست (اسم فاعل کوتاه از فعل «پرستیدن») =

مدیر، اداره کننده: «او سر پرست یک خانواده ۸ نفره است».

سرپرستی: اسم مصدر = مدیریت: «اگر کودک نابینا تحت سرپرستی پدر و مادری آگاه و منطقی تربیت شود از تفاوت خود با دیگر کودکان ناراحت نمی شود».

غم انگیز: اسم فاعل مرکب ← غم (اسم) + انگیز (اسم فاعل کوتاه از فعل «انگیختن») = ایجاد کننده غم و اندوه: «کودک نابینائی که به دیگران وابسته باشد زندگی غم انگیز دارد»؛ «داستان غم انگیز بردگی در آفریقا موجب شرمساری بشریت است».

متضاد آن: شادی بخش.

گمبود: اسم مرکب ← کم (صفت) + بود (ستاک گذشته از فعل «بودن») = کمی، نقصان، کمتر از حد ضروری: «کودک نابینائی که زمینه کسب تجربیات لازم برای او فراهم شده است، در آینده تقریباً کمبودی نخواهد داشت»؛ «رشد بی رویه جمعیت، دنیا را با خطر کمبود غذا روبرو خواهد کرد».

گاهی اوقات: قید مرکب ← گاهی (قید) + اوقات (اسم) = گهگاه، گاهی، بعضی وقتها: «بهر است گاهی اوقات، مادر تذکرات را به کودکان دیگر خانواده بدهد».

گشاده: اسم مفعول از مصدر «گشادن» = باز: «آغوش گرم خانواده باید به روی کودک نابینا گشاده باشد». این فعل بیشتر به صورت «گشودن» و اسم مفعول آن به صورت «گشوده» به کار می رود.

گوشه گیر: اسم فاعل مرکب ← گوشه (اسم) + گیر (اسم فاعل کوتاه از مصدر «گرفتن») = کسی که در گوشه ای می نشیند و با دیگران معاشرت نمی کند: «او مرد گوشه گیری است».

گوشه گیری: اسم مصدر = معاشرت نکردن: «برای اینکه کودک نابینا از گوشه گیری اجتناب نماید باید او را بر اساس یک برنامه صحیح تشویق کنید».

مَحَبَّت آمیز: اسم فاعل مرکب ← محبت (اسم) + آمیز (اسم فاعل کوتاه از مصدر «آمیختن») = آمیخته به محبت و مهربانی: «اگر تذکرات پدر و مادر محبت آمیز باشد کودک آنها را با گرمی

می‌پذیرد؛ «از سخنان محبت آمیز شما متشکرم».

گاهی اسم فاعل یا صفت فاعلی معنی مفعولی دارد، مانند پانویس = پانوشته؛ نوساز = نوساخته؛ دستگیر = دست گرفته؛ گرفتار = گرفته، و جز آن

نوپا: صفت مرکب (صفت مقلوب) = تازه به راه افتاده: «کودک نوپا» = کودکی که تازه راه رفتن را یاد گرفته، تازه به راه افتاده؛ «بچه‌های نوپا معمولاً زمین می‌خورند تا به راه رفتن مُسلط شوند».

واقع بین: اسم فاعل مرکب = حقیقت بین، کسی که واقعیت را می‌بیند: «خوشحالم که دوست واقع بینی چون شما دارم».

واقع بینی: اسم مصدر: «پدر و مادر باید با واقع بینی و شکیبائی نایبائی فرزند خود را بپذیرند».

واقع بینانه: صفت / قید: «کودک نایبنا می‌تواند با تربیت صحیح و رفتار واقع بینانه پدر و مادر احساس خوشبختی نماید».

ب - عبارتها و فعلهای اصطلاحی

حَتَّى الامکان^۱ = تا حد امکان، تا آنجا که ممکن است: «مادر باید به کودک نایبناش حتی الامکان اجازه دهد اشیائی را که از آنها صحبت می‌شود لمس نماید». مترادف آن: حَتَّى الْمَقْدُور.

این گونه ترکیبات عربی در نوشته‌های خوب کمتر به کار می‌روند.

در ضمن = در طول، در هنگام، در جریان: «اگر در ضمن حرکت، افتاد فکر نکنید که به علت نایبنائی است». پس از آن همیشه اسم می‌آید.

رَفْتَه رَفْتَه^۲ = بتدریج، اندک اندک: «کودک رفته رفته بزرگ می‌شود»؛ «با گرم شدن هوا، برفها رفته رفته آب می‌شوند»؛ «آدم رفته رفته پیر می‌شود».

زمانی که = وقتی که، هنگامی که: «زمانی که کودکی نایبنا متولد می‌شود، ناگهان همه چیز در خانواده دگرگون می‌شود».

لَا يَنْحَل = بدون راه حل، حل نشدنی: «ترقی و پیشرفت برای کودکان نایبنا مشکل لَا يَنْحَلْ».

۲. نک به ص ۵۵.

۱. ترکیب عربی، تلفظ آن (hattal emkân)

نیست» = مشکلی است که راه حل دارد، می‌توان آن را حل کرد.

ناشی از = در نتیجه، به علت: «محبت بیش از حد ناشی از ترحم بیجاست».

بار آمدن = پرورش یافتن، تربیت شدن: «اگر کودک درست پرورش یابد فردی متکی به نفس و اجتماعی بار می‌آید». صورت متعدی آن، بار آوردن = پرورش دادن، تربیت کردن: «اگر کودکان را خوب بار بیاوریم افرادی مفید و خوشبخت خواهند شد».

به بار آمدن = به وجود آمدن، ایجاد شدن: «در ماجرای واترگیت، رؤسائی به بار آمد»؛ «ماجرای واترگیت، رؤسائی بزرگی را برای دولت آمریکا به بار آورد».

به سر بردن = گذراندن وقت: «چند روزی را در اصفهان به سر بردم و سپس به آذربایجان رفتم»؛ «کودک نابینا ابتدا از معلولیت خود بی‌خبر است و مانند همه کودکان شاد و خرسند در بی‌خبری به سر می‌برد».

حاصل شدن = به دست آمدن: «متأسفانه از این همه تلاش چیزی حاصل نشد»؛ «این کمکهای بی‌رویه بر اثر احساس ترحم حاصل می‌شود».

خو گرفتن (به) = عادت کردن: «انسان به هر چیزی، چه خوب و چه بد، خومی گیرد»؛ «متأسفانه بسیاری از مردم جهان ستم به فقر و بینوائی خو گرفته‌اند»؛ «زمان لازم است تا پدر و مادر به نابینائی فرزند خود خو بگیرند».

این فعل مخصوص زبان نوشتاری است و در محاوره کمتر به کار می‌رود.

دارا بودن = داشتن: «پدر و مادر بیشترین نقش را در پرورش روح و جسم کودک دارا می‌باشند» = بیشترین نقش را دارند. این فعل در محاوره کمتر به کار می‌رود. بخش اول آن اغلب به صورت مضاف می‌آید: «کودکانی که دارای هوش فوق العاده هستند به مراقبت ویژه نیاز دارند».

ربط داشتن (به) = مربوط بودن. بخش اول این فعل اغلب با «ی» نکره می‌آید، یعنی به صورت «ربطی»: «زمین خوردن بچه ربطی به نابینائی ندارد»؛ «این موضوع به من ربطی ندارد». سپری شدن = گذشتن وقت، به پایان رسیدن وقت: «روزها یکی پس از دیگری سپری شدند»؛

«بیشتر اوقات من به مطالعه سپری می‌شود»؛ «اوقاتی که باید در پرورش و تربیت کودک نابینا صرف گردد به غم و محنت سپری می‌گردد». این فعل مخصوص زبان نوشتاری است.

صرف گشتن / شدن = به مصرف رسیدن، به کار رفتن: «بیشتر اوقات پدر و مادر باید در پرورش کودک صرف گردد». بخش اول فعل اغلب به صورت مضاف می‌آید: «این پول باید صرف تأسیس دانشگاه شود». صورت متعدی آن، صرف کردن: «این پدر بی مسئولیت حتی یک ساعت از وقتش را صرف خانواده‌اش نمی‌کند».

عادت کردن (به) = خو کردن، خو گرفتن: «کودک نابینا بتدریج به نابینائی خود عادت می‌کند»؛ «او به خوردن قُرصهای خواب آور عادت کرده است»؛ «بر اثر تداوم در ورزش بدن شما به آن عادت می‌کند».

پ - ساختهای نحوی

۱. کودک نابینا کودکی است با همه خصوصیات یک کودک طبیعی که فقط نمی‌بیند.

قید، کلمه یا عبارتی است که معنی بخشی از جمله و یا تمام جمله را به یک صفت یا حالت محدود می‌کند. مثلاً وقتی که می‌گوئیم «دیروز او را دیدم»، قید «دیروز» معنی فعل «دیدن» را محدود به یک روز خاص کرده است. یعنی دیروز و نه پریروز.

نقش «فقط» را در جمله‌های زیر مقایسه کنید:

۱ - فقط من، دیروز هوشنگ را دیدم (= کس دیگری او را ندید)؛

۲ - من، فقط دیروز هوشنگ را دیدم (= نه پریروز و یا روزهای دیگر)؛

۳ - من دیروز، فقط هوشنگ را دیدم (= کس دیگری را ندیدم)؛

۴ - من دیروز هوشنگ را، فقط دیدم (= اما با او صحبت نکردم).

چنانکه می‌بینم «فقط» در هر یک از جمله‌های بالا معنی بخشی از جمله را محدود کرده است. اکنون به نقش کلمه «خوشبختانه» در جمله زیر توجه کنید:

۵ - خوشبختانه من دیروز هوشنگ را دیدم.

قید «خوشبختانه» مربوط به تمام جمله است نه بخشی از آن. از این رو می‌توان آن را در هر نقطه‌ای از جمله گذاشت، مثلاً: من دیروز خوشبختانه هوشنگ را دیدم.
 قید جمله معمولاً در آغاز جمله، و قید دیگر بخشهای جمله معمولاً قبل از آن بخش می‌آید.
 قید می‌تواند به صورت ترکیب اضافی، یعنی مضاف، به کار رود. مثلاً، «بیشتر مردم ایران با سوادند». گاهی یک عبارت و یا حتی یک جمله نقش قیدی دارد. مثلاً، «کودک نابینا از نظر نیازهای طبیعی زندگی فرقی با کودک سالم ندارد»؛ «مردی که کنار پنجره نشسته است فارسی خوب می‌داند».

قید را از لحاظ معنی به گروهائی تقسیم می‌کنند که مهمترین آنها عبارتند از:
 الف - قید زمان: دیروز، چند سال پیش، فوراً، قبلاً، بعداً، زود، دیر، هر چه زودتر، احياناً، وقتی که، گاهی، ...؛

ب - قید مکان: اینجا، نزدیک، روبرو، در شهر، هر جا، و جز آن؛
 پ - قید مقدار: خیلی، بسیار، کم، اندک، تقریباً، کاملاً، تا حدودی، هرچه، همه، هیچ چیز، بیشتر، کم و بیش، ...؛

ت - قید چگونگی و حالت: خندان، بخوشی، خوشبختانه، متأسفانه، با سرافرازی، در حالی که، و غیره؛

ث - قید تأکید: حتماً، مسلماً، مطمئناً، بدون شک، البته، مخصوصاً، بخصوص، و غیره؛
 ج - قید شباهت: چون، همچون، چنانکه، مثل، مانند، مثلاً، به عنوان مثال، انگار، مثل اینکه، گویی، ...؛

چ - قید علت: زیرا، برای اینکه، چون، به علت، به دلیل، به واسطه، از این جهت، از این رو ...؛

ح - قید نفی: هرگز، به هیچ وجه، اصلاً، هیچ، مطلقاً، تحت هیچ شرایطی، ...؛

خ - قید استثنا: جز، بجز، جز اینکه، مگر، مگر اینکه، الا، فقط، تنها، در غیر این صورت ...

د - قید شرط: اگر، چنانچه، در صورتی که، به شرط اینکه، مشروط بر اینکه، به شرطی که، و جز آن.

۲. کودک نابینا در صورتی که خوب تربیت شود از نابینائی خود ناراحت نمی‌شود. عبارت «در صورتی که» قید شرط است، زیرا وقوع یک فعل را مشروط به وقوع فعلی دیگر می‌کند. یعنی، «ناراحت نشدن» مشروط به «خوب تربیت شدن» است. به این جمله نیز توجه کنید: «در صورتی که شما بروید من هم می‌روم» = رفتن من بستگی به رفتن شما دارد. در اینجا می‌توان به جای آن، قیدهای شرطی دیگر را به کار برد. مثلاً اگر، چنانچه، به شرط اینکه، و جز آن. فعل اوّل را فعل شرط و فعل دوّم را جواب شرط می‌نامیم. در اینجا یادآوری می‌کنیم که اگر وقوع فعل شرط در آینده باشد باید به صورت التزامی بیاید، ولی اگر موضوع آن گذشته باشد معمولاً به صورت گذشته دور می‌آید. جواب شرط نیز در مورد اوّل، به صورت حال اخباری یا آینده، و در مورد دوّم به صورت گذشته استمراری خواهد بود: «این کودک در صورتی که خوب تربیت شده بود از نابینائی خود ناراحت نمی‌شد».

اگر بخواهیم بر جمله جواب شرط تأکید بیشتر بکنیم، یعنی توجه شنونده را بیشتر به جواب شرط جلب کنیم تا به فعل شرط، آن را قبل از جمله شرط بین «در صورتی» و «که» می‌آوریم: «کودک نابینا در صورتی از نابینائی خود ناراحت نمی‌شود که خوب تربیت شود»؛ «من در صورتی می‌روم که شما بروید».

این ساخت را می‌توان در مورد تمام قیدهائی که دارای «که» هستند به کار بُرد: «والدین باید فرزند نابینای خود را طوری تربیت کنند که بتواند به طور مستقل زندگی کند»؛ «متأسفانه وقتی موضوع را فهمیدم که خیلی دیر شده بود»؛ «تبعیض نژادی آن قدر غیر منطقی و ظالمانه است که هیچ انسان آزاده‌ای نمی‌تواند آن را قبول کند»؛ «حرارت خورشید به حدّی زیاد است که همه چیز را ذوب می‌کند».

«در صورتی که/در حالی که» ممکن است قید نفی باشد. یعنی برای انکار یا تکذیب موضوعی به کار رود: «مادران فکر می‌کنند که به این شکل مشکلات را کمتر می‌کنند، در صورتی که نه تنها مشکلات کمتر نمی‌شود بلکه روز به روز بیشتر می‌شود»؛ «پسر جان! تو هنوز در کلاس دوّم

دبیرستان هستی، در حالی که بچه‌های همسن و سال تو به دانشگاه رسیده‌اند». در اینجا نمی‌توان بین «در صورتی» و «که» چیزی آورد.

۳. آنها فکر می‌کنند که به این ترتیب مشکلات را کمتر و کار را آسانتر می‌کنند.

اگر فعلهای دو جمله یکسان باشند و یا از لحاظ معنی یکسان باشند، مانند «کردن» و «نمودن»، برای جلوگیری از تکرار می‌توان فعل اول را حذف نموده دو جمله را به وسیله «و»، «ولی/اما» به یکدیگر ربط داد: «تکنولوژی مشکلات را کمتر می‌کند. تکنولوژی زندگی را آسانتر می‌کند — تکنولوژی مشکلات را کمتر و زندگی را آسانتر می‌کند»؛ «او نیمی از سال را در اروپا به سر می‌برد. او نیم دیگر از سال را در ایران می‌گذراند. — او نیمی از سال را در اروپا و نیم دیگر را در ایران می‌گذراند». «تکنولوژی زندگی را آسانتر ولی اخلاق را ضعیف‌تر می‌کند».

ت - اشتباهات متن

۱. زمانی که کودکی نابینا در خانواده‌ای متولد می‌شود، ناگهان همه چیز دگرگون و یکی از هولناکترین ضربه‌ها به والدین فرود می‌آید.

فعل جمله اول با فعل جمله دوم یکسان نیست، زیرا اگر فعل «فرود می‌آید» را در جمله اول بگذاریم، یعنی «ناگهان همه چیز دگرگون فرود می‌آید»، به کلی بی معنی خواهد بود. فعل جمله اول «می‌شود» یا «می‌گردد» است، و از این رو نمی‌توان آن را حذف کرد. بنابراین جمله باید به این صورت باشد: «ناگهان همه چیز دگرگون می‌شود و یکی از ...».

۲. اگر در ضمن حرکت افتاد فکر نکنید که این حادثه بعثت نابینائی است. ربطی به نابینائی ندارد.

جمله دوم فاعل ندارد، و نیز کلمه یا چیزی که معنی آن را به جمله اول مربوط کند در آن دیده نمی‌شود. از این رو خواننده ممکن است پرسد: چه چیز ربطی به نابینائی ندارد؟ ولی اگر واژه‌هائی نظیر «افتادن»، «زمین خوردن»، «این حادثه»، «این موضوع» را در آغاز آن بگذاریم جمله کامل خواهد شد: «افتادن ربطی به نابینائی ندارد».

۳. به او اجازه دهد اشیائی که از آنها صحبت می‌شود لمس نماید.

واژه «اشیائی» مفعول صریح فعل «لمس نماید»، است و بنابراین نشانه مفعول صریح یعنی «را» پس از آن ضروری است. جمله باید به این صورت باشد: «به او اجازه دهد اشیائی را که از آنها صحبت می‌شود لمس نماید».

* تمرین ۴۰

جمله‌های زیر را طوری بازنویسی کنید که ساخت «یکی از...ترین...» در آنها به کار رفته باشد.

مثال: کورُش شاگرد بسیار باهوشی است.

کورش یکی از باهوشترین شاگردهاست.

۱. امروز یک روز بسیار هیجان انگیز برای من بود.

۲. کوه دماوند از جمله کوههای بسیار بلند ایران به شمار می‌رود.

۳. در میان کشورهای جهان، چین از همه پرجمعیت‌تر است.

۴. فردوسی از شاعران بزرگ زمان خود بود.

۵. ابن سینا در عصر خود دانشمند بسیار پرکار و معروفی بود.

۶. کانون گرم خانوادگی محیط بسیار خوبی برای رشد و نُمو کودک است.

۷. برای یک کودک نابینا راه رفتن کار بسیار دشوار و در عین حال خطرناکی به حساب می‌آید.

۸. قشر جوان از همه قشرهای جامعه پرشورتر و فعالتر است.

۹. مسئله جوانان در جهان امروز مسئله‌ای بسیار حسّاس و مهمّ و پیچیده به نظر می‌رسد.

۱۰. رشد بی‌رویه جمعیت مشکل بسیار نگران‌کننده جهان سوم است، و حلّ آن کاری بس

ضروری است.

* تمرین ۴۱

هر یک از دو جمله زیر را با استفاده از ساخت «قید + که» به صورت یک جمله بازنویسی کنید.

مثال: شما باید با او با مهربانی صحبت کنید. او حرفهای شما را می‌پذیرد. (طور)

شما باید با او با مهربانی صحبت کنید به طوری که حرفهای شما را بپذیرد.

۱. مجید از سخنان معلمش بسیار ناراحت شد. مجید دیگر دلش نمی‌خواهد به مدرسه برود (حدّ)
۲. رفتار معلّم باید محبّت آمیز باشد. شاگردان حاضرند روزهای تعطیل هم به مدرسه بروند. (گونه)
۳. نگرانی از آینده ممکن است جوانان را ناامید کند. آنها دیگر نمی‌توانند هیچ کاری انجام دهند. (آنچنان)

۴. پدر و مادر باید فرزندان خود را خوب تربیت کنند. فرزندان نباید انتظار کمک از دیگران را داشته باشند. (طور)

۵. کودک نابینا با همسالان خود بازی می‌کرد. او نمی‌داند چه چیزی را از دست داده است. (حال)

۶. من در جلسه فردا شرکت خواهم کرد. شما هم در آن حضور خواهید داشت. (شرط)

۷. پیرمرد جریان را برای قاضی بازگو می‌کرد. پیرمرد از شدّت خشم به هیجان آمده بود. (حال)

۸. به فرزندان خود محبّت کنید. آنها نباید ضعیف و خودخواه بار بیایند. (اندازه)

۹. سخن بگوئید. چیزی برای گفتن دارید. (هنگام)

۱۰. او خیلی لاغر شده بود. من نمی‌توانم او را بشناسم. (حدّ)

* تمرین ۴۲

جمله‌های تمرین ۴۱ را طوری بازنویسی کنید که بین «قید» و «که» فاصله باشد.

مثال: شما باید با او به طوری صحبت کنید که حرفهای شما را بپذیرد.

* تمرین ۴۳

انواع قیدها را از لحاظ معنی در متن «خانواده و کودک نابینا» یادداشت کنید.

* تمرین ۴۴

در متن «کودک نابینا»، جمله‌های شرطی را یادداشت کنید.

* تمرین ۴۵

- به پرسشهای زیر به صورت جمله کامل پاسخ دهید:
۱. آیا کودکان نابینا از همان روزهای نخست از نابینائی خود باخبر هستند؟
 ۲. در چه صورتی کودکان نابینا از تفاوت خود با دیگران ناراحت نمی‌شوند؟
 ۳. چه محیطی برای رشد و نمو کودک نابینا مناسب‌تر است؟
 ۴. آیا کمکهای بیش از حد مادران به فرزندان نابینای خود، مفید است؟
 ۵. برای اینکه کودک نابینا به بازی و فعالیت بپردازد، چه باید کرد؟
 ۶. اولین چیزی که باید به کودک نابینا یاد داد چیست؟
 ۷. چرا کودک نابینا دیرتر از کودکان بینا راه می‌افتد؟
 ۸. هنگامی که کودک نابینا راه رفتن را یاد گرفت، وظیفه مادر چیست؟
 ۹. بی‌توجهی به کودک نابینا چه نتیجه‌ای خواهد داشت؟
 ۱۰. در موقع حرف زدن، چه چیزهایی را باید به کودک نابینا تذکر داد؟
 ۱۱. هدف از آموزش به کودک نابینا چیست؟
 ۱۲. آیا نیازهای طبیعی یک کودک نابینا با کودکان دیگر فرق دارد؟
 ۱۳. مهمترین توصیه نویسنده متن به پدر و مادرها چیست؟
 ۱۴. چرا کودکان نوپا هنگام راه رفتن به زمین می‌خورند؟

چشمه و سنگ

جدا شد یکی چشمه از کوهسار
 به زمی چنین گفت با سنگ سخت
 گران سنگ تیرۀ دل سخت تر
 بنجیدم از سیل زور آزمای
 نشد چشمه از پاسخ سنگ بر
 بسی کند و کاوید و کوشش نمود
 ز کوشش به هر چیز خواهی رسید
 برو کارگر باش و امیدوار
 که از یأس جز مرگ ناید بیار
 گرت پایدار است در کارها
 شود سهل پیش تو دشوارها
 به ره گشت ناکه به سنگی دچا
 گرم کرده راهی دهی نیکخت
 روش سیلی و گفت: «دورایی»
 که ئی تو که پیش تو جنم زجایی؟
 به کندن در استاد و ابرام کرد
 کز آن سنگ خارای بر گشود
 به هر چیز خواهی گماهی رسید
 که از یأس جز مرگ ناید بیار
 شود سهل پیش تو دشوارها

شعراز: ملک الشعراء بهار

۱. محمدتقی بهار - معروف به مَلِکُ الشُّعْرَا - شاعر، نویسنده، و مُحَقِّق بزرگ ایرانی در سال ۱۲۶۶ هجری شمسی در خراسان به دنیا آمد، و به سال ۱۳۳۰ ه. ش. در گذشت. وی شاعری توانا بود. در دانشگاه تهران به تدریس ادبیات فارسی پرداخت. از او اشعار، مقالات، و چند کتاب علمی و تحقیقی باقی مانده است که مورد استفاده دانشمندان قرار دارند. رَواثش

نهاد. (Peace be upon him!)

تحلیل شعر

نوع شعر: مثنوی. مثنوی شعری است که در آن دو مصراع هر بیت دارای قافیه یکسان و مستقل از دیگر بیتهاست. مثلاً در شعر بالا، قافیه در دو مصراع اوّل «ار» است، چنانکه در واژه‌های «کوهسار» و «دچار»، ولی قافیه بیت دوم آن جزء «خت» در واژه‌های «سخت» و «بخت» است. مثنوی معمولاً برای موضوعهای رزمی و حماسی، داستانی، عرفانی، و اخلاقی مورد استفاده قرار می‌گیرد. از معروفترین مثنویهای فارسی شاهنامه فردوسی، مثنوی جلال‌الدین مولوی، و خمسة نظامی را می‌توان نام برد.

موضوع شعر: اخلاقی. «اخلاق» به معنی همه عاداتها و رفتارهای خوب انسانی است که برای یک زندگی صحیح و سالم در جامعه لازم است. به عنوان مثال، راستگویی، کمک به دیگران، دوست داشتن مردم، اراده قوی، پایداری در برابر دشواریها، جزئی از اخلاق به شمار می‌روند.

در شعرهای اخلاقی معمولاً یک، یا چند نکته اخلاقی به صورت یک داستان کوتاه مطرح می‌شود. زیرا تأثیر پند و نصیحت اگر به طور غیرمستقیم باشد بسیار بیشتر است. کتاب «بوستان»، اثر معروف سعدی شاعر و نویسنده ایرانی، نمونه عالی شعرهای اخلاقی است. موضوع شعر بالا، اهمیت تلاش و کوشش در زندگی و نیز پایداری و مقاومت در برابر مشکلات است. به سخن دیگر، شرط موفقیت در زندگی و پیروز شدن بردشواریها کوشش و پایداری است. این نکته از طریق یک داستان کوتاه، یعنی برخورد یک چشمه آب ضعیف با یک سنگ بزرگ قوی بیان می‌شود. چشمه ابتدا با زبانی نرم و محبت آمیز از سنگ می‌خواهد که راهی برای عبور

به او بدهد. ولی سنگ بزرگ که قدرتمند است و مغرور با او مخالفت می کند و به او راه نمی دهد. چشمه مایوس نمی شود و به تلاش خود ادامه می دهد تا سرانجام راهی برای خود باز می کند. و بدین ترتیب بر سنگ پیروز می شود. نتیجه این داستان آن است که هر مشکلی را می توان با پایداری و کوشش حل کرد.

زبان شعر: تقریباً همه واژه ها و ترکیبات، مخصوص زبان ادبی هستند. بجز ترکیب عربی «گماهی»، بقیه واژه ها فصیح و زیبا هستند. زبان شعر نیز ساده و روان است. چنانکه می بینید، هر مصراع یک جمله مستقل است بجز بیت آخر که دو مصراع آن یک جمله شرطی است.

الف - ترکیبات

تیره دل: صفت مقلوب = کسی که دارای دل سیاه و تیره است. مجازاً به معنی بی عاطفه، بی احساس، بی مهر و محبت. سنگ خارا هم سخت است و هم سیاه رنگ. بنابراین، تیره دل است. این ترکیب فقط در شعر به کار می رود. در گفتار معمولاً «سیاه دل»، «سنگدل»، «بد دل» فراوان شنیده می شود.

زور آزمای: اسم فاعل مرکب = زور (اسم) + آزمای (اسم فاعل کوتاه از مصدر «آزمودن») = پُر زور، نیرومند، کسی که آماده جنگ و ستیز است: «سیل زور آزمای» = سیل پُر زور و ویرانگر. این ترکیب مخصوص زبان شعر است.

سخت سر: صفت مقلوب = لجوج، مقاوم، کسی که به آسانی تسلیم نمی شود. در گفتار به صورت «سرسخت» می آید: «او آدمی سرسخت است». مترادف آن «یک دنده»: «من آدم یک دنده ای نیستم». گران سنگ: صفت مقلوب = سنگ بزرگ و سنگین. صفت «گران» با بعضی از اسمها صفت مقلوب می سازد، مانند «گرانها، گران قیمت، گرانقدر، گرانمایه»: «ابن سینا دانشمند گرانقدر ایرانی»: «از هدیه گرانبهایی که به او دادم بسیار خوشحال شد»: «این ساعت بسیار گران قیمت است»: «فردوسی شاعر گرانمایه ایرانی در قرن پنجم هجری می زیست».

نیک بخت: صفت مقلوب = خوشبخت، سعادتمند. این ترکیب مخصوص زبان ادبی است.

ب - واژه‌ها

ناگه = ناگاه، ناگهان.

واکه کشیده «آ» در بسیاری از واژه‌ها به واکه کوتاه «ا» تبدیل می‌شود اگر پس از آن همخوان «ه» باشد. مانند راه ← ره؛ سیاه ← سیه؛ ماه ← مه؛ نگاه ← نگه؛ سپاه ← سپه، و جز آن. ناید = نیاید.

در شعر گاهی بعضی از واژه‌ها به صورت کوتاه شده می‌آیند تا طول آنها با قالب شعر برابر شود. به عنوان مثال، در بیت اول واژه «راه» به صورت «ره» آمده، زیرا «راه» یک هجای بلند است، و در قالب شعر در این موضع بخصوص نمی‌گنجد. این صورت دگرگون شده را «ضرورت شعری» می‌نامند. نمونه‌های دیگر: ناگاه ← ناگه، از ← ز، نیاید ← ناید، که از ← کز، اگر ← گر. ده = پده. فعل امر. پیشوند آن به ضرورت شعری حذف شده است.

به: حرف اضافه. در شعر گاهی به معنی «در» است: «به ره» = در راه.

که؟ = کی؟ چه کسی؟ در شعر و زبان نوشتار به کار می‌رود: «که‌ئی تو؟» = تو کی هستی؟ پیش = نزد، در حضور، در مقابل: «که‌ئی تو که پیش تو جُنیم ز جای» = مگر تو چه کسی هستی که من باید در مقابل تو از جای خود حرکت کنم؟

بسی = بسیار، خیلی زیاد. مخصوص زبان ادبی است: «بسی کوشش نمود» = کوشش بسیار کرد.

پ - واژه‌ها و عبارتهای اصطلاحی

سرد = دلسرد، ناامید: «چشمه از پاسخ سنگ سرد نشد» = ناامید نشد.

کارگر = فعال، پُر تلاش. مجازاً به معنی مؤثر، دارای اثر: «برو کارگر باش» = فعال باش، تلاش و کوشش کن؛ «حرفهای من در او کارگر نشد» = مؤثر نبود، اثر نداشت.

کماهی = چنان که هست، عیناً. این ترکیب عربی است و در فارسی امروز به کار نمی‌رود.

دور = دور شو، از اینجا برو. مخصوص شعر است. در محاوره به صورت «گم شو»، 'فقط هنگام

خشم گفته می‌شود. «دور ای پسر» = ای پسرک، ای موجود ضعیف از جلو چشم دور شو! از اینجا برو! واژه «پسر» و «دختر» برای صدا کردن یک جوان به کار می‌رود، اما تحقیرآمیز است: «آهای پسر! بیا اینجا»؛ «آهای دختر! تو اینجا چکار داری؟».

ت – فعلها

إبرام کردن = اصرار کردن، پافشاری کردن. مخصوص زبان ادبی است.
برگشودن = باز کردن، گشودن: «رهی برگشود» = راهی باز کرد. مخصوص زبان ادبی است.
جُنَبیدن = حرکت کردن، تکان خوردن: «او از جایش نمی‌جُنبد». در محاوره به معنی «تلاش کردن» نیز به کار می‌رود: [اگه می‌خوای در امتحان قبول بشی باید یه خورده بِجُنبی] = کمی کوشش کنی.

دَر ایستادن = پافشاری کردن، ادامه دادن. گاهی در شعر به کار می‌رود: «به کندن دراستاد» = اصرار در کندن زمین کرد، به کندن زمین ادامه داد. «در اِستار» ضرورتِ شعری است.
راه دادن = اجازه عبور دادن: «راهی ده ای نیک بخت» = اجازه بده عبور کنم.
سیلی زدن (به) = به صورت کسی زدن: «زدش سیلی و گفت دور ای پسر» = به صورت او زد؛ «آقای معلّم عصبانی شد و سیلی محکمی به یکی از شاگردان زد».
کاویدن = کندن، جستجو کردن. مخصوص زبان ادبی است. «زمین را بسی کاوید» = در زمین جستجو کرد.

گَرَم کردن = از روی بُزرگواری چیزی را به کسی دادن. مخصوص زبان ادبی است.

ث – ساختهای نحوی

۱. یکی چشمه

گاهی در زبان شعر، نشانه نکره^۱ به صورت «یکی» و قبل از اسم می‌آید. مانند «یکی مَرَد» =

یک مرد/ مردی.

۱. نک به آفا ۱، ص ۴۸.

۲. گَرَت پایداریست در کارها.

الف — در شعر گاهی ضمیر مفعولی پیوسته به «اگر» اضافه می‌شود، و در این حالت «اگر» معمولاً به صورت کوتاه شده، یعنی «گر»، درمی‌آید: «گَرَت» = اگر تو را؛ «گَرَم پیرانی از این در — درآیم از درِ دیگر» = اگر مرا از این در بیرون کنی — از درِ دیگر وارد خواهم شد. این ساخت مخصوص شعر است. ولی اضافه کردن ضمیر مفعولی به فعل: «زَدَش سبیلی^۱ و...» (او را سبیلی زد) و به حرف اضافه^۲ و نیز به «چه؟»^۳ در محاوره هم کاربرد فراوان دارد.

ب — فعل «بودن» به معنی «داشتن» در زبان ادبی به کار می‌رود، و در این حالت فاعل آن به صورت مفعول صریح، یعنی با نشانه «را»، می‌آید: «او را دخترِ زیبا» = او دختر زیبایی دارد؛ «مرا پولی نیست که به تو دهم» = من پولی ندارم که به تو بدهم؛ «گَرَت پایداریست در کارها» — «اگر تو را پایداریست» = اگر تو در کارها مُقاوَمَت و پشتکار داری.

۳. به هر چیز خواهی کما هی رسید.

دو بخش فعل آینده را نمی‌توان از یکدیگر جدا کرد مگر در شعر، که باید آن را ضرورت شعری به حساب آورد. مثلاً نمی‌توان گفت: «من خواهم تُنَد رفت». عبارت «کماهی» قید است و بین دو بخش فعل آینده آمده است. شعر بالا به صورت نثر چنین است: «به هر چیز کما هی خواهی رسید» = به هر چیز عیناً و همانطور که هست خواهی رسید.

۴. جدا شد یکی چشمه از کوهسار.

«یکی چشمه» فاعل، و فعل آن «جدا شد» است. آمدن فعل قبل از فاعل در شعر بسیار عادی است: «شود سهل پیش تو دشوارها» = دشوارها در برابر تو آسان می‌شوند.

۵. که از یأس جز مرگ ناید به بار.

الف — «می»، نشانه حال اخباری^۴، از آغاز فعل به ضرورت شعری حذف شده است:

۱. نک به آفا ۲، ص ۵۷. ۲. نک به آفا ۲، ص ۹. ۳. نک به آفا ۲، ص ۱۳.

۴. نک به آفا ۱، ص ۱۰۲.

نمی‌آید — ناید.

ب — بخش دوم فعل مرکب قبل از بخش اول آن آمده است: به بار ناید — ناید به بار. جابه‌جائی بخشهای فعل مرکب در شعر فراوان دیده می‌شود.

شعر 'چشمه و سنگ' به صورت نشر ساده

یک چشمه آب از کوه بیرون آمد و به راه افتاد. در راه ناگاه به سنگی برخورد کرد. به آرامی و با زبانی نرم به سنگ سخت گفت: ای موجود خوشبخت! لطف کن و به من راهی بده تا بتوانم به راه خود ادامه بدهم. سنگ بزرگ بی‌رحم و لجوج به او سیلی زد و گفت: از اینجا دور شو، ای موجود ضعیف! من در برابر سیل خروشان و پرزور تکان نخوردم. تو کی هستی که در مقابل تو از جای خود حرکت کنی؟ چشمه از پاسخ سنگ دلسرد و ناامید نشد. و شروع کرد به کندن زمین و در این کار اصرار و پافشاری کرد. مدتها به کندن زمین و جستجو برای یافتن یک راه ادامه داد و کوشش بسیار نمود. تا سرانجام از آن سنگ خارا راهی برای خود باز کرد. با تلاش و کوشش به همه چیز می‌رسی. به هر چیز، آنطور که هست و آنطور که تو آرزوی داری، می‌رسی. بنابراین باید امیدوار باشیم و تلاش و کوشش کنیم. زیرا از یأس و ناامیدی چیزی جز مرگ حاصل نمی‌شود. اگر در برابر مشکلات پایداری و مقاومت کنی. دشواریها در مقابل تو آسان می‌شوند.

* تمرین ۴۶

در شعر «چشمه و سنگ»:

الف — قافیه‌ها را از اول تا به آخر یادداشت کنید؛

ب — فعلهای مرکب را منفی کنید؛

پ — معنی بیتهای چهارم، پنجم و ششم را بنویسید.

* تمرین ۴۷

هریک از دو جمله زیر را به صورت شرطی منفی طوری بازنویسی کنید که مفهوم دو جمله مثبت عوض نشود.

مثال: او داشت تند می‌دوید. او به زمین خورد.

اگر او تند نمی‌دوید، به زمین نمی‌خورد.

۱. چشمه از کوهسار جدا شد. در راه به سنگ دچار گشت.
۲. چشمه با سنگ به نرمی سخن گفت. سنگ به چشمه سیلی زد.
۳. چشمه از پاسخ سنگ ناامید نشد. او به کندن زمین ایستاد و در این کار پافشاری کرد.
۴. او به کندن زمین مشغول شد و کوشش بسیار نمود. سرانجام راهی برای خود باز کرد.
۵. کوشش کن. به هرچیز که بخواهی می‌رسی.
۶. باید امیدوار باشیم و تلاش کنیم. در این صورت به همه چیز خواهیم رسید.
۷. ما در مقابل مشکلات پایداری می‌کنیم. همه مشکلات را می‌توانیم حل کنیم.
۸. دیروز با او گفتگو کردم. امروز با تقاضای شما موافقت کرد.
۹. نسبت به بچه‌ها مهربان باشید. آنها به حرفهای شما گوش می‌دهند.
۱۰. سنگ با چشمه به خشونت رفتار کرد. ولی چشمه مقاومت نمود و در نتیجه توانست راه خود را پیدا کند.

* تمرین ۴۸

به پرسشهای زیر به صورت جمله کامل پاسخ دهید.

۱. چشمه از سنگ چه می‌خواست؟
۲. هدف چشمه از کندن زمین چه بود؟
۳. چشمه چه چیزی را می‌خواست ثابت کند؟

۴. چشمه به چه وسیله راه عبور خود را باز کرد؟
۵. سنگ به تقاضای چشمه چگونه پاسخ داد؟
۶. چشمه خواهش خود را چگونه مطرح کرد؟
۷. اگر چشمه ناامید شده بود، چه اتفاقی روی می داد؟
۸. چگونه می توانیم به هرچه که می خواهیم دست یابیم؟
۹. نتیجه ناامیدی و دست کشیدن از تلاش و کوشش چیست؟
۱۰. برای حل مشکلات چه باید کرد؟

روزنامه جمهوری اسلامی

«جمهوری اسلامی»، روزنامه صبح تهران، روزنامه‌ایست سیاسی و اجتماعی که در ۱۲ صفحه بزرگ به طور روزانه انتشار می‌یابد. مطالب آن شامل اخبار، مقالات سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی، گزارشهای مربوط به ایران و جهان، تبلیغات و آگهی‌هاست. این نشریه نهمین سال فعالیت مطبوعاتی خود را پشت سر گذاشته است.

بحران انرژی*

مقدمه:

انرژی همواره نیاز اساسی بشر برای زندگی بوده است.. از آغاز خلقت بشر تا به امروز، هر روز نسبت به روز پیش انسان برای زندگی انرژی بیشتر و بیشتری را مورد مصرف قرار داده، به نحوی که میزان انرژی مصرفی روزانه انسان فعلی چندین ده برابر انرژی مصرفی روزانه انسان بدوی است. مصرف انرژی بیشتر طبیعتاً تولید بیشتر آن و یا به عبارت صحیح‌تر دستیابی به صورتهای مصرفی‌تر آن را ایجاب می‌کند. مقاله حاضر در این مورد، حاوی مطالبی خواندنی است. توجه شما را به آن جلب می‌نمایم.

جمعیت کره زمین دائماً در حال افزایش است. هر لحظه دهانهای جدیدی برای خوردن غذا باز می‌شوند. هر سال تعداد زیادی کارخانه به آنچه فعلاً وجود دارد، اضافه می‌شود. اتومبیل‌ها، ترنها، کشتی‌ها، هواپیماها و صدها وسیله دیگر هر یک با سرعت عجیبی زیاد می‌شوند و هر کدام محتاج مقادیر زیادی انرژی‌اند.

طبق برآورد دانشمندان، جمعیت کره ما تا سال ۲۰۳۰ به ۸ میلیارد نفر افزایش می‌یابد و می‌بایست منابع انرژی ما، تکنولوژی، کشاورزی و نیز صنعت ما جوابگوی چنین رشد جمعیتی باشند و برای این منظور ما ناگزیر از تأمین انرژی هستیم. چرا که انسان انرژی را برای هر نوع فعالیت قابل تصور صرف می‌کند.

واژه انرژی برای اولین بار در سال ۱۸۰۷ میلادی توسط تامس یانگ انگلیسی

* برگرفته از: روزنامه جمهوری اسلامی، شماره ۲۷۷۶، ۳۰ آذر ۱۳۶۷، سال دهم

ابداع شد. انرژی و کار دو مفهوم لاینفک‌اند و با هم نسبت مستقیم دارند. هرچه حجم کار مطلوب بیشتر باشد، انرژی بیشتری برای انجام آن لازم است. و بالعکس، هرچه انرژی بیشتر در اختیار داشته باشیم، کار بیشتری می‌توانیم انجام دهیم. پس انرژی توانائی است و تنها راه انجام دادن کار در مفهوم فیزیکی آن صرف نمودن انرژی است.

انرژی در همه اعصار و قرون یکی از ضروریات تمدن بشری بوده است. یک میلیون سال پیش از این، بشر بدوی نیاز روزانه خود را از طریق غذای خویش، که منبع مناسبی جهت این مقدار انرژی محسوب می‌شد، تأمین میکرد.

صدهزار سال قبل، اجداد شکارچی ما بهره‌گیری از آتش بعنوان پدیده‌ای برای گرم کردن و پخت و پز را آموختند. و بدین طریق روزانه ۴ برابر بشر بدوی انرژی مصرف می‌نمودند.

در قرون وسطی که بشر استفاده از آسیای بادی، چرخهای آبی و نیز بهره‌گیری از ذغال‌سنگ را آموخت نیاز روزانه او به انرژی بیش از ۲۰ برابر بشر نخستین بود. بشر امروزی، بعنوان مثال، در کشوری مانند آمریکا ۱۵۰ برابر بشر بدوی انرژی را صرف نیازهای روزانه خود می‌نماید. هر پله از سیر تکامل جامعه بشری همواره با بهبود شرایط زندگی همراه بوده است. انرژی بدو طریق مختلف در زندگی مورد استفاده قرار می‌گیرد:

۱ - انرژی که روزانه مصرف می‌شود (شامل تأمین روشنائی و گرما...)

۲ - انرژی که صرف ساختن اشیاء و تهیه مواد مورد نیاز ما می‌گردد (شامل

ساختن مسکن، تهیه لباس و...)

اگر بعنوان معیاری برای سنجش و مقایسه از نفت استفاده کنیم، برای تهیه و تصفیه یک کیلو شکر نیاز به ۴۰۰ گرم معادل نفتی داریم. یعنی انرژی که برای تهیه این یک کیلو شکر مصرف می‌شود، معادل همان مقدار انرژی گرمائی است که از سوختن

۴۰۰ گرم نفت حاصل میگردد. طبق این معیار ساختن یک اتومبیل و نیز استفاده از آن بمدت یکسال هریک جداگانه محتاج انرژی برابر $\frac{1}{3}$ تن معادل نفتی هستند. بشر در حال حاضر قسمت اعظم نیازهای بی پایان خود را از ذخایر نفت و دیگر سوختهای فسیلی تأمین می نماید، و از انرژی شیمیائی نهفته در این ترکیبات استفاده می کند.

اما علیرغم وجود منابع غنی نفتی خصوصاً در کشور ما، بدون شک نباید امیدوار بود که ذغال سنگ، نفت و گاز امروزی بتوانند جوابگوی نیازهای نامحدود فردا باشند. چرا که این منابع لایزال نیستند، و دیر یا زود یکی پس از دیگری به اتمام خواهند رسید. در حالیکه میزان وابستگی مردم به نفت سال به سال افزایش می یابد، نفت و دیگر سوختهای فسیلی رفته رفته رو به کاهش می روند. قیمت آنها رو به افزایش است و خطر کمبود آن جهان را تهدید می کند.

طبق نظریه ایزاک آسیموف طی ۳۰ تا ۵۰ سال آتی ممکن است نفت بکلی روی زمین نایاب شود.

اما نترسید. حتماً متعجب خواهید شد اگر بشنوید که خورشید روزانه ده هزار برابر انرژی مورد نیاز بشر را به زمین می تاباند. و انرژی که در هر ثانیه از خورشید منتشر می شود، بیشتر از یک میلیون برابر انرژی است که در تمام موجودی ذغال سنگ و نفت زمین یافت می شود.

بشر در رابطه با انرژی ابتدائی هیچگونه کمبودی ندارد. مشکلی که بشر همواره با آن روبرو بوده، تبدیل این انرژی به دیگر صورتهای قابل استفاده آن است. اختراع چرخهای آبی، آسیابهای بادی و سلولهای خورشیدی همه تلاشی بوده است برای احاطه هرچه بیشتر بر انواع انرژیهای طبیعی و نیز تبدیل آنها به صورتهای مکانیکی، گرمائی و... با این وجود می بایست در پی منابع دیگری بود که هم به آسانی در دسترس

باشند و هم قابلیت تجدید پذیری داشته باشند.

ظرف ۵ تا ۱۰ سال آینده، برنامه‌های انرژی رسانی شامل نفت، گاز و برق در نقاط دور افتاده کشور و روستاها با مشکل مواجه خواهد شد. لذا می‌بایست علیرغم وجود ذخایر بزرگ نفتی در کشورمان، از دیگر منابع طبیعی که قادرند انرژی نامحدودی را به ما عرضه دارند نیز غافل نمانیم.

تحلیل متن

الف - واژه‌ها

افزایش: اسم مصدر ← افزایش (ستاک حال از مصدر «افزودن») + ـش (پسوند مصدری) = زیاد شدن: «افزایش انرژی موجب افزایش تولید است»؛ «جمعیت کره زمین رو به افزایش است»؛ «وابستگی مردم به نفت سال به سال افزایش می‌یابد».

انرژی رسانی: اسم مصدر مرکب ← انرژی (اسم) + رسان (اسم فاعل کوتاه از مصدر «رساندن») + ی (پسوند مصدری) = رساندن انرژی: «انرژی رسانی به نقاط دور افتاده با مشکل مواجه خواهد شد».

پُخت و پَز: اسم مرکب ← پُخت (ستاک گذشته از مصدر «پختن») + پَز (ستاک حال از مصدر «پختن») = آشپزی: «اجداد ما استفاده از آتش برای گرم کردن و پخت و پز را آموختند».

اگر اسم مرکب از دو ستاک مربوط به یک فعل واحد ساخته شود، ستاک اول باید گذشته و دومی حال باشد، مانند «گفت و گو، جست و جو، شست و شو»، و نمی‌توان هر دو را گذشته و یا حال آورد. مثلاً نمی‌توان گفت «پُخت و پُخت» و یا «پَز و پَز». اما اگر دو ستاک مربوط به دو فعل مختلف باشند، می‌توان هر دو را گذشته، مانند «زد و خورد، رفت و برگشت» و یا هر دو را حال، مانند «پُرس و جو» و یا یکی را گذشته و دیگری را حال آورد، مانند «جست و خیز، ریخت و پاش».

جوابگو: اسم فاعل مرکب ← جواب (اسم) + گو (اسم فاعل کوتاه از مصدر «گفتن») = پاسخ‌دهنده، چیزی که بتواند با چیز دیگر مقابله و برابری کند: «درآمد او جوابگوی هزینه‌های او نیست» = هزینه‌ها بیشتر از درآمد است: «عرضه باید پاسخگوی تقاضا باشد تا از تورم جلوگیری

شود» = عرضه باید با تقاضا برابر و مساوی باشد؛ «نباید امیدوار بود که نفت و گاز امروزی بتواند جوابگوی نیازهای نامحدود فردا باشند».

دور افتاده: صفت مفعولی مرکب ← دور (صفت) + افتاده (اسم مفعول از مصدر «افتادن») = جایی که از شهر یا محل جمعیت دور باشد؛ «او در یک روستای دور افتاده زندگی می‌کرد»؛ «انرژی‌رسانی به نقاط دور افتاده با مشکل روبرو خواهد شد».

سنجش: اسم مصدر ← سنج (ستاک حال از مصدر «سنجیدن») + ش (پسوند مصدری) = اندازه چیزی را معین کردن، مقایسه کردن؛ «سنجش میزان آلودگی هوا کار آسانی است»؛ «نفت می‌تواند معیاری برای سنجش مقدار انرژی باشد».

شیمیایی: صفت نسبی ← شیمی (اسم) + آئی (پسوند نسبت) = مربوط به شیمی؛ «مواد شیمیایی»؛ «بشر در حال حاضر از انرژی شیمیائی نهفته در سوختهای فسیلی استفاده می‌کند».

صفت نسبی از اسمهایی که با «ی» پایان می‌پذیرند به وسیلهٔ پسوند «آئی» ساخته می‌شود، مانند جغرافی ← جغرافیای؛ لیبی ← لیبیائی؛ رومانی ← رومانیائی.

قابلیت: اسم مصدر ← قابل (صفت) + یت (پسوند مصدری) = شایستگی، استعداد، امکان؛ «منابع نفتی قابلیت تجدیدپذیری ندارند، زیرا هنگامی که به پایان می‌رسند دیگر نمی‌توان آنها را دوباره به وجود آورد»؛ «باید در پی منابعی بود که قابلیت تجدیدپذیری داشته باشند»؛ «این بچه قابلیت هنرمند شدن را دارد» = استعداد هنری دارد، می‌تواند هنرمند بشود.

قابل استفاده: صفت مرکب ← ترکیب اضافی^۱ = چیزی که می‌توان از آن استفاده کرد؛ «مشکلی که بشر همواره با آن روبرو بوده، تبدیل انرژی به دیگر صورتهای قابل استفاده آن است»؛ «این کتاب بسیار قابل استفاده است»؛ «این لباس هنوز قابل استفاده است». واژه «قابل» با اسمهایی که دارای مفهوم فعل یا کار هستند صفت مرکب می‌سازد: قابل خوردن؛ قابل جلوگیری؛ قابل توجه؛ قابل مصرف؛ قابل فهم؛ قابل نشان دادن، و جز آن.

۱. نک به ص ۵.

کاهش: اسم مصدر ← کاه (ستاک حال از مصدر «کاستن») + ش (پسوند مصدری) = کم شدن: «نفت و دیگر سوخته‌های فسیلی رفته رفته رو به کاهش می‌روند» = کم می‌شوند؛ «کاهش نرخ تورم باعث افزایش میزان خرید و نتیجتاً رونق اقتصادی است». متضاد آن «افزایش».

موجودی: اسم مصدر ← موجود (صفت) + ی (پسوند مصدری) آنچه که موجود است: «موجودی شما در بانک چقدر است؟» = در حساب شما چقدر پول موجود است؟ چقدر پول دارید؟ «موجودی صندوق فقط ده هزار ریال است»؛ «انرژی خورشید در هر ثانیه یک میلیون برابر انرژی تمام موجودی ذغال‌سنگ و نفت و گاز کره زمین است».

نایاب: صفت منفی^۱ ← نا (پیشوند نفی) + یاب (ستاک حال از مصدر «یافتن») = یافت نشدنی، آنچه که بسیار کمیاب است، چیزی که پیدا نمی‌شود: «طی ۳۰ تا ۵۰ سال آینده ممکن است نفت به کلی نایاب شود».

پیشوند «نا» با بسیاری از ستاکهای حال نیز صفت منفی می‌سازد. این صفتها بعضی معنی مفعولی دارند، مانند نارس = نارسیده؛ ناشناس = ناشناخته؛ نایاب = نایافته؛ نابود = نابوده، و بعضی معنی فاعلی مانند نادان = کسی که نمی‌داند؛ ناتوان = کسی که نمی‌تواند؛ ناپز = چیزی که نمی‌پزد؛ نادار = کسی که ندارد.

ب - واژه‌ها و عبارتهای اصطلاحی

پس = بنابراین: «هر چه انرژی بیشتر باشد کار بیشتری می‌توانیم انجام دهیم. پس انرژی توانایی است». قید «پس» معمولاً در آغاز جمله‌ای می‌آید که یک نتیجه را بیان می‌کند^۲: «اگر کوشش کنی موفق می‌شوی. پس موفقیت نتیجه کوشش است»؛ «شما همه چیز را برای خودتان می‌خواهید. پس آدمی خودخواه هستید».

جهت = برای: «غذا منبع مناسبی جهت تأمین انرژی به حساب می‌آید»؛ «اگر به عنوان معیاری جهت سنجش و مقایسه از نفت استفاده کنیم...»؛ «هر چه حجم کار بیشتر باشد انرژی بیشتری

۲. همچنین نک به ص ۴۹.

۱. نک به آفا ۲، ص ۱۷۴.

جهت انجام آن لازم است».

ظرف = در مدتِ طَیّ، در طول: «ظرف ۵ تا ۱۰ سال آینده...»؛ «کسانی که زیر ۲۰ سال هستند، ظرفِ امروز و فردا در شمارِ جوانانی خواهند بود که باید برای اشتغال آنها چاره‌اساسی اندیشید»؛ «ظرفِ دو سه روز آینده این کار را انجام خواهیم داد».

چرا که = زیرا، زیرا که، برای اینکه: «ما ناگزیر از تأمین انرژی هستیم، چرا که انسان انرژی را برای هر نوع فعالیت به کار می‌برد». جمله‌ای که بعد از «چرا که» می‌آید در واقع جواب یک سؤال فرضی است: «نفت و گاز امروزی نمی‌توانند جوابگوی نیازهای نامحدود فردا باشند، (سؤال فرضی: چرا نمی‌توانند؟) چرا که این منابع دیر یا زود تمام می‌شوند».

دیر یا زود = در آینده‌ای نسبتاً نزدیک، در آینده‌ای نه چندان دور، سرانجام: «منابع نفتی دیر یا زود به اتمام خواهند رسید»؛ «بین دو کشور در حال جنگ دیر یا زود صلح برقرار می‌شود». در رابطه با = در زمینه، درباره، از لحاظ: «بشر در رابطه با انرژی ابتدائی هیچگونه کمبودی ندارد». این عبارت در گفته‌ها و نوشته‌های اخیر بسیار شنیده می‌شود که درست نیست، زیرا ترجمه واژه به واژه نادرستی از عبارت «inconnection with» در انگلیسی است. صورت صحیح‌تر آن «در ارتباط با» است. ولی، به هر حال، بهتر است از مترادفهای آن که در بالا آورده‌ایم استفاده شود: «بشر در زمینه / از لحاظ انرژی ابتدائی هیچگونه کمبودی ندارد».

بالعکس^۱ = برعکس، از آن طَرَف: «هر چه حجم کار بیشتر باشد، انرژی بیشتری برای انجام آن لازم است و بالعکس، هر چه انرژی بیشتر باشد کار بیشتری می‌توانیم انجام دهیم». هرگاه دو موضوع رابطه مستقیم با یکدیگر داشته باشند، یعنی یکی نتیجه دیگری باشد، و بخواهیم ترتیب این دو موضوع را عوض کنیم، یعنی دومی را قبل از اولی بیاوریم، از قید «بالعکس» استفاده می‌کنیم. مثلاً «ثروت و قدرت رابطه مستقیم با یکدیگر دارند: ثروت قدرت به وجود می‌آورد، و بالعکس، قدرت موجب ثروت می‌شود». اغلب جمله دوم حذف می‌شود و «بالعکس» به تنهایی معنی آن را

۱. تلفظ آن «بلعکس» و معادل «vice versa» در انگلیسی است.

می‌دهد: «آرامش عَصَبی موجب سلامتی است، و بالعکس»: «سلامتِ روان در نتیجهٔ سلامت جسم است، و بالعکس».

عَلیر غم^۱ = با وجود: «علیر غم ذخایر بزرگ نفتی می‌بایست از دیگر منابع طبیعی نیز غافل نمانیم»: «او علیر غم مشکلات گوناگون موفق شد مطالعات خود را در زمینهٔ کودکان کرولال به پایان رساند». بعد از «علیر غم» اسم یا مصدر و یا اسم مصدر می‌آید. این واژه بیشتر در نوشتار به کار می‌رود.

لَا یَزَال = بی‌پایان، پایان‌ناپذیر: «منابع نفتی لا یزال نیستند و دیر یا زود به اتمام خواهند رسید». این واژه بیشتر در نوشته‌های مذهبی دیده می‌شود: «خدای لا یزال» = خدایی که همیشه وجود خواهد داشت.

لَا یَنْفَکَ = جدایی‌ناپذیر، چیزی که نمی‌توان آنرا از چیز دیگری جدا کرد: «ماشین جزء لا ینفک زندگی امروز است»: «انرژی و کار دو مفهوم لا ینفک هستند».

لِذَا = بنابراین، از این رو: «نفت و گاز در آینده به پایان خواهند رسید، لذا می‌بایست از هم‌اکنون به فکر منابع انرژی دیگر باشیم». این واژه در نوشته‌های خوب کمتر به کار می‌رود.

پ – فعلها

به اِتمام رسیدن = به پایان رسیدن، تمام شدن: «ظرف ۵۰ سال آتی منابع نفت به اتمام می‌رسند». در پی چیزی بودن = در جستجوی چیزی بودن، دنبال چیزی گشتن: «باید در پی منابع دیگری از انرژی باشیم». «پاستور همواره در پی کشفِ علتِ بیماریها بود». به جای «بودن» می‌توان «گشتن» گذاشت. در محاوره، «در» حذف می‌شود. «شما در این زیرزمین تاریک پی چی می‌گردید / هستید؟» عَرَضه داشتن / کردن (به) = دادن، ارائه دادن: «طبیعت انرژی نامحدودی را به ما عرضه می‌دارد»: «این کتاب را به دوستان آن عَرَضه می‌کنم». این فعل بیشتر در زبان نوشتاری به کار می‌رود.

۱. تلفظ آن «عَلَاَرغم» است.

غافل ماندن (از) = بی‌خبر ماندن، بی‌اطلاع بودن: «لذا باید از دیگر منابع طبیعی غافل نمانیم» = نباید بی‌اطلاع باشیم.

قادر بودن = توانستن: «من قادر نیستم این سنگ بزرگ را بلند کنم»؛ «نفت قادر به تأمین همه نیازهای ما نیست» = نمی‌تواند همه نیازهای ما را تأمین کند.

ناگزیر بودن (از) = مجبور بودن، چاره نداشتن: «بشر ناگزیر است از تکنولوژی جدید استفاده کند»؛ «ما ناگزیر از تأمین انرژی هستیم» = مجبور هستیم و چاره‌ای جز این نداریم که انرژی را تأمین کنیم. بعد از «ناگزیر از» مصدر و یا اسم مصدر و یا اسمی که مفهوم فعل یا کار داشته باشد می‌آید: «ما ناگزیر از غذا خوردن هستیم».

ت - ساختهای نحوی

۱. می‌بایست در پی منابع دیگر بود.

«بایست»، «می‌بایست»، و «باید» تقریباً مترادف یکدیگرند و می‌توان آنها را به جای هم به کار برد. ولی در عین حال تفاوت‌های کوچکی با هم دارند: هر سه بر ضرورت و الزام دلالت می‌کنند، یعنی قبل از فعلی می‌آیند که انجام آن ضرورت دارد. اما دو صورت اول رسمی هستند و بیشتر در نوشته‌های اداری و ادبی به کار می‌روند، در حالی که «باید» در نوشتار و گفتار کاربرد فراوان دارد. علاوه بر این، اگر فعل اصلی حال التزامی باشد، «می‌بایست» به معنی الزامی در گذشته است که انجام نشده، در صورتی که «باید» به معنی الزام در آینده است. به این دو جمله توجه کنید:

«او می‌بایست برود» (ولی چرا نرفته است؟) «او باید برود» (البته خواهد رفت).^۱ در جمله «لذا می‌بایست از دیگر منابع طبیعی غافل نمانیم» منظور نویسنده الزام در آینده است، بنابراین جمله به صورت «باید از دیگر منابع طبیعی غافل نمانیم» صحیح‌تر است.

۲. اختراع چرخهای آبی و آسیابهای بادی و سلولهای خورشیدی همه تلاشی بوده است برای

۱. نک به آرفا ۳، ص ۶۲.

احاطه هرچه بیشتر بر انرژیهای طبیعی.

ساخت (هرچه... تر) یک عبارت وصفی است. یعنی نقش صفت را دارد. این گونه عبارتهای وصفی همیشه بعد از موصوف می آیند و، به سخن دیگر، صفت مقلوب نمی سازند: «بهبود هرچه بیشتر شرایط زندگی بستگی به گردش چرخهای اقتصادی دارد»؛ «استفاده هرچه زیادتز از نفت به معنی کاهش هرچه سریعتر ذخایر نفتی است».

۳. جمعیت کره زمین دائماً در حال افزایش است.

عبارت «در حال» که قبل از مصدر و یا اسم مصدر می آید، معنی «ناتمام بودن» را به فعل اضافه می کند. «فعل ناتمام» یعنی فعل یا کاری که انجام آن هنوز به پایان نرسیده. مثلاً، «او در حال نوشتن است» یعنی کار «نوشتن» هنوز تمام نشده است. اگر فاعل جاندار باشد، می توان واژه «مشغول» را به کار برد: «او مشغول نوشتن است». توجه کنید که در جمله بالا نمی توان گفت «مشغول افزایش»، زیرا «جمعیت» جاندار نیست. ولی می توان گفت «مردم مشغول کار هستند». صورت دیگری از فعل ناتمام به کمک فعل «داشتن» ساخته می شود^۱، که مخصوص زبان محاوره است: «او دارد می نویسد» = «او در حال نوشتن است». در محاوره هر دو صورت به کار می روند، ولی در نوشتار معمولاً صورت دوم دیده می شود.

۴. دیگر منابع طبیعی

در سبک نوشتاری گاهی صفت «دیگر» را قبل از موصوف می آورند، بخصوص وقتی که موصوف یک یا دو صفت دیگر هم داشته باشد: «منابع طبیعی دیگر — دیگر منابع طبیعی»؛ «بشر در حال حاضر قسمت اعظم نیازهای خود را از ذخایر نفت و دیگر سوختهای فسیلی تأمین می نماید»؛ «مشکلی که بشر همواره با آن روبرو بوده تبدیل این انرژی به دیگر صورتهای قابل استفاده آن است».

۱. نک به آفا ۲، ص ۷۶ و ۸۲.

* تمرین ۴۹

- جمله‌های زیر را با استفاده از «ناگزیر از» بازنویسی کنید.
۱. دولت مجبور است برای اشتغالِ هرچه بیشترِ جوانان برنامه‌ریزی کند.
 ۲. شما باید تمرینها را هرچه دقیقتر حل کنید.
 ۳. بشر اولیه چاره‌ای نداشت جز اینکه انرژی موردنیاز خود را از طریق غذا تأمین کند.
 ۴. زندگی امروز، مردم را مجبور کرده تا شبانه‌روز کار کنند.
 ۵. مشکل جوانان مسئولان کشور را وادار به اقدام هر چه سریعتر خواهد کرد.
 ۶. او به علت فقر و گرسنگی مجبور شده بود که به کارهای غیرقانونی دست بزند.
 ۷. پدر باید هزینه تحصیل فرزندان خود را تأمین نماید.
 ۸. بشر برای تأمین نیازهای بی‌شمار خود ناچار است به منابع دیگری از انرژی دست یابد.
 ۹. هر شهروند بناچار باید از قانون اطاعت کند.
 ۱۰. بعضی از حیوانات مجبورند سراسر زمستان را بخوابند.

* تمرین ۵۰

- جمله‌های زیر را با استفاده از «در حال/مشغول» بازنویسی کنید.
۱. بیمار را هنگامی که بیهوش بود، به اتاق عمل بردند.
 ۲. من داشتم غذا می‌خوردم که تلفن زنگ زد.
 ۳. هر وقت که او را می‌دیدم داشت چیزی می‌نوشت.
 ۴. خوشبختانه از میزان بیکاری روز به روز کاسته می‌شود.
 ۵. متأسفانه در بعضی از کشورها بر میزان مرگ و میر دائماً افزوده می‌شود.
 ۶. هواپیما هنگامی که بر روی شهر پرواز می‌کرد منفجر شد.
 ۷. کوه ریزش می‌کرد و در همان لحظات اتوبوسی از جاده پائین کوه عبور می‌کرد.

۸. ذخیره غذایی آنها دارد تمام می‌شود و آنها همچنان به کار ادامه می‌دهند.
۹. کودکان داشتند بازی و جست و خیز می‌کردند که یکی‌شان به زمین خورد و دستش شکست.
۱۰. مرحوم دکتر مُعین - مؤلف «فرهنگِ معین» - هنگامی که تدریس می‌کرد، سَکته کرد. روانش شاد.

* تمرین ۵۱

- هر یک از دو جمله زیر را با استفاده از «علیرغم» به صورت یک جمله بازنویسی کنید.
- مثال: او اگر چه پیر و ضعیف است. او همچنان به کار تدریس مشغول است.
- او علیرغم پیری و ضعف همچنان به کار تدریس مشغول است.
۱. باد شدیدی می‌وزید. ولی هواپیمای ما سر ساعت از زمین برخاست.
 ۲. من دیروز شدیداً خسته بودم. با این حال در سمینار «مسائل جوانان» شرکت کردم.
 ۳. غذا کم است. هر لحظه دهانهای جدیدی برای خوردن باز می‌شوند.
 ۴. منابع نفتی در حالِ کاهش هستند. بشر به مصرف بی‌رویه نفت ادامه می‌دهد.
 ۵. در برخی از کشورهای جهان سوم مردم گرسنه هستند. اما هر سال مقدار زیادی مواد غذایی نابود می‌شود.
 ۶. او کارش زیاد بود. اما درآمد کمی داشت.
 ۷. جمعیت کره زمین رو به افزایش است. زندگی بشر بر اثر پیشرفت علم و تکنولوژی روز به روز بهتر می‌شود.
 ۸. او نسبت به من دشمنی دارد. ولی من او را دوست دارم.
 ۹. کودکان نابینا هیچگونه کمبودی از نظر وسائل زندگی ندارند. آنها احساس خوشبختی نمی‌کنند.
 ۱۰. بعضی از افراد پول زیادی دارند. آنها سعادتمند نیستند.

باسخ پرسشهای زیر را به صورت جمله کامل بنویسید.

۱. آیا منابع انرژی فعلی می‌توانند نیازهای بشر فردا را تأمین کنند؟
۲. آیا انرژی نفتی همیشه در اختیار بشر خواهد بود؟
۳. بشر اولیه انرژی مورد نیاز خود را چگونه تأمین می‌کرد؟
۴. چرا نیاز مردم قرون وسطی به انرژی افزایش یافت؟
۵. آیا شرایط زندگی بشر روز به روز بهتر شده است یا بدتر؟
۶. چرخ آبی چگونه چرخشی است؟
۷. آسیای بادی در چه دوره‌ای اختراع شد؟
۸. انرژی که برای تصفیه ۲۰ کیلو شکر لازم است معادل انرژی چند کیلوگرم نفت است؟
۹. بشر امروز انرژی مورد نیاز خود را از چه راههایی تهیه می‌کند؟
۱۰. کدامیک از منابع انرژی نامحدود است؟
۱۱. انرژی خورشید بیشتر است یا انرژی منابع فُسیلی؟ به چه دلیل؟
۱۲. بشر چه مشکلی در ارتباط با انرژی دارد؟
۱۳. بشر انرژی را برای چه لازم دارد؟
۱۴. هدف از اختراع آسیای بادی و چرخ آبی چه بوده است؟
۱۵. آیا می‌توان انرژی و کار را دو مفهوم جدا از یکدیگر دانست؟

لبخند

خورشید بهتر است یا ماه؟

از شخصی پرسیدند خورشید بهتر است یا ماه؟

گفت: ماه بهتر است.

گفتند: چرا ماه بهتر است؟

گفت: چون ماه در شبها که همه جا تاریک است بیرون می‌آید. در صورتی که خورشید روزها

بیرون می‌آید که همه جا روشن است!

درس حساب

مادری که می‌خواست به بچه‌اش حساب یاد بدهد گفت: اگر توده تومان شکلات بخری،

بیست تومان شیرینی و چهل تومان هم پسته، روی هم چقدر می‌شود؟

بچه بلافاصله گفت: روی هم می‌شود صد و هفتاد تومان دیگر!

مادر با تعجب پرسید: چرا؟

بچه جواب داد: چون همه را می‌خورم و مریض می‌شوم و شما باید صد تومان دیگر هم پول

ویزیت دکتر بدهید!

روزنامه اطلاعات

روزنامه اطلاعات با بیش از ۶۰ سال سابقه انتشار قدیمترین روزنامه‌ای است که در حال حاضر منتشر می‌شود. نخستین شماره آن در سال ۱۳۰۴ شمسی به خانه‌ها راه یافت، و از آن تاریخ تاکنون به طور مرتب انتشار یافته است. این روزنامه به وسیله مؤسسه مطبوعاتی «اطلاعات» منتشر می‌گردد. روزنامه‌ایست سیاسی و اجتماعی. مطالب آن شامل اخبار، تفسیرهای سیاسی، مقالات سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی، گزارشهای مربوط به مسائل جامعه، تبلیغات و آگهی‌های تجارتي و غیره است. این روزنامه خوانندگان فراوانی در میان همه طبقات اجتماعی دارد. مؤسسه «اطلاعات»، علاوه بر این، سه مجله هفتگی به نامهای: اطلاعات جوانان، اطلاعات هفتگی، و دنیای ورزش، و نیز دو مجله ماهانه به نامهای: اطلاعات علمی، و اطلاعات اقتصادی و سیاسی منتشر می‌کند.

درس ۱۲

در محل مرکز آمار،

سمینار آموزشی طرح آمارگیری از معادن کشور آغاز به کار کرد*

سرویس اقتصادی - سمینار آموزشی طرح آمارگیری از معادن کشور صبح امروز در محل مرکز آمار ایران آغاز به کار کرد.

به گزارش روابط عمومی مرکز آمار ایران، در این سمینار که با شرکت بیش از ۳۰ نفر از کارشناسان و متخصصین مرکز آمار ایران و مسئولین اجرای طرح از سازمان برنامه و بودجه^۱ استان‌های کشور برگزار می‌شود، دستورالعمل‌ها، نحوه تکمیل پرسشنامه‌ها، کدگذاری، بازبینی و آموزش مراحل مختلف طرح مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در طرح آمارگیری از معادن کشور در سال جاری، معادن ۲۶ نوع از ۳۶ نوع مواد معدنی موجود در کشور سرشماری شده و بقیه معادن بصورت نمونه‌ای مورد آمارگیری قرار خواهند گرفت.

در این سرشماری اطلاعاتی پیرامون تولیدات، فروش، سرمایه‌گذاری، هزینه‌ها، امکانات و ماشین‌آلات معادن، مشخصات مصرف کنندگان مواد معدنی، مشخصات کارکنان معادن، وام و ارز مصرف شده و مشخصات دیگر جمع‌آوری خواهد شد. اطلاعات حاصله پس از تکمیل و بازبینی فنی به کمک کامپیوتر استخراج خواهد شد. لازم به توضیح است که این سمینار به مدت ۳ روز ادامه خواهد داشت.

*برگرفته از روزنامه «اطلاعات» شماره ۱۸۶۴۲، ۲۹ آذر ۱۳۶۷. 1. Planning and Budgeting Organization.

تحلیل متن

الف - واژه‌ها

آمارگیری: اسم مصدر ← آمار (اسم) + گیر (اسم فاعل کوتاه از مصدر «گرفتن») + ی (پسوند مصدری) = تعداد یا شماره چیزی را معین کردن، معمولاً چیزی که شماره آن زیاد باشد، مانند جمعیت، مدارس، شهرها، روستاها، و جز آن: «آمارگیری از معادن کشور شروع شد». «در سال ۱۳۳۵ آمارگیری از شهرها و روستاها به عمل آمد» = تعداد شهرها و روستاها مشخص شد.

پرسشنامه: اسم مرکب ← پرسش (اسم مصدر از مصدر «پرسیدن») + نامه (اسم) = ورقه‌ای که در آن سؤالات مربوط به چیزی آمده است: «پرسشنامه مربوط به سرشماری» = ورقه‌ای که در آن پرسشهایی مربوط به جنس، سن، میزان تحصیل، وضعیت ازدواج، تعداد فرزندان، و جز آن آمده است. واژه «نامه» به صورت پسوند با بسیاری از اسمها اسم مرکب می‌سازد، مانند روزنامه، قولنامه، عهدنامه، کارنامه، اجاره‌نامه، عقدنامه، و جز آن. «نامه» در این گونه ترکیبات به معنی «ورقه» است. «تکمیل پرسشنامه» = نوشتن جواب در مقابل هر سؤال.

جمع‌آوری: اسم مصدر ← جمع (اسم) + آور (اسم فاعل کوتاه از مصدر «آوردن») + ی (پسوند مصدری) = جمع کردن و فراهم آوردن اشیاء پراکنده: «جمع‌آوری کتابهای قدیمی کاریست مشکل ولی دارای ارزش فرهنگی»: «اطلاعات جمع‌آوری شده نشان می‌دهد که بیش از ۶۴٪ جمعیت کشور زیر ۲۵ سال هستند»; «در سرشماری معمولاً اطلاعات مربوط به زندگی افراد نیز جمع‌آوری می‌شود».

دَسْتُورِ الْعَمَلُ^۱: اسم مرکب ← دستور (اسم) + عَمَل (اسم) = دستورِ کار، راهنمایی در باره چگونگی انجام کار. این واژه معمولاً در نوشته‌های اداری به کار می‌رود: «دستورالعملی مربوط به سرشماری در روزنامه منتشر خواهد شد»؛ «در سمینار طرح آمارگیری از معادن، دستورالعمل‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرند».

رَوَاطِبِ عَمُومِی: اسم مرکب ← صفت و موصوف = بخشی از یک اداره که کارش ایجاد رابطه بین آن اداره و مردم است: «روابط عمومی مرکز آمار ایران»؛ «روابط عمومی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی».

سَرشُماری: اسم مصدر مرکب ← سر (اسم) + شُمَار (اسم فاعل کوتاه از مصدر «شمردن») + ی (پسوند مصدری) = شُمردن افراد یک شهر، جامعه، کشور، و جز آن. این واژه در مورد اشیاء نیز به کار می‌رود: «در طرح آمارگیری، مَعَادِن کشور سرشماری می‌شود» = تعداد معادن مُعَیَّن می‌شود.

سَرْمایه‌گذاری: اسم مصدر مرکب ← سرمایه (اسم) + گذار (اسم فاعل کوتاه از مصدر «گذارن») + ی (پسوند مصدری) = پول یا چیز قیمتی که برای کاری، معمولاً تجارت، صرف می‌شود: «مردم باید پول خود را در کارهای تولیدی سرمایه‌گذاری کنند»؛ «سرمایه‌گذاری دولت در کشاورزی در سال آینده بیش از سالهای گذشته است»؛ «دولت به زودی نحوه سرمایه‌گذاری در صنعت را مشخص خواهد کرد».

کارگُن: اسم فاعل مرکب ← کار (اسم) + کن (اسم فاعل کوتاه از مصدر «کردن») = فردی که در جایی و یا اداره‌ای کار می‌کند. این واژه معمولاً به صورت جمع به کار می‌رود: «کارکنان این اداره همگی به کار خود علاقه دارند»؛ «کارکنان معادن» = کسانی که در معدن کار می‌کنند: مَصْرَف‌کننده: اسم فاعل از مصدر مرکب «مصرف کردن» = کسی که مصرف می‌کند: «دستگاه‌های دولتی، مؤسسات مطبوعاتی، و دانش‌آموزان مصرف‌کنندگان اصلی کاغذ هستند».

۱. ترکیب فارسی - عربی، تلفظ آن: دَسْتُورُلْ عَمَلْ.

نمونه‌ای: صفت نسبی ← نمونه (اسم) + ی (پسوند نسبت) = چیزی که جنبه مثال و نمونه دارد: «معادن به صورت نمونه‌ای آمارگیری می‌شوند». یعنی از هر ماده معدنی فقط یک نمونه گرفته می‌شود. مثلاً ممکن است ۵۰ معدن آهن وجود داشته باشد که فقط یک معدن به عنوان نمونه و مثال به حساب می‌آید.

ب - واژه‌ها و عبارتهای اصطلاحی

جاری = چیزی که هنوز تمام نشده، چیزی که در جریان است. این صفت بیشتر در مورد سال، ماه، هفته به کار می‌رود، و معمولاً در نوشتار دیده می‌شود: «طرح آمارگیری از معادن کشور در سال جاری انجام خواهد شد»؛ «طی ماه جاری چندین بار زلزله روی داده است»؛ «سمینار آموزشی طرح آمارگیری در هفته جاری برگزار خواهد شد».

حاصله = به دست آمده: «اطلاعات حاصله»؛ «نتایج حاصله از سرشماری» = اطلاعات و یا نتیجه‌هایی که به دست آمده است. این واژه معمولاً در نوشته‌های اداری دیده می‌شود. لازم به توضیح است که... = توضیح، ضروری و لازم است؛ «لازم به توضیح است که اساس یادگیری زبان شنیدن و تکرار است».

پ - ساختهای نحوی

۱. مُتَخَصِّصِین مرکز آمار ایران و مسئولین اجرای طرح...

برخی از واژه‌های عربی با پسوند «-ین» (in-) جمع بسته می‌شوند: مُتَخَصِّص + ین ← متخصصین؛ مَسْئُول + ین ← مسئولین. این پسوند جمع مخصوص زبان عربی است، و از این رو هیچ واژه فارسی را نمی‌توان با آن جمع بست^۱. مثالهای دیگری از این جمع: مُعَلِّمِین، حاضرین، غایبین، مُخترعِین، مُخالِفِین، مؤمنین، مؤلفین، و جز آن. لازم به یادآوری است که تعداد این جمعها در فارسی زیاد نیست، و از سوی دیگر، همه این واژه‌ها را می‌توان با نشانه «ان» فارسی جمع بست: معلمان، حاضران، غایبان، مخترعان، مخالفان، مؤمنان، مؤلفان. در نوشته‌های خوب اغلب

۱. نک به آژفا ۱، ص ۵۰ و آژفا ۳، صفحات ۶ و ۵۶ و ۹۲.

این صورت دوم دیده می‌شود.

۲. در این سرشماری هزینه‌ها، امکانات و ماشین آلات معادن جمع‌آوری خواهد شد.

«آلات» جمع «آلت» به معنی «وسایل، ابزارها، قطعه‌ها» است. گاهی از این واژه برای جمع بستن اشیائی که گونه‌های مختلفی دارند استفاده می‌شود. مثلاً «ماشین آلات» = انواع ماشین‌ها، مانند کامیون، تراکتور، و یا هر نوع وسیله ماشینی؛ «چینی آلات» = انواع ظرفهائی که از چینی ساخته شده باشند، مانند کاسه، بشقاب، قوری، و جز آن. این نوع جمع، که فقط در مورد دو سه کلمه به کار می‌رود، در واقع یک صفت و موصوف مقلوب است: آلاتِ ماشین — ماشینِ آلات؛ آلاتِ چینی — چینیِ آلات.

لازم به یادآوری است که این جمع فقط در محاوره، و نیز گاهی در روزنامه‌ها دیده می‌شود و نباید آن را یکی از انواع جمع به حساب آورد.

۳. به گزارشِ روابط عمومی مرکز آمار ایران...

حرف اضافه «به» به معنی «بر طبق»، «بنابر» نیز هست: «به گزارشِ روابط عمومی» = بر طبقِ گزارش / بنابر گزارشِ روابط عمومی. واژه پس از آن همیشه مضاف است، یعنی به واژه دیگر اضافه می‌شود. به مثالهای زیر توجه کنید: «به دستورِ نخست‌وزیر، فردا همه ادارات دولتی تعطیل هستند؛ به گفته مقالات مسئول، اقدامات لازم جهت اشتغال جوانان به عمل خواهد آمد؛ به نوشته روزنامه‌ها، بنزین ارزان می‌شود؛ به قولِ سعدی: «تن آدمی شریف است به جانِ آدمیت — نه همین لباسِ زیباست نشانِ آدمیت» = بنا به گفته سعدی. «به» همچنین به آغاز واژه‌هائی مانند دلیل، علت، واسطه نیز اضافه می‌شود: «به دلیلِ سرمای شدید، مصرف نفت افزایش یافته است؛ «راه تهران — چالوس، به علتِ بارش برف سنگین، بسته شد؛ «او به واسطه بیماری نتوانست سرکار خود حاضر شود». این ساخت یک عبارت قیدی به حساب می‌آید.

۴. لازم به توضیح است که این سمینار به مدت ۳ روز ادامه خواهد داشت.

واژه «لازم» به معنی «ضروری، واجب، مورد نیاز» است که می‌تواند به صورت صفت به کار رود.

مثلاً، کاغذ و قلم از جمله وسایلی لازم برای نوشتن هستند. با فعل «داشتن» به معنی نیاز و احتیاج است: «من فعلاً کاغذ و قلم لازم ندارم، چون نمی‌توانم بنویسم» = نیاز ندارم. با فعل «بودن» به معنی ضرورت و الزام نیز هست، یعنی چیزی که ضروری است و یا کاری که باید انجام شود: «در زمستان لباس گرم لازم است»؛ «رفتن شما لازم است» = لازم است که بروید؛ «لازم نیست بروید» = نروید؛ «این کار لازم نیست» = نباید انجام شود.

معمولاً به منظور جلب توجه خواننده به یک موضوع مهم، از ساخت «لازم به... است که» استفاده می‌کنیم: «لازم به توضیح است که...» = توضیح این موضوع ضروری است؛ «لازم به تذکر است که برای رسیدن به هدف کوشش لازم است»؛ «لازم به یادآوری است که سمینار ساعت ۸ صبح فردا شروع به کار خواهد کرد».

* تمرین ۵۳

به پرسشهای زیر به صورت جمله کامل پاسخ دهید:

۱. موضوع سمینار چیست؟
۲. این سمینار در کجا تشکیل می‌شود؟
۳. چه کسانی در این سمینار شرکت دارند؟
۴. آمارگیری از معادن کی انجام می‌شود؟
۵. چه موضوعاتی در سمینار بررسی می‌شود؟
۶. نوع این سمینار چیست؟ سیاسی، علمی، مذهبی...؟
۷. مدت سمینار چقدر است؟
۸. در سرشماری از معادن چه نوع اطلاعاتی گردآوری خواهد شد؟
۹. به چه وسیله‌ای اطلاعات به دست آمده را استخراج می‌کنند؟
۱۰. خبر مربوط به سمینار از چه طریقی به روزنامه رسیده است؟

در متن زیر، جای بعضی از واژه‌ها خالی مانده است. واژه مناسب را از جدول پایان متن پیدا کنید و به جایش بگذارید.

من دشمن دوستانِ خویشم!*

من موجودی...^۱ و لاغر هستم که همه...^۲ دیده‌اید و به خوبی مرا...^۳ حتماً...^۴ هر چه...^۵ نامم را بدانید. اما...^۶ است ابتدا مختصری...^۷ من...^۸ و از کارهای من...^۹ شوید، یقین دارم...^{۱۰} بفهمید...^{۱۱} که هستم؟

اگر از من...^{۱۲}: جای تو...^{۱۳} است؟ خواهم...^{۱۴} معمولاً در هر جایی که...^{۱۵} از مردم در کنار هم هستند من...^{۱۶} هستم. در...^{۱۷} از خانه‌ها،...^{۱۸} اداره‌ها، در...^{۱۹} و خیابان، در اتوبوس و تاکسی و...^{۲۰} و در خیلی جاهای...^{۲۱}، من در...^{۲۲} مردم هستم. در خانه‌ها از من در...^{۲۳} پذیرائی و...^{۲۴} میز، در جعبه‌های قشنگ...^{۲۵} می‌کنند. بسیاری از...^{۲۶} مرا...^{۲۷} دوست...^{۲۸}. آنها از...^{۲۹} تا شب...^{۳۰} می‌کنند و مزد می‌گیرند، آنوقت...^{۳۱} را که با زحمت به...^{۳۲} آورده‌اند برای خریدن من...^{۳۳} می‌کنند.

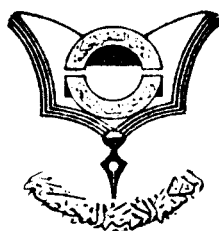
دوستان من، به من علاقه...^{۳۴} دارند و حتی...^{۳۵} روز هم نمی‌توانند...^{۳۶} مرا تحمل کنند. اما من با...^{۳۷}. آنها...^{۳۸} هستم و به آنها...^{۳۹} و زیان می‌رسانم. آنها به اندازه‌ای با من مهربان...^{۴۰} که وقتی به من...^{۴۱} مُرتباً بر من بوسه می‌زنند. اما من...^{۴۲} آنها را مسموم می‌کنم، لب و دندان و دهان و ریه آنها را...^{۴۳} و زرد و بدبو و...^{۴۴} می‌سازم. هر...^{۴۵} به من بیشتر علاقه داشته...^{۴۶} دشمنی من با او بیشتر خواهد...^{۴۷}

من هر سال...^{۴۸} نفر از دوستان خود را در دنیا به قتل می‌رسانم. پزشکان خوب...^{۴۹} که من قاتل مردم. آنها بارها نام مرا به عنوان یکی از...^{۵۰} سلامت انسانها اعلام کرده‌اند. اما...^{۵۱} می‌کنم که چرا...^{۵۲} بسیاری از مردم...^{۵۳} از من بر نمی‌دارند و مرا ترک نمی‌کنند.

* شماره‌ها مربوط به کلید این تمرین هستند.

با آنکه خود لباس سفید و...^{۵۴} بر تن دارم،...^{۵۵} را آلوده می‌کنم. هر جا که من...^{۵۶}، هوای آن...^{۵۷} کثیف می‌شود که...^{۵۸} به سُرُفه می‌افتند. من نه...^{۵۹} به دوستان خود زیان می‌رسانم...^{۶۰} کسانی را هم که با دوستان و...^{۶۱} من همکار و همنشین هستند...^{۶۲} می‌کنم. حتماً تا حالا مرا...^{۶۳}، بله...^{۶۴} حدس زده‌اید. من «سیگار» هستم.

کوچک، می‌شناسید، زودتر، مرا، بشنوید، باخبر، من، پرسید، درباره، می‌توانید، می‌خواهید، بهتر، بسیاری، قطار، روی، کجا، هم، میان، گفت، مغازه‌ها، مردم، عده‌ای، دیگر، کوچه، دارند، صبح، یک، بسیار، خرج، نگهداری، پولی، اتاق، کار، ضرر، بدن، سیاه، دست، خیلی، کس، دشمنان، هستند، دست، می‌رسند، دشمن، باشد، خراب، همه، دوری، چنان، درست، بلکه، تعجب، بازهم، ناراحت، هزاران، تنها، همه، علاقمندان، شناخته‌اید، تمیزی، باشم، همه‌جا، می‌دانند، بود.



روابط مصر و لیبی بهبود می‌یابد*^۲

تهران - واحد مرکزی خبر:^۳

یک روزنامه اردنی دیروز گزارش داد:^۴ انتظار می‌رود^۵ مقام‌های مصر و لیبی به زودی در قاهره ملاقات کنند، تا درباره نحوه بهبود روابط خود که حدود یازده سال است به سبب بی‌اعتمادی^۶ و تبلیغات خصمانه تیره شده بود، به گفتگو بپردازند.

به گزارش خبرگزاری^۷ امارات عربی متحده،^۸ روزنامه «الترای» نوشت: رهبر لیبی نیز ابراز تمایل کرده که با شرکت مصر در کنفرانس آینده سران^۹ عرب موافقت نماید.

امکان بهبود روابط هنگامی مطرح شد که رئیس سازمان آزادی بخش فلسطین^{۱۰}، به میانجی‌گری^{۱۱} بین این دو کشور پرداخت. این روزنامه نوشت: وی در ملاقات روز یکشنبه خود با رئیس جمهوری^{۱۲} مصر گفت: رهبر لیبی برای مبارک و مردم مصر احترام قائل^{۱۳} است. منابع سیاسی خاطر نشان ساختند، رهبر لیبی همچنین قول داده که مبارزه تبلیغاتی علیه^{۱۴} مصر را از سر نگیرد. این تبلیغات از چند ماه قبل قطع شده است.^{۱۵}

رئیس «ساف»^{۱۶} در سال جاری چندین بار از این دو کشور دیدن کرده،^{۱۷} تا روابط بین این دو همسایه را بهبود بخشد. این روزنامه نوشت: مصر از لیبی تقاضا خواهد کرد^{۱۸} اجازه دهد از حریم هوایی آن برای مسافرت از قاهره به تونس، الجزیره و مغرب استفاده کند. در حال حاضر، هواپیماهای مصری برای پرواز به این مقصدها، از مدیترانه عبور می‌کنند. مقامات قاهره اخیراً به هواپیماهای لیبی اجازه داده‌اند برای سوخت‌گیری^{۱۹} در مصر توقف نمایند.^{۲۰}

* روزنامه اطلاعات، شماره ۱۸۶۴۲، ۲۹ آذر ۱۳۶۷

توضیحات

۱. چاپ = نوشتن و تصویر کردن نوشته‌ها بر روی کاغذ به وسیله آلات و ابزار ماشینی: «چاپ این کتاب حدود ۶ ماه طول کشید»؛ «به نوشته یک روزنامه چاپ اردن» = روزنامه‌ای که در کشور اردن چاپ می‌شود؛ «عکس شما را در صفحه اول روزنامه چاپ کرده‌اند».
۲. بهبود یافتن = خوب شدن، بهتر شدن، عادی شدن: «روابط مصر و لیبی بهبود می‌یابد» = رابطه دو کشور دوستانه می‌شود؛ «بهبود وضع اقتصادی منوط به بالا رفتن میزان تولید است». در محاوره اغلب به صورت «بهبودی» (اسم مصدر) و به معنی «سلامت» به کار می‌رود: بیمار هنوز بهبودی کامل نیافته است؛ «بهبودی شما را از خداوند بزرگ خواهانم» = از خدا می‌خواهم که به شما سلامتی^۱ بدهد.
۳. واحد مرکزی خبر = Central News Agency (= Central Unit for News)
۴. گزارش دادن = اطلاع دادن، خبر دادن، شرح دادن: «روزنامه‌های عصر گزارش دادند که به زودی یک موافقت نامه اقتصادی بین دو کشور ایران و پاکستان به امضا خواهد رسید». واژه «گزارش» به تنهایی و به صورت یک اسم نیز به کار می‌رود^۲: «روزنامه‌ها گزارشهای مفصلی در این باره منتشر کردند»؛ «به گزارشی روزنامه‌های صبح، نخست‌وزیر از مناطق شمالی کشور با زدید می‌کند».
۵. انتظار رفتن = مورد انتظار بودن، احتمال داشتن: «انتظار می‌رود که ظرف دو سه روز آینده هوا چهار درجه گرمتر شود». به صورت گذشته استمراری نیز به کار می‌رود که معمولاً به معنی چیزی است که مسورد انتظار بوده ولی انجام نشده است: «هفته گذشته انتظار می‌رفت که هوا گرمتر شود» (= ولی گرمتر نشد). فعل پس از آن همیشه به صورت حال التزامی است. در محاوره عادی به کار نمی‌رود.
۶. بی‌اعتمادی: اسم مصدر = بی‌اعتماد (صفت منفی) + ی (پسوند مصدری) = نداشتن اعتماد، مطمئن نبودن: «روابط دوستانه دو کشور به علت بی‌اعتمادی نسبت به یکدیگر، تیره شده است»؛ «بی‌اعتمادی زندگی را مشکل می‌سازد»؛ «شما نباید نسبت به هر کس و هر چیز بی‌اعتماد باشید».

۲. نک به پانویس ص ۱۲۱.

۱. «سلامتی» صورت محاوره‌ای «سلامت» است.

۷. **خبرگزاری** = اداره یا دستگاهی که کارش جمع‌آوری خبر برای روزنامه، رادیو، و جز آن است. «خبرگزاری یونایتدپرس گزارش داد که زلزله‌ای به قدرت ۷/۲ ریشتر^۱ در ارمنستان روی داده است»؛ «به گزارش خبرگزاری تاس، این زلزله ساعت چهارویست و دو دقیقه بامداد اتفاق افتاد».

۸. **امارات عربی متّحده** (United Arab Emirates)

۹. **سَر** = قسمت بالای بدن. مجازاً به معنی رئیس، بالاترین مقام سیاسی. در معنی اوّل همیشه با «ها» جمع بسته می‌شود، ولی در معنی دوم همیشه به صورت جمع با «ان» به کار می‌رود و نه بصورت مفرد: «سران ۹ کشور عربی در کنفرانس شرکت دارند»؛ «خبرگزاری رویترز گزارش می‌دهد که کنفرانس سران شرق و غرب در آینده نزدیک تشکیل می‌شود». در بسیاری از ترکیبات دیده می‌شود، مانند سرباز، سرکرده = رئیس، فرمانده؛ سرباسیان = رئیس پاسبانها؛ سردسته = رئیس گروه؛ سرکارگر؛ و جز آن.

۱۰. **سازمان آزادی بخشی فلسطین** (Palestine Liberation organization)

۱۱. **میانجی‌گری**: اسم مصدر سه میانجی (صفت) + گری (پسوند مصدری) = به وجود آوردن صلح و دوستی بین کسانی که جنگ و دعوا دارند، آشتی دادن دو نفر که در حالت قهر هستند، وساطت کردن: «با میانجی‌گری من، دعوی او با برادرش به پایان رسید»؛ «ساف، بین مصر و لیبی میانجی‌گری کرده است». پسوند «گری» با تعدادی از صفت‌هایی که آخر آنها «ی» است اسم مصدر می‌سازد، مانند وحشی‌گری؛ لایبالی‌گری؛ صوفی‌گری.

میانجی = کسی که بین دو نفر صلح و آشتی به وجود می‌آورد: «سازمان ملل متحد معمولاً نقش میانجی را بین کشورها ایفا می‌کند».

۱۲. **رئیس جمهوری**: اسم مرکب (ترکیب اضافی) = بالاترین مقام سیاسی و اداری در یک حکومت جمهوری: «رئیس جمهوری پاکستان در یک حادثه هوایی به قتل رسید»؛ «رئیس جمهوری فرانسه از شوروی دیدن می‌کند». این ترکیب معمولاً به صورت «رئیس جمهور» به کار می‌رود: «رئیس جمهور آمریکا به لیبی هشدار داد»؛ «رئیس جمهور رومانی برای یک دیدار سه روزه به چین رفت».

۱۳. **قائل بودن** = اعتقاد داشتن، قبول داشتن: «من به وجود خدا قائل هستم» = معتقد هستم؛ «او احترام زیادی برای استادش قائل است»؛ «مردم برای دانشمندان ارزش فراوان قائلند».

۱۴. **عَلِیْهِ** = برضد، به ضرر، به زیان: «به من قول بدهید که کاری علیه من انجام نخواهید داد» = کاری نخواهید کرد که به زیان من باشد؛ «در ماه‌های اخیر اقدامات وسیعی از طرف دولت علیه قاچاقچیان صورت

۱. واحد اندازه‌گیری زلزله. تلفظ آن «Rishter»

گرفته است». متضاد آن «به نفع، به سود».

۱۵. **قطع کردن** = بُردن، ادامه ندادن: «درختهای خشک را قطع می‌کنند» = می‌برند؛ «دکتر بای چپ او را قطع کرد»؛ «من دوستی خود را با او قطع کردم» = مُتَوَقَّف کردم، دیگر با او دوست نیستم؛ «دو کشور مدتی است که تبلیغات علیه یکدیگر را قطع کرده‌اند» = به تبلیغات علیه یکدیگر ادامه نمی‌دهند.

۱۶. «ساف» = سازمان آزادی بخش فلسطین.

۱۷. **دیدن کردن** (از)، بازدید کردن، به دیدن کسی یا به تماشای جایی رفتن. «به گزارش واحد مرکزی خبر، امروز رئیس جمهور از کارخانه هواپیماسازی دیدن کرد». «ماه آینده وزیر امور خارجه ایران از هندوستان دیدن خواهد کرد». این تنها فعلی است که از دو مصدر ساخته شده و معمولاً در روزنامه‌ها و نوشته‌های رسمی دیده می‌شود.

۱۸. **تقاضا کردن** = خواستن، خواهش کردن، درخواست کردن: «او از من تقاضا کرد مقداری پول به او بدهم» = خواهش کرد، خواست؛ «پسر من از دختر آقای ایزدی تقاضا کرده است با او ازدواج کند» = خواهش کرده است، درخواست کرده است. با فعل «داشتن» نیز به کار می‌رود: «تقاضا دارم با مرخصی من موافقت فرمائید». به صورت مضاف نیز به کار می‌رود: «او از من تقاضای مقداری پول کرد»؛ «پسر من از دختر او تقاضای ازدواج کرده است»؛ «من تقاضای مرخصی دارم»؛ «تقاضای شما چیست؟».

۱۹. **سوخت گیری**: اسم مصدر = ریختن بنزین در مخزن هواپیما، ماشین، کشتی، قطار، و جز آن: «هواپیماهای جنگی می‌توانند در هوا سوخت گیری کنند»؛ «هواپیمای ما برای سوخت گیری حدود نیم ساعت در فرودگاه تهران توقف کرد»؛ «کشتی برای سوخت گیری به بندر آمد».

۲۰. **تَوَقُّف کردن/ نمودن** = ماندن، ایستادن: «وزیر معادن در سفر خود به ژاپن، یک روز در هند توقف خواهد کرد تا با مقامات آن کشور به مذاکره بپردازد». «توقف» به صورت یک اسم و به طور مستقل نیز به کار می‌رود: «توقف من در آن شهر چند ماه به طول انجامید»؛ «توقف ممنوع!».

* تمرین ۵۵

پاسخ پرسشهای زیر را بنویسید.

۱. آیا هواپیماهای لیبی می‌توانند به قاهره بروند؟

۲. مصر از لیبی چه تقاضائی دارد؟

۳. چرا روابط مصر و لیبی تیره شده است؟
۴. چرا مقامهای مصری و لیبیائی می‌خواهند با یکدیگر ملاقات کنند؟
۵. آیا ملاقات مقامهای دو کشور حتمی است؟ به چه دلیل؟
۶. خبر بهبود روابط دو کشور چگونه منتشر شده است؟
۷. از کجا می‌فهمیم که میانه‌رهر لیبی با رهبر مصر بهبود یافته است؟
۸. رهبر لیبی چه قولی به مصر داده است؟
۹. نقشی «ساف» در بهبود روابط دو کشور چیست؟
۱۰. رئیس «ساف» در ملاقات خود با رئیس جمهور مصر چه موضوعی را به وی گفته است؟
۱۱. آیا درحال حاضر تبلیغات خصمانه علیه مصر همچنان ادامه دارد؟
۱۲. هواپیماهای مصر درحال حاضر چگونه خود را به کشور مغرب می‌رسانند؟
۱۳. خبر روزنامه «الرأی» چیست؟
۱۴. خبر این روزنامه را چه منبعی گزارش کرده است؟
۱۵. روزنامه «اطلاعات»، خبر مربوط به ملاقات سران مصر و لیبی را از کجا به دست آورده است؟

نهمین اجلاس سران کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس در بحرین گشایش یافت^۱

● تهران — واحد مرکزی خبر: نهمین اجلاس سران کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس دیشب کار خود را در منامه پایتخت بحرین آغاز کرد.

به گزارش فرانس پرس از منامه، مقامات بحرین تدابیر امنیتی^۲ شدیدی تدارک دیده‌اند^۳ و رفت و آمد^۴ هوایی کشور را به منظور تسهیل ورود امرای خلیج فارس ممنوع کرده‌اند.^۵ قرار است علاوه بر پادشاه عربستان، امیر کویت، امیر قطر، امیر امارات و سلطان عمان در این اجلاس شرکت کنند. دبیر کل^۶ شورای همکاری خلیج فارس روز گذشته اعلام کرد: این اجلاس که پس از برقراری^۷ آتش‌بس^۸ جنگ ایران و عراق برای نخستین بار تشکیل می‌شود، در چهار جلسه برگزار خواهد شد و روز پنجشنبه به پایان می‌رسد. سران کشورهای شورای همکاری خلیج فارس دیروز قبل از گشایش اجلاس برای تعیین موضوع مورد بحث با یکدیگر دیدار کردند.

امیر امارات در مصاحبه با خبرگزاری «الخلیج» با اشاره به اهمیت نقش شورای همکاری خلیج فارس در نزدیک کردن مواضع ایران و عراق، شکستن بن‌بست^۹ مذاکرات صلح ایران و عراق را مورد تاکید قرار داد.

براساس اطلاعات رسیده از دفتر شورای همکاری خلیج فارس، رهبران شیخ نشین‌های^{۱۰} خلیج فارس علاوه بر این، وضعیت منطقه، گامهای صلح «ساف» پس از اعلام تشکیل کشور فلسطین و نیز بحران لبنان و همکاری^{۱۱} های چند جانبه^{۱۲} را بررسی خواهند کرد.

براساس گزارش فرانس پرس، وزرای نفت شش کشور خلیج فارس نیز قرار بود دیروز در منامه تشکیل جلسه دهند.

توضیحات

۱. **گشایش:** اسم مصدر ← گشای (ستاک حال از مصدر «گشودن») + ش (پسوند مصدری) = **اِفْتِتاح**، شروع: «وزرای نفت کشورهای عضو اوپک قبل از گشایش کنفرانس اوپک وارد تهران شدند» = قبل از افتتاح، قبل از شروع اولین جلسه. مجازاً به معنی «راه حل»: «گشایش این مشکل کار چندان آسانی نیست» = حل کردن، باز کردن مشکل: «امیدوارم در دو سه روز آینده گشایشی در این کار به وجود آید» = مشکل حل شود، راه حلی برای این کار پیدا شود.

گشایش یافتن = افتتاح شدن کنفرانس، سمینار، شورا، جلسه، و جز آن: «دیروز اولین جلسه سازمان ملل گشایش یافت». این فعل مخصوص نثرهای اداری و روزنامه‌ای است. در محاوره «افتتاح شدن» به کار می‌رود.

۲. **امنیتی:** صفت نسبی = مربوط به امنیت: «تدابیر امنیتی» = اقداماتی که برای حفظ امنیت انجام می‌شود: «قبل از ورود رئیس جمهور تدابیر امنیتی شدیدی به عمل آمده بود». «مقامهای امنیتی» = کسانی که مسئول حفظ امنیت هستند، مثلاً، پلیس: «مقامهای امنیتی گفتند به منظور حفظ جان میهمانان خارجی تدابیر امنیتی جدیدی تدارک دیده شده است».

۳. **تدارک دیدن** = فراهم کردن، آماده کردن، تهیه کردن: «دیروز به دیدار یکی از دوستانم رفتم. ناهار مفصلی تدارک دیده بود. با هم ناهار خوردیم».

۴. **رفت و آمد:** اسم مرکب^۱ = رفتن و آمدن: «رفت و آمد هوایی» = رفتن و آمدن هواپیماها؛ «سالها بین من و او رفت و آمدی نبود» = نه من به دیدن او می‌رفتم و نه او به دیدن من می‌آمد. این واژه می‌تواند به صورت «آمد و رفت» به کار رود: «در چند ماه اخیر، آمد و رفت‌هایی (رفت و آمدهایی) بین سران دو کشور صورت گرفته است».

۵. **ممنوع:** صفت = منع شده، کار یا چیزی که نباید انجام داد: «ورود ممنوع!» = نباید وارد شوید؛ «سیگار کشیدن ممنوع» = نباید سیگار بکشید؛ «پارکینگ اکیداً ممنوع» = به هیچ وجه نباید ماشین را پارک کنید؛ «در کشورهای اسلامی، مشروب الکلی از چیزهای ممنوع به شمار می‌رود». **ممنوع کردن** منع کردن: «پلیس

۱. نک به ص ۱۸۱.

رفت و آمد اتومبیلها را در این خیابان ممنوع کرده است». «حال بیمار بُحرانی است و دکتر ملاقات با او را ممنوع کرده» = نباید کسی با او ملاقات کند.

۶. **دبیر کُلْ**: اسم مرکب ← صفت و موصوف = بالاترین مقام اجرائی یک سازمان، شورا، انجمن، اتحادیه، و جز آن: «دبیر کُلْ سازمان ملل امروز به پاریس رفت»؛ «دبیر کُلْ شورای همکاری خلیج فارس». واژه «کُلْ» به معنی «همه، تمام» یا بعضی از اسمها یا صفتها عنوان شغل یا مقام دولتی را می‌سازد. مثلاً، مُدیر کُلْ، رئیس کُلْ، دادستان کُلْ؛ «مدیر کُلْ سیاسی وزارت امور خارجه»؛ «رئیس کُلْ شهر بانی»؛ «دادستان کُلْ کشور». ۷. **برقراری**: اسم مصدر = برقرار شدن، برپا شدن، ایجاد شدن، پدید آمدن: «برقراری آتش بس» = به وجود آمدن آتش بس؛ «از زمان برقراری صلح، رفت و آمد بین دو کشور برقرار شده است».

۸. **آتش بس**: اسم مرکب ← آتش بس (است) = تَوَقَّف جنگ: «پس از چند سال جنگ، سرانجام دو کشور آتش بس را پذیرفتند»؛ «پذیرش آتش بس به معنی پایان جنگ است»؛ «سال گذشته بین دو کشور آتش بس برقرار گردید».

۹. **بُن بَسْت**: صفت مرکب ← بُن (اسم) + بَسْت (اسم مفعول کوتاه) = راهی که پایانش بسته باشد: «کوچه بن بست» = کوچه‌ای که پایانش بسته است. مجازاً به معنی «مانع، گرفتگی»؛ «مذاکرات به بن بست کشیده شده است» = به مانع برخورد کرده، بدون نتیجه متوقف شده است؛ «دبیر کُلْ سازمان ملل سعی می‌کند مذاکرات صلح را از بن بست خارج کند» = بن بست را رفع کند؛ «این بن بست طولانی در گفتگوهای صلح باید شکسته شود» = باید برطرف شود و گفتگوها دوباره از سر گرفته شود.

۱۰. **شیخ‌نشین**: اسم مرکب = جایی که «شیخ»، می‌نشیند. مجازاً به معنی کشور یا حکومتی است که رئیس آن یک شیخ عرب است؛ سلطان‌نشین = کشوری که حاکم آن یک «سلطان» است؛ امیرنشین = کشوری که رئیس آن یک «امیر» است.

۱۱. **همکاری**: اسم مصدر ← همکاری + ی (پسوند مصدری) = کمک، با یکدیگر کار کردن، شرکت کردن در کاری: «از همکاری شما متشکرم»؛ «همکاری او برای من بسیار با ارزش بود». **همکاری کردن** = به یکدیگر کمک کردن، شرکت در کار یکدیگر کردن: «مردم باید در امور کشور با دولت همکاری کنند»؛

۱۲. **چند جانبه**: صفت نسبی^۱ = دارای چند جانب یا طرف: «بین شوروی و آمریکا همکاریهای علمی دو جانبه وجود دارد»؛ «بین کشورهای اروپائی همکاری اقتصادی چند جانبه دیده می‌شود»؛ «گفتگوهای چند جانبه بین کشورهای عرب در جریان است».

* تمرین ۵۶

باسخ سئوالات زیر را به صورت جمله کامل بنویسید.

۱. اعضاء شورای همکاری خلیج فارس به چه منظور قبل از افتتاح اجلاس با یکدیگر ملاقات کردند؟
۲. نهمین اجلاس این شورا با شرکت چه کشورهایی تشکیل می‌شود؟
۳. چرا رفت و آمدهای هوایی در بحرین ممنوع شده است؟
۴. دبیر کل این شورا چه چیزی را اعلام کرد؟
۵. آیا این شورا پس از برقراری آتش‌بس بین ایران و عراق اجلاس دیگری هم داشته است؟
۶. موضوعهای مورد بحث این اجلاس چه هستند؟
۷. آیا وزرای نفت کشورهای خلیج فارس هم تشکیل جلسه داده‌اند؟
۸. چه مقامی با خبرگزاری «الخلیج» مصاحبه کرده است، و چه گفته است؟
۹. این شورا در کدام کشور تشکیل شده است؟
۱۰. آیا این شورا درباره «سازمان آزادی‌بخش فلسطین» هم کاری انجام خواهد داد؟
۱۱. این شورا همکاریهای چند جانبه بین چه کشورهایی را بررسی خواهد کرد؟
۱۲. آیا دو کشور ایران و عراق هنوز در جنگ هستند؟
۱۳. خبر مربوط به نهمین اجلاس این شورا را روزنامه اطلاعات از چه دستگاهی گرفته است؟
۱۴. نقش این شورا در ارتباط با چه مسئله‌ای اهمیت دارد؟
۱۵. چه مقامهایی در این اجلاس شرکت دارند؟

(انشاء)

* تمرین ۵۷

موضوع انشاء: درباره نفت و اهمیت آن در زندگی امروز بشر هر چه می‌دانید بنویسید.

* در جریان دیدار از پکن

«گاندی» خواستار^۱ «آغازی نو» در روابط چین و هند شد

تهران - خبرگزاری جمهوری اسلامی:

نخست‌وزیر هند، اولین رهبر این کشور که در طول ۳۴ سال گذشته از چین دیدار می‌کند، دیروز در بدو^۲ ورود به پکن خواستار «آغازی نو» در روابط دو کشور شد و قول داد که منازعات دیرپای^۳ دو کشور به طریقی صلح جویانه^۴ حل و فصل شود. گزارش یونایتدپرس به نقل^۵ از «شین هوا»، خبرگزاری رسمی چین حاکیست؛ گاندی به مدت چندین ساعت با نخست‌وزیر چین در مورد مسائل مختلف مورد علاقه دو کشور مذاکره کرد و روی این نکته که اختلافات دو طرف بر سر مرزهای مشترک دو کشور همچنان آزار دهنده^۶ ترین مسئله در روابط چین و هند است، توافق کردند^۷. نخست‌وزیران چین و هند متعهد شدند^۸ که برای حل و فصل صلح جویانه این منازعه کوشش کنند.

بنابراین گزارش، نخست‌وزیر چین گفت: در عین حال که مشکل مرزهای دو کشور مانعی در راه بهبود روابط چین و هند است، دو کشور دیگر نباید به هیچ برخورد مسلحانه^۹ دیگری متوسل شوند.^{۱۱}

شایان^{۱۲} ذکر است، از سال ۱۹۸۱ تاکنون هشت دور گفتگوهای مرزی بین چین و هند بی نتیجه مانده است و هر دو کشور در طول مرز ۴۵۰۰ کیلومتری خود نیروهای نظامی متمرکز کرده‌اند.^{۱۳}

توضیحات

۱. خواستار: صفت فاعلی^۱ = خواهند، کسی که چیزی را می‌خواهد: «مردم خواستار دوستی و رفاقت با یکدیگر هستند»؛ «سلامت و موفقیت شما را از خداوند بزرگ خواستارم» = می‌خواهم. این واژه بیشتر در زبان نوشتاری به کار می‌رود. با فعل «شدن» نیز به کار می‌رود.
۲. بدو = آغاز، ابتدا: «سفیر بنگلادش در بدو ورودش به تهران با خبرنگاران مصاحبه کرد». این واژه بیشتر در زبان نوشتاری به کار می‌رود.
۳. دیرپای: صفت مرکب = دیر (صفت) + پای (اسم فاعل کوتاه از مصدر «پاییدن») = دارای سابقه طولانی، قدیمی. مخصوص زبان ادبی است.
۴. صلح‌جویانه: صفت / قید مرکب = صلح‌جوی (اسم فاعل کوتاه) + آنه^۲ = خواستار صلح، خواهان صلح: «رهبران دو کشور برخورد صلح‌جویانه‌ای با یکدیگر داشتند». «دعواها را می‌توان به روشی صلح‌جویانه حل و فصل کرد». این واژه مخصوص زبان روزنامه است. مترادف آن «مُسالَمَت آمیز».
۵. به نقل از = بازگو شده از (منبعی دیگر)، تکرار شده از... این عبارت هنگامی به کار می‌رود که بخواهیم منبع خبر یا موضوع گفته شده را بیان کنیم. مثلاً، «روزنامه اطلاعات به نقل از روزنامه کیهان نوشت که سه زودی کنفرانس صلح تشکیل می‌شود». یعنی، خبر تشکیل کنفرانس صلح را روزنامه اطلاعات از روزنامه کیهان گرفته است. به سخن دیگر، منبع خبر روزنامه کیهان است؛ «لغت نامه دهخدا معنی بعضی از واژه‌ها را به نقل از فرهنگ معین آورده است». این عبارت فقط در روزنامه‌ها و متون علمی دیده می‌شود.
۶. حاکی = بازگو کننده، دلالت کننده، نشان دهنده. «ابر سیاه حاکی از باران است» = نشان می‌دهد که به زودی باران خواهد بارید؛ «خنده‌های شما حاکی از خوشحالی است» = بازگو کننده خوشحالی شماست. قبل و بعد از عبارت «حاکی از» همیشه دو اسم می‌آید: «گریه حاکی از اندوه است»؛ «گریه حاکی از آن است که شما اندوهگین هستید». ولی به صورت فعل مرکب «حاکی بودن» حرف اضافه «از» حذف می‌شود و نیز پس از آن یک فعل یا یک جمله کامل می‌آید: «گزارش خبر گزاریه‌ها حاکی است که دو نخست‌وزیر چندین ساعت با یکدیگر مذاکره کرده‌اند» = گزارش نشان می‌دهد که... این ساخت مخصوص زبان روزنامه است.
۷. آزار دهنده: اسم فاعل = چیزی که موجب آزار و ناراحتی است، ناراحت کننده: «حرفهای او برای من

۲. نک به آفا ۳ ص ۴۵.

۱. نک به ص ۸۴.

آزار دهنده بود» = مرا ناراحت می کرد؛ «بیکاری یک مسئله آزار دهنده برای جوانان است» = جوانان را آذیت می کند؛ «مرز مشترک گاهی به صورت یک مشکل آزار دهنده در می آید» = باعث ناراحتی و آزار دو کشور می شود؛ «سرمایه خردگی یک بیماری کشنده نیست ولی آزار دهنده است».

۸. **توافق کردن** = با یکدیگر موافقت کردن، حرف یکدیگر را قبول کردن: «دو کشور روی مسئله مرزهای مشترک هنوز توافق نکرده اند» به صورت اسم نیز به کار می رود: «توافق با او برای من بسیار مشکل است، زیرا او آدمی خودخواه و لجوج است»؛ «این نکته که اختلافات مرزی به روابط چین و هند صدمه می زند، مورد توافق دو طرف است».

۹. **متعهد شدن** = انجام کاری را قبول کردن، قول دادن جهت انجام کاری: «من متعهد شده ام که هر ماه مبلغی به او کمک کنم» = قبول کرده ام که همراه مقداری پول به او بدهم؛ «تو باید متعهد بشوی که دیگر با آدمهای نادرست معاشرت نکنی» = قول بدهی؛ «نخست وزیران دو کشور متعهد شدند که اختلاف مرزی را به طور مسالمت آمیز حل و فصل کنند».

۱۰. **مسئله خانه: صفت - مُسَلِّح (صفت) + آنه (پسوند)** = همراه با اسلحه، توأم با خشونت و جنگ: «دو کشور تاکنون چندین بار برخورد مسلحانه داشته اند» = با یکدیگر جنگ کرده اند. «باید سعی کرد تا آنجا که ممکن است جلو برخوردهای مسلحانه گرفته شود».

۱۱. **متوسل شدن (به)** = دست زدن به، رو آوردن به: «او برای رسیدن به هدف به هر کاری متوسل می شود» = دست به هرکاری می زند، هر کاری را چه خوب و چه بد انجام می دهد؛ «مردم در اختلافات خود باید به قانون متوسل شوند نه به زور»؛ «کشورها در دعوای خود نباید به برخورد مسلحانه متوسل شوند».

۱۲. **شایان: صفت = شایسته، قابل: «شایان ذکر است که...» = لازم است گفته شود که...، این مطلب جالب توجه است که...، این موضوع قابل گفتن است که... این واژه که مخصوص زبان نوشتاری است، همیشه به صورت مضاف به کار می رود: «این موضوع شایان توجه است که بیش از ۶۴٪ از مردم ایران زیر ۲۵ سال هستند»؛ «شایان ذکر است که دو کشور هند و چین ۴۵۰۰ کیلومتر مرز مشترک دارند»؛ «شایان دقت است که برخوردهای مسلحانه تاکنون هیچ نتیجه ای به بار نیاورده است».**

۱۳. **متمرکز کردن** = جمع کردن در یک جا: «دو کشور نیروهای خود را در طول مرز متمرکز کرده اند» = سربازان خود را در پشت مرز جمع کرده اند.

* تمرین ۵۸

هر یک از دو جمله زیر را با استفاده از «حاکي از» و «حاکيست که / حاکي از آنست که» به صورت یک جمله بازنویسی کنید.

مثال: او چاق است. او پُرخور است.

چاقی او حاکي از پُرخوری اوست.

چاقی او حاکيست که غذا زیاد می‌خورد / چاقی او حاکي از آنست که غذا زیاد می‌خورد.

۱. من خسته هستم. من زیاد کار کرده‌ام.

۲. زمینها تر هستند. مثل اینکه دیشب باران باریده است.

۳. رفتار این بچه خوب است. این بچه تربیتِ خوب دارد.

۴. شما موفق هستید. شما تلاش و کوشش بسیار کرده‌اید.

۵. او اشتها ندارد. بی‌اشتهائی نشانهٔ بیماریست.

۶. رنگ شما پریده بود. پریدگی رنگ دلیل برترس است.

۷. خبرگزاریها گزارش دادند. بین دو کشور روابط مسالمت‌آمیز وجود دارد.

۸. روزنامه‌ها نوشتند که نخست‌وزیر هند به پکن وارد شد.

۹. نخست‌وزیر هند به چین رفت. روابط دو کشور بهبود یافته است.

۱۰. نیروهای دو کشور در پشت مرزهای مشترک متمرکز شده‌اند. بین دو کشور خطر جنگ

احساس می‌شود.

* تمرین ۵۹

پاسخ پرسشهای زیر را به صورت جمله کامل بنویسید.

۱. نخست‌وزیر هند در جریان دیدار خود از چین چه چیزی را خواسته است؟

۲. آیا روابط هند و چین تا کنون دوستانه بوده است؟

۳. آیا پس از این دیدار، خطر جنگ بین دو کشور وجود دارد؟ چرا؟
۴. اختلاف دو کشور بر سر چیست؟
۵. «منازعات دیرپای» یعنی چه؟
۶. نخست وزیران دو کشور چه چیزی را متعهد شده‌اند؟
۷. آیا قبل از این، دو کشور درباره مرزهای مشترک با یکدیگر مذاکره کرده‌اند؟
۸. خبر مربوط به مذاکره چندین ساعته دو نخست‌وزیر را چه منبعی منتشر کرده است؟
۹. چرا تا کنون روابط بین دو کشور بهبود نیافته است؟
۱۰. روزنامه اطلاعات خبر دیدار نخست‌وزیر هند از پکن را چگونه به دست آورده است؟

پرستوها

در اوایل بهار که هوا لطافت خود را باز می‌یابد، درختان و بوته‌ها جامه سبز می‌پوشند و درختان میوه شکوفه بر سر می‌آورند. پرستوها، این پرندگان مهربان و دوست داشتنی، از سفر دور و دراز خود باز می‌گردند.

نخستین کار این مسافران تازه وارد این است که لانه‌های سال گذشته خود را پیدا کنند، و آن را اگر آسیب دیده باشد تعمیر کنند، و اگر خراب شده باشد از نو بسازند. پرستوهای جوان هم که سال گذشته را در لانه پدر و مادر خود به سر برده‌اند، اکنون باید بکوشند تا لانه‌ای برای خود بسازند. آنها بی‌آنکه از مادر و پدر خود چیزی آموخته باشند برای خود لانه می‌سازند.

وقتی که کار ساختن لانه به پایان رسید پرستوهای ماده تخم می‌گذارند. هر پرستوی ماده چهار تا شش تخم سفید رنگ می‌گذارد و مدت دوازده روز روی آنها می‌خوابد. وقتی که جوجه‌ها

از تخم بیرون آمدند پدر و مادر مدّت سه هفته از آنها مواظبت می‌کنند. پس از آن جوجه‌ها به دنبال پدر و مادر پرواز می‌کنند، و روش شکار کردن را از آنها می‌آموزند.

مهر مادری پرستوها در میان جانورانِ دیگر نظیر ندارد. پرستوهائی دیده شده‌اند که وقتی لانه‌شان در آتش می‌سوخته، بی‌پروا خود را به درون آتش انداخته‌اند تا جوجه‌های خود را نجات بدهند.

* تمرین ۶۰

- برای هر یک از جوابهای زیر، یک سؤال بنویسید.
۱. پرستوها در بهار از سفر برمی‌گردند.
 ۲. اولین کاری که پرستوها انجام می‌دهند، تعمیر لانه‌های سال گذشته است.
 ۳. خیر، پرستوهای جوان لانه ساختن را از پدر و مادر خود یاد نمی‌گیرند.
 ۴. پرستوهای جوان سال گذشته را در لانه پدر و مادر خود گذرانده‌اند؟
 ۵. پرستوی ماده معمولاً ۴ تا ۶ تخم می‌گذارد.
 ۶. جوجه‌ها پس از دوازده روز از تخم بیرون می‌آیند.
 ۷. قبل از پرواز، پدر و مادر به جوجه‌ها غذا می‌دهند.
 ۸. جوجه‌ها نحوه شکار کردن را از پدر و مادر یاد می‌گیرند.
 ۹. جوجه پرستوها پس از بیست و یک روزه پرواز در می‌آیند.
 ۱۰. پرستو کوچکتر از کبوتر است. کبوتر بزرگتر از پرستوست.
 ۱۱. اگر لانه پرستوها خراب بشود، آن را دوباره می‌سازند.
 ۱۲. وقتی که کار ساختن لانه به پایان رسیده باشد، پرستوهای ماده تخم می‌گذارند.

خط و خط‌نویسان نامدار^۱

خط به علامتهایی گفته می‌شود که بر کلمات زبان مُعینی دلالت کند. خط یکی از اختراعات بزرگ انسان است؛ اما این اختراع یک‌دفعه و به وسیله یک تن و در یک زمان انجام نگرفته است، بلکه با گذشت روزگاران دراز راه تکامل پیموده و در میان ملل عالم شکل‌های گوناگون یافته است.

یکی از خطوط متداول دنیای قدیم، خط میخی است؛ پدران ما در دوره هخامنشیان* گونه‌ای از آن را، که نسبت به انواع مشابه خود کاملتر بوده است، به کار می‌برده‌اند. این خط با چهل و دو حرف و از چپ به راست نوشته می‌شده است. خط میخی پس از سلسله هخامنشی متروک گردید و نزدیک به دو هزار سال خواندن و نوشتن آن به فراموشی پیوست، تا جایی که خطوط میخی سنگ نوشته‌هایی که در سینه کوه‌ها و صخره‌ها جای دارد آشکال و صور سحر و جادو انگاشته شد و به اقوام نیمه‌وحشی روزگاران بسیار قدیم منسوب گردید.

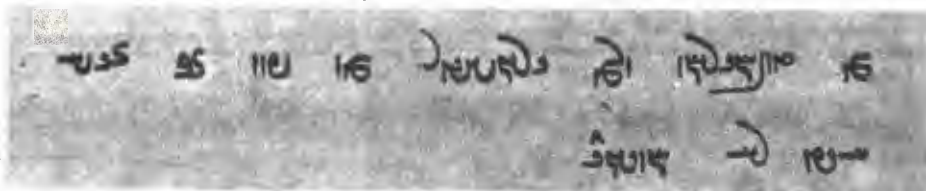
سرانجام در طی صد و پنجاه سال گذشته به همت گروهی از دانشمندان این خط خوانده شد و پرده از اسرار آن برکنار رفت.



نمونه خط میخی

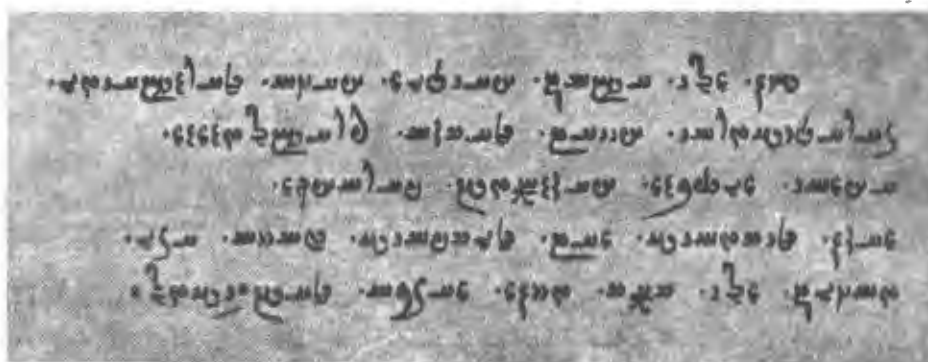
۱. برگرفته از کتاب «فارسی و دستور»، سال سوم دوره راهنمایی تحصیلی، ۱۳۶۵.

پس از دوره هخامنشی در زمان اشکانیان* و ساسانیان*، نیاکان ما خطی داشتند که به خط پهلوی معروف است؛ کتابهایی که از دوره ساسانی باقی مانده اغلب به این خط است. خط پهلوی مانند خط فارسی امروز از راست به چپ نوشته می‌شد و شانزده حرف بیشتر نداشت و از این جهت خواندن آن بی‌اشکال نبود.



نمونه خط پهلوی

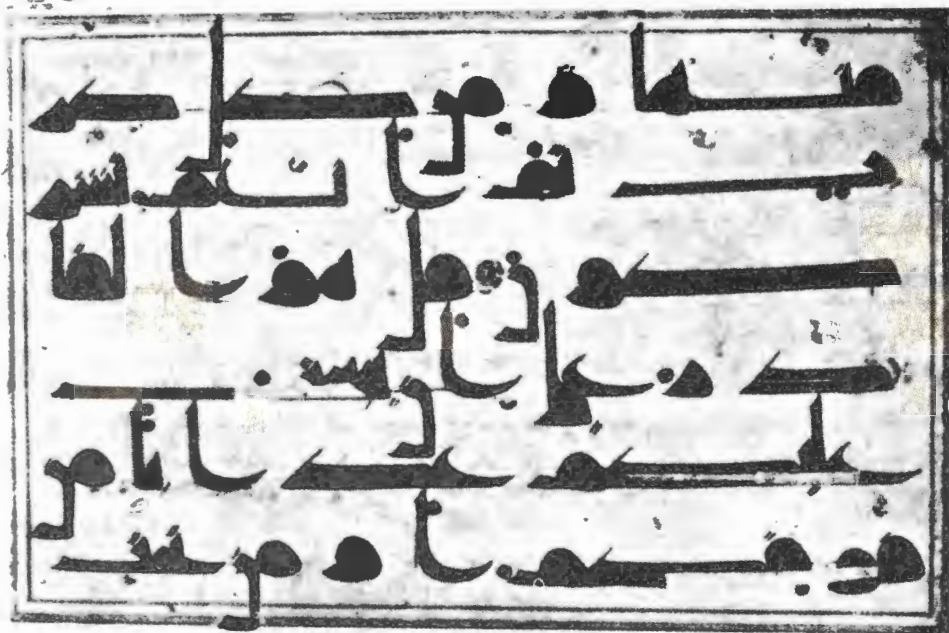
علاوه بر خط پهلوی و میخی، خط دیگری از نیاکان ما باقی مانده است که از کاملترین خطوط عالم به شمار می‌رود؛ این خط، خط اوستایی است که اوستا، کتاب مقدس زرتشتیان* را بدان می‌نوشته‌اند.



نمونه خط اوستایی

پس از آن که ایرانیان به دین اسلام گرویدند، با خط عربی که آن را خط کوفی می‌نامیدند آشنا شدند و اندک اندک برای نوشتن، از الفبای عربی استفاده کردند و زبان فارسی را با این خط نوشتند؛ سپس به مرور تغییراتی در آن داده شکل‌های آن را زیباتر و کاملتر ساختند. ایرانیان در این دوره علاوه بر آن که از خط برای تفهیم و تفاهم استفاده می‌کردند، با زیباتر کردن شکل‌های آن و ابداع خطوط گوناگون زمینه را برای ظهور هنر خوشنویسی نیز آماده می‌ساختند.

نخستین ایرانی که به خوشنویسی شهرت یافت عالم و هنرمند نامدار، ابن مُقله بود. وی از جمله کسانی است که از روی خط کوفی، خط جدیدی ساختند. چون خط جدید به سهولت خوانده و نوشته می‌شد، به زودی رواج گرفت و خط کوفی را منسوخ ساخت و به همین جهت خط نسخ نام گرفت، نسخ یعنی از بین بردن و متروک ساختن.



نمونه‌ای از قرآن، به خط کوفی، قرن چهارم هجری.

ابن مُقله که نام کوچکش محمد و نام پدرش علی و اصلاً از مردم بیضای فارس بود، در بغدادزاده شد و در همان شهر تحصیل کرد و در دستگاه خلفا به خدمت پرداخت. نخست به فرمانروایی فارس رسید و سپس در سه نوبت وزارت یافت و از آنجا که در هنر و دانش و تدبیر یگانه روزگار بود، محسود بدان‌دیشان قرار گرفت. در نزد خلیفه از وی بدگویی کردند و به خیانت متهمش ساختند تا گرفتار شد و به زندان افتاد و برای آن که از نوشتن باز بماند به فرمان خلیفه دست راست وی را از بازو قطع کردند.

مرد دانای روزگار که همتی بلند و استوار داشت خم بر ابرو نیاورد. عزم کرد قلم به بازوی راست بندد و تمرین خط کند و چنین کرد؛ دیری نگذشت که هم با بازوی بریده

و هم با دست چپ توانست مانند سابق خوش بنویسد.
 هنرمند نامدار سرانجام به سال ۳۲۸ در زندان به فرمان خلیفه کشته شد. در این
 موقع ۵۶ سال داشت.
 پس از ابن مقله، ابن بواب و یاقوت مُسْتَعَصِمی از معروفترین خوشنویسان زمان
 خود بوده‌اند.



نمونه خط یاقوت مستعصمی

یاقوت معاصر سعدی بود و به واسطه انتساب به مُسْتَعَصِم آخرین خلیفه عَبَّاسی
 یاقوتِ مُسْتَعَصِمی نامیده شده است.

در مدت چهار صد سالی که بین ابن مقله و یاقوت گذشت؛ خط نویسان بزرگی در
 نقاط مختلف کشورهای اسلامی به ظهور پیوسته و خطوط جدیدی ابداع کرده بودند؛ در
 زمان یاقوت این خطوط شکل گرفت و به «أَقْلَامِ سِتَّة» محدود گردید که عبارتند از:
 مُحَقَّق، ریحان، ثُلث، نسخ، توقیع و رِقَاع، که همه از خط کوفی اقتباس گردیده است.
 پس از یاقوت، در آغاز قرن هشتم، باب تازه‌ای در خوشنویسی باز شد؛ یاقوت
 شاگردان بسیاری تربیت کرد که همه ایرانی بودند و از این پس مدت دو قرن مراکز

خوشنویسی اسلامی در ایران و به خصوص در خراسان و فارس و آذربایجان بود. از اواسط قرن هشتم هجری به بعد به تناوب سه خط دیگر در میان خطوط اسلامی جلوه گر شد که باید آنها را خطوط خاص ایرانی دانست؛ زیرا اگر چه الفبای این خطوط همان الفبای مأخوذ از خط کوفی است ولی شکل و ترکیب آنها با دیگر خطوط اسلامی متفاوت است و حتی می توان شباهتهایی بین آنها و خطوط باستانی پیدا کرد. ایرانیان با سلیقه مخصوص خود در اندک زمانی شیوایی این سه خط را که به نامهای تعلیق، نستعلیق و شکسته نستعلیق نامیده می شوند به درجه کمال رسانیدند و با اینکه خطاطان دیگر کشورهای اسلامی از این خطوط تقلید کردند هیچگاه در این کار به پای ایرانیان نرسیدند.

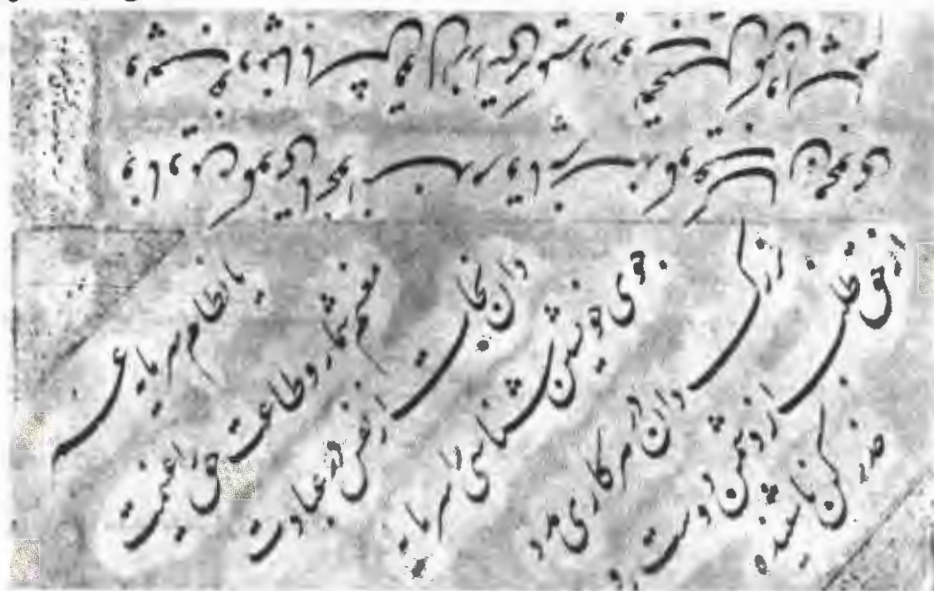


نمونه خط تعلیق خواجه اختیارالدین گنابادی

خط تعلیق که در آغاز خط تحریر و برای نوشتن فرمانها و نامه ها به کار می رفت به واسطه زیبایی خاصی که در شکل حروف و کلمات و سطور آن مشهود بود، موضوع خوشنویسی و هنر نمایی گردید و استادان زبردستی در این شیوه به ظهور رسیدند که نامبردارترین آنان خواجه اختیارالدین منشی گنابادی است.

نستعلیق، که آن را به حق عروس خطوط اسلامی لقب داده اند، نخستین بار به وسیله میر علی تبریزی به طرز زیبایی نوشته شد و از آن پس گروهی

از خوشنویسان از جمله میرعلی هروی در تکامل آن کوشیدند تا در روزگار پادشاهی شاه عباس صفوی* بزرگترین خط‌نویس همه اعصار یعنی میرعماد قزوینی ظهور کرد.



نمونه خط نستعلیق میرعماد قزوینی

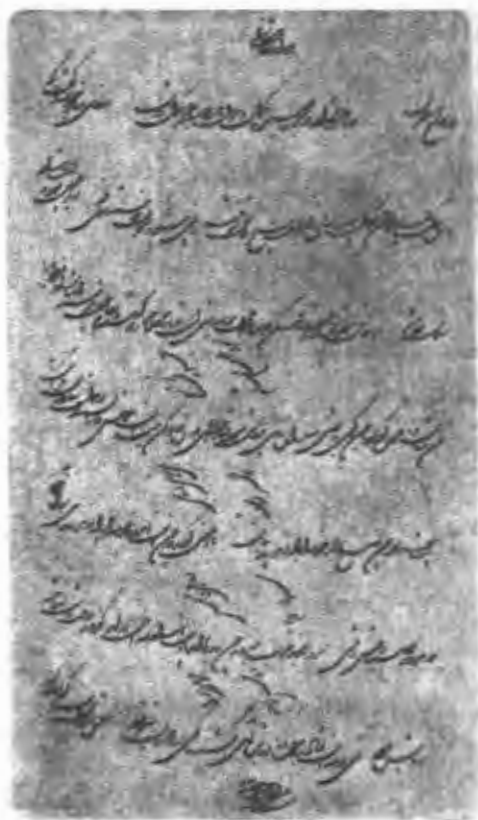
میر عماد به سال ۹۶۱ هجری قمری در قزوین دیده به جهان گشود و به سال ۱۰۲۴ در اصفهان به وسیله افراد ناشناخته‌ای به قتل رسید. دوران طفولیت خود را در قزوین گذراند و آنگاه برای تعلیم خط به تبریز رفت و نزد یکی از اساتید آن عصر هنر خوشنویسی را به کمال فرا گرفت. آنگاه سالهای دراز در شهرهای مختلف در داخل و خارج کشور به سر برد تا سرانجام به اصفهان که پایتخت بود رفت و شانزده سال آخر عمر خود را در آن شهر گذراند.

میرعماد بزرگترین استاد خط نستعلیق است که هنر خطاطی تا کنون به خود دیده است. او در زمان خود نامبردار شد و نوشته‌هایش کلمه به کلمه و سطر به سطر چون کاغذ زر خواهان یافت. پادشاهان ایران و هندوستان و عثمانی به داشتن قطعه‌ای از خط وی مباهات می‌کردند.

* نک به بخشی توضیحات در صفحه ۲۳۵.

در اواخر عهد صفویان* سومین خطّ خاصّ ایرانی یعنی شکسته نستعلیق اختراع گردید که امروزه آن را به اسم خطّ شکسته می‌شناسیم. خطّ شکسته در آغاز با خطّ نستعلیق فرق چندانی نداشت، همان نستعلیق بود که برخی از حروف آن در نتیجه تندنویسی شکسته می‌شد ولی به تدریج شکلی خاصّ به خود گرفت و از خطّ نستعلیق متمایز گردید.

معروفترین نویسنده خطّ شکسته درویش عبدالمجید شاعر طالقانی است. همچنانکه میرعماد خطّ نستعلیق را به اوج کمال برد، این هنرمند سخندان نیز خطّ شکسته را تکامل بخشید و شیوایی و استواری آن را به حدّ اعلی رسانید درویش عبدالمجید به سنّ سی و پنج در سال ۱۱۸۵ هجری قمری در گذشت.



نمونه خط شکسته، عبدالمجید درویش طالقانی

خوشنویسی در قرن دوازدهم جز در شکسته نویسی و نسخ نویسی به انحطاط گرایید و راه سقوط و نزول پیمود. از نسخ نویسان این قرن از همه مشهورتر میرزا احمد نیریزی است، وی در ایران آخرین هنرمندی است که خطّ نسخ را در کمال زیبایی تحریر نموده است.

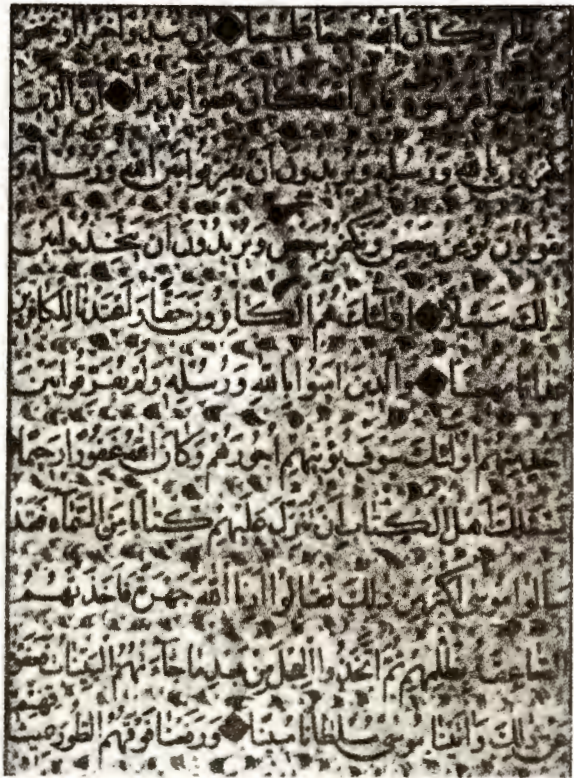
باشروع قرن سیزدهم خوشنویسی اقلام ششگانه بیشتر رواج گرفت. در این قرن گروهی خوشنویس به ظهور پیوستند و آثار نفیسی از زیر دست

* نک به بخش توضیحات در صفحه ۲۳۵.

آنان بیرون آمد که مشهورترینشان
میرزا رضای کلهر است. وی
یکی از استادان مسلّم خط
نستعلیق و از مشاهیر این فن به
شمار می‌رود.

کلهر جمال هنر را با کمال
اخلاق در خود جمع کرده بود.
مردی بسیار پاکدامن، خوش سیرت
و نیکوخی بود و به هنر خود
عشق بسیار می‌ورزید.

در روزگار کلهر صنعت چاپ
در ایران دایر شده بود، کتابهایی که



سیاه مشق میرزا رضا کلهر

وی تحریر کرده است اغلب به طبع رسیده و شیوه خط نویسی او سرمشق خوشنویسان عصر خود و دوره های بعد قرار گرفته است. عماد الکتاب قزوینی خوشنویس بزرگ نیم قرن اخیر با آنکه نزد کلهر شاگردی نکرده بود به وسیله همین کتابهای چاپی، شیوه او را به نیکوترین وجهی فراگرفت. همچنانکه اکنون نیز خوشنویسان روزگار ما از شیوه کلهر تقلید می کنند.

تحلیل متن

واژه‌ها و عبارتها

اَقلام: جمع قلم، مجازاً به معنی نوع خط: «اَقلام سیّئه» = ۶ نوع خط. قلم شکسته = خط شکسته؛ قلم نستعلیق = خط نستعلیق.

انگاشته: اسم مفعول از مصدر «انگاشتن» به معنی تصوّر کردن، پنداشتن، فرض کردن، گمان کردن.

انگاشته شد = تصوّر شد: «خطوط میخی، اشکال و صُور سحر و جادو انگاشته شد» = مردم گمان می‌کردند یا تصوّر می‌کردند که علامتهای میخی شکلهای سحر و جادوست. این واژه فقط در زبان ادبی به کار می‌رود.

اَواسِط: جمع وَسَط = قسمتهای وسط، بخشهای میانی: «جنگ دوم جهانی در اواسط قرن بیستم میلادی به پایان رسید» = در فاصله بین ۱۹۴۰ تا ۱۹۵۰. «از اواسط قرن هشتم هجری به بعد» = از ۷۴۰ یا ۷۴۵ به بعد؛ اواسط زمستان = ماه بهمن؛ اواسط روز = از ساعت ۱۰ صبح تا دوازده؛ اواسط ماه = از روز دوازدهم تا پانزدهم؛ اواسط کار = بخش میانی کار؛ اواسط راه = قسمتهائی از راه که در میان یا وسط راه است.

اَوائل (جمع اوّل) و اَوَاخِر (جمع آخر) نیز به ترتیب به معنی بخشهای آغاز و بخشهای پایان چیزی هستند. مثلاً، اَوائل روز = از ساعت ۶ صبح تا حدود ساعت ۹ صبح؛ اَوَاخِر ماه = از روز بیست و پنجم به بعد؛ اَوائل قرن بیستم = از ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۰؛ اَوَاخِر قرن هشتم = از ۷۹۰ تا ۸۰۰. در زبان محاوره این سه کلمه با «ها» جمع بسته می‌شوند. مثلاً، اوّلهای صبح، آخرهای پائیز، وسطهای تابستان، وسطهای راه.

اوستائی: صفت نسبی = منسوب یا مربوط به اوستا: خطّ اوستائی = خط منسوب به اوستا.
 ایرانی: صفت نسبی نکره ← ایرانی (صفت نسبی) + ی (پسوند نکره^۱) = یک فرد ایرانی.
 بداندیش: اسم فاعل ← بد (صفت) + اندیش (اسم فاعل کوتاه از مصدر «اندیشیدن») = کسی که بد می‌اندیشد، فردی که اندیشهٔ بد دارد. مخصوص زبان ادبی است. در محاوره، مترادفهای آن: «بدفکر، بدنیت» به کار می‌روند.

بدگوئی: اسم مصدر = سخن بد و نادرست که پشت سر کسی گفته شود، سَعَايَت: «بدگوئی دربارهٔ افراد کار زشتی است». با «کردن» فعل مرکب می‌سازد: «نزد خلیفه از او بدگوئی کردند» = دشمنانش سخنان بد و نادرست دربارهٔ او به خلیفه گفتند؛ «هرگز ندیده‌ام که برادر شما پشت سر کسی بدگوئی کند».

به تناوب: قید = به نوبت، با فاصلهٔ زمانی، نوبت به نوبت: «او و دوستش به تناوب کار می‌کنند». در محاوره به جای آن «به نوبت» به کار می‌رود.

به حق: قید = به درستی، به راستی، واقعاً: «فردوسی را به حق باید بزرگترین شاعر ایران دانست» = حقّ اوست، واقعاً چنین است.

به سهولت: قید = به آسانی، به راحتی.

به کمال: قید = کاملاً، در حدّ کمال، به طور کامل: «او خوشنویسی را به کمال فرا گرفت»؛ «اقبال لاهوری فارسی را به کمال می‌دانست». مخصوص زبان ادبی است.

به مرور: قید = به تدریج، اندک اندک، رفته رفته: «به مرور تغییری در آن دادند». با واژهٔ «زمان» به صورت مضاف نیز می‌آید: «به مرور زمان» = به تدریج، همراه با گذشت زمان. «این کار را باید به مرور زمان انجام داد»؛ «زبان را نمی‌شود در یک شب یاد گرفت. بلکه باید آن را به مرور زمان فرا گرفت».

پاکدامن: صفت مقلوب = کسی که جامهٔ پاک دارد، مجازاً به معنی عَفِیف، دُرُستکار، کسی که همهٔ

۱. نک به آرفا ۱، ص ۴۸.

کارهایش اخلاقی است. «مریم مقدس زنی پاکدامن بود».

از آنجا که: به دلیل این که، به این علت که، بدین سبب که، به خاطر این که: «از آنجا که همتی بلند داشت خم به ابرو نیاورد» = علت خم به ابرو نیاوردن او این بود که همتی بلند داشت؛ «از آنجا که در هنر بی نظیر بود مورد حسد بد اندیشان قرار گرفت».

تا جایی که: به حدی که، تا اندازه ای که، آنقدر که، تا بدان حد که: «او گذشته هایش را فراموش کرده تا جایی که حتی اسم پدرش را هم نمی داند».

تفهیم و تفاهم: اسم مرکب = فهماندن و فهمیدن، مجازاً به معنی ارتباط زبانی و فکری: «زبان وسیله تفهیم و تفاهم افراد یک جامعه است»؛ «مردم از خط نیز برای تفهیم و تفاهم استفاده می کنند». مخصوص زبان نوشتاری است.

تندنویسی: اسم مصدر = تند نوشتن، سرعت در نوشتن: «تندنویسی یک فن است و باید آنرا آموخت».

جلوه گر: صفت ← جلوه (اسم) + گر (پسوند) = نمایشگر، نمایان، آشکار.

جلوه گر شدن = پدید آمدن، نمایان شدن: «از اواسط قرن هشتم هجری به بعد، سه خط دیگر در میان خطوط اسلامی جلوه گر شد» = پدیدار گشت.

حدّ اعلیٰ (= أعلا): صفت و موصوف = بالاترین درجه، اوج، کمال. مترادف آن: «حدّ اکثر».

خطاطی: اسم مصدر = هنر خوش نویسی. مترادف آن خطّ نویسی / خوش نویسی.

خط نویس یا خطّاط = کسی که خطهای گوناگون را خوب می نویسد: «میرعماد بزرگترین خط نویس یا خطاطی است که هنر خطاطی تاکنون به خود دیده است». مترادف آن: «خوش نویس».

خوش سیرت: صفت مقلوب = کسی که سیرت خوب دارد، فردی که اخلاق، رفتار و خصائص خوب دارد. «معلم پاکدامن و خوش سیرت می تواند سرمشق خوبی برای کودکان باشد». متضاد آن: بدسیرت.

خوشنویس: اسم فاعل مرکب = کسی که خطّ خوب و زیبا دارد. کسی که زیبا می نویسد:

«میرعماد از خوشنویسان معروف است».

دیری نگذشت که = اندک زمانی بعد، پس از مدّت کمی: «او قلم را به بازوی خود می‌بست و تمرین خطّ نویسی می‌کرد. دیری نگذشت که توانست مانند گذشته خوش بنویسد»؛ «او ده ساله بود که پدرش فوت کرد. دیری نگذشت که مادر خود را نیز از دست داد».

روزگار: اسم منسوب ← روز (اسم) + گار (پسوند نسبت) = زمان، دوره، جهان: «در روزگار گذشته مردی در اینجا زندگی می‌کرد که هنر خطّاطی را به کمال رسانید» = در زمان گذشته. معمولاً روزگار به معنی زمان طولانی است: «خطّ با گذشت روزگاران دراز راه تکامل پیمود». این جمع مخصوص زبان ادبی است. «در روزگارهای گذشته خط میخی بر روی سنگها نوشته می‌شد». «او دانای روزگار بود و همتی بلند داشت» = او داناترین مرد زمان خود بود؛ «در روزگار ساسانیان اغلب کتابها به خطّ پهلوی نوشته می‌شد» = در زمان / دوره ساسانیان. این پسوند فقط در یکی دو کلمه دیده می‌شود: خداوندگار = خدا؛ آزرگار (محاوره‌ای) = طولانی: «سه سال آزرگار از دوری او رنج بردم». این پسوند از لحاظ صورت با پسوند «گار» (فاعلی) یکسان است ولی از لحاظ معنی با آن فرق دارد. این دو پسوند را با هم مقایسه کنید^۱.

زاده: اسم مفعول از مصدر «زادن / زائیدن» به معنی به دنیا آوردن: «ابن مُقله که اصلاً از مردم بیضای فارس بود، در بغداد زاده شد» = به دنیا آمد. این واژه به صورت ترکیب در نامهای خانوادگی دیده می‌شود، مانند «احمدزاده، تقی‌زاده، تاج‌زاده، شهیدزاده» و جز آن.

زبردست: صفت مقلوب = توانا، ماهر، با مهارت: «میرعلی هروی از خوش نویسان زبردست بود»؛ «سعدی نویسنده‌ای زبردست بود»؛ «این مجسمه به وسیله یک مجسمه ساز زبردست ساخته شده است».

سُخندان: اسم فاعل مرکب = آدیب، شاعر، نویسنده: «این هنرمند سخندان نیز خطّ شکسته را تکامل بخشید».

۱. نک به ص ۸۹.

سَرْمَشَق: اسم مرکب^۱ = نمونه، الگو، هر چیزی که مورد تقلید باشد: «شیوه خط نویسی گلهر سرمشق خوشنویسان عصر او بود» = در خط نویسی از او تقلید می کردند: «شعر حافظ سرمشق بسیاری از شعرای بعد از او قرار گرفته است».

سنگ نوشته: اسم مرکب = سنگی که بر روی آن نوشته شده باشد: «سنگ نوشته های مصر و ایران از اسناد تاریخی بسیار مهم به شمار می روند»؛ «سنگ نوشته داریوش در کوه بیستون قرار دارد»؛ «خطوط میخی سنگ نوشته ها نشانه های سحر و جادو انگاشته می شد». مترادف آن: کتیبه: «کتیبه های هخامنشی در حدود ۲۵۰۰ سال پیش نوشته شده اند».

شِشگانه: صفت عددی نسبی ← شش (عدد) + گانه (پسوند نسبت) = مربوط به عدد شش، ۶ تایی: «اقلام ششگانه» = قلمهایی که تعداد آنها ۶ تاست. این پسوند فقط با عدد می آید و از آن صفتی می سازد که تعداد موصوف را بیان می کند: «نماز پنجگانه» = نمازی که ۵ بار در شبانه روز خوانده می شود؛ «او شخصیت دوگانه ای دارد» = دارای دو شخصیت است؛ «گردش دوگانه کره زمین شب و روز و فصلهای سال را به وجود می آورد» = گردشی که دو نوع دارد، یکی به دور خود و دیگری به دور خورشید.

عدد «یک» با «گانه» به صورت یگانه درمی آید، یعنی «ک» آن حذف می شود: یک + گانه ← یگانه، و به معنی «بی مانند، بی نظیر» است: «خدای یگانه» = خدائی که فقط یکی است و مانند ندارد؛ «ابن مقله در هنر و دانش یگانه روزگار بود» = در زمان خود نظیر نداشت.

شیوائی: اسم مصدر ← شیوا (صفت) + ی (پسوند مصدری) = فصاحت، زیبایی: «ایرانیان در اندک زمانی شیوائی این سه خط را به درجه کمال رسانیدند» = زیبایی. صفت «شیوا» فقط در مورد شعر، نثر، انشاء، و زبان به کار می رود: «او نثری شیوا دارد»؛ «این شعر شیوا مُتَعَلَق به کدام شاعر است؟»؛ «یکی از شاگردان انشاء بسیار شیوائی نوشته بود»؛ «او به زبان شیوائی سخن می گفت».

فرمانروائی: اسم مصدر = حکومت، ریاست، پادشاهی: «ابن مُقله به فرمانروائی فارس رسید» = حاکم فارس شد. فرمانروا = حاکم، رهبر: «ابن مُقله مدّتی فرمانروای ایالت فارس بود». کاغذِ زَر: ترکیب اضافی = کاغذی که در آن پول و طلا می گذاشتند، مجازاً به معنی سند گرانبها: «نوشته‌هایش چون کاغذ زر خواهان یافت».

نامدار: صفت فاعلی — نام (اسم) + دار (اسم فاعل کوتاه از مصدر «داشتن») = مشهور، معروف: «هنرمند نامدار سرانجام در زندان به فرمان خلیفه کشته شد». مترادف آن: «نام آور»، «نامبردار».

نیاکان: جمع نیا — نیا (اسم) + ک + ان (پسوند جمع) = اجداد، پدران: «نیاکان ما در دو هزار سال پیش به خطّ پهلوی می نوشتند». مخصوص زبان ادبی است.

نیکوخوی: صفت مقلوب = دارای خوی خوب، کسی که اخلاق و رفتار خوب دارد: «کلهر هنرمندی نیکوخوی بود». مخصوص زبان ادبی است. متضاد آن: «زشت خوی، بدخوی». نیمه وحشی: صفت مقلوب = نه وحشی کامل و نه مُتَمَدِّن، تا حدودی وحشی: «در جنگلهای آمازون، انسانهای نیمه وحشی هنوز روش زندگی نیاکان خود را حفظ کرده اند»; «اقوام نیمه وحشی روزگاران قدیم به جای نوشتن از نقّاشی استفاده می کردند».

واژه «نیمه» که به معنی «نصف» است در ترکیبات به کار می رود: نیمه شب = ساعت ۱۲ شب؛ نیمه تمام = ناتمام؛ نیمه کاره (محواره‌ای) = ناتمام، و جز آن. به صورت «نیم» نیز در ترکیبات دیده می شود: نیم بز = چیزی که خوب نپخته است، مثلاً، گوشت نیم بز؛ نیم بند (محواره‌ای) = نه سفت و نه شُل، مثلاً، تخم مرغ نیم بند؛ نیمروز (ادبی) = ظُهر، و جز آن.

همچنانکه: قید = همان طوری که، به همان ترتیب که: «عِمَادُ الْکُتَّابِ شیوه خط نویسی کلهر را تقلید می کرد، همچنانکه خوشنویسان روزگار ما از شیوه او تقلید می کنند» = به همان نحو که، به همان ترتیب که.

هنرنمایی: اسم مصدر = نشان دادن هنر: «خوشنویسان با هنرنمایی خود موجب پدید آمدن خطوط بسیار زیبایی شدند»؛ «هنرنمایی پتهوون^۱ موجب گردید تا آثار جاویدانی در موسیقی غربی پدید آید». فعلی آن به صورت «هنرنمایی کردن» به کار می‌رود: «خواننده هنرمند با صدای زیبای خود هنرنمایی کرد» = هنر خود را نشان داد.

افعال

از بین بُردن = نابود کردن، محو کردن: «خط نسخ خط کوفی را از بین برد» = منسوخ ساخت، محو کرد. صورت لازم آن «از بین رفتن»: «با ظهور خط نسخ، خط کوفی بتدریج از بین رفت».

(باب تازه) باز شدن = به وجود آمدن روش یا رسم جدید، پیدا شدن راه جدید: «در آغاز قرن هشتم باب تازه‌ای در خوشنویسی باز شد» = روش جدیدی به وجود آمد. متضاد آن: (باب) بسته شدن.

به انحطاط گراییدن = سقوط کردن، رو به ضعف نهادن. این فعل فقط در زبان ادبی به کار می‌رود.

به پای کسی / چیزی رسیدن = مساوی با او بودن، برابر با آن بودن، قدرت رقابت داشتن: «خطاطان دیگر کشورهای اسلامی در خوشنویسی هیچگاه به پای ایرانیان نمی‌رسیدند» = با ایرانیان مساوی و برابر نبودند، نمی‌توانستند با آنها رقابت کنند؛ «شعر هیچ شاعری در شیوایی و فصاحت به پای شعر حافظ نمی‌رسد»؛ «زیبایی خط کوفی به پای خط نسخ نمی‌رسید».

به خود دیدن = شاهد بودن، تماشاگر چیزی مربوط به خود بودن: «میرعماد بزرگترین خوشنویسی است که هنر خطاطی تاکنون به خود دیده است» = کار خوشنویسی مربوط به هنر خطاطی است، و هنر خطاطی شاهد خط نویسی بزرگتر از میرعماد نبوده است. به سخن دیگر، میرعماد برجسته‌ترین هنرمند در زمینه هنر خوشنویسی است؛ «من موفقیتی بزرگتر از این به خود ندیده‌ام» = این بزرگترین موفقیت من است. در محاوره معمولاً «خودم، خودت، خودش...» می‌آید:

۱. آهنگساز معروف آلمانی.

«او ثروت به این زیادی به خودش ندیده» = چنین ثروتی نداشته است، ولی حالا دارد.
به ظهور پیوستن / رسیدن = ظاهر شدن، پدید آمدن، پدیدار شدن، ظهور کردن: «در قرن سیزدهم گروهی خوشنویس به ظهور پیوستند» = ظهور کردند، پدید آمدند. مخصوص زبان ادبی است.

به فراموشی پیوستن = فراموش شدن، از یاد رفتن: «خط میخی نزدیک به دو هزار سال به فراموشی پیوست» = از یاد رفت، فراموش شد.

پرده بر کنار رفتن = آشکار شدن، برملا شدن، کشف شدن: «نزدیک به دو هزار سال خطوط میخی را صورتهایی از سحر و جادو تصوّر می کردند تا سرانجام پرده از راز آن بر کنار رفت» = راز آن کشف شد. «این موضوع برای همیشه پنهان نخواهد ماند، بالاخره روزی پرده ها به کنار خواهد رفت» = همه از آن با خبر می شوند.

پیمودن (راه) = طی کردن: «اختراع خط یک دفعه و در یک زمان صورت نگرفته، بلکه به تدریج و با گذشت زمان راه تکامل پیموده است» = مسیر تکامل را اندک اندک طی کرده است.
این فعل مخصوص زبان ادبی است، ولی ترکیبات آن در محاوره هم به کار می روند: راه پیمایی، کوه پیمایی، هواپیمای، هواپیمایی.

تحریر نمودن = نوشتن: «میرزا احمد تبریزی خط نسخ را در کمال زیبایی تحریر می نمود» = می نوشت. فعل «نمودن» اغلب در نوشته ها به معنی انجام دادن به کار می رود و از این جهت مترادف «کردن» است به خصوص در فعلهای مرکب، بجز «کار کردن» که نمی توان گفت «کار نمودن». بنابراین در فعلهای مرکبی که بخش فعلی آنها «کردن» است می توان «نمودن» را به کار برد، مثلاً، مباحثات نمودن، عزم نمودن، شاگردی نمودن، تقلید نمودن، تربیت نمودن، دلالت نمودن، و جز آن. لازم به توضیح است که «نمودن» مخصوص زبان نوشتاری است. در محاوره همیشه «کردن» به کار می رود.

خَم بر ابرو نیاوردن = تحمل کردن رنج و ناراحتی و مُصیبت بدونِ کوچکترین شکوه و

شکایت: «دست راست ابن مقله را قطع کردند ولی او خم بر ابرو نیاورد» = این رنج و مصیبت را بدون ناله و شکایت تحمل کرد. در محاوره به صورت «خم به ابرو نیاوردن» به کار می‌رود: «با آنکه ماشینش را در تصادف رانندگی از دست داد ولی شاد و خندان بود و خم به ابرو نیاورد». رواج گرفتن / یافتن = مورد استفاده همگان قرار گرفتن، کاربرد همگانی پیدا کردن: «چون خط جدید به سهولت خوانده و نوشته می‌شد به زودی رواج یافت» = همه مردم آن را به کار بردند. شکل گرفتن = صورت پیدا کردن، به صورت واقعی در آمدن: «خطوط ششگانه بستریج شکل گرفتند و به صورت امروزی درآمدند»: «جنین در ماه چهارم بارداری شکل می‌گیرد» = صورت و شکل انسان پیدا می‌کند. در محاوره به صورت «شکل» تلفظ می‌شود.

متروک گردیدن / گشتن = مورد فراموشی واقع شدن، از کاربرد باز ماندن: «خط میخی پس از سلسله هخامنشی متروک گردید» = فراموش شد، از کاربرد باز ماند، دیگر به کار نرفت. فعل «گردیدن» یا «گشتن» در زبان نوشتاری به معنی «شدن» به کار می‌رود. از این‌رو در فعلهای مرکب می‌توان این دو را به جای یکدیگر گذاشت. مثلاً، متروک شدن / گردیدن؛ محدود گردیدن / شدن؛ اِقتباس شدن / گردیدن؛ نامیده شدن / گشتن؛ متمایز گردیدن / شدن؛ منسوب گردیدن / شدن؛ منسوخ شدن / گردیدن، و جز آن. شایان ذکر است که فعل «گردیدن / گشتن» در محاوره و نیز در نوشتار به صورت یک فعل بسیط و به معنی چرخیدن، چرخ زدن به کار می‌رود: «زمین به دور خورشید می‌گردد»: «مرد دیوانه سه بار دور خودش گشت و سپس به راه خود ادامه داد».

مُتَّهَم ساختن (به) = نسبت دادن چیزی بد و ناخوشایند به کسی: «ابن مقله را نزد خلیفه به خیانت مُتَّهَم ساختند» = به خلیفه گفتند که او خیانت کرده است، نسبت خیانت به او دادند. در زبان نوشتاری، فعل «ساختن» را می‌توان در فعلهای مرکب به جای «کردن» یا «نمودن» به کاربرد مشروط بر آنکه بخش اول فعل مرکب صفت باشد نه اسم. مثلاً، متهم کردن / ساختن؛ آماده کردن / ساختن؛ متروک ساختن / کردن؛ منسوخ ساختن / کردن. بخش اول همه این فعلها یعنی متهم، آماده، متروک، منسوخ، صفت است. ولی نمی‌توان گفت: مُبَاهَات ساختن؛ عزم ساختن؛

تحریر ساختن؛ اقتباس. ساختن. زیرا بخش اول این فعلها یعنی مباحثات، عزم، تحریر، اقتباس، اسم است نه صفت.

لازم به یادآوری است که فعل «ساختن» در محاوره و نیز در نوشتار به صورت یک فعل بسیط و به معنی «درست کردن» فراوان به کار می‌رود: «این میز را یک نجار ماهر ساخته است»؛ «این زن و شوهر زندگی خوبی برای خود ساخته‌اند»؛ «بچه‌های امروز آینده این مملکت را خواهند ساخت».

توضیحات*

آشکانیان: جمع آشکانی، سلسله پادشاهانی که از سال ۲۵۰ قبل از میلاد تا ۲۲۶ بعد از میلاد بر سرزمین ایران حکومت کردند. نخستین پادشاه این سلسله «اشک» نام داشت که دولت نیرومندی تشکیل داد. دیگر پادشاهان این سلسله به احترام مؤسس آن خود را اشک می‌نامیدند و از این رو آنان را آشکانیان گفته‌اند. خط پهلوی در زمان این سلسله اختراع شد.

اوستا: کتاب مقدس زردشتیان که شامل پنج بخش است: گاتها، پشتها، ویسپرد، وندیداد، خُرده اوستا. بخشهای اوستا در زمانهای مختلف و به وسیله افراد متعدد نوشته شده، و فقط بخشی از سرودهای گاتها متعلق به خود زردشت پیغمبر ایرانی است. مطالب اوستا عبارتست از ستایش آهورامزدا (= خدا)، تکالیف انسان در جهان، بهشت و دوزخ، و داستانهای ملی.

زَرْتَشْتِیَان / زَرْدُشْتِیَان: جمع زردشتی، منسوب به زردشت.

زردشت یا زَرْتَشْت: نام پیامبر ایران باستان است که در قرن هفتم قبل از میلاد ظهور کرد. وی به وجود آورنده دینی است که زردشتی نامیده می‌شود و تا ورود دین اسلام به ایران، دین رسمی ایران به حساب می‌آمد. در این دین، اهورا مزدا خدای بزرگ است. هفت آمشاسپند (= هفت فرشته ارجمند) و گروه بسیاری از ایزدان (فرشتگان عادی) مجری اراده اهورامزدا هستند. آهریمن (= شیطان) روان خبیث و ناپاک است که به وجود آورنده بدیها و زشتیهاست. سه رکن مهم دین زردشت عبارتست از: اندیشه نیک، کردار نیک، و گفتار نیک. اعتقاد به جهان دیگر، صراط، میزان و داوری، بهشت و دوزخ در این آئین وجود دارد. پیروزی از راستی و خوبی است و انسان باید برای این پیروزی بکوشد.

پارسیان هند، و زردشتیان امروز ایران که جمعیت آنها در حدود ۵۰۰۰۰ نفر است پیرو دین زردشتی هستند.

ساسانیان: جمع ساسانی، سلسله پادشاهانی که از سال ۲۲۴ تا ۶۵۲ میلادی بر سرزمین ایران سلطنت

* مطالب این بخش عمدتاً از فرهنگ فارسی، تألیف دکتر محمد معین، جلد ۵ و ۶ اقتباس گردیده، و با لغت‌نامه دهخدا و دائرةالمعارف بریتانیکا مقابله شده است.

کردند. ساسان نام جدّ پادشاهان این سلسله بود و از این رو آنان به نام ساسانی معروف شدند. دوره ساسانی به سبب تمدّن درخشان و آثار عظیم هنری و پیروزیهای بزرگ در جنگ با رومیان، و وجود پادشاهان بزرگی مانند اردشیر، شاپور، انوشیروان، و گنجهای افسانه‌ای خسرو پرویز موضوع آثار بسیار در ادبیات مشرق عموماً و در ادبیات ایران خصوصاً گردیده. دولت ساسانی یکی از دو آبر قدرت دنیای قبل از اسلام بود و بر سرزمینی پهناور شامل ایران کنونی، بین النهرین، ارمنستان، ماوراءالنهر، و نیز در مشرق تا رود سند حکومت می‌کرد. دولت ساسانی در سال ۶۵۲ میلادی به وسیله اعراب مسلمان به پایان رسید.

صَفَوِیان: جمع صَفَوِی، سلسله پادشاهانی که از سال ۱۵۰۲ تا ۱۷۳۶ میلادی بر ایران حکومت کردند. جدّ پادشاهان این سلسله مردی به نام شیخ صفی‌الدین اردبیلی بود و از این جهت آنان را صَفَوِی می‌نامند. ظهور این سلسله در ایران از چند لحاظ دارای اهمیت است که مهمترین آنها مسئله وحدت ملی ایرانیان، رسمی شدن مذهب شیعه در ایران، استقلال سیاسی و مذهبی ایران از دولت عثمانی، و ترقی هنر و صنعت است. شاه اسماعیل اوّل و شاه عباس اوّل از معروفترین شاهان این سلسله به شمار می‌روند. حکومت صفویه به وسیله محمود افغان به پایان رسید.

عَبّاسی: نام سلسله‌ای از خُلَفای اسلامی که از سال ۷۵۰ تا ۱۲۵۸ میلادی بر بخشی از کشورهای اسلامی و آسیای غربی حکومت کردند. جدّ این سلسله از خلفا عباس بن عبدالمطلب بود و از این رو آنان را عَبّاسی می‌نامند. مؤسس این سلسله عبدالله سَفّاح به یاری ایرانیان خلافت بنی‌أمیه را منقرض کرد و قدرت را به دست آورد. مُستَعصِم آخرین خلیفه عَبّاسی به دست هَلاکوخان مغول کشته شد و بدین ترتیب خلافت عَبّاسیان به پایان رسید.

هَخَامَنَشِیان: جمع هَخامَنشی، سلسله پادشاهانی که از سال ۵۵۹ قبل از میلاد تا ۳۳۰ قبل از میلاد بر ایران حکومت کردند. هَخامَنش نام جدّ این سلسله است و از این جهت آنان را هَخامَنشی می‌نامند. نخستین شاه هَخامَنشی کوروش کبیر بود. وی یکی از مردان بزرگ تاریخ است و همه تاریخ‌نویسان از او به احترام و ستایش یاد کرده‌اند. نسبت به عقاید دینی ملل مغلوب احترام می‌گذاشت. اسیران یهودی را که در بابل (عراق امروزی) گرفتار بودند آزاد ساخت. دومین شاه نامدار این سلسله داریوش بزرگ است که بر سرزمین وسیعی، از چین تا اروپا و آفریقا، حکومت می‌کرد. کتیبه معروف داریوش به فرمان او بر کوه بیستون، واقع در غرب ایران، نوشته شد. حکومت این سلسله به دست اسکندر مقدونی به پایان رسید.

الف -

- هر یک از جمله‌های مرکب زیر را به دو جمله کامل و مستقل تجزیه کنید.
- مثال: ابن مقفه که دست راستش به فرمان خلیفه قطع شده بود قلم را به بازوی راست خود می‌بست و تمرین خط می‌کرد.
- دست راست ابن مقفه به فرمان خلیفه قطع شده بود. او قلم را به بازوی راست خود می‌بست و تمرین خط می‌کرد.
۱. در مدت چهارصد سالی که بین ابن مقفه و یاقوت گذشت خط نویسان بزرگی در نقاط مختلف کشورهای اسلامی ظهور کردند.
 ۲. از اواسط قرن هشتم به بعد سه خط دیگر در میان خطوط اسلامی پدید آمد که باید آنها را خطوط خاص ایرانی دانست.
 ۳. علاوه بر خطوط میخی و پهلوی خط دیگری نیز از ایرانیان قدیم باقی مانده است.
 ۴. هخامنشیان گونه‌ای از خط میخی را که نسبت به انواع مشابه خود کاملتر بوده است به کار می‌بردند.
 ۵. کتابهایی که از دوره ساسانی باقی مانده اغلب به خط پهلوی نوشته شده‌اند.
 ۶. یاقوت شاگردان بسیاری تربیت کرد که همه ایرانی بودند.
 ۷. نستعلیق که آن را به حق عروس خطوط اسلامی لقب داده‌اند نخستین بار به وسیله میرعلی هروی به طرز زیبایی نوشته شد.
 ۸. ایرانیان علاوه بر آنکه از خط برای تفهیم و تفاهم استفاده می‌کردند با زیباتر کردن شکل‌های آن زمینه را برای پیدایش هنر خوشنویسی نیز آماده ساختند.
 ۹. عمادالکتاب با آنکه شاگرد کلهر نبود ولی شیوه او را از طریق کتابهای چاپی فرا گرفت.
 ۱۰. ابن مقفه که نام کوچکش محمد و از مردم فارس بود در بغداد به دنیا آمد.

مفرد کلمه‌های زیر را بنویسید:

مِلَل، خُطوط، انواع، أَشکال، صُور، أَقوام، أَسرار، خُلُفا، أَقلام، مَراکز، أَواسِط، حُرُوف، سُطور، أَعصار، أَساتید، أَوَخر، آثار، مَشاہیر.

* تمرین ۶۲

ده سؤال بنویسید که پاسخ آنها در نوشته زیر باشد:

ابن مُقله که نام کوچکش محمد و نام پدرش علی و اصلاً از مردم بیضای فارس بود، در بغداد زاده شد و در همان شهر تحصیل کرد و در دستگاه خلفا به خدمت پرداخت. نخست به فرمانروائی فارس رسید و سپس در سه نوبت وزارت یافت و از آنجا که در هنر و دانش و تدبیر یگانه روزگار بود، محسود بدان‌دیشان قرار گرفت. در نزد خلیفه از وی بدگونی کردند و به خیانت متهمش ساختند تا گرفتار شد و به زندان افتاد و برای آنکه از نوشتن باز بماند به فرمان خلیفه دست راست وی را از بازو قطع کردند.

* تمرین ۶۳

پاسخ پرسشهای زیر را به صورت جمله کامل بنویسید.

۱. «کلهر جمالِ هنر را با کمال اخلاق در خود جمع کرده بود». معنی این جمله را بنویسید.

۲. نخستین کسی که خط نستعلیق را به طرز زیبایی نوشت که بود؟

۳. معروفترین نویسنده خط شکسته کیست؟

۴. مشهورترین خوشنویس خط تعلیق کیست؟

۵. ایرانیان دوره هخامنشی چه خطی داشتند؟

۶. در دوره ساسانیان چه خطی متداول بود؟

۷. چه کسانی خط میخی را پس از قرن‌ها فراموشی خواندند؟
۸. اوستائی چه خطی است؟
۹. چرا دست ابن مقله را بُریدند؟
۱۰. بعد از اسلام، ایرانیان فارسی را با چه خطی نوشتند؟
۱۱. چرا یاقوت را یاقوت مستعصمی نامیدند؟
۱۲. یاقوت در زمان کدام شاعر و نویسنده بزرگ ایرانی می‌زیست؟
۱۳. خطوط ششگانه را نام ببرید و بگوئید که از کدام خط به وجود آمدند؟
۱۴. خوشنویسان معاصر ایرانی از شیوه خط چه کسی تقلید می‌کنند؟
۱۵. آیا خط یکباره به وجود آمد؟
۱۶. نخستین ایرانی که به خوشنویسی شهرت یافت چه کسی بود؟
۱۷. درباره خط میخی هر چه می‌دانید بنویسید.
۱۸. درباره خط پهلوی هر چه می‌دانید بنویسید.
۱۹. هنر خوشنویسی چگونه به وجود آمد.
۲۰. درباره خط نسخ هر چه می‌دانید بنویسید.

(انشاء)

* تمرین ۶۴

موضوع انشاء: شهر یا روستای زادگاه خود را توصیف کنید

۶۰۰۰ بچه آزمایشگاهی!*

شمار بچه‌های آزمایشگاهی دنیا به ۶۰۰۰ رسید و تولّد (در حقیقت تولید) این بچه‌ها روز بروز در حال افزایش است. در فرانسه تا کنون ۱۰۰۰ بچه آزمایشگاهی متولّد شده است و یکصد مرکز در آن کشور باین امر اشتغال دارند. مشتری این مراکز زن و شوهرهایی هستند که به علل مختلف نمی‌توانند صاحب فرزند شوند. در این مراکز با استفاده از نطفه مردها و تخمدان‌زنها (هر یک که در هر کدام سالم باشد) و بارور^۱ کردن آنها جنینی را در شکم همین زن و در صورت عیب زن در رحم زن دیگری پرورش میدهند و پس از مدتی بچه که در حقیقت متعلق بخود آنهاست بدنیا می‌آید. قیمت یک بچه آزمایشگاهی در فرانسه معادل ۴۵۰ دلار است.

* مجله دانستیها، سال نهم (دوره جدید - شماره ۱۸).

۱. بارور: صفت فاعلی سه بار (اسم) + ور (پسوند صفت‌ساز) = دارای میوه، میوه دهنده: «درختان بارور» = درختانی که میوه می‌دهند، مانند درخت سیب، گلابی، و جز آن؛ «نطفه بارور» = نطفه‌ای که می‌تواند تبدیل به بچه شود. پسوند «ور» با بعضی از اسمها صفتی می‌سازد که به معنی دارندگی است: «مرد دانشور» = مردی که دانشمند است؛ «هنرور» = کسی که هنر دارد یا هنرمند است. این گونه صفتها مخصوص زبان نوشتاری هستند.

برای هر یک از جوابهای زیر، یک سؤال بنویسید:

۱. تعداد / شمارِ بچه‌های آزمایشگاهی به ۶۰۰۰ نفر رسیده است.
۲. بله، تولّد این بچه‌ها روز به روز زیادتر می‌شود.
۳. در فرانسه تا کنون ۱۰۰۰ بچه آزمایشگاهی به دنیا آمده است.
۴. در این کشور صد مرکز برای تولید بچه آزمایشگاهی تأسیس شده است.
۵. مشتری این گونه مراکز زن و شوهرهایی هستند که نمی‌توانند صاحب فرزند شوند.
۶. نطفهٔ مرد را با استفاده از تخمدان زن، بارور می‌کنند و جنین را در شکم / رحم زن پرورش می‌دهند.
۷. در صورتی که / اگر رحم زن عیب داشته باشد نطفه را در رحم زن دیگری پرورش می‌دهند.
۸. این بچه متعلّق به پدر و مادری است که نطفه را از آنها گرفته‌اند.
۹. بعد از بارور کردنِ نطفه، جنین را در شکم مادر می‌گذارند.
۱۰. هزینهٔ تولید یک بچه آزمایشگاه ۴۵۰ دلار است.

ایران‌شناسی و شرق‌شناسی

تأثیر اندیشه‌های ایرانی در غرب*

وقتی ملت‌ها با یکدیگر ارتباط نزدیک حاصل می‌کنند از یکدیگر چیزهایی می‌گیرند و به یکدیگر چیزهایی می‌دهند. در یکدیگر تأثیر می‌کنند و از همدیگر متأثر می‌شوند. یک نوع داد و ستد معنوی صورت می‌گیرد. همه برخوردهای ملل مختلف از روز نخست تا امروز چنین بوده است. در این برخوردها همیشه ملتی از ملت دیگر مسائلی فرا می‌گیرد و متقابلاً مطالبی یاد می‌دهد. منتها ملتی که از لحاظ مبانی تمدنی و فکری قویتر است بیشتر تأثیر می‌بخشد و کمتر تأثیر می‌پذیرد. و آن که در سطح تمدنی پایینتر است بیشتر متأثر می‌شود و کمتر تأثیر می‌گذارد. آنچه می‌آموزد به تناسب بیشتر از آن مقداری است که به دیگری تعلیم می‌دهد. کما این که ایران در برخورد با قوم عرب دیانت اسلام را پذیرفت. ولی بسیاری از مسائل اداری و فرهنگی مثل تقویم و دیوان و مالیات و سیاست و وزارت و نوروز* و مهرگان* و شطرنج و چوگان* و صدها مطلب دیگر را به اعراب آموخت. در برخورد با تمدن غرب نیز ما بسیار چیزها یاد گرفتیم، چه در زمینه وسایل مادی مثل تفنگ و توپ و عینک و سمعک و تلگراف و تلفن و ترن و تراموای و ماشین و موتور و الکتریسیته، چه در زمینه مسائل معنوی و فرهنگی مثل آزادی سیاسی و حقوق فردی و فلسفه علمی و اقتصاد ملی و برابری و برادری بشر، چه در زمینه مسائل علمی مثل پزشکی جدید و جراحی و شیمی و داروسازی و ریاضیات و

* برگرفته از مجله «سیر و سیاحت»، سال اول، شماره ۱ با تلخیص.

معدن‌شناسی و هیأت و دیگر علوم نظری، و چه در زمینه‌های هنری مثل نقاشی جدید و عکاسی و مجسمه‌سازی.

البته در این داد و ستد، مغرب زمین نیز با ادب و فلسفه و شعر و عرفان و با افکار حکیمانه و اندیشه‌های خردمندانه و احیاناً عارفانه قوم ایرانی آشنا شده و از خرمن جاودانه فرهنگ ایرانی سودها جُسته و بهره‌ها برده است. چنان که شاعری مانند لافونتن* مضامین حکمت‌آمیز حکایت‌های کوتاه خود را از منابع شرقی و بیشتر ایرانی گرفته است.

با این حال باید اعتراف کرد که در همین زمینه‌ها نیز غرب به ما بسیار آموخت. ما در زمینه‌های ادب و فرهنگ و تاریخ ایران از غرب چیزهایی آموختیم که قبلاً هرگز نمی‌دانستیم. باید قبول کرد که دانشمندان و شاعران مغرب زمین بودند که ما را به اهمیت آثار ادبی منظوم و منثور فارسی مانند شاهنامه و گلستان و بوستان و دیوان حافظ و امثال آن متوجه ساختند. نمایندگان فرهنگ مغرب زمین بودند که خط میخی را خواندند و صرف و نحو آن را نوشتند یا اوستا را به صورت دقیق منتشر کردند و برای زبان پهلوی فرهنگ لغات و صرف و نحو تهیه کردند و آثار بوعلی سینا را از شفا* گرفته تا قانون* به لاتین ترجمه نمودند. حتی راه و روش تحقیق علمی را آموختند و به ما یاد دادند که در تصحیح انتقادی متون چه ضوابطی و چه روشی به کار ببریم.

ایران‌شناسی

آنچه موجب توجه جامعه دانشمندان و هنرمندان و متفکرین فرنگی به ادب و علم و فرهنگ و هنر ایرانی شد، ظهور علم شرق‌شناسی و رشته مهم آن ایران‌شناسی است و این معنی از قرن هفدهم آغاز شد و در قرن نوزدهم به اوج خود رسید و این زمان مصادف است با استقرار ملل اروپایی در مشرق زمین خاصه در هندوستان.

ظهور دولت مقتدر مسلمان تُرک در شبه جزیره آناتولی* و تَصَرّفِ قسطنطنیه* به

دست سلطان محمد فاتح موجب شد که راه ارتباط اروپا با مشرق زمین قطع و باب تجارت بسته شود. اما سوداگران اروپائی در صدد پیدا کردن راه دیگری برای رسیدن به هند برآمدند و بالاخره پرتغالیها پیش از همه بدین کار توفیق یافتند. زیرا اوّل بار تلمی دیاز* در سال ۹۸۲ هـ/ ۱۴۸۷ از دماغه امید نیک* در جنوب افریقا گذشت و وارد آبهای اوقیانوس هند شد. دوازده سال بعد، دریاسالار پرتغالی واسکودگاما مسیر وی را دنبال کرد و خود را به هند رسانید و این آغاز استقرار پرتغالیها بود در هندوستان و دست اندازی آنان به نقاط مجاور برای حفظ منافع خود در شبه قاره هند.

وقتی که اروپائیان بدین نحو در هندوستان مستقر شدند از آن جا که در آن روزگاران در سراسر هندوستان ادب و دانش و هنر و فرهنگ ایران رایج و سائر بود و خاصه آن که زبان فارسی زبان ادبی و درباری و دولتی سلاطین هند بود اروپائیان ناگزیر از آموختن زبان فارسی شدند و بدین گونه با فرهنگ و ادب و فلسفه و دانشهای ایرانی و مضامین عارفانه و حکیمانه و عاشقانه و احیاناً حماسی شعر و نثر فارسی آشنا شدند. و برای فهم بهتر و درک بیشتر مطالب به تدریج به مطالعه و تحقیق در ادب و زبان و فرهنگ فارسی پرداختند و درین کار — هر چند نمی توان گفت که از هر گونه مقاصد سیاسی و استعماری مُنزه بودند — دانشمندان و ارباب استعداد، اغلب به صرف شیفتگی با زبان و ادب فارسی صرف عمر نمودند و این جمله موجب شد که اذهان مردم اروپا متوجه معارف و افکار شرق گردد و دانش ایران شناسی پدید آید و برای این گونه مطالعات مراکز مجهّز ایجاد گردد.

با این حال نباید تصوّر کرد که تا این روزگار توجه به شرق وجود نداشته است. زیرا از دیرباز در کشورهای انگلستان و فرانسه مراکزی برای آموختن زبانهای شرقی و ترجمه کتابهای علمی ایجاد شده بود. اما وظیفه ای که این مراکز برای خود قائل بودند ترجمه آثار علمی و فلسفی مشرق زمین بود، حتی در آن قسمتهایی که مشرق زمین از

خوان دانش ارسطو* و دیگر فلاسفه یونان بهره گرفته بود. درین روزها، زبان مورد نظر عربی بود. نخستین کسانی که عربی را به زبانهای اروپایی ترجمه کردند یهودیان و مسلمانانی بودند که به آئین مسیح گرویدند. ترجمه‌های آنها در اوایل قرن دوازدهم تهیه شد. طولی نکشید که بسیاری از اروپائیان خود به کار ترجمه دست زدند.

تحلیل متن

واژه‌ها و عبارتها

اربابِ استعداد: مضاف و مضافُ الیه = کسانی که استعداد دارند، دارندگانِ استعداد: «دانشمندان و اربابِ استعداد شیفتهٔ زبان و ادب فارسی بودند و در این راه صرفِ عمر نمودند» = کسانی که ذوق و استعداد داشتند وقت خود را در مطالعهٔ زبان و ادبیات فارسی صرف نمودند. ارباب، جمعِ (مکسر) رَبّ = خداوند، مجازاً به معنی صاحب و دارنده است. این واژه در زبان ادبی با واژه‌هایی نظیر ذوق، دانش، هنر، قلم، حکمت می‌آید: اربابِ ذوق = شاعران، هنرمندان؛ اربابِ دانش = دانشمندان؛ اربابِ هنر = هنرمندان؛ اربابِ قلم = نویسندگان؛ اربابِ حکمت = فیلسوفان. این واژه سابقاً به معنی صاحب و مالکِ زمینهای کشاورزی وسیع بوده است، ولی امروزه فقط در معنی فوق گاهی به کار می‌رود.

به تناسب: قید = به نسبت، نسبت چیزی به چیز دیگر: «آنچه می‌آموزد به تناسب بیشتر از آن مقداری است که به دیگری تعلیم می‌دهد» = مقداری که یاد می‌گیرد نسبت به مقداری که یاد می‌دهد بیشتر است. این عبارت می‌تواند به صورت اضافه نیز به کار رود: «آنچه می‌آموزد به تناسب / به نسبت آنچه که تعلیم می‌دهد بیشتر است»؛ «عقل این بجه به تناسبِ سنش زیاد است» = عقل او زیاد است و سنش کم، عقلش زیادتر از سنّ او است. در محاوره اغلب «به نسبت»، «به نسبتِ»، «نسبت به» به کار می‌رود: «سنّ او به نسبتِ / نسبت به عقلش زیاد است»؛ «سنّ او به نسبت زیاد است» = به نسبتِ رشد او، به نسبتِ عقل او، به نسبتِ بجه‌های دیگر، و جز آن.

به صرف: قید = به خاطر، فقط به دلیل: «شما به صرف داشتن زور و قدرت نمی‌توانید هر کار که

دلّتان می‌خواهد انجام دهید» = فقط به خاطر، تنها به دلیل؛ «بعضی از آدم‌های نادان به صرف داشتن پول به دیگران زور می‌گویند»؛ «دانشمندان اغلب به صرف شیفتگی به علم و دانش به دنبال آن می‌روند» = تنها دلیل آنها دوست داشتن علم است و نه پول. همیشه بعد از این عبارت، مصدر یا اسم می‌آید. این قید بیشتر در زبان نوشتاری به کار می‌رود.

حِکْمَت آمیز: اسم فاعل مرکب^۱ = آمیخته به حکمت و فلسفه: «داستانهای لاف‌فونتن دارای مضمونهای حکمت آمیز هستند» = موضوع آنها فلسفی است.

داد و ستد: اسم مرکب = دادن و گرفتن، مُعامله: «بین دانشمندان داد و ستد علمی صورت می‌گیرد» = چیزی می‌دهند و چیزی می‌گیرند؛ «ملّتها در طول تاریخ با یکدیگر دادوستد فرهنگی داشته‌اند» = تحت تأثیر یکدیگر قرار گرفته‌اند؛ «بین بعضی از کشورها هیچ نوع دادوستدی وجود ندارد، نه مادی و نه معنوی». این ترکیب معمولاً در محاوره به کار نمی‌رود.

درباری: صفت نسبی = منسوب به دربار، متعلّق به دربار پادشاهان: «زبان فارسی امروز روزگاری زبان درباری بوده است» = در دربار پادشاهان بدان سخن می‌گفتند؛ «زبان فارسی زبان درباری سلاطین هند بود».

دست اندازی: اسم مصدر مرکب = تجاوز، به زور چیزی را گرفتن: «دست اندازی به مال یتیمان کاری بسیار زشت و پر از گناه است»؛ «از حدود ۱۵۰۰ میلادی دست اندازی اروپائیان به شبه قاره هند شروع شد» = تجاوز اروپائیان به هند.

در زبان محاوره فعل متعدّدی دست انداختن به معنی «مَسْخَره کردن»، «سر به سر گذاشتن»^۲ به کار می‌رود: «آیا راست می‌گویند که کتاب من برنّده جایزه شده است یا می‌خواهید مرا دست بیاندازید؟» «دست انداختن مردم کار درستی نیست» = مسخره کردن؛ «بعدها فهمیدم که مرا دست انداخته است، چون هرچه به من گفته بود دروغ بود» = سر به سرم گذاشته است.

دست انداز = ناهمواری راه، جاده، خیابان، و جز آن: «این خیابان پر از دست انداز است»

۲ - نک به آفا ۲، ص ۱۶۶.

۱ - نک به ص ۱۵۷.

صاف و هموار نیست؛ «جاده تهران - تبریز دست انداز ندارد» = صاف و هموار است.
 دیرباز: قید زمان = مدتها پیش، زمان قدیم: «توجه به شرق از دیرباز وجود داشته است» = از
 مدتها پیش؛ «ایرانیان و اعراب از دیرباز با یکدیگر ارتباط داشته اند». این قید مخصوص زبان ادبی
 است.

شبه جزیره: اسم مرکب (ترکیب اضافی) = مانند جزیره: «شبه جزیره عربستان»؛ «شبه جزیره
 آناتولی» (ترکیه امروزی). واژه «شبه» به صورت مضاف به اسم بعد از خود اسم مرکبی می سازد
 که به معنی مثل و مانند اسم بعد از آن است، مثلاً، شبه قاره = زمینی که مانند قاره است از لحاظ
 بزرگی؛ شبه فلز = چیزی که مثل فلز است؛ شبه آدم = موجودی که مانند آدم است؛ «دست اندازی
 اروپائیان به شبه قاره هند با سفر دریاسالار پرتغالی به هند شروع شد».

شیفتگی: اسم مصدر = دوست داشتن بیش از حد، علاقه بیش از اندازه: «شیفتگی او به ادبیات
 فارسی به حدی بود که تمام عمر خود را صرف مطالعه آثار شعرا و نویسندگان فارسی کرد» =
 عشق و علاقه او...؛ شیفته = عاشق، بسیار علاقمند: «بعضیها شیفته پول هستند و بعضی دیگر
 شیفته مقام و قدرت»؛ «من شیفته محبت هستم» = دوست دارم مورد محبت باشم. «اروپائیان شیفته
 آفتاب درخشان کشورهای شرق هستند».

صرف و نحو: اسم مرکب = دستور زبان: «دانشمندان غربی برای اولین بار خط میخی را
 خواندند و صرف و نحو آن را نوشتند» = قواعد واژه سازی و قواعد جمله سازی آن را نوشتند.
 این اصطلاح سابقاً به جای «دستور زبان» به کار می رفت. صرف = ساخت واژه، نحو = ساخت
 جمله.

فرنگی: صفت نسبی = منسوب به فرنگ، اروپائی: «دانشمندان و هنرمندان فرنگی شیفته ادب و
 علم و فرهنگ و هنر ایرانی شدند». این واژه امروزه کاربرد چندانی ندارد و به جای آن واژه
 «اروپائی» به کار می رود.

کما این که: قید (ترکیب عربی و فارسی) = همان طور که، چنانکه: «امروزه همه کشورها با

یکدیگر دادوستد اقتصادی دارند، کما این که ایران فرش و بسیاری چیزهای دیگر به بعضی از کشورها صادر می‌کند و در عوض بسیاری چیزها از آن کشورها وارد می‌کند». عبارت «کما این که» در آغاز جمله‌ای می‌آید که به عنوان مثال ذکر می‌شود و برای اثبات و تأیید جمله قبل از خود است: «هر سال در این شهر زلزله می‌شود، کما این که امسال هم شد»؛ «در این برخوردها همیشه ملّتی از ملّت دیگر مسائلی فرامی‌گیرد و متقابلاً مطالبی یاد می‌دهد. کما این که ایران در برخورد با قوم عرب دیانت اسلام را پذیرفت، ولی بسیاری از مسائل اداری و فرهنگی را به اعراب آموخت». مُتْقَابِلًا: قید = در مقابل: «سال نوراً متقابلاً به او تبریک گفتم» = او ابتدا به من تبریک گفت و من هم در مقابل به او تبریک گفتم». «او یک کتاب از من گرفت و متقابلاً به من یک کتاب داد». شما به من فرانسه یاد بدهید و من هم متقابلاً به شما فارسی یاد می‌دهم».

مُتْقَابِل: صفت = دوطرفه: «دوستی متقابل»؛ «ایران و پاکستان دوستی متقابل دارند» = ایران دوست پاکستان است و پاکستان هم دوست ایران است.

«مُتْقَابِلًا»، بیشتر در زبان نوشتاری به کار می‌رود.

مَشْرِقِ زمین: اضافه مقلوب = کشورهای شرقی، سرزمینهای شرق: «مراکز علمی غرب به ترجمه آثار علمی و فلسفی مشرق زمین پرداختند»؛ مغرب زمین = کشورهای غربی: «مغرب زمین نیز با فرهنگ ایرانی آشنا شد». واژه «زمین» فقط با دو واژه «مشرق و مغرب» ترکیب می‌شود و نه با «شمال و جنوب»، مثلاً، نمی‌توان گفت «شمال زمین».

مُنْتَهَا: قید = اما، ولی، چیزی که هست... «همه کارگران به سر کار خود رفتند، منتها ناراضی بودند»؛ «او بسیار آدم خوبی است، منتها خیلی زود عصبانی می‌شود» = چیزی که هست زود عصبانی می‌شود؛ «همه ملّتها با یکدیگر دادوستد فرهنگی دارند. منتها بعضی بیشتر می‌گیرند و کمتر می‌دهند».

مُورِدِ نَظَر: مُورِدِ توجّه، آنچه که در اندیشه است؛ «کتاب مورد نظر شما کدام است؟» = کدام کتاب در اندیشه شماست؟ «در این روزها زبان مورد نظر، عربی بود» = عربی مورد توجّه بود، عربی در

اندیشه همه بود. «قهرمانان ورزشی معمولاً موردِ نظر جوانان هستند» = همه جوانان به آنها فکر می‌کنند.

افعال

(از خوان... بهره گرفتن = استفاده کردن، بهره بُردن، بهره‌مند شدن.

«خوان»، واژه ادبی، به معنی سفره است که هنگام غذا خوردن آن را روی زمین پهن می‌کنند و غذاها را روی آن می‌گذارند. این واژه در زبان ادبی با واژه‌هایی نظیر «دانش، علم، نعمت» به صورت مضاف می‌آید و معنی فراوانی و گوناگونی مضاف الیه خود را می‌رساند. مثلاً، خوان دانش = دانشهای فراوان و گوناگون: «دانشمندان مشرق زمین از خوانِ دانشِ ارسطو و دیگر فلاسفه یونان بهره بُرده‌اند» = از علوم و دانش فراوان و گوناگون آنها استفاده کرده‌اند؛ «دانشگاههای مغرب زمین از خوان علم و دانش ابوعلی سینا و محمدبن زکریای رازی بهره‌ها گرفته‌اند»؛ خوانِ نعمت = نعمتهای فراوان و گوناگون: «همه موجودات از خوانِ نعمت خداوند بهره می‌گیرند / بهره‌مند می‌شوند»

تأثیر بخشیدن (بر) = اثر کردن (در)، اثر گذاشتن (بر)، مؤثر بودن (در): «مخترعان بر زندگی بشر تأثیر می‌بخشند»؛ «افکار گاندی بر مردم شبه قاره هند تأثیر بخشید». واژه «تأثیر» به صورت یک اسم مضاف نیز به کار می‌رود: «تأثیر مخترعان بر زندگی بشر زیاد است»؛ «تأثیر افکار گاندی بر مردم شبه قاره هنوز مشهود است». مترادفهای آن: «تأثیر کردن (در)، تأثیر گذاردن / گذاشتن (بر)، تأثیر داشتن، متأثر کردن». با فعل «بخشیدن» فقط در زبان نوشتاری به کار می‌رود.

تأثیر پذیرفتن (از) = متأثر شدن، دگرگون شدن: «ملتی که از لحاظ مبانی فکری قویتر است بیشتر تأثیر می‌بخشد و کمتر تأثیر می‌پذیرد»؛ «ملتها در یکدیگر تأثیر می‌کنند و از همدیگر متأثر می‌شوند»؛ «آنکه در سطح تمدنی پائین تر است بیشتر متأثر می‌شود و کمتر تأثیر می‌گذارد». «پذیرفتن» مخصوص زبان نوشتاری است. «متأثر» در زبان محاوره به معنی «ناراحت»، «غمگین» به کار می‌رود: «از مرگ برادر عزیزتان بسیار متأثر شدم»، «درگذشت برادر ارجمندتان مرا

بسیار متأثر کرد».

تعلیم دادن (به) = یاد دادن (به)، آموختن (به)، آموزش دادن (به): «مرحوم پدرم خواندن و نوشتن را به من تعلیم داد» = یاد داد؛ «او آنچه می آموزد به تناسب بیشتر از آن مقداری است که به دیگری تعلیم می دهد»؛ «یاقوت هنر خوشنویسی را به شاگردان بسیاری تعلیم داد».

حاصل کردن = به دست آوردن، یافتن، پیدا کردن: «وقتی ملتها با یکدیگر ارتباط نزدیک حاصل می کنند از یکدیگر چیزهایی می گیرند و به یکدیگر چیزهایی می دهند» = ارتباط پیدا می کنند؛ «او از طریق خرید و فروش زمین ثروت زیادی حاصل کرد» = به دست آورد؛ «چندین بار با او تماس حاصل کردم ولی هر بار بی نتیجه بود». این فعل فقط در زبان نوشتاری به کار می رود.

درصدِ کاری برآمدن = تصمیم به انجام کاری گرفتن، به فکر انجام چیزی افتادن: «او درصدِ تألیف کتابی در زمینه آموزش زبان برآمده است» = تصمیم گرفته است کتابی بنویسد (ولی هنوز شروع نکرده)؛ «سوداگران اروپائی درصدِ پیدا کردن راهی برای رسیدن به هند برآمدند» = به این فکر افتادند که راهی پیدا کنند. با فعل «بودن» و به معنی تصمیم داشتن نیز می آید: «او مدتهاست که درصدِ تألیف کتابی برای شاگردانش بوده است» = تصمیم داشته است کتابی تألیف کند. «من درصدِ کمک به شما هستم» = تصمیم دارم که به شما کمک کنم.

«برآمدن» مخصوص زبان ادبی است. «درصد بودن» در محاوره نیز به کار می رود.

توضیحات^۱

آناتولی (Anatolia): شبه جزیره‌ای در مغرب آسیا است.

آرسطو (Aristotle): حکیم نامدار یونانی که از حدود ۳۸۴ تا ۳۲۲ قبل از میلاد می‌زیست. وی شاگرد افلاطون (Plato) و مُربی و معلّم اسکندر مقدونی بود. آثار ارسطو بسیار گوناگون و شامل همه‌ی معارف و علوم یونان قدیم (به جز ریاضی) می‌باشد.

بوستان: نام کتاب معروف سعدی شاعر بزرگ ایرانی که آن را به سال ۶۵۵ هجری به صورت شعر نوشته است. موضوع این کتاب مسائل اخلاقی و تربیتی است.

جوگان: یکی از ورزشهای قدیم ایران است. این بازی بعد از اسلام از ایران به اروپا رفته و در آنجا با اندکی تغییر به صورت گُلَف و کِرِیکت درآمد است.^۲

دیوان حافظ: غزلهای حافظ شاعر بزرگ ایرانی، که از آثار جاویدان ادب فارسی است. گوته (Goethe) شاعر و نویسنده آلمانی شیفته افکار و اشعار حافظ بود.

شاهنامه: نام بزرگترین اثر حماسی زبان فارسی است که از آثار جاویدان ادبیات جهان به شمار می‌رود. مؤلف آن حکیم ابوالقاسم فردوسی است که در سال ۳۸۴ هجری آن را به پایان رسانید. این کتاب شامل شصت هزار بیت شعر و موضوع آن تاریخ و داستانهای قهرمانی ایران باستان از آغاز تمدن قوم ایرانی تا پایان حکومت ساسانیان است.

شفاء: نام کتاب معروف ابن سینا در فلسفه. این کتاب از مهمترین کتابهای فلسفی اسلام است.

قانون: نام کتاب معروف ابن سینا در طب. این کتاب سالها در دانشگاههای اروپا تدریس می‌شده است.

قُسْطَنْطِیْنِیَه (Constantinople): نام قدیم شهر «استانبول» واقع در ترکیه.

۱. مطالب این بخش عمدتاً از فرهنگ فارسی، تألیف دکتر محمد معین، جلد ۵ و ۶ اقتباس گردیده و با دایرة المعارف بریتانیکا مقابله شده است.

۲. آموزش و پرورش در ایران باستان، دکتر علیرضا حکمت، تهران، ۱۳۵۰.

گلستان: نام کتاب معروف سعدی شاعر و نویسنده ایرانی، که آن را در سال ۶۵۶ هجری به نثر نوشته است. گلستان کتابی است اخلاقی و تربیتی.

لافونتن (La Fontaine): شاعر و نویسنده فرانسوی که در ۱۶۲۱ میلادی به دنیا آمد و در ۱۶۹۵ درگذشت. بزرگترین اثر وی «مجموعه فابلها» یا حکایت‌های کوتاه است که در تهیه آن از افسانه‌های شرقی به ویژه ایرانی الهام گرفته است.

مهرگان: دومین جشن بزرگ ایران باستان که در روز شانزدهم ماه مهر از فصل پاییز برگزار می‌شده که در واقع جشن آغاز زمستان بوده است. این جشن امروز منسوخ شده است.

نوروز: (صفت مقلوب) = روز نو، اولین روز از فصل بهار.

جشن نوروز: بزرگترین عید ملی ایرانیان، که در نخستین روز از نخستین ماه (فروردین) سال شمسی برگزار می‌شود. سابقه این جشن به بیش از سه هزار سال می‌رسد. در این روز ایرانیان با شادی و نشاط خاصی مهمانی برپا می‌کنند، به دیدن یکدیگر می‌روند و سال نو را به همدیگر تبریک می‌گویند. یکدیگر را می‌بوسند و می‌گویند: «سال نو مبارک! صد سال به این سالها».

* تمرین ۶۶

هر یک از دو جمله زیر را با استفاده از «به نسبت / نسبت به» و «به تناسب / به نسبت» به صورت

یک جمله بازنویسی کنید. مثال: وزن من کم نیست. قد من بلند نیست.

الف — وزن من به نسبت قدم زیاد است / وزن من نسبت به قدم زیاد است.

ب — وزن من به تناسب زیاد است / وزن من به نسبت زیاد است.

۱. خط نسخ زیباتر از خط کوفی بود. خط کوفی چندان زیبا نبود.

۲. خط شکسته از خط نستعلیق شیواتر است، ولی خواندن آن مشکلتر از خط نستعلیق است.

۳. امروز هوا اندکی سرد است. روزهای گذشته هوا گرم بود.

۴. او خیلی پیر به نظر می‌آید. سن او فقط ۴۵ سال است.

۵. رشد این بچه کم نیست. سن او خیلی کم است.

۶. قیمت این خانه زیاد نیست. خانه‌های دیگری که تاکنون دیده‌ام همه گرانتر از این خانه بودند.

۷. زندگی امروز بشر راحت‌تر و خوشایندتر شده است. زندگی بشر در گذشته چندان راحت و مطبوع نبود.

۸. پیشنهاد شما برای حل مسئله جوانان بد نیست. ولی دیگران پیشنهادهای بهتری ارائه داده‌اند.

۹. نفت، ارزان به دست نمی‌آید. زغال سنگ ارزانتر از نفت است.

۱۰. هزینه زندگی در تهران زیاد است. قیمت‌ها در شهرهای دیگر ایران نسبتاً پائین است.

* تمرین ۶۷

در متن زیر: الف — جاهای خالی را با کلمات مناسب از جدول پایان متن پُر کنید؛ ب — زمان فعل‌ها غلط است آن را درست کنید.*

در هر کشوری مردم به زبانی سخن گفته بودند. در بعضی از...^۱ به جای...^۲ زبان چند زبان رواج خواهد داشت. بیشتر افراد تحصیل کرده به جز...^۳ مادری خود یک یا چند زبان...^۴ هم یاد بگیرند. هر زبانی از...^۵ بسیار تشکیل می‌شد. وقتی ما فکری را بیان کرده‌ایم، واژه‌ها را به...^۶ پیوند داده بودیم و از به هم پیوستن کلمه‌ها...^۷ درست کردیم. آنگاه...^۸ جمله آنچه را در...^۹ بداریم بر...^{۱۰} آورده بودیم. هر زبانی...^{۱۱} خود قاعده‌هایی داشته باشد. لازم...^{۱۲} کسی قاعده‌های...^{۱۳} را یاد گرفته است تا بتواند به...^{۱۴} زبان سخن می‌گوید. زیرا...^{۱۵} مردمان به زبان...^{۱۶} خود سخن گفته بودند بدون آنکه از...^{۱۷} آن آگاه هستند. اما اگر...^{۱۸} بخواهد زبان مادری...^{۱۹} یا...^{۲۰} زبان دیگری را به خوبی شناخت، درست نوشته بود و...^{۲۱} می‌خواند ناچار باید با قاعده‌های آن آشنا هست...^{۲۲} بر آن،...^{۲۳} قاعده‌های زبان...^{۲۴} را یاری کرد تا...^{۲۵} دیگر را...^{۲۶} فرا گرفته باشیم.

همه، زبانهای، نیست، زبانی، کشورها، علاوه، خود، درست، مادری، قاعده‌های، آن، ذهن، دیگر، کسی، برای، یک، واژه‌های، زبان، یکدیگر، ما، به آسانی، زبان، به وسیله، هر، شناختن، جمله

* اعداد متن مربوط به کلید این تمرین است.

* تمرین ۶۸

- پاسخ پرسشهای زیر را به صورت جمله کامل بنویسید.
۱. تَصَرُّفِ قَسطنطنیّه به وسیله سلطان محمد فاتح چه نتیجه‌ای داشت؟
 ۲. چه کسی برای اولین بار از دماغه امید نیک عبور کرد؟
 ۳. ظهور علم شرق‌شناسی چه نتیجه‌ای به بار آورد؟
 ۴. ایرانیان چه چیزهایی را به اعراب آموختند؟
 ۵. دادوستد بین ملت‌ها چگونه آغاز می‌شود؟
 ۶. چه ملت‌هایی بیشتر تأثیر می‌گذارند و کمتر تأثیر می‌پذیرند؟
 ۷. چرا اروپائیان هنگامی که در هند مُسْتَقَرّ گردیدند مجبور به فراگرفتن زبان فارسی شدند؟
 ۸. چه کسانی برای نخستین بار کتابهای عربی را به زبانهای اروپائی ترجمه کردند؟
 ۹. به چه دلیل دانشمندان اروپائی عُمر خود را صرفِ مطالعهٔ زبان و ادبیات فارسی نمودند؟
 ۱۰. چه کسانی برای نخستین بار به مطالعهٔ خط میخی دست زدند؟

* تمرین ۶۹

- برای هر یک از جوابهای زیر، یک سؤال بنویسید.
- مثال: فردا شما را می‌بینم.
- یکی مرا می‌بینید/ خواهید دید؟
۱. ایرانیان بسیاری چیزها مثل سیاست، وزارت، تقویم، شطرنج را به اعراب آموختند؟
 ۲. نمایندگان فرهنگ غرب صورت دقیق اوستا را منتشر کردند.
 ۳. تلمی دیاز در سال ۱۴۸۷ از دماغه امید نیک عبور کرد.
 ۴. دماغه امیدنیک در جنوب آفریقا قرار دارد.
 ۵. بعد از تلمی دیاز، دریاسالار پرتغالی از دماغه امیدنیک گذشت.

۶. نام دریاسالار پرتغالی واسکودگاما بود.
۷. واسکودگاما دوازده سال بعد از تلمی‌دیار وارد هند شد.
۸. لافونتن موضوع حکایت‌های کوتاه خود را بیشتر از منابع ایرانی گرفته است.
۹. استقرار پرتغالی‌ها در هند از زمان ورود واسکودگاما به هند آغاز می‌شود؟
۱۰. بله، توجّه به شرق قبل از ظهور دانش شرق‌شناسی وجود داشته است؟

تصویر روی صخره

اخیراً در استرالیا و آمریکا نقاشی‌هایی متعلّق به انسان‌ها و حیوانات دوران باستان روی صخره‌ها کشف شده که در آنها حتی تصویر ارگان‌های داخلی اندامشان نیز دیده میشود، درست نظیر آنچه که امروز در عکس‌های رادیوگرافی می‌توان قسمتهای داخل بدن انسان را دید.

دانشمندان عقیده دارند این طریق انعکاس تصویر روی صخره فقط بوسیله اشعه x امکان دارد ولی چگونگی آن هنوز روشن نشده است.

و قمر که عشق نیست ... *

و قمر عشق نیست نو کوی هیچ نیست
 مثل یک غروب غمیست و گوشت کبر
 بر لب خمار کج صغیر برینک
 غم مشو میان نفیر کله پیر

و قمر عشق نیست سکون کیت حرت
 پر گیتی کوه سلک نرس
 در شریک شورش و شورش بیت
 دست کس بر دامن بلف نرس

و قمر عشق نیست پیمبر کجاست
 نیت غم است بر سر سبیل
 از کله باسیم نور نمی
 بسته چشم خیر با هر از شب

دقت عشق مر رسد از پشت غصه
با کوله بادر از نفس کرم زنگ
دیگر سر را چوب تقیر نه
در خفا علف از شرم زنگ

دقت عشق مر رسد از جا برفت
بطنع با طبیعت بالذنبها
من مژوم کویر عشق شک زنگ
لوم شو نواز شربت جویا

دقت عشق مر رسد از بر کجاست
گل قصر کرم علف آلف از شو
از چشم سینه چشمه خورشید مر
پایستان با بزمیغ باز شو

در اینج بهار سنج مکر کف شور و شور
در نیم ناز عطفه بار پند
با عشق سیر شد ایم در دلت ایم
تا وقت دل در سرب نگریم

وقتی که عشق نیست تو گویی که هیچ نیست

وقتی که عشق نیست...

دل مثل یک غروب، غمین است و گوشه‌گیر

بر شاخه‌های کاج، صغیر پرندگان

گم می‌شود میان نفیر کلاغ بیر

وقتی که عشق نیست هياهوى کودکان

پُتکِ غمی است بر سر احساسهای خواب

از برکه‌ها نسیم نموری نمی‌وزد

بسته است چشم پنجره‌ها دور از آفتاب

وقتی که عشق نیست سکون سایه گستر است

پای کسی به گرد سواران نمی‌رسد

در شهر ریشه‌ها شَر و شور عطش بیاست

دست کسی به دامن باران نمی‌رسد

وقتی که عشق می‌رسد از پشت غصه‌ها

با کوله‌باری از نفس گرم زندگی

دیگر سری به جیب «تعقل» نمی‌رود،

در خشکسال عاطفه از شرم زندگی

وقتی که عشق می‌رسد از جاده افق

همطبیع با طبیعت بارانی بهار

من می‌شوم کویر عطشناک زندگی

او می‌شود نوازش دستان جویبار

وقتی که عشق می‌رسد از هر کجا که هست

گلرقص گرم عاطفه آغاز می‌شود

از چشم سینه چشمه خورشید می‌دمد

پای ستاره‌ها به زمین باز می‌شود

در این بهار سرخ که گل کرده شور و شوق

در نغمه‌های عاطفه بار پرندگان

با عشق همسفر شده‌ایم و روانه‌ایم

تا وسعت کرانه سرسبز کهکشان

برگرفته از مجله «کیهان فرهنگی»، شماره ۷، مهرماه ۱۳۶۷.

تحلیل شعر

نوع شعر: چهارپاره^۱.

واژه‌ها

خُشکسال: اسم مرکب (صفت مقلوب) = سالِ خشک، سالِ بدون باران. این واژه مخصوص زبان شعر است.

روانه: صفت نسبی ← روان (صفت فاعلی) + - (پسوند نسبت) = در حالِ رفتن، راهی، روان: «با عشق همسفر شده‌ایم و روانه‌ایم» = در حال رفتن هستیم. با فعل «کردن و شدن» نیز می‌آید: «او را به کرمان روانه کردم» = او را وادار کردم که به کرمان برود؛ «او به کرمان روانه شد» = رفت. اغلب به صورت مضاف به کار می‌رود: «او را روانه کرمان کردم»، «او روانه کرمان شد». بیشتر در زبان نوشتاری به کار می‌رود. صورت محاوره‌ای آن راهی است که اغلب به صورت مضاف به کار می‌رود: «او راهی کرمان شد»؛ «همکار من سالی چند بار راهی اروپا می‌شود».

سایه گستر: اسم فاعل مرکب = سایه‌دار، چیزی که سایه بر روی زمین می‌اندازد، و معمولاً سایه وسیع دارد: «درختانِ سایه گستر». مجازاً به معنی مُسلَط است: «وقتی که عشق نیست سُکون سایه گستر است» = سُکون مُسلَط است، همه چیز مثل مُرده ساکن و بدون حرکت است.

شر و شور: اسم مرکب = سر و صدا، همهمه و غوغا: «در شهر ریشه‌ها شر و شورِ عطش به پاست» = تشنگی موجب هیاهو و سر و صدا شده است، همه در جستجوی آب برای رفع تشنگی هستند؛ «فرا رسیدن نوروز شر و شوری در مردم به وجود می‌آورد»؛ «عید کریسمس موجب شر و

۱. نک به ص ۱۳.

شور در میان مسیحیان می‌شود». «سخنرانی او شر و شوری در شنوندگان ایجاد کرد» = باعث هیجان شد.

عاطفه بار: اسم فاعل مرکب ← عاطفه (اسم) + بار (اسم فاعل کوتاه از مصدر «باریدن») = پر از عاطفه و محبت: «نغمه عاطفه‌بار» = صدا یا آوازی که از آن عاطفه می‌بارد. این ترکیب مخصوص شعر است. «بار» با بعضی از اسمها صفت می‌سازد:

اندوه‌بار، فاجعه اندوه‌بار = غمگین‌کننده، اندوهناک؛ اشکبار، چشم اشکبار = گریان، گریه‌کننده.

غمین: صفت نسبی = غمگین، افسرده: «دل مثل یک غروب غمین است و گوشه‌گیر». این واژه مخصوص زبان شعر است. در نوشتار و یا در محاوره صورت دیگر آن **غمگین** به کار می‌رود.

کوله‌بار: اسم مرکب ← کول (اسم) + — (پسوند نسبت) + بار (اسم) = باری که روی کول یا پشت می‌برند: «کوه‌نوردان هر کدام کوله‌باری بر پشتشان بود که در آن غذا و وسیله خواب خود را گذاشته بودند»؛ «عشق با کوله‌باری از نفس گرم زندگی از راه می‌رسد» = عشق کوله‌باری دارد که در آن زندگی است، زیرا عشق زندگی بخش است. معمولاً به صورت «کوله‌باری از...» می‌آید و اسم پس از آن به معنی چیزی است که در کوله‌بار وجود دارد: «او سرانجام به خانه برگشت با کوله‌باری از درد و رنج» = همراه با درد و رنج بسیار. «بابانوئل با کوله‌باری از اسباب‌بازی به دیدن بچه‌ها می‌رود». این ترکیب مخصوص زبان ادبی است.

گل‌رقص: اسم مرکب (اضافه مقلوب) = رقص شادی: «گل‌رقص گرم عاطفه آغاز می‌شود» = احساسات و عواطف به هیجان می‌آیند، زنده می‌شوند، در مردم محبت و دوستی به وجود می‌آید. این ترکیب را فقط در شعر می‌توان دید.

گوئی: فعل حال اخباری (با حذف «می») از مصدر «گفتن»، دوم شخص مفرد. این فعل در زبان ادبی به معنی **انگار**، مثل این است به کار می‌رود و از این رو قید به حساب می‌آید نه فعل. گاهی

قبل از آن ضمیر «تو» نیز می‌آید: «وقتی که عشق نیست تو گوئی که هیچ نیست» = انگار که...، مثل این است که... «مردم به هر طرف می‌دویدند. گوئی که خطری آنها را تهدید می‌کرد» = مثل این بود که... «شما با این بجه چنان رفتار می‌کنید که گوئی پسر شما نیست».

هر کجا = هر جا: «هر کجا که باشی بیدایت می‌کنم»؛ «هر کجا او را دیدید دستگیرش کنید». واژه پرسشی کجا؟ فقط با «هر» و «هیچ» ترکیب می‌شود و در این صورت به معنی «جا» است: «خانه خالی در هیچ کجای این شهر گیر نمی‌آید»؛ «گره‌ای به زیبایی گره‌های ایرانی در هیچ کجای دنیا وجود ندارد». «هر کجا و هیچ کجا» در محاوره نیز به کار می‌روند.

افعال اصطلاحی

برپا / به پا کردن = ایجاد کردن، ترتیب دادن: «ایرانیان به مناسبتِ نوروز جشن برپا می‌کنند» = ترتیب می‌دهند؛ «سخنان نخست‌وزیر شر و شوری به پا کرد» = به وجود آورد، ایجاد کرد. با فعل «بودن» به معنی «وجود داشتن» می‌آید: «در شهر شر و شوری به پاست» = شر و شور وجود دارد، مردم هیجان زده در رفت و آمد هستند. «در سالن هتل مهمانی بزرگی برپا شده بود».

پای کسی به جایی باز شدن = به جایی آمد و رفت کردن: «از وقتی که پای اروپائیان به هند باز شد، هندیان استقلال خود را از دست دادند»؛ «بعد از کشف آمریکا به تدریج پای سفیدپوستان به آن قاره باز شد»؛ «پای ستاره‌ها به زمین باز می‌شود» = ستاره‌ها به زمین می‌آیند، زمین زیبا می‌شود؛ «هنگامی که شهر قسطنطنیه به تصرفِ سلطان عثمانی درآمد، پای اسپانیایی‌ها به هندوستان هنوز باز نشده بود» = هنوز به آنجا نرفته بودند.

پا به گرد کسی نرسیدن = امکان برابری و رقابت با کسی را نداشتن، بسیار عقب‌تر از کسی بودن: «این دانش‌آموز یک نابغه است. پای هیچکس به گردش نمی‌رسد» = هیچکس نمی‌تواند با او رقابت کند؛ «پای کسی به گرد سواران نمی‌رسد» = هیچکس نمی‌تواند همگام و همراه با اسب سواران برود، زیرا «سکون سایه گستر است»، همه ساکن و بی حرکت مانده‌اند. در نوشتار و نیز در محاوره واژه «پا» معمولاً حذف می‌شود: «او چنان توند می‌دوید که کسی به گردش

نمی‌رسید»؛ «دو چرخه از لحاظ سرعت به گرد ماشین نمی‌رسد». این فعل معمولاً به صورت منفی به کار می‌رود.

دست به دامن کسی بودن = تقاضای کمک فوری از کسی داشتن: «آقای دکتر! دستم به دامن شماست، هر چه بخواهید می‌دهم، پسر را معالجه کنید، من همین یک پسر را دارم». در محاوره معمولاً بدون فعل به کار می‌رود: «دکتر جان، دستم به دامن! یک کاری برای پسرم بکنید». این عبارت هنگام گرفتاری شدید و حالت اضطراب و ناامیدی گفته می‌شود، و معنی التماس دارد. با فعل «شدن» به معنی مُتَوَسِّل شدن است: «من دوست ندارم دست به دامن کسی بشوم»؛ «او گرفتار مشکل بزرگی است. دست به دامن ما شده است، باید به او کمک کنیم» = به ما متوسِّل شده است، از ما کمک می‌خواهد.

با فعل «رسیدن» به معنی دسترسی یافتن است: «دست من به دامن کسی نمی‌رسد» = هیچکس را پیدا نمی‌کنم که کمک کند، به هیچکس دسترسی ندارم؛ «دست شما به دامن رئیس جمهوری آمریکا نخواهد رسید» = نمی‌توانید او را ملاقات کنید، دسترسی به او پیدا نخواهید کرد؛ «دست کسی به دامن باران نمی‌رسد» = باران نمی‌بارد، کسی نمی‌تواند باران را ببیند.

سر به جیب بُردن = به فکر فرو رفتن. «جیب» یک واژه ادبی مهجور است و معمولاً به صورت مضاف می‌آید: «یکی از یاران سر به جیب تفکر فرو برده بود» = مشغول فکر کردن بود. در این شعر با فعل «رفتن» آمده است: «دیگر سری به جیب تعقل نمی‌رود» = دیگر کسی متوسِّل به عقل و استدلال نمی‌شود. در فارسی امروز معمولاً واژه «گریبان» که به همان معنی است به کار می‌رود و فعلهائی از قبیل «او سردر گریبان برده است» = به فکر فرو رفته است؛ «او سرش در گریبان خودش است» = به اطراف خودش توجه ندارد و جز آن، هم در محاوره و هم در زبان ادبی دیده می‌شوند. گُل کردن = گُل آوردن: «این درخت امسال گل نکرد». مجازاً به معنی درخشیدن، به اوج رسیدن: «در این بهار سرخ که گل کرده شور و شوق» = شور و شوق به اوج رسیده است. «مقاله او خیلی گل کرد» = درخشید، مورد توجه فراوان قرار گرفت.

ساختهای نحوی

شباهت بین دو چیز را می‌توان به صورت یک تشبیه بیان کرد. مثلاً «علی مانند شیر است». در این تشبیه علی از لحاظ شجاعت شبیه به شیر است؛ «او مثل برق رفت» = رفتن او از لحاظ سرعت به رفتن برق شباهت داشت؛ «دل مثل یک غروب» = غروب آفتاب، غم‌آلود است زیرا پایان روشنائی و آغاز تاریکی است. دل پر از غم از لحاظ نداشتن شور و شوق به غروب تاریک و غم‌آلود شبیه است. واژه‌های «مثل»، «مانند»، «همانند»، «چون»، «همچون» قید تشبیه نامیده می‌شوند. می‌توان قید تشبیه را حذف کرد و تشبیه را به صورت یک جمله اسنادی بیان کرد، یعنی چیزی را به چیز دیگر نسبت یا اسناد داد. به این جمله‌ها توجه کنید: «علی شیر است»؛ «دل یک غروب است»؛ «رفتن او رفتن برق بود»؛ «این کار شما بازی با آتش است». این نوع تشبیه را می‌توان تشبیه غیرمستقیم نامید.

گاهی قید تشبیه حذف می‌شود و دو جزء تشبیه به صورت مضاف و مضاف‌الیه درمی‌آیند که در این صورت یا مضاف به مضاف‌الیه و یا مضاف‌الیه به مضاف شباهت دارد. این نوع اضافه، که اضافه تشبیهی نامیده می‌شود، در شعر فراوان به کار می‌رود.

گاهی در یک اضافه تشبیهی، مضاف جزئی یا بخشی از چیزی است که مضاف‌الیه بدان تشبیه شده. مثلاً وقتی که می‌گوئیم «دست خدا»، خدا به آدمی تشبیه شده که بدن دارد و دست جزئی از آن بدن است. این نوع اضافه تشبیهی را اضافه استعاری نامیده‌اند، زیرا مضاف در معنی مجاز یا استعاره و نه در معنی حقیقی خود به کار رفته است. واژه «دست» در این اضافه به معنی مجازی «قدرت» است، یعنی «قدرت خدا».

به طور کلی، تشبیه هم در محاوره و هم در نوشتار مورد استفاده قرار می‌گیرد. بدیهی است که ظرافت و زیبایی آن بستگی به قدرت خیال و مهارت زبانی گوینده یا نویسنده دارد. در میان هزاران شاعر و نویسنده فارسی زبان از ابتدا تا به امروز هیچ شاعری از لحاظ زیبایی و ظرافت تشبیهات به پای حافظ نمی‌رسد. اکنون به تشبیهات شعر «وقتی که عشق نیست...» توجه کنید:

دل مثل یک غروب، غمین است و گوشه گیر: همانطور که قبلاً گفتیم، غروب سرد و تاریک و بی روح است. اصولاً آغاز هر چیز شادی بخش و همراه با امید است ولی پایان آن غمناک و همراه با ناامیدی است. به عنوان مثال: تولد و مرگ، جوانی و پیری، طلوع و غروب، ملاقات و خداحافظی، وصال و وداع، آغاز عشق و پایان آن.

پُتکِ غم (اضافه تشبیهی): غم مانند پتک بر سر احساس خواب فرود می آید. آهنگر پتک را بر سر میخ می کوبد. غم و ناراحتی مثل پتک بر سر خواب کوبیده می شود و موجب بی خوابی می گردد.

هیاهوی کودکان پتکِ غم است (تشبیه غیر مستقیم): سر و صدای بچه ها مانند پتک غم بر سر احساس خواب است = غمگین کننده است و خواب را مُختَل می کند.

چشم پنجره (اضافه تشبیهی): پنجره مانند چشم دیوار یا اتاق است. «بسته است چشم پنجره ها دور از آفتاب» = اتاق تاریک است زیرا از پنجره نور آفتاب به درون نمی آید، درست مانند چشمی که بسته باشد.

سُکون سایه گستر است (تشبیه غیر مستقیم): سکون مانند درختی است که سایه دارد و سایه آن همه جا را فرا گرفته = همه مردم مانند مرده بی حرکت هستند.

شهرِ ریشه ها (اضافه استعاری): ریشه های درختان مانند آدمها هستند که شهر و آبادی دارند. «در شهر ریشه ها شر و شور عطش به پاست» = ریشه برای زنده بودن نیاز به آب دارد و آدم نیاز به عشق.

دامنِ باران (اضافه استعاری): باران مانند آدمی است که لباس بر تن دارد، و دامن جزئی از لباس اوست. «دست کسی به دامن باران نمی رسد» = ریشه ها دسترسی به آب ندارند و در حال خشک شدن هستند. آدمها نیز از بارانِ محبت و عشق محرومند و در حالت افسردگی و سکون به سر می برند.

پُشتِ غصه ها (اضافه استعاری): غصه ها و ناراحتی ها مانند کوه هستند که بالا و پائین، پشت و

پیش دارد. «عشق از پشتِ کوهِ غصه‌ها می‌آید».

جِبِّ تَعْقَلُ (اضافه استعاری): اندیشه و تعقل مثل لباسی است که جیب یا گریبان دارد و سر در آن فرو می‌رود: «دیگر سری به جیبِ تعقل نمی‌رود» = هیچکس مشکلی نخواهد داشت و مجبور به چاره‌اندیشی نخواهد بود.

خُشکسالیِ عاطفه (اضافه استعاری): واژه «خشکسالی» در معنی مجازی «نبودن»، «فقدان» به کار رفته است = نبودنِ عاطفه، فقدانِ محبت.

جادهٔ اُفق (اضافه تشبیهی): خطِ افق مانند جاده‌ای است که عشق، همچون مسافر، از آن جاده فرا می‌رسد: «عشق می‌رسد از جادهٔ افق».

کویرِ زندگی (اضافه تشبیهی): زندگی بی عشق همانند کویر خشکی است که تشنهٔ آب است. **دستانِ جویبار** (اضافه استعاری): جویبار مانند مادری است که با دستهای نوازشگر خود کویر عطشناک را نوازش می‌کند. «من کویر عطشناک زندگی هستم» = تشنهٔ زندگی هستم و «عشق» به من زندگی می‌بخشد.

گلرقصِ عاطفه (اضافه استعاری): عاطفه به آدمی تشبیه شده که از خوشحالی می‌رقصد. وقتی که عشق می‌آید عاطفه و احساس به رقص و شادی می‌پردازند.

چشمِ سینه (اضافه استعاری): سینه به بدنی تشبیه شده که چشم دارد و قلب که در سینه است مانند چشم آن بدن است.

چشمهٔ خورشید (اضافه تشبیهی): از چشمه، آب پاک و روشن بیرون می‌آید و از خورشید نیز روشنی و نور می‌تابد. بنابراین خورشید مانند چشمه است. «از چشمِ سینه چشمهٔ خورشید می‌دمد» = خورشید از قلب طلوع می‌کند. به سخن دیگر، قلب مانند خورشید گرم و نورانی می‌شود، (به هماهنگی «چشم و چشمه» که جناس نامیده می‌شود توجه کنید).

پای ستاره (اضافه استعاری): ستاره به موجودی تشبیه شده که پا دارد: «پای ستاره‌ها به زمین باز می‌شود» = ستاره‌های خوشبختی و سعادت به زمین می‌آیند.

معنی شعر 'وقتی که عشق نیست...' به زبان ساده

وقتی که عشق وجود ندارد مثل این است که هیچ چیز وجود ندارد.
انسانها گوشه گیر می شوند و دلهای آنها، مانند غروب آفتاب، غمگین و سرد است.
آواز زیبای پرندگان از شاخه های درختان، مثل صدای زشت یک کلاغ پیر به گوش می رسد.
اگر عشق نباشد سروصدای شادی بخش کودکان موجب ناراحتی می شود و احساس خواب
را از بین می برد.
نسیم نمناک پر طراوت نمی وزد، و آفتاب از پنجره ها به درون اتاق نمی تابد.
وقتی که عشق نیست حرکت وجود ندارد. مثل اینست که همه مرده اند.
در شهری که پراز ریشه های درخت زندگی است، همه تشنه آب هستند و هرگز باران نمی بارد.
اما هنگامی که عشق با نیروی زندگی بخش از پشت کوهی از غصه ها فرا می رسد،
دیگر هیچکس به خاطر نداشتن دوستی و محبت از زنده بودن خود شرمسار نیست.
هنگامی که عشق همچون مسافری شاد و پر نشاط همانند بهار از راه می رسد،
آرزو و تمنای زندگی در من بیدار می شود و من مانند کویری می شوم که تشنه آب است، و دست
عشق نوازشگر من می شود، همان گونه که دست جویبار کویر تشنه را نوازش می کند.
وقتی که عشق فرا می رسد محبت ها و دوستی ها زنده می شوند.
دل های سرد مانند خورشید گرم می شوند، و ستاره های خوشبختی و سعادت در زندگی پدیدار می شوند.
اکنون که عشق از راه رسیده، و پرندگان با شور و شوق سرود محبت می خوانند، من همراه و
همسفر با عشق، تا اوج آسمانها به پرواز درخواهم آمد.

* تمرین ۷۰

در شعر «وقتی که عشق نیست...»:

الف — قافیه ها و ردیف ها را یادداشت کنید؛

ب — صفت و موصوفها را مشخص کنید؛

پیوست ۱

کلید تمرینها

تمرین ۱

الف -

۱. اسمهای مرکب

قصه‌گو: اسم فاعل مرکب ← قصه (اسم) + گو (اسم فاعل کوتاه).

قلم‌مو: اسم مرکب ← قلم (اسم) + مو (اسم).

برخورد: اسم مصدر مرکب ← بر (حرف اضافه) + خورد (مصدر کوتاه/ستاک گذشته).

سبزه‌زار، همراه، سرزمین، سراسر.

رنگدانه: اسم مرکب ← دانه رنگ ← رنگ (اسم) + دانه (اسم).

تخته سنگ: اسم مرکب ← سنگ تخته ← تخته (اسم) + سنگ (اسم).

جهانگرد: اسم فاعل مرکب ← جهان (اسم) + گرد (اسم فاعل کوتاه).

۲. صفت‌های مرکب

هنرمند: صفت ← هنر (اسم) + مند (پسوند).

سرسبز: صفت ← سر (اسم) + سبز (صفت). نشانه اضافه حذف شده است.

سرخ رنگ: صفت ← سرخ (صفت) + رنگ (اسم). جای صفت و موصوف عوض شده و نیز

نشانه اضافه حذف شده است.

تیره رنگ ← تیره (صفت) + رنگ (اسم).

قرمز رنگ ← قرمز (صفت) + رنگ (اسم).

رنگین کمان ← رنگین (صفت نسبی) + کمان (اسم).

متمايل به قرمز: صفت — متمايل به (قيد) + قرمز (صفت).
 متمايل به زرشکی — متمايل به (قيد) + زرشکی (صفت نسبی).
 جالبِ تَوْجُّه (صفت مرکب) — جالب (صفت) + — (نشانه اضافه) + تَوْجُّه (اسم).

ب —

۱. دریای سرخ را «أَحْمَر» نیز می‌نامند.
۲. کانال سوئز دریای سرخ را به دریای مدیترانه وصل می‌کند.
۳. ما دریای سرخ را به این دلیل سرخ رنگ می‌بینیم که...
۴. پخش شدن این کف بر روی آب باعث می‌شود که ما آبهای سطحی دریای سرخ را به رنگ قرمز ببینیم.
۵. به همین دلیل، ما برفهایی را که بر روی این جُلَبَکها هستند به رنگ قرمز می‌بینیم.
۶. «آیر» این سنگ را در سال ۱۸۷۳ میلادی کشف کرده است. مردم این سنگ را به نام کاشف آن «آیر» می‌خوانند.
۷. منطقه‌ای که سنگ را در آن کشف کرده بودند، اکنون به یک پارک ملی تبدیل کرده‌اند. و گیاهان و حیوانات این پارک را در برابر خطراتی که آنها را تهدید می‌کند، به شدت محافظت می‌کنند.
۸. چرا دریای سرخ را به این نام می‌خوانند؟

تمرین ۲

۱. مه سنگین باعث می‌شود که دریای سیاه، تیره و سیاه دیده شود.
۲. سنگ رنگین کمان در سال ۱۸۷۳ میلادی کشف شد.
۳. نام جدیدی برای سنگ «آیر» انتخاب شد.
۴. به هنگام غروب، سراسر سنگ رنگین کمان با / به وسیله رنگ ارغوانی پوشانده می‌شود.

۵. هر سال جهانگردان زیادی برای دیدن سنگ رنگین کمان به استرالیا برده می‌شوند.

۶. پُنگ سبز فراموش شده بود.

۷. رنگدانه‌های زرد در آب آبی اقیانوس ریخته می‌شوند.

تمرین ۳

توجه! جوابهای زیر فقط برای راهنمایی است. آنها را به صورت جمله کامل بنویسید.

۱. رنگ سبز ۲. زرد و آبی ۳. رنگ ۴. رنگدانه زرد ۵. ارغوانی

۶. زرد زرشکی ... ۷. نبودن جُلَبَک ۸. جُلَبَک ۹. مه سنگین

۱۰. دریای سیاه، مَسَاحَت.

تمرین ۴

توجه! جوابهای زیر فقط برای راهنمایی است. آنها را به صورت جمله کامل بنویسید.

۱. جبهه ۲. گربه ۳. خیر. ۴. هیچ کاری ۵. زیبا ۶. طاقچه ۷. آبی

۸. بله ۹. بالای سر ۱۰. گل، آینه، قرآن، سینی...

تمرین ۵

پسرعمو: اسم ← پسر (اسم) + عمو (اسم). نشانه اضافه حذف شده است.

شُعْبده باز: اسم فاعل ← شُعْبده (اسم) + باز (اسم فاعل کوتاه).

پس کوچه: اسم ← پس (صفت) + کوچه (اسم). جای صفت و موصوف عوض شده و نیز نشانه

اضافه حذف شده است.

سرانجام: قید ← سر (اسم) + انجام (اسم). حروف عطف حذف شده است.

بی‌اعتنا: صفت ← بی (حرف اضافه) + اعتنا (اسم).

دستپاچه: صفت ← دست (اسم) + پاچه (اسم). حرف عطف «و» حذف شده است.

شال گردن: اسم ← شال (اسم) + گردن (اسم). نشانه اضافه حذف شده است.

من و من کنان: قید ← من و من (اسم) + کن (ستاک حال از فعل کردن) + ان (پسوند فاعلی).

بنخ زده: اسم مفعول ← بنخ (اسم) + زده (اسم مفعول).

حال و حوصله: اسم ← حال (اسم) + و (حرف عطف) + حوصله (اسم).

باسلیقه: صفت ← با (حرف اضافه) + سلیقه (اسم).

نفس زنان: قید ← نفس (اسم) + زن (ستاک حال از فعل زدن) + ان (پسوند فاعلی).

چهارراه: اسم ← چهار (عدد) + راه (اسم).

تمرین ۶

۱. بهتر است از راهی بروم که او نبیندم.
۲. مجید با تمام قدرت به زمین کوبیدش / به زمینش کوبید.
۳. شاگردان از خیابان رد می شدند، و آقای پلیس محله نگاهشان می کرد.
۴. دستکشها کجا بودند؟ ما خیلی دنبالشان گشتیم.
۵. شما می خواستید دستگیرم کنید.
۶. ما هرگز نمی خواستیم اذیتتان کنیم.
۷. دیروز توی راه دیدمت ولی صدايت نزد.
۸. به نظر خودش اگر مادر هم می دیدش، نمی شناختش.
۹. بد موقعی گمشون کردم.
۱۰. دلش نمی خواست مادرش ببیندش.

تمرین ۷

۱. مجید، بی آنکه به آقا مرتضی نگاه کند، توپ را در زنبیل گذاشت.
۲. من، بدون آنکه توپ را بردارم، از مغازه بیرون رفتم.
۳.

}	پدر و مادر بی آنکه چیزی گفته باشند به هم نگاه کردند و خندیدند.
}	آنها بی آنکه پدر و مادر چیزی گفته باشند به هم نگاه کردند و خندیدند.
۴. تو چرا بدون آنکه کیفیت را برداری از خانه بیرون دویی؟
۵. شما، بی آنکه سروصدا راه بیاندازید، سعی کنید آرام از خیابان عبور کنید.
۶. مجید بدون آنکه چیزی بگوید از پشت رختخوابها سرک کشید.
۷. پدر بدون آنکه دستکشهایش را پیدا کند به مسافرت رفت.
۸. ما بی آنکه به پلیس توجهی بکنیم، به راه خود ادامه دادیم.
۹. پسر گناهکار، بی آنکه از کارش خوشحال باشد، چشمهایش را بر هم گذاشت.
۱۰. من بدون آنکه بخواهم جواب آنها را بدهم، گفتم ...

تمرین ۸

- توجه! جوابهای زیر فقط برای راهنمایی است. آنها را به صورت جمله کامل بنویسید.
۱. مغازه آقا مرتضی ۲. دور صورتش پیچید ۳. خیر ۴. در فکر آقای پلیس محله بود.
 ۵. صبر کند ۶. بسیار کوچک ۷. درس داشتن ۸. می پرسید از کجا آورده ای؟
 ۹. ممکن است فهمیده باشد ۱۰. بازی با توپ ۱۱. پرچم جلوی ماشینها
 ۱۲. روی یخ ۱۳. لباسهای کلفت ۱۴. دستکش ۱۵. پول آن را...

«که» موصولی:

۱. وقتی که پای صحبت قصه‌گو می‌نشینیم...
۲. در حالی که برای بعضی از قصه‌ها، مرز میان کشورها ...
۳. همان خط فاصله‌ای است که در بین کلمه‌ها بر روی صفحه کاغذ وجود دارد.
۴. هر زبان و خطی که داشته باشند...
۵. دریای سرخ که «احمر» نیز نامیده می‌شود...
۶. دریای سرخ، به این دلیل که چشمان ما از آن نور قرمز دریافت می‌کند سرخ...
۷. جلبک‌های وجود دارند که کفی به رنگ قهوه‌ای متمایل به قرمز از خود تولید می‌کنند.
۸. بلکه وارد دنیائی می‌شویم که به رنگ سبز و آبی است.
۹. مه سنگینی که در فصل زمستان بر فراز این دریا به وجود می‌آید...
۱۰. بارش برف فرشی که تار و پودش سفید است بر روی...
۱۱. به دلیل جلبک‌های قرمز رنگی است که در این ناحیه...
۱۲. برف‌هایی که بر روی این جلبک‌ها هستند...
۱۳. این سنگ که در سال ۱۸۷۳ میلادی کشف شده است...
۱۴. به این سؤال که «سنگ آیر چه رنگی است؟» باید...
۱۵. منطقه‌ای که سنگ در آن کشف شده بود...
۱۶. در برابر خطراتی که آنها را تهدید می‌کند...
۱۷. و خواست آنچه را که می‌بیند...
۱۸. خورشیدی کشید که پرتوهایش رشته‌هایی به رنگ طلا بود.
۱۹. نقاش می‌خواست ساحل سبزه‌زار دریا را هم نقاشی کند که متوجه شد... = نقاش که می‌خواست...

۲۰. دوستان نقاش که فهمیده بودند...

۲۱. تنها کاری که او کرده بود...

۲۲. گیاهانی که رنگدانه زرد دارند...

«که» ربط:

۱. بخش شدن این کف بر روی آب باعث می شود که آبهای سطحی دریای سرخ به رنگ قرمز

دیده شوند.

۲. باعث می شود که آن را تیره و تار ببینیم.

۳. او قصه رنگها را شنیده بود و می دانست که از مخلوط کردن...

تمرین ۱۰

الف -

۱. امیر که تا به حال بیرون را تماشا می کرد...

۲. همین طور که حرف می زد، خوابش برد.

۳. آنها که لباسهای سفید رنگی پوشیده بودند...

۴. اما امیر فقط به محسن و خوابی که دیشب دیده بود فکر می کرد.

۵. پدرش به کمک دیگران توانست طبقه و بخشی را که محسن...

۶. پدر از پرستار بخش، اتاقی را که محسن...

۷. پرستار سرش را بلند کرد و آرام، طوری که فقط پدر...

۸. ما دو تا محسن داریم که یکی شان دیشب شهید شده.

۹. با هیجان داخل اتاقی شد که...

ب -

۱. هر کس براحتی می فهمید که انتظار چیزی را می کشد.

۲. صدای مادر را از حیاط شنید که با صدای بلند می‌گفت...

۳. امیر حتی یادش رفت که سلام کند.

۴. صدای مریم کوچولو به گوش می‌رسید که با عروسکش حرف می‌زد.

۵. خیلی وقت بود که قطار راه افتاده بود.

۶. مشغول تخیلات خودش بود که مریم به کنارش آمد.

۷. الآن او منتظر است که ما را ببیند.

۸. بابا به او گفته بود که جمعه برای ملاقاتش می‌رویم.

۹. در این فکرها بود که کم کم خوابش برد.

۱۰. در همین موقع دید که برادرش محسن در را باز کرد.

۱۱. همین طور مشغول بودند که امیر دید....

۱۲. اما زود فهمید که امیر خواب می‌دیده است.

۱۳. در همین فکرها بود که خود را جلوی بیمارستان دید.

۱۴. همه فکرش این شده بود که....

۱۵. اما امیر انگار که آب سرد رویش ریخته باشند.

پ -

راحتی، خداحافظی، خوشحالی، ساختمان، خونسردی، لرزه، شادابی.

ت -

فلزی، بستری، فامیلی، حسینی.

تمرین ۱۱

روشنفکر، بلندقد، سبز رنگ، خوش اخلاق، حشره‌کش، خوشرو، سیاه چشم، جنگجو،
شادی‌بخش، بد لباس.

تمرین ۱۲

- توجه! جوابهای زیر فقط برای راهنمایی است. آنها را به صورت جمله کامل بنویسید.
۱. مسافرت به تهران و دیدار برادر ۲. زنگِ مدرسه و رفتن به خانه ۳. سؤال دربارهٔ ساعت ۴. زنگِ طولانی ۵. دویدن ۶. حرف زدن ۷. چهار بعدازظهر ۸. تماشای بیرون ۹. پدرش ۱۰. دوست داشتن ۱۱. کسی که در آینده...
 ۱۲. مردنِ برادر ۱۳. شهید شدنِ برادر ۱۴. رفتن با آنها، خداحافظی ۱۵. سر حال آمدن ۱۶. می ترسید که... ۱۷. طبقهٔ هفتم ۱۸. مردنِ یکی از محسن ها ۱۹. هراسان ۲۰. دویدن.

تمرین ۱۳

۱. مجید پول را به آقا مرتضی داده منتظرِ بقیه اش ایستاد.
۲. پدر مجید هر روز دستِ پسرش را گرفته به آن طرفِ خیابان می برد.
۳. مجید بقیهٔ پول را از آقا مرتضی گرفته از مغازه بیرون آمد.
۴. مادر سینی جای را جلوی مهمانها گذاشته کنار پسرش نشست.
۵. از آن پس، مجید درس را بهانه کرده برای خرید نمی رفت.
۶. بچه ها از چند کوچه گذشته به مدرسه رسیدند.
۷. محسن به داخلِ اتاق آمده پهلوی برادرش نشست.
۸. پرستار اسمِ فامیل محسن را شنیده نگاهی به صورتِ پدر انداخت.
۹. او کیفش را به گوشه ای انداخته پشتِ قفسهٔ کتاب پنهان شد.
۱۰. جزیرهٔ آرام مُبدَل به آتشفشانی خروشان گشته قطعاتِ سنگ را به هوا پرتاب می کرد.

۱. دستهای مجید بی حس شده بودند، زیرا / چون هوا سرد بود.
چون هوا سرد بود، دستهای مجید بی حس شده بودند.
۲. مجید نفس زنان تا خانه دوید، چون / زیرا فکر کرد ممکن است آقای پلیس محله برای پس گرفتن توپ به دنبال او بیاید.
مجدید چون فکر کرد ممکن است آقای پلیس محله برای پس گرفتن توپ به دنبال او بیاید، نفس زنان تا خانه دوید.
۳. مجید چون نمی‌خواست مادر توپ را ببیند، آن را از زنبیل در آورده توی جیبش گذاشت.
مجدید توپ را از زنبیل در آورد و توی جیبش گذاشت، زیرا / چون نمی‌خواست مادر آن را ببیند.
۴. آقای پلیس محله چون هر چه منتظر ایستاد مجید را ندید، با خودش گفت: «حتماً مریض شده».
آقای پلیس محله با خودش گفت: «حتماً مریض شده»، چون / زیرا هر چه منتظر ایستاد مجید را ندید.
۵. مجید آن روز پسر محبوب مدرسه بود، زیرا / چون توپ ماهوتی داشت.
مجدید آن روز چون توپ ماهوتی داشت، پسر محبوب مدرسه بود.
۶. مجید به مادرش گفت: «چون درس دارم نمی‌توانم برای خرید به مغازه آقا مرتضی بروم».
مجدید گفت: «نمی‌توانم برای خرید بروم، چون درس دارم».
۷. باد چون از روی زمینهای یخ‌زده می‌گذشت، با خود سوز و سرما به همراه داشت.
باد با خود سوز و سرما به همراه داشت، چون / زیرا از روی زمینهای یخ‌زده می‌گذشت.
۸. بچه‌ها چون زنگ تعطیل مدرسه زده شده بود، با سر و صدا از مدرسه بیرون ریختند.
بچه‌ها با سر و صدا از مدرسه بیرون ریختند، زیرا / چون زنگ تعطیل مدرسه زده شده بود.
۹. دوست مجید شال گردن خود را به او داد، چون / زیرا از شال گردن خوشش نمی‌آمد.
دوست مجید چون از شال گردن خوشش نمی‌آمد، آن را به مجید داد.

۱۰. مجید چون احساس کرد که آقای پلیس فاصله کمی با او دارد، ناگهان روی یخها سر خورد و افتاد.

مجید ناگهان روی یخها سر خورد و افتاد، زیرا / چون احساس کرد آقای پلیس فاصله کمی با او دارد.

تمرین ۱۵

۱. آدمها هر چه پیرتر می شوند تجربه آنها زیادتر می شود / خواهد شد.
۲. قطار هر چه پیشتر می رفت هیجانِ امیر زیادتر می شد.
۳. شما هر چه زیادتر تلاش کنید موفق تر خواهید بود.
۴. ما هر چه از کوه بالاتر می رفتیم هوا سردتر می شد.
۵. عجیب است! من هر چه کمتر می خورم چاقتر می شوم.
۶. شب هر چه بیشتر می گذشت رفت و آمد مسافرین در قطار کمتر می شد.
۷. هوا هر چه گرمتر باشد خانواده های فقیر خوشحال ترند.
۸. قیمتها هر چه بالاتر باشند مردم کمتر خرید می کنند.
۹. ما هر چه از خط زلزله دورتر باشیم کمتر دچار زلزله خواهیم شد / می شویم.
۱۰. در زیر زمین هر چه فشار بیشتر وجود داشته باشد احتمال زلزله زیادتر است / خواهد بود.
۱۱. ما هر چه تندتر برویم زودتر به خانه می رسیم / خواهیم رسید.
۱۲. علم هر چه پیشتر برود زندگی آسان تر خواهد شد / می شود.
۱۳. خانه هر چه بزرگتر باشد تمیز کردن آن مشکل تر است.
۱۴. دانشی شما هر چه زیادتر / بیشتر بشود خوبتر / بهتر زندگی خواهید کرد.
۱۵. من شعر حافظ را هر چه بیشتر می خوانم از آن بیشتر لذت می برم.

تمرین ۱۷

۱. جزیره کراکاتوا چه موقع منفجر شد؟
۲. این انفجار در چه ماهی روی داد؟
۳. این جزیره نزدیک / در نزدیکی کدام کشور قرار داشت؟
۴. این جزیره در کدام اقیانوس واقع شده بود؟
۵. آیا تمام جزیره به زیر آب فرو رفت؟
۶. صدای انفجار در کدام کشورها شنیده شد؟
۷. آیا چنین انفجاری قبلاً روی داده بود؟
۸. آیا زلزله در همه جای زمین به طور یکسان روی می‌دهد؟
۹. آیا هیچ آتشفشانی در زیر دریا قرار دارد؟
۱۰. به نظر فیثاغورث، علت زلزله چه بود؟

تمرین ۱۸

صفت‌های نسبی:

بدنی، عضلانی، جسمی، اجتماعی، حکومتی، اقتصادی، مالی، فردی، عمومی، ضروری، سیاسی، نظامی، جاسوسی، مصنوعی، تکنیکی، علمی، هسته‌ای، صنعتی، پزشکی، کُلی، عملی، خیالی، ذهنی، ورزشی، اخلاقی، ضمنی، همیشگی، جاودانه، طولانی، اساسی، قهرمانی، فنی، ماندنی، آزاده، انسانی، الهی (الهی - إله + ی)، هنری.

اسم‌های مصدر:

آگاهی، توانائی، موقِّعیت، رهبری، حسّاسیت، خصوصیت، روانشناسی، ارزش، دستیابی، محبوبیت، واقعیت، حقیقت، برجستگی، شایستگی، قهرمانی، ماندگاری، صلاحیت، هنرمندی، نیکی، پاک‌ی، برنامه‌ریزی.

۱. واژه عربی به معنی خدا. «الله» صورت دیگری از همین واژه است.

تمرین ۱۹

۱. اداره‌ای که من در آن کار می‌کنم شاملی اداره شما نیز می‌شود.
۲. پیرمرد انتظار آمدنِ پسرش را می‌کشید.
۳. اطلاعاتِ بیشتر در زمینه اقتصادی موجب سود بیشتری خواهد شد.
۴. او ماهها مشغولِ این کتاب بود.
۵. زلزله اخیر باعثِ ویرانی روستاهای زیادی شد.
۶. او مرتب بهانه دیر به خانه آمدنِ شوهرش را می‌گرفت.
۷. تشکیلِ پوسته زمین به شکل امروزی میلیونها سال طول کشید.
۸. دانشجویان از تشکیلِ کلاس خوشحال بودند.
۹. شنیده‌ام که پسر شما خیالِ ازدواج دارد.
۱۰. عده زیادی از مردم آرزویِ مشهور شدن را دارند.
۱۱. شما قولِ کمک به من دادید. امیدوارم یادتان نرود.
۱۲. جوانان ورزیده‌ای در اختیار برخی از سازمانها هستند.
۱۳. ایجادِ این کارخانه سه سال طول کشید.
۱۴. چرا شما همیشه مشغولِ تماشای تلویزیون هستید. مگر کار دیگری ندارید؟
۱۵. تورم باعثِ بروزِ نارضایتی در میان مردم می‌شود/ تورم باعثِ نارضایتی در میان مردم می‌شود.

تمرین ۲۰

۱. نمی‌دانم که آیا عقیده من موردِ موافقت شما هست؟
۲. مطالعه موردِ علاقه فراوان ابن سینا بود.
۳. کتابهای ابوریحان بیرونی هنوز موردِ استفاده دانشمندان قرار دارند/ هستند.
۴. برای گردآوری اطلاعات، افراد جاسوس موردِ استفاده سازمانهای جاسوسی قرار می‌گیرند.

۵. فیلم سینمایی «سالهای دور از خانه» مورد توجه زیاد مردم قرار گرفته است.
۶. رهبران کشورها مورد قضاوت تاریخ قرار خواهند گرفت.
۷. امیدوارم این پیشنهاد مورد مخالفت نمایندگان مجلس قرار نگیرد.
۸. آثار بزرگ ادبی همچون اشعار حافظ هرگز مورد فراموشی واقع نخواهند شد.
۹. خوشحالم که معذرت بنده مورد قبول جنابعالی واقع شد.
۱۰. من مورد لطف و محبت همه همکارانم هستم.
۱۱. سعی کنید بچه‌های یتیم را مورد خشم قرار ندهید.
۱۲. آیا می‌توانید اشتباهات دوستانتان را به آسانی مورد بخشش قرار بدهید.

تمرین ۲۱

۱. همراه با بالا رفتن دستمزدها شور و شوق کارگران برای تولید بیشتر اضافه می‌گردد.
۲. همراه با بیشتر شدن قدرت اقتصادی قدرت اجتماعی بیشتر می‌شود.
۳. همراه با زیاد شدن ثروت ارزشهای انسانی معمولاً رو به ضعف می‌نهند.
۴. همراه با رونق اقتصادی قدرت خرید مردم افزایش می‌یابد/ همراه با بیشتر شدن رونق اقتصادی...
۵. همراه با تاریک شدن هوا من به تدریج دستخوش اضطراب و نگرانی می‌شدم.
۶. همراه با پیشرفت علم و تکنولوژی زندگی بشر بهتر و آسان‌تر می‌شود.
۷. همراه با ضعیف شدن ارزشهای اخلاقی زندگی انسانها پوچ و بی‌معنی می‌گردد.
۸. در ۵۰ سال گذشته، همراه با پیشرفت سریع بهداشت میانگین عمر بالا رفته است.
۹. همراه با آب شدن یخها سطح آب رودخانه‌ها بالا می‌آید.
۱۰. همراه با فرا رسیدن زمستان بعضی از حیوانات به خواب زمستانی فرو می‌روند.

۱. ملوانان پس از کشاندنِ گاوها به داخلِ انبار نفس راحتی کشیدند.
ملوانان پس از آنکه گاوها را به داخلِ انبار کشاندند، نفس راحتی کشیدند.
ملوانان گاوها را به داخلِ انبار کشانده، نفس راحتی کشیدند.
۲. نقّاش پس از بیرون آوردنِ قلم موها از داخلِ جعبه شروع به کشیدنِ نقّاشی کرد.
نقّاش پس از آنکه قلم موها را از داخلِ جعبه بیرون آورد، شروع به کشیدنِ نقّاشی کرد.
نقّاش قلم موها را از داخلِ جعبه بیرون آورده، شروع به کشیدنِ نقّاشی کرد.
۳. شاعرِ شیرین سخن پس از خواندنِ شعرش برای همه لحظه‌ای به فکر فرو رفت.
شاعر شیرین سخن پس از آنکه شعرش را برای همه خواند، لحظه‌ای به فکر فرو رفت.
شاعر شیرین سخن شعرش را برای همه خوانده، لحظه‌ای به فکر فرو رفت.
۴. پیر مرد بینوا پس از گرفتنِ پول از من با خوشحالی به راهش ادامه داد.
پیر مرد بینوا پس از آنکه پول را از من گرفت، با خوشحالی به راهش ادامه داد.
پیر مرد بینوا پول را از من گرفته، با خوشحالی به راهش ادامه داد.
۵. سهراب پس از جمع کردنِ کیف و کتابش به سرعت به طرف خانه دوید.
سهراب پس از آنکه کیف و کتابش را جمع کرد، به سرعت به طرف خانه دوید.
سهراب کیف و کتابش را جمع کرده، به سرعت به طرف خانه دوید.
۶. فشار داخل زمین پس از ترکاندن دهانه کوه موادّ مذاب را به هوا پرتاب می‌کند.
فشار داخل زمین پس از آنکه دهانه کوه را ترکاند، موادّ مذاب را به هوا پرتاب می‌کند.
فشار داخل زمین دهانه کوه را ترکانده، موادّ مذاب را به هوا پرتاب می‌کند.
۷. گاو وحشی خشمگین پس از کُشتنِ گاو باز به تماشاچیان نیز حمله کرد.
گاو وحشی و خشمگین پس از آنکه گاوباز را کشت، به تماشاچیان نیز حمله کرد.
گاو وحشی خشمگین گاو باز را کشته، به تماشاچیان نیز حمله کرد.

۸. باغبانان پس از چیدن میوه‌ها از درخت آنها را در جعبه می‌گذارند و به بازار می‌برند.
- باغبانان پس از آنکه میوه‌ها را از درخت چیدند آنها را در جعبه می‌گذارند و به بازار می‌برند.
- باغبانان پس از چیدن میوه‌ها از درخت آنها را در جعبه می‌گذارند و به بازار می‌برند.
- باغبانان میوه‌ها را از درخت چیده، آنها را در جعبه می‌گذارند و به بازار می‌برند.
۹. پدرم پس از برداشتن چمدانش با همه‌مان خداحافظی کرد.
- پدرم پس از آنکه چمدانش را برداشت، با همه‌مان خداحافظی کرد.
- پدرم چمدانش را برداشته، با همه‌مان خداحافظی کرد.
۱۰. سربازان پس از برگشتن از جبهه کار و فعالیتِ عادی خود را دوباره از سر خواهند گرفت.
- سربازان پس از آنکه از جبهه برگشتند، کار و فعالیتِ عادی خود را دوباره از سر خواهند گرفت.
- سربازان از جبهه برگشته، کار و فعالیتِ عادی خود را دوباره از سر خواهند گرفت.

تمرین ۲۵

۱. بیش از یک دوم مردم جهان بی‌سوادند.
۲. حدود نُه دهم زمینهای قطبِ شمال پوشیده از یخ است.
۳. سه چهارم عددِ صد و پنجاه و هفت مساوی است با صد و هفده و هفتاد و پنج صدم.
۴. یک سانتی‌متر یک صدم متر است.
۵. چهار صد و بیست و پنج میلی‌متر چهار صد و بیست و پنج هزارم متر و چهل و دو ونیم سانتی‌متر است.
۶. هفت دهم متر هفتاد سانتی‌متر می‌شود.
۷. مساحتِ دقیقِ اتاقِ کارِ من نُه و هشتصد و شصت و دوهزارم مترِ مُربع است.
۸. پول من چهار پنجم پول شماست.

۹. وزنِ این بسته چهار سی و سه هزارم کیلوگرم است.
۱۰. دوازده ونیم نصفِ عدد بیست و پنج و پنج ششمِ عددِ سی است.

تمرین ۲۶

۱. دیدنِ زیباییِ انسان را به وجد می‌آورد.
۲. اصرار شما سرانجام او را به حرف خواهد آورد.
۳. حالت غم و غصهٔ قهرمان یکی از دوستانش را به سخن درآورد.
۴. تماشای گل‌های زیبا شاعر هنرمند ما را به ذوق آورده بود.
۵. صدای گلوله کبوتران را به پرواز درآورد.
۶. آیا این تجربهٔ تلخ شما را بر سر عقل نیاورده است؟
۷. حرف‌های او حُضار را به هیجان آورد.
۸. رفتار خشن پلیس مردم را به خشم آورد.
۹. فقط فرمانِ آقای مدیر زنگ مدرسه را به صدا در می‌آورد.
۱۰. سرانجام کوشی خلبان هواپیما را پس از دو ساعت تأخیر به حرکت در آورد.

تمرین ۲۸

۱. مردم موادّ اولیهٔ غذاها را خود تهیه می‌کنند.
۲. او توجه همهٔ مردم را به سوی خود جلب کرده بود.
۳. زلزلهٔ سال گذشته این خانه‌ها را ویران کرد.
۴. سیل ده‌ها نفر از مردم روستاها را بی‌خانه کرده است.
۵. مطمئن باشید که پلیس به زودی دزد را دستگیر خواهد کرد.
۶. کمبود غذا هر سال تعداد زیادی از کودکان افریقائی را هلاک می‌کند.

۷. ببخشید قربان! مرا برای جاسوسی تربیت نکرده‌اند. فرد دیگری را باید برای این کار انتخاب کرد.

۸. برای جلوگیری از فرار مغزها اقدامهای فوری را باید به عمل آورد.

۹. در حدود هزار سال پیش رازی پزشک ایرانی بیمارستان شهر ری را تأسیس کرد.

۱۰. این مرد نیکوکار تمام دارائی خود را برای ایجاد دانشگاه خرج کرده است.

تمرین ۲۹

در قدیم... انجام می‌شد. بیشتر حرفه‌ها... همراه بود؛ مردم... راه می‌رفتند؛ هنگام مسافرت... استفاده می‌کردند. از این رو... ورزش می‌کردند. ولی امروز... انجام می‌گیرد. با بودن قطار... سفر نمی‌کند. در روزگار ما... همراه باشد. این وضع باعث می‌شود که... گردد. باید دانست که... می‌کند و به جان... می‌بخشد. هنگام... در می‌آید و به اعضاء... می‌رسد. از سوی دیگر... عرق می‌کند... می‌ریزد... می‌گردد. بنابراین لازم است... دهیم تا بتوانیم... پایداری کنیم.

تمرین ۳۱

۱. دیروز هوا سردتر بود یا امروز؟
۲. آخرین ملاقات شما با دوستان کی بود؟
۳. با دوستان درباره چه موضوعی صحبت کردید؟ با دوستان درباره چه صحبت کردید؟
۴. آیا دوستان نقاش است؟
۵. آیا دوستان بزرگتر از شماست؟
۶. آیا در سالهای اخیر زلزله در تهران روی داده است؟
۷. آیا برای جلوگیری از انقراض نژاد اسب هیچ اقدامی صورت گرفته است؟

۸. آیا قبل از ورود اسپانیاییها به آمریکا، سرخپوستان اسب را می‌شناختند؟
۹. این چتر را برای کی / چه کسی خریده‌اید؟
۱۰. زمستان تهران از چه ماهی شروع می‌شود و تا کی ادامه دارد؟

تمرین ۳۳

۱. او سخنگوی دولت است.
۲. استاد ما هم جامعه‌شناس است و هم زبان‌شناس.
۳. شما آدم بدبینی هستید.
۴. او به خاطر مرگ دختر جوانش همیشه سیاهپوش بود.
۵. بچه روشنی بخشی زندگی پدر و مادر است.
۶. مگر شما کارشناس برنامه‌ریزی هستید؟
۷. ببخشید آقای دکتر، چشم من نزدیک‌بین است نه دوربین.
۸. برادر شما شیمی‌دان خوبی بود، اما داروساز نبود.
۹. او فقط پولدار است و دیگر هیچ!
۱۰. افسوس که زندگی خیلی زودگذر است.

تمرین ۳۴

«که» موصولی

۱. بقالی ... آنقدر کوچک بود که ... یاد قصه‌ای که ... ۲. قصه پیرزنی که ... ۳. آن روز که ...
۴. جنسهائی را که ... ۵. سبد کوچکی که ... ۶. آنقدر قشنگ بود که ... ۷. پسر عموی که ...
۸. پسر عموی آقامرتضی که ... ۹. مغازه آنقدر شلوغ بود که ... ۱۰. آدمهائی که ... ۱۱. چیزی که ...
۱۲. آقای پلیس محله که ... ۱۳. او همان طور که ... ۱۴. سوتی را که ... ۱۵. پدر و مادر که ...

۱۶. کمی که... ۱۷. به چهار راهی که... ۱۸. از راهی بروم که... ۱۹. در همان موقع که...
 ۲۰. آنقدر جیغ... که... ۲۱. مجید و بچه‌هایی که... ۲۲. به هر زحمتی که... ۲۳. قدرتی که...
 ۲۴. کتابهایش را که... ۲۵. همان روزی که... ۲۶. در حالی که... ۲۷. تازه آن موقع بود که...
 ۲۸. آنقدر حواسش... که... ۲۹. در حالی که... ۳۰. پدر که... ۳۱. بادی که... ۳۲. دوستانش
 که... ۳۳. بچه‌ها که... ۳۴. همان طور که... ۳۵. هم در پایش که...

«که» ربط

۱. به راستی که... ۲. زمستانها هم که... ۳. اعتراف می‌کردند که... ۴. تعارف کرد که...
 ۵. احساس کرد که... ۶. به خانه که... ۷. سفارش کرده بود که... ۸. گفته است که...
 ۹. زنگ تعطیل که... ۱۰. شما که... ۱۱. یادش بیاید که... ۱۲. به یاد آورد که... ۱۳. در همین
 فکرها بود که... ۱۴. مطمئن بود که... ۱۵. شنید که... ۱۶. به یاد آورد که... ۱۷. دوستانش بود
 که... ۱۸. خارج شود که... ۱۹. شنید که... ۲۰. می‌شنید که... ۲۱. برگشت که... ۲۲. نبودید
 که... ۲۳. انگار که... ۲۴. دو روز پیش که... ۲۵. به پسر عمویم که... ۲۶. فکر کرد که...

تمرین ۳۵

۱. می‌شود ۲. برخوردار می‌شویم ۳. آغاز می‌شود ۴. برمی‌انگیزد ۵. می‌گیرد ۶. نمی‌شود
 ۷. می‌گیرد ۸. برطرف می‌کند ۹. دست می‌یابد ۱۰. باقی می‌گذارد ۱۱. بود ۱۲. رنج می‌برد
 ۱۳. افتاد ۱۴. بسازد ۱۵. بشنوند ۱۶. کشید ۱۷. کرد ۱۸. متوجه شد ۱۹. فرستاد ۲۰. دریافت
 ۲۱. پی برده است ۲۲. افتاد ۲۳. بتواند ۲۴. گفتگو کنند ۲۵. پرداخت ۲۶. بود ۲۷. گمان می‌کرد
 ۲۸. موفق شده است ۲۹. روبرو می‌شد ۳۰. بود ۳۱. بودند ۳۲. ایجاد کرده بود/ می‌کرد ۳۳. شنید
 ۳۴. شد ۳۵. پرداخت ۳۶. ساخته شد ۳۷. گذاشت ۳۸. گفت ۳۹. تشریف بیاورید ۴۰. شد
 ۴۱. فریاد زد ۴۲. کار می‌کند ۴۳. شنیدم ۴۴. موفق شدید/ شدیم ۴۵. بود ۴۶. تهیه کرد
 ۴۷. می‌گذرد ۴۸. شده‌اند ۴۹. می‌توان ۵۰. گفتگو کرد.

تمرین ۳۷

۱. این شعر یک غزل عشقی است. زیرا موضوع آن بیان عواطف و احساسات شخصی شاعر است.
۲. قافیه قبل از ردیف قرار می‌گیرد. همچنین قافیه در شعر ضروری است ولی ردیف ضروری نیست.
۳. وزن شعر فارسی به طول هجا بستگی دارد. طول هجا یعنی مقدار وقتی که برای گفتن آن صرف می‌شود.
۴. در یک غزل ۸ بیتی قافیه ۹ بار تکرار می‌شود، زیرا قافیه در پایان مصراع اول و نیز در پایان ۸ بیت می‌آید.
۵. مثال: «شاگردان دسته دسته به مدرسه می‌رفتند. او آرام آرام حرف می‌زد. برفها کم کم آب شدند».
۶. مثال: «او در واقع بهترین دوست من است».
۷. به عقیده من، هجای «چشم» بلندتر از هجای «گل» است. زیرا در اولی ۴ صدا، یعنی چ-ک-ش-م، وجود دارد ولی در دومی ۳ صدا، یعنی گ-ز-ل.
۸. واکه‌های کوتاه فارسی عبارتند از: ـَ ـِ ـُ ، مثلاً در واژه‌های «چشم، دل، گل». واکه‌های کشیده: آ، و، ی مثلاً در «با، بو، بی».
۹. غزل عرفانی از لحاظ موضوع با غزل عاشقانه فرق دارد. موضوع در غزل عرفانی خداشناسی و اخلاق است ولی در غزل عاشقانه احساسات و عواطف شخصی شاعر است.
۱۰. من می‌توانم با تو که منتظر من هستی با زبانی پاک و صادقانه گفتگو کنم.

تمرین ۳۸

شعر «گل، آینه، قرآن» چهار پاره است. از ۶ بند یا بخش تشکیل شده که هر بند آن ۲ بیت یا ۴

مصراع دارد. قافیه هر بند با بند دیگر فرق دارد. مثلاً در بند اوّل، قافیه «آست» و در بند دوّم «آهش» است. شعر «مثل یک جویبار» یک غزل است. قافیه در تمام بیتها تکرار شده، ردیف هم دارد. زبان شعر اوّل، بسیار ساده است و هیچ واژه ادبی یا شعری در آن دیده نمی‌شود. ولی زبان شعر دوّم پیچیده‌تر است. واژه‌های ادبی و شعری مانند عطشناک، حریم، جویبار، حضور صمیمی، در آن دیده می‌شود. از این رو، معنی شعر اوّل را به آسانی می‌توان فهمید ولی درک معنی شعر دوّم تا حدودی مشکل است.

تمرین ۴۰

۱. امروز یکی از هیجان‌انگیزترین روزها برای من بود.
۲. کوه دماوند یکی از بلندترین کوههای ایران به شمار می‌رود.
۳. در میان کشورهای جهان، چین یکی از پرجمعیت‌ترین کشورهاست. چین یکی از پرجمعیت‌ترین کشورهای جهان است.
۴. فردوسی یکی از بزرگترین شاعران زمان خود بود.
۵. ابن سینا یکی از پرکارترین و معروفترین دانشمندان عصر خود بود.
۶. کانون گرم خانوادگی یکی از بهترین محیطها برای رشد و نموّ کودک است.
۷. راه رفتن برای یک کودک نابینا یکی از دشوارترین و درعین حال خطرناکترین کارها به حساب می‌آید.
۸. قشر جوان یکی از پرشورترین و فعالترین قشرهای جامعه است.
۹. مسئله جوانان یکی از حسّاسترین و مهمترین و پیچیده‌ترین مسائل جهان امروز به نظر می‌رسد.
۱۰. رشد بی‌رویه جمعیت یکی از نگران‌کننده‌ترین مشکلات جهان سوّم است، و حلّ آن یکی از ضروری‌ترین کارهاست.

تمرین ۴۱

۱. مجید از سخنان معلمش بسیار ناراحت شد، به حدّی که دیگر دلش نمی‌خواست به مدرسه برود.
۲. رفتار معلّم باید محبّت‌آمیز باشد، به گونه‌ای که شاگردان حاضر باشند روزهای تعطیل هم به مدرسه بروند.
۳. نگرانی از آینده ممکن است جوانان را ناامید کند، آنچنان که دیگر نتوانند هیچ کاری انجام دهند.
۴. پدر و مادر باید فرزندان خود را خوب تربیت کنند، به طوری که آنها انتظار کمک از دیگران را نداشته باشند.
۵. کودک نابینا با همسالان خود بازی می‌کرد، درحالی که نمی‌دانست چه چیزی را از دست داده است.
۶. من در جلسه فردا شرکت خواهم کرد، به شرطی که شما هم در آن حضور داشته باشید.
۷. پیرمرد جریان را برای قاضی بازگو می‌کرد، درحالی که از شدّت خشم به هیجان آمده بود.
۸. به فرزندان خود محبّت کنید، به اندازه‌ای که ضعیف و خودخواه بار نیایند.
۹. سخن بگوئید، هنگامی که چیزی برای گفتن دارید.
۱۰. او خیلی لاغر شده بود، به حدّی که من نتوانستم او را بشناسم.

تمرین ۴۲

۱. مجید از سخنان معلّمش به حدّی ناراحت شد که دیگر دلش نمی‌خواست به مدرسه برود.
۲. رفتار معلّم باید به گونه‌ای محبّت‌آمیز باشد که شاگردان حاضر باشند روزهای تعطیل هم به مدرسه بروند.
۳. نگرانی از آینده ممکن است جوانان را آنچنان ناامید کند که دیگر نتوانند هیچ کاری انجام بدهند.

۴. پدر و مادر باید فرزندان خود را طوری تربیت کنند که آنها انتظار کمک از دیگران را نداشته باشند.

۵. کودک نابینا با همسالان خود در حالی بازی می‌کرد که نمی‌دانست چه چیزی را از دست داده است.

۶. من در جلسه فردا به شرطی شرکت خواهم کرد که شما هم در آن حضور داشته باشید.

۷. پیرمرد جریان را برای قاضی در حالی بازگو می‌کرد که از شدت خشم به هیجان آمده بود.

۸. به فرزندان خود به اندازه‌ای محبت کنید که ضعیف و خودخواه بار نیایند.

۹. هنگامی سخن بگوئید که چیزی برای گفتن داشته باشید/ دارید.

۱۰. او به حدی لاغر شده بود که من نتوانستم او را بشناسم.

تمرین ۴۳

زمانی که (زمان)، سراسر (مقدار)، به غم و محنت (چگونگی و حالت)، در سالهای اولیه (زمان)، با واقعیینی (چگونگی)، رفته رفته (زمان)، تنها (استثناء)، کاملاً (مقدار)، اندکی پس از آن (زمان)، در ابتدا (زمان)، اصلاً (تأکید)، در نتیجه (علت)، شاد و خرسند (حالت)، مانند (شباهت)، در بی‌خبری (حالت)، در صورتی که (شرط)، با تربیت صحیح (وسیله)، به روال متعارف (چگونگی)، همگام (همراه)، بعید (مکان)، در هر حال (تأکید)، با کمک (وسیله)، به خصوص (تأکید)، شخصاً (چگونگی)، در صورتی که (نفی)، روز به روز (زمان)، أحياناً (زمان)، هرگز (نفی)، تا آخر عمر (زمان)، حتی الامکان (تأکید)، به هیچ وجه (نفی)، معمولاً (چگونگی)، به علت (علت)، دیرتر (زمان)، وقتی (زمان)، در ضمن (همراه)، پس از اینکه (زمان)، به طرز صحیح (چگونگی)، وقتی که (زمان)، برای دیدن (علت)، بدین وسیله (وسیله)، از طریق (وسیله)، صحیح (چگونگی)، تا حدود زیادی (مقدار)، گاهی اوقات (زمان)، با گرمی (حالت)، در موقع (زمان)، مستقیم (چگونگی)، با اطمینان (چگونگی)، مسلماً (تأکید)، درست (چگونگی)، در آینده (زمان)، بیش از حد (مقدار)، فقط (استثناء)، با تربیت صحیح (وسیله).

تمرین ۴۴

۱. در صورتی که تحت سرپرستی والدین آگاه منطقی و خوشبین تربیت شود از این تفاوت ناراحت نمی‌شود.

۲. اگر در ضمن حرکت افتاد فکر نکنید که...

۳. اگر این کار صحیح انجام گیرد تا حدود زیادی شکل تلفیق آنها در جامعه حل خواهد شد.

۴. اگر تذکرات مادر و یا پدر محبت آمیز باشد با گرمی آنها را می‌پذیرد.

۵. مسلماً اگر کودک درست پرورش یا بدفردی غیروابسته، متکی به نفس، مؤدب و اجتماعی بار می‌آید.

تمرین ۴۶

الف —

آر (بیت اوّل). سَخَت (بیت دوّم). سَر (بیت سوّم). آی (بیت چهارم). رَد (بیت پنجم). وِد (بیت ششم). رَسید (بیت هفتم). آر (بیت هشتم). آر‌ها (بیت نهم).

ب —

جدا نشد. دُچار نگشت. کَرَم نکن (نکرده). راه نده. سیلی نَزَد. در نایستاد. اِبرام نکرد. کوشش ننمود. برنگشود. نخواهی رسید.

پ —

معنی بیت ۴: من در برابر سیل خروشان و بُر قدرت از جای خودم حرکت نکردم. تو چشمه ضعیف چه کسی هستی که از من می‌خواهی از جای خود حرکت کنم.

معنی بیت ۵: چشمه از پاسخ خشن سنگ مأیوس نشد و به کندن زمین پرداخت و در این کار اصرار و پافشاری کرد.

معنی بیت ۶: او زمین را بسیار کند و در این کار کوشش بسیار نمود تا سرانجام راهی برای خود از آن سنگ سخت باز کرد.

تمرین ۴۷

۱. اگر چشمه از کوهسار جدا نشده بود/ نمی‌شد، در راه به سنگ دچار نمی‌گشت.
۲. اگر چشمه با سنگ به نرمی سخن نمی‌گفت/ نگفته بود، سنگ به او سیلی نمی‌زد.
۳. چنانچه/ اگر چشمه از پاسخ سنگ ناامید شده بود/ می‌شد، به کندن زمین نمی‌ایستاد و در این کار پافشاری نمی‌کرد.
۴. اگر او به کندن زمین مشغول نمی‌شد/ نشده بود و کوشش نمی‌نمود/ ننموده بود، سرانجام راهی برای خود باز نمی‌کرد.
۵. اگر کوشش نکنی به هیچ چیز نمی‌رسی/ نخواهی رسید.
۶. چنانچه امیدوار نباشیم و تلاش نکنیم، در این صورت به هیچ چیز نخواهیم رسید/ نمی‌رسیم.
۷. اگر ما در مقابل مشکلات پایداری نکنیم، هیچ مشکلی را نمی‌توانیم حل کنیم.
۸. چنانچه دیروز با او گفتگو نمی‌کردم/ نکرده بودم، امروز با تقاضای شما موافقت نمی‌کرد.
۹. اگر نسبت به بچه‌ها مهربان نباشید، به حرفهای شما گوش نخواهند داد/ نمی‌دهند.
۱۰. اگر سنگ با چشمه به خشونت رفتار نمی‌کرد/ نکرده بود، چشمه مقاومت نمی‌نمود و در نتیجه نمی‌توانست راه خود را پیدا کند.

تمرین ۴۹

۱. دولت ناگزیر از برنامه‌ریزی برای اشتغالِ هرچه بیشترِ جوانان است.
۲. شما ناگزیر از حلِ هرچه دقیقترِ تمرینها هستید.
۳. بشر اولیه ناگزیر از تأمینِ انرژی مورد نیاز خود از طریق غذا بود.
۴. زندگی امروز مردم را ناگزیر از کارِ شبانه‌روزی کرده است.
۵. مشکل جوانان مسئولان کشور را ناگزیر از اقدامِ هرچه سریعتر خواهد کرد.
۶. فقر و گرسنگی او را ناگزیر از دست زدن به کارهای غیرقانونی کرده بود.

۷. پدر ناگزیر از تأمین هزینه تحصیل فرزندان خود است.
۸. بشر برای تأمین نیازهای بی‌شمار خود ناگزیر از دست یافتن به منابع دیگری از انرژی است.
۹. هر شهروند ناگزیر از اطاعت از قانون است.
۱۰. بعضی از حیوانات ناگزیر از خواب زمستانید.

تمرین ۵۰

۱. بیمار را درحال بیهوشی به اتاق عمل بردند.
۲. من در حال غذا خوردن بودم/ مشغول غذا خوردن بودم که تلفن زنگ زد.
۳. هر وقت که او را می‌دیدم در حال نوشتن چیزی بود/... مشغول نوشتن چیزی بود.
۴. خوشبختانه میزان بیکاری روزبه‌روز در حال کاهش است.
۵. متأسفانه میزان مرگ و میر در بعضی از کشورها دائماً درحال افزایش است.
۶. هواپیما درحال پرواز بر روی شهر منفجر شد.
۷. کوه درحال ریزش بود و در همان لحظات اتوبوسی از جاده پائین کوه درحال عبور بود.
۸. ذخیره غذایی آنها درحال تمام شدن است و آنها همچنان درحال/ مشغول کار کردن هستند.
۹. کودکان درحال/ مشغول بازی و جست و خیز بودند که یکی‌شان به زمین خورد و دستش شکست.
۱۰. مرحوم دکتر معین — مؤلف «فرهنگ معین» — درحال تدریس سخته کرد. روانش شاد.

تمرین ۵۱

۱. علیرغم باد شدید/ وزش باد شدید، هواپیمای ما سر ساعت از زمین برخاست.
۲. من دیروز علیرغم خستگی شدید در سمینار «مسائل جوانان» شرکت کردم.
۳. علیرغم کمبود غذا، هر لحظه دهانهای جدیدی برای خوردن باز می‌شوند.
۴. علیرغم کاهش منابع نفتی، بشر به مصرف بی‌رویه نفت ادامه می‌دهد.

۵. علیرغمِ گرسنگی مردمِ برخی از کشورهای جهان سوّم، هر سال مقدار زیادی موادّ غذایی نابود می‌شود.
۶. او علیرغمِ کار زیاد درآمد کمی داشت.
۷. علیرغمِ افزایش جمعیتِ کرهٔ زمین، زندگی بشر بر اثر پیشرفت علم و تکنولوژی روزبه‌روز بهتر می‌شود.
۸. علیرغمِ دشمنی او نسبت به من، او را دوست دارم.
۹. کودکانِ نابینا علیرغمِ نداشتن هیچگونه کمبودی از نظر وسائلِ زندگی احساسِ خوشبختی نمی‌کنند.
۱۰. بعضی از افرادِ علیرغمِ پول زیاد/ داشتنِ پول زیاد سعادتمند نیستند.

تمرین ۵۴

۱. کوچک ۲. مرا ۳. می‌شناسید ۴. می‌خواهید ۵. زودتر ۶. بهتر
۷. دربارهٔ ۸. بشنوید ۹. باخبر ۱۰. می‌توانید ۱۱. من ۱۲. پیرسید
۱۳. کجا ۱۴. گفت ۱۵. عده‌ای ۱۶. هم ۱۷. بسیاری ۱۸. مغازه‌ها
۱۹. کوچه ۲۰. قطار ۲۱. دیگر ۲۲. میان ۲۳. اتاق ۲۴. روی
۲۵. نگهداری ۲۶. مردم ۲۷. خیلی ۲۸. دارند ۲۹. صبح ۳۰. کار
۳۱. پولی ۳۲. درست ۳۳. خرج ۳۴. بسیار ۳۵. یک ۳۶. دوری
۳۷. همهٔ ۳۸. دشمن ۳۹. ضرر ۴۰. هستند ۴۱. می‌رسند ۴۲. بدن
۴۳. سیاه ۴۴. خراب ۴۵. کس ۴۶. باشد ۴۷. بود ۴۸. هزاران
۴۹. می‌دانند ۵۰. دشمنان ۵۱. تعجّب ۵۲. باز هم ۵۳. دست ۵۴. تمیزی
۵۵. همه جا ۵۶. باشم ۵۷. چنان ۵۸. همه ۵۹. تنها ۶۰. بلکه
۶۱. علاقمندان ۶۲. ناراحت ۶۳. شناخته‌اید ۶۴. درست.

۱. خستگی من حاکی از زیاد کار کردن / کار زیاد است.
- خستگی من حاکی است که / حاکی از آنست که زیاد کار کرده‌ام.
۲. تر بودن زمینها حاکی از باران / باریدن باران است.
- تر بودن زمینها حاکی از آنست که / حاکیست که دیشب باران باریده است.
۳. رفتار خوب این بچه حاکی از تربیت خوب اوست.
- خوب بودن رفتار این بچه حاکی از آنست که / حاکی است که خوب تربیت شده است.
۴. موفقیت شما حاکی از تلاش و کوشش بسیار شماست.
- موفقیت شما حاکیست که / حاکی از آنست که تلاش و کوشش بسیار کرده‌اید.
۵. بی‌اشتهائی او حاکی از بیمارست.
- بی‌اشتهائی او حاکی از آنست که / حاکی است که او بیمار است.
۶. پریدگی رنگ شما حاکی از ترس بود.
- پریدگی رنگ شما حاکی از آن بود که / حاکی بود که شما می‌ترسید.
۷. گزارش خبرگزاریها حاکی از وجود روابط مسالمت‌آمیز بین دو کشور است.
- گزارش خبرگزاریها حاکی از آنست که / حاکیست که بین دو کشور روابط مسالمت‌آمیز وجود دارد.
۸. نوشته روزنامه‌ها حاکی از ورود نخست‌وزیر هند به پکن بود.
- نوشته روزنامه‌ها حاکی است که / حاکی از آنست که نخست‌وزیر هند به پکن وارد شد.
۹. رفتن نخست‌وزیر هند به چین حاکی از بهبود روابط دو کشور است.
- رفتن نخست‌وزیر هند به چین حاکی از آنست که / حاکی است که روابط دو کشور بهبود یافته است.
۱۰. متمرکز شدن نیروها در پشت مرزهای دو کشور حاکی از خطر جنگ است.

متمرکز شدن نیروها در پشت مرزها حاکی است که / حاکی از آنست که بین دو کشور خطر جنگ احساس می‌شود.

تمرین ۶۰

۱. پرستوها چه موقع / در چه فصلی از سفر برمی‌گردند؟
۲. اولین کاری که پرستوها انجام می‌دهند چیست؟
۳. آیا پرستوهای جوان لانه ساختن را از پدر و مادر خود یاد می‌گیرند؟
۴. پرستوهای جوان سال گذشته را در کجا گذرانده‌اند؟
۵. پرستوی ماده چند تخم می‌گذارد؟
۶. جوجه‌ها پس از چند روز از تخم بیرون می‌آیند؟
۷. قبل از پرواز، چه کسی به جوجه‌ها غذا می‌دهد؟
۸. جوجه‌ها نحوه شکار کردن را از چه کسی یاد می‌گیرند؟
۹. جوجه پرستوها پس از چند روز به پرواز درمی‌آیند؟
۱۰. پرستو کوچکتر است یا کبوتر؟ کبوتر بزرگتر است یا پرستو؟
۱۱. اگر لانه پرستوها خراب شود، چه کاری انجام دهند؟ / چکار می‌کنند؟
۱۲. پرستوهای ماده چه وقت / کی / چه موقع تخم می‌گذارند؟

تمرین ۶۱

الف -

۱. بین ابن مقفله و یاقوت مدّت چهارصد سال گذشت. در این مدّت / در این چهارصد سال خط نویسان بزرگی در نقاط مختلف کشورهای اسلامی ظهور کردند.
۲. از اواسط قرن هشتم به بعد سه خط دیگر در میان خطوط اسلامی پدید آمد. این خطوط را باید

خطوط خاص ایرانی دانست.

۳. خطوط میخی و پهلوی از ایرانیان قدیم باقی مانده است. علاوه بر آن، خط دیگری نیز از آنها باقی مانده است.

۴. هخامنشیان گونه‌ای از خط میخی را به کار می‌بردند. این گونه / خط نسبت به انواع مشابه خود کاملتر بوده است.

۵. کتابهایی از دوره ساسانیان باقی مانده است. این کتابها اغلب به خط پهلوی نوشته شده‌اند.

۶. یاقوت شاگردان بسیاری تربیت کرد. این شاگردان همه ایرانی بودند.

۷. نستعلیق را به حق عروس خطوط اسلامی لقب داده‌اند. این خط نخستین بار به وسیله میرعلی هروی به طرز زیبایی نوشته شد.

۸. ایرانیان از خط برای تفهیم و تفاهم استفاده می‌کردند. علاوه بر آن، آنها با زیباتر کردن شکلهای خط زمینه را برای پیدایش هنر خوشنویسی نیز آماده ساختند.

۹. عمادالکتاب شاگرد کلهر نبود. او شیوه کلهر را از طریق کتابهای چاپی فرا گرفت.

۱۰. نام کوچک ابن مقله محمد و از مردم فارس بود. وی در بغداد به دنیا آمد.

تمرین ۶۵

۱. تعداد بچه‌های آزمایشگاهی به چند نفر رسیده است؟

۲. آیا تولد این گونه بچه‌ها روز به روز زیادتر می‌شود؟

۳. در فرانسه تاکنون چند بچه آزمایشگاهی به دنیا آمده است؟

۴. چند مرکز برای تولید بچه آزمایشگاهی در فرانسه تأسیس شده است؟

۵. مشتری این گونه مراکز چه کسانی هستند؟

۶. تولید بچه آزمایشگاهی چگونه صورت می‌گیرد؟

۷. اگر رَجَم زن عیب داشته باشد نطفه را در کجا پرورش می‌دهند؟

۸. این بجه متعلق به کیست؟ این بجه به چه کسی تعلق دارد؟

۹. پس از بارور کردن نطفه، جنین را در کجا می گذارند؟

۱۰. هزینه تولید یک بجه آزمایشگاهی چقدر است؟

تمرین ۶۶

۱. خط نسخ به نسبت خط کوفی زیبا بود / خط نسخ نسبت به خط کوفی زیبا بود.

خط نسخ به تناسب زیبا بود / خط نسخ به نسبت زیبا بود.

۲. خط شکسته نسبت به / به نسبت خط نستعلیق شیواتر ولی خواندن آن مشکلتر است.

خط شکسته به تناسب / به نسبت شیواتر ولی خواندن آن مشکلتر است.

۳. امروز هوا نسبت به / به نسبت روزهای گذشته اندکی سرد است.

امروز هوا به تناسب / به نسبت اندکی سرد است.

۴. او نسبت به / به نسبت سنش خیلی پیر به نظر می آید.

او به تناسب / به نسبت خیلی پیر به نظر می آید.

۵. رشد این بجه نسبت به / به نسبت سنش زیاد است / کم نیست.

رشد این بجه به تناسب / به نسبت کم نیست / زیاد است.

۶. قیمت این خانه نسبت به / به نسبت خانه های دیگری که تاکنون دیده ام کم است / زیاد نیست.

قیمت این خانه به تناسب / به نسبت کم است / زیاد نیست.

۷. زندگی امروز بشر نسبت به / به نسبت گذشته راحت تر و خوشایندتر شده است.

زندگی امروز بشر به تناسب / به نسبت راحت تر و خوشایندتر شده است.

۸. پیشنهاد شما برای حل مسئله جوانان نسبت به / به نسبت پیشنهادهای دیگران خوب نیست.

پیشنهاد شما به تناسب / به نسبت خوب نیست.

۹. نفت به نسبت / نسبت به زغال سنگ گران به دست می آید / ارزان به دست نمی آید.

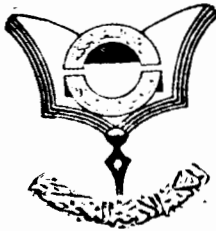
نفت به تناسب / به نسبت گران به دست می‌آید.

۱۰. هزینه زندگی در تهران نسبت به / به نسبت شهرهای دیگر ایران زیاد است.

هزینه زندگی در تهران به تناسب / به نسبت زیاد است.

تمرین ۶۷

الف -



۱. کشورها ۲. یک ۳. زبان ۴. دیگر ۵. واژه‌های ۶. یکدیگر
۷. جمله ۸. به وسیله ۹. ذهن ۱۰. زبان ۱۱. برای ۱۲. نیست
۱۳. زبانی ۱۴. آن ۱۵. همه ۱۶. مادری ۱۷. قاعده‌های ۱۸. کسی
۱۹. خود ۲۰. هر ۲۱. درست ۲۲. علاوه ۲۳. شناختن ۲۴. ما
۲۵. زبانهای ۲۶. به آسانی.

ب -

می‌گویند، دارد، می‌گیرند، می‌شود / شده است، می‌کنیم، می‌دهیم، می‌کنیم، داریم، می‌آوریم، دارد، بگیرد، بگوید، می‌گویند، باشند، بشناسد، بنویسد، بخواند، باشد، می‌کند / خواهد کرد، بگیریم.

تمرین ۶۹

۱. ایرانیان چه چیزهایی را به اعراب یاد دادند / آموختند؟
۲. چه کسانی / چه افرادی صورت دقیق اوستا را منتشر کردند / ساختند؟
۳. تلمی دیاز در چه سالی از دماغه امیدنیک گذشت / عبور کرد؟
۴. دماغه امیدنیک در کجا قرار دارد / واقع است؟
۵. بعد از تلمی دیاز چه کسی از دماغه امید نیک گذشت؟
۶. نام دریاسالار پرتغالی چه بود؟

۷. واسکودگاما چند سال بعد از تلمی دیاز وارد هند شد؟
۸. لافونتن موضوع حکایت‌های کوتاه خود را بیشتر از چه منابعی گرفته است؟
۹. استقرار پرتغالیها در هند از چه زمانی آغاز می‌شود؟
۱۰. آیا توجه به شرق قبل از ظهور دانشی / علم شرق شناسی وجود داشته است؟

تمرین ۷۰

الف -

قافیه‌ها: - یر (گیر و پیر)، - آب (خواب، آفتاب)، - اران (سواران، باران)، - رم (گرم، شرم)،
- آر (بهار، جویبار)، - آز (آغاز، باز)، - آن (پرندگان، کهنکشان)؛

ردیف‌ها:

نمی‌رسد، زندگی، می‌شود.

ب - صفت و موصوفها:

موصوف	صفت
کلاغ	پیر
نسیم	نمور
نفس	گرم
طبیعت	بارانی
کویر	عطشناک
گلرقص	گرم
بهار	سرخ
نغمه‌ها	عاطفه بار
کرانه	سرسبز

پیوست ۲

واژه‌نامه (فارسی – انگلیسی)

آ

threshold	آستانه (نو.)	habitable	آباد
windmill	آسیای بادی	development	آبادانی
damage, injury	آسیب	beer	آبجو
reconciliation, peace	آشتی	climate	آب و هوا
disorder, confusion	آشفتگی	cease – fire	آتش بس
disordered, confused	آشفته	volcano	آتشفشان
acquainted, acquaintance	آشنا	coming. future	آتی
acquaintance	آشنائی	literary works	آثار ادبی
arms, bosom	آغوش	brick	آجر
information	آگاهی	then	آخر [آخه] (محا.)
August	آگوست	manners	آداب (مف. آدب)
advertisement	آگهی	mankind	آدمی
instruments, tools	آلات (مف. آلت)	barber, hair – dresser	آرایشگر
wind instrument	آلت بادی	broad – minded	آزاده
pollution	آلودگی	harmful	آزار دهنده
statistics	آمار	long (time)	آزگار (محا.)
enumeration	آمارگیری	lift	آسانسور

domination, full control	إِحاطه	education	آموزش و پرورش
respect, honour	إِحْتِرَام	educational	آموزشی
feelings	إِحْسَاسَات (مف. إحساس)	mixed	آمیخته
occasionally	أَحْيَاناً (= أحياناً)	mixing	آمیزش
news	أَخْبَار (مف. خَبَر)	faith, religion	آئین
briefly	إِخْتِصَاراً (نو.)		
difference, dispute	إِخْتِلَاف	primary	إِبتدائی
disputes	إِخْتِلَافَات (مف. اختلاف)	initiatives	إِبتکارات (مف. إبتکار)
ethical	أَخْلَاقِي	expressing	إِبراز
manager	إِدَارَه كُنْندِه	superpower	أَبَر قُدْرَت
administrative	إِدَارِي	instrument	أَبْزَار
continuation	إِدَامَه	operating-theatre	أُتَاقِ عَمَل
literature	أَدَب (اد.)	union	إِتحادیه
minds	أَذْهَان (مف. ذَهن)	reliance	إِتْکام
cart	أَرَابَه (مه.)	self-reliance	إِتْکامِ بَه نَفْس
those endowed (with)	أَرَبَاب (مف. رَبّ) (اد.)	car	أُتُومِبِل
communication, connection	إِرْتِبَاط	proving	إِثْبَات
height	إِرْتِفَاع	effect, trace	أَثَر
Jordan	أُرْدُن	effects	أَثَرَات (مف. أثر)
Jordanian	أُرْدُنِي	lease contract	إِجارَه نامَه
foreign exchange	أَرز	social	إِجْتِمَاعِي
value	أَرزِش	ancestors	أَجْدَاد (مف جَدّ)
purple	أَرغَوَانِي	enforcement	إِجْراء
organ	أَرْگَان (نو.)	executive	إِجْرائِي
Armenia	أَرْمَنِستان	particles	أَجْزَاء (مف. جُزء)
spirits	أَرْواح (مف. روح)	assembly	إِجلاس

settlement	اِسْتِقْرار	since, as	آز آنجا که
independence	اِسْتِقْلال	because of that	آز آن جَهَت
firm, solid	اُسْتُوار (اد.)	therefore, because of this	آز این جهت
firmness	اُسْتُواری (اد.)	such as this, the like	آز این قبیل
cylinder	اُسْتوانه	from among these	آز این میان
secrets	اَسرار (مف. سِرّ)	so much that	آز بَس / از بَس که
Scotland	اِسکاْتلند	from amongst	آز جُمْلَه
Alexander the great	اِسکَنْدِر کَبیر	since long	آز دیر باز (اد.)
weapons	اَسْلَحَه (مف. سِلّاح)	on the other hand	آز سوی دیگر (نو.)
surname	اِسْم فامیل	by means of, via	آز طریقِ
written documents	اَسناد (مف. سَنَد)	from the point of view	آز نَظَرِ
hint, reference	اِشاره	over again	اَزْ نو
by mistake	اِشْتِباهی	in every respect	آز هَر جَهَت
partnership	اِشْتِراک	masters, professors	اَساتید (مف. اُستاد)
employment	اِشْتِغال	basis	اَساس
shapes, forms	اَشْکال (مف. شَکْل)	fundamentally	اَساساً
difficulty	اِشْکال	fundamental	اَساسی
Arsacids, Arshakuni	اَشْکانی	horse-riding	اَسب سَواری
things, objects	اَشْیاء (مف. شَیْئِی)	province	اُستان
insistence	اِصرار	exception	اِستِثْنا
originally	اَصْلاً	reasoning	اِسْتِدْلال
improvement	اِصلاح	Australia	اُسْتِراَلِیا
main, original	اَصْلی	metaphor	اِسْتِعاره
basic	اُصُولی	colonialism	اِسْتِعمار
of noble birth	اَصیل	colonial	اِسْتِعماری
metaphorical genetive	اِضاْفَه اِسْتِعماری (دس.)	perseverance	اِسْتِقامَت

peoples	أقوام (مف. قوم)	likening genitive	إضافة تشبيهي (دس.)
ocean	أقيانوس	reversed genitive	إضافة مقلوب (دس.)
Atlantic Ocean	أقيانوس أطلس	disturbance of mind	إضطراب
Pacific Ocean	أقيانوس كبير	helplessness, distress	إضطراب
most of	أكثر	trust, confidence	إطمینان
majority	أكثریت	strike	إعتصاب
donkey	ألاغ	belief	إعتقاد
except	إلا	self - confidence	إعتقاد به نفس
entreaty	إلتماس	Arabs	أعراب (مف. عَرَب)
entreating	إلتماس آمیز	epochs, ages	أعصار (مف. عصر) (نو.)
Algeria	أَلجزیره	organs, members	أعضاء (مف. عُضْو)
obligation	إلزام	declaration	إعلام
obligatory	إلزامی	disorder, confusion	إغتشاش
electricity	إلکتریسیته	inauguration	إفتتاح
divine	إلهی (= إلهی)	increase	أفرايش
United Arab Emirates	إماراتِ عَرَبی مُتَّحِدَة	dejection	أفسردگی
matter, affair	أمر	dejected	أفسرده
emirs	أُمراء (مف. أمير)	alas!	أفسوس!
today, nowadays	إمروزه	verbs	أفعال (مف. فِعْل)
of today, modern	إمروزی	horizon	أفق
possibilities	إمكانات (مف. إِمکان)	staying, residing	إقامت
security	أمنیت	adoption	إقتباس (نو.)
security (adj.)	أمنیتی	economic	إقتصادی
waves	أمواج (مف. موج)	action, measure	إقدام
affairs	أُمور (مف. أمر)	layers, classes	أقشار (مف. قِشر) (نو.)
foreign affairs	أُمورِ خارجه	styles (of scripts)	أقلام (مف. قَلَم) (نو.)

Avesta	اَوِسْتَا	hope – giving	اُمید بخش
Avestan	اَوِسْتَانِی	emirate	اَمیر نشین
state of affairs	اَوْضَاع (مف. وَضْع)	warehouse	اَنْبَار
times, hours	اَوْقَات (مف. وَقْتُت)	relation	اِنْتِسَاب
primitive	اَوَلِیّه	publication	اِنْتِشَار
inhabitants	اَهَالِی (مف. اَهِل)	criticism	اِنْتِقَاد
the Devil	اَهْرِیْمَن (اد.)	critical	اِنْتِقَادِی
domestic	اَهْلِی	society, association	اَنْجَمَن
days	اَیَّام (مف. یَوْم) (اد.)	deviation	اِنْجِرَاف
creation, establishment	اِیْجَاد	decadence	اِنْحِطَاط (نو.)
creator, maker	اِیْجَاد کُننده	delivery of energy	اِیْرَازِی رِسانی
ideal	اِیْدِه آَل	sorrowful	اَنْدوهبار
Iranian studies	اِیْران سِناسِی	isolation	اِنْزِوا
God	اِیْرَد (اد.)	composition	اِنْشاء
halt, stop	اِیْسِت	reflection	اِنْعِکاس
also, ditto	اِیْضاً	explosion	اِنْفِجار
like this	اِیْنطوری (محا.)	extinction	اِنْقِرَاض (نو.)
		revolution	اِنْقِلَاب
		denial	اِنْکار

ب

important	بَا اَهْمِیَّت	as if	اِنْگار / اِنْگار که (محا.)
door	بَاب (اد.)	motive	اَنْگِیزه
Babylonia	بَابِل	kinds, sorts	اَنْواع (مف. نُوع)
with due attention to	بَا تَوْجُّه به	the final parts	اَوَاخِر (مف. اَخَر)
courageous	بَا جُرئْت	the middle parts	اَوَاسِط (مف. وَسَط)
lasting	بَا دَوَام	the initial parts	اَوَاِیِل (مف. اَوَّل)
with a ... view	بَا دِید...	zenith	اَوْج

fireplace	بُخاری	pregnancy	بارداری
ward	بَخش	raining	بارش
particularly	بِخُصوص	raining	بارندگی
malevolent	بَدْأندیش (اد.)	narrow	باریک
pessimist	بَدبین	control	بازبینی (نو.)
ill – minded	بَدِدِل	examining magistrate	بازپُرس
unlucky	بَدشانس	cross – examination	بازپُرسی
ill – speaking	بَدگوئی	investigator	بازجو
badly – dressed	بَدلباس	inquiry	بازجوئی
infamous	بَدنام	calling to account	بازخواست
bodily	بَدنی	detention	بازداشت
ill – intentioned	بَدنیت	output	بازده
beginning	بَدو (اد.)	inspector	بازرس
primitive	بَدوی (نو.)	inspection	بازرسی
debtor	بَدِهکار	reconstruction	بازسازی
in this way	بَدین طَریق (نو.)	return	بازگشت (نو.)
obvious, evident	بَدیهی (نو.)	arm	بازو
equality	بَرابری	playful	بازیگوش
as the result of	بَرآئِ	ancient	باستان
fraternity, bratherhood	بَرادری	ancient	باستانی
on the basis of	بَرآساس	vice versa, on the contrary (= بِلْعَکْس)	بِالْعَکْس
estimate	بَرآورد	loyal	باوفا
on this basis, therefore	بَراین آساس	discussion, argument	بَحْث
on the basis of	بَرپایه	crisis	بُحران
superior	بَرتر	critical	بُحرانی
prominence	بَرجستگی	Bahrain	بَحْرین

complicated	بُغَرَنَج	prominent	بَرِجَسْتَه
grocery	بَقَالی (محا.)	in terms of, according to	بَرَحَسَبِ
cloth wrapper	بُقْچَه (مه.)	contrary to	بَرِخْلَافِ
rest, remaining	بَقِيَه	clash, contact, attitude	بَرِخُورَد
Bulgaria	بُلْغَارِستان	enjoying, having	بَرِخُوردار (از)
tall	بُلَنْدَقَد	deduction, inference	بَرِداشْت
puberty, adolescence	بُلُوغ	slavery	بَرِدِگِی
alone	بِه تَنهائی	consideration, studying	بَرِیسی
building	بِنَا (اد.)	according to	بَرِطَبِقِ
according to	بِنَا بَرِ	on the contrary	بَرِعَکْسِ
deadlock	بُن بَسْت	electricity	بَرَق
port	بَنْدَر	establishment	بَرِقراری (نو.)
slavery	بَنْدِگِی	taken	بَرِگِرْفْتَه (اد.)
Bangladesh	بَنْگِلَادِش	program, plan	بَرِنامه
bush	بوته	planning	بَرِنامهریزی
native	بومی	happening, appearing	بُرُوز
particularly	بِویزَه (نو.)	generosity	بُرُزگوارِی
(according) to	بِه (نو.)	lyric	بَرِزْمِی (اد.)
in honour of	بِه اِحْتِرامِ	very	بَس (اد.)
for this reason	بِه اَین جَهْت / بَدِین جَهْت	wares	بَسَاط
improvement	بِهْبُود	floor	بَسْتَر (اد.)
arisen, arranged	بِه پا / بَرِپا	confined to bed	بَسْتَرِی
in the manner of	بِه تَرْتِیبِ	parcel	بَسْتَه
taking that ...	بِه تَصَوُّرِ اَنکِه...	depending on...	بَسْتَه بِه ...
relatively	بِه تَنَاسُبِ (نو.)	improbable, far away	بَعِید
intermittently	بِه تَنَآوُبِ (نو.)	very much, many a	بَسِی (اد.)

in any case	به هر حال	for, to	به حال
just for this reason	به همین جهت	justly	به حق
come on!	بیا! (محا.)	hygiene	بهداشت
unfeeling	بی احساس	hygienic	بهداشتی
useless	بی ارزش	obtained, discovered	به دست آمده
distrustful	بی اعتماد	easily	به راحتی
distrust	بی اعتمادی	really	به راستی
careless	بی اعتنا	share	بهره
speech, statement	بیان	exploitation	بهره گیری
lacking	بی بهره	having a share	بهره مند (نو.)
matron	بی بی	with difficulty	به زحمت
endless	بی پایان	easily	به سهولت (نو.)
reckless, recklessly	بی پروا	for the sake of	به صرف
restlessness	بی تابی	to the disadvantage of	به ضرر
no doubt	بی تردید	by necessity	به ضرورت (نو.)
indifferent	بی تفاوت	for the purpose of	به عزم
careless	بی توجه	usage	به کارگیری
carelessness	بی توجهی	perfectly	به کمال (اد.)
inappropriate, out of place	بیجا	gradually	به مرور
motionless	بی حرکت	on the occasion of	به مناسبت
sleeplessness	بی خوابی	in order to	به منظور
unsparing	بی دریغ	according to	به موجب (نو.)
short-lived	بی دوام	softly, gently	به نرمی
lifeless	بی روح	in proportion of	به نسبت
immethodical	بی رویه	to the advantage of	به نفع
quiet, calm	بی سروصدا	quoted from	به نقل از

permanent	پایدار	excessive	بیش از حد
resistance	پایداری	numerous	بی‌شمار
base	پایه	heartless	بی‌عاطفه
sledge	بُتک	disinterestedness	بی‌علاقگی
blanket	بَتو	injustice	بی‌عدالتی
cooking	پُخت و پز	uneasy, fidgety	بی‌قرار
orphan	پدر مُرده	unemployment	بی‌کاری
fatherhood	پدری	unkind	بی‌محبّت
acceptance	بَذیرش	out of place	بی‌مورد
Portugal	پُرتغال	unkind	بی‌مهر
Portuguese	پُرتغالی	unwillingness	بی‌میلی
ray	پَرئو	not blind	بینا
flag	پَرچَم	Mesopotamia	بَین‌النهرین
gluttonous	پُرخُور	nose	بینی
gluttony	پُرخُوری	unconscious	بی‌هوش
questionnaire	پُرسشنامه	پ	
inquiry	پُرس و جو		
leap, jumping	پَرش		پا (اندازه)
enthusiastic	پُرشور		پادشاه
very usable	پُر‌مَصْرِف	monarchy, reign	پادشاهی
breeding	پَرورش	cloth	پارچه
confused	پَریشان	parking	پارکینگ
so, then	پَس	some	پاره‌ای
pistachio	پسته	chaste	پاکدامن
by-lane	پَس‌کوچه	purity	پاکی
perseverance	پُشتِیکار	capital city	پایتخت

warp and weft	تار و پود	regret	پشیمانی
historian	تاریخ‌نویس	eye-lid	پلک
recently	تازگیها (محا.)	step	پله
newly, moreover	تازه	hidden	پنهان
upstart	تازه به دُوران رسیده	empty, futile	بوج
new-born	تازه متولّد شده	skin	پوسته
new comer	تازه وارد	decay	پوسیدگی
emphasis, stress	تأکید	cartridge – case	پوکه
safeguarding, providing for	تأمین	extensive	پهن‌آور
corruption	تباہی (اد.)	messenger	پیام‌آور (اد.)
smile	تَبَسُّم	about, on the subject of	پیرامونِ (نو.)
note, (N.B.)	تَبَصَّرَه (نو.)	follower	پیرو
discrimination	تبعیض	forehead	پیشانی
propaganda	تَبْلِیغَات (مف. تَبْلِیغ)	progress	پیشرفت
experiences	تَجَارِب (مف. تَجْرِبَه) (نو.)	contract	پیمان
trade	تِجَارَت	contractor	پیمانکار
transgression	تَجَاوُز	appendix	پیوست (نو.)
renewability	تَجْدِیدِ پَذِیری (نو.)	ت	
experience	تَجْرِبَه		
mobilization	تَجهِیز	so that	تا آنکه
under	تَحْتَ (نو.)	sadness	تأثر
mobility	تَحَرُّک	effect	تأثیر
writing	تَحْرِیر (اد.)	to the extent that	تا جایی که
admiration	تَحْسِین	to some extent	تا حدّی
educated	تَحْصِیل‌کَرْدَه	delay	تأخیر
educational	تَحْصِیلی	dark, dull	تار

simile	تَشْبِيه	contemptuous	تَحْقِير آمیز
indirect simile	تَشْبِيه غَيْر مُسْتَقِيم	scholarly	تَحْقِيقِي
anxiety	تَشْوِيش	analysis	تَحْلِيل
funeral ceremonies	تَشْيِيع جِنَازَه	slab	تَخْتَه
correction	تَصْحِیح	egg, seed	تُخْم
licence	تَصْدِیق	ovary	تُخْمَان
conquest	تَصْرُف	estimate	تَخْمِین
refinement	تَصْفِیَه	imaginings	تَخَيُّلات (مف. تَخَيِّل)
imagination	تَصَوُّر	measures	تَدَابِیر (مف. تَدْبِیر)
interpretation	تَعْبِیر	continuity	تَدَاوُّم
number	تَعْدَاد	management, policy, measure	تَدْبِیر
reasoning, intellect	تَعْقُّل	reminding	تَذَكُّر
education	تَعْلِیم و تَرْبِیَّت	tractor	تِرَاکْتور
repair, building	تَعْمِیر	tramway	تِرَاوای (مه.)
repairer	تَعْمِیر کار	teachers training	تَرْبِیَّتِ مُعَلِّم
determination	تَعِیْن	educational	تَرْبِیَّتِي
feeding	تَغْذِیَه	pity	تَرْحَم
recreation	تَفْرِیح	doubt	تَرْدِید
recreations	تَفْرِیحات (مف. تَفْرِیح)	drawing	تَرَسِیم (نو.)
commentary	تَفْسِیر	progress	تَرْقِی
thinking, reflection	تَفْکُر	compounds	تَرْکِیبات (مف. تَرْکِیب)
gun	تَنْگ	genitive compound	تَرْکِیبِ اِضافی (دس.)
communication,	تَفْهیم و تَفَاهُم	adjectival compound	تَرْکِیبِ وَصْفی (دس.)
mutual understanding		train	تَرَن
request, demand	تَقَاضَا	string of beads	تَسْبِیح
calendar	تَقْوِیم	facilitating	تَسْهیل (نو.)

powerful	توانا	isolated	تک
ability	توانائی	duties	تکالیف (مف. تکلیف)
cannon	توپ	development, evolution	تکامل
tennis – ball	توپِ ماہوتی	breeding	تکثیر
inflation	تورم	denial	تکذیب
by, by means of	توسط	completion	تکمیل
description	توصیف	technology	تکنولوژی
recommendation	توصیہ	technical	تکنیکی
explanation	توضیح	leaning	تکیہ
success	توفیق	agitation	تلاطم
stay, stop	توقف	retaliation	تلافی
reliance	توکل	putting together	تلفیق
productions	توليدات (مف. تولید)	contact	تماس
Tunisia	تونس	spectator	تماشاچی
bottom	تہ	spectator	تماشاگر
preparation	تہیہ	spectacular	تماشائی
obscure – minded	تیرہ دل (اد.)	inclination	تمایل
mental home	تیمارستان	civilization	تمدن

ث

wealth	ثروت	desire	تمنا
		person	تن (نو.)
		speed – writing	تند نویسی
		arrangement	تنظیم
		mutual agreement	توافق
changing place	جا بہ جانی	mixed. linked	توام
road	جادہ	power	توان (اد.)

ج

alga	جُلْبَك	current	جاری
volume	جلد	espionage	جاسوسی
meeting	جَلْسَه	interesting	جَالِبِ تَوْجِه
prevention	چَلُوگیری	sociologist	جامعه‌شناس
appearing in full beauty	چلوه‌گر	sociology	جامعه‌شناسی
beauty	جَمال (اد.)	side	جانب
totally	جَمعاً	immortal	جاودان
collecting	جَمع‌آوری	eternal	جاودانه
demographer	جَمعیّت‌شناس	front (war)	جبهه
all, the whole	جُمْلَه (اد.)	ancestor	جَدّ
attributive sentence	جُمْلَهٗ اِسنادی (دس.)	separate. separately	جُداگانه
indicative sentence	جُمْلَهٗ خَبَری (دس.)	inseparable	جُدائی ناپذیر
republic	جُمهوری	surgery	جَرّاحی
homonyms	جِناس (دس.)	current, process	جَرّیان
material, sex	جِنس	courage	جُرُت
warrior	جَنگجو (اد.)	fine	جَریمه
warlike	جَنگی	islands	جَزایر (مف. جَزیره)
south east	جَنوبِ شَرْقی	island	جَزیره
southern	جَنوبی	body	جِسْم
embryo	جَنین	(related to) body	جِسمانی
responsible	جَوابگو	physical	جِسمی
sides, directions	جَوائِب (مف. جانب)	festival	جَشَن
welder	جوشکار	geographical	جُغرافیائی
streams	جویبار (اد.)	pair	جُفت
tourist	جَهانگرد	in pairs	جُفت جُفت
for	جَهَتِ (نو.)	mating	جُفت‌گیری

ح

tropical	حارّه (اد.)
margin	حاشیه
result	حاصل
obtained	حاصِله (نو.)
those present,	حاضِرین (مف. حاضِر) (نو.)
audience	
ruler	حاکم
indicating	حاکِی
right mood	حال و حُوصِله
certain	حَتْمی
as far as possible	حَتّی الإِمکان (=حَتَّلِ إِمکان)
bulk	حَجْم
the highest extent,	حَدِّ أَعْلَى (= أَعْلَا) (نو.)
maximum	
the lowest extent, minimum	حَدِّ أَقْل
maximum, the highest degree	حَدِّ أَكْثَر
movements	حَرَکات (مف. حَرَكَة)
letters	حُرُوف (مف. حَرْف) (دس.)
frontage	حَرِیم (نو.)
Calculation, arithmetic	حِسَاب
thoroughly, well, good	حِسَابی (محا.)
sensitivity	حَسَّاسِیَّت
sense of sight	حِسِّ بَاصِرَه / بینائی
sense of taste	حِسِّ ذَائِقَه / چشائی
sense of hearing	حِسِّ سَامِعَه / شنوائی

collar	جَب (مه.)
scream	جِغ

چ

print	چاپ
printed	چاپی
veil	چادر
seeking a remedy	چاره آندیشی (نو.)
seeking a remedy	چاره جوئی
nimble	چالاک (نو.)
parachutist	چتر باز
because	چرا که
water – wheel	چَرخ آبی
waiting impatiently	چشم انتظار
spring, fountain	چشمه
so ... that, to such an extent that	چنان ... که
as	چنانکه (نو.)
multilateral	چند جانبه
polo	چوگان (اد.)
like, such as	چُون (اد.)
quatrain	چهار پاره (شعر)
frame	چهار چوب
face	چهره (نو.)
chinaware	چینی آلات (مف. چینی)

senses	حَوَاسْ (مف. حِسّ)	sense of smell	حِسّ شامّه/بویانی
life – giving	حَیَاتِ بَخْش	sense of touch	حِسّ لِامِسّه/بَساوائی
vital	حَیّانی	envy	حَسَد
amazed	حَیْرَت زَدّه	insects	حَشَرَات (مف. حَشْرَه)
poor fellow	حِیوونکی (محا.)	insect – killer	حَشْرَه کُش
		audience, those present	حُضّار (مف. حاضِر)
		presence	حُضُور
		preservation	حِفْظ
		rights	حُقُوق (مف. حَقّ)
		truth	حَقِیْقَت
		telling the truth	حَقِیْقَت گوئی
		real	حَقِیْقی
		story	حِکَايَت
		wisdom, philosophy	حِکْمَت
		philosophical	حِکْمَت آمیز
		government	حُکُومَت
		governmental	حُکُومَتی
		philosopher	حَکِیم (اد.)
		philosophical	حَکِیمانه (نو.)
		throat	حَلَق
		circle	حَلَقَه
		settlement	حَلّ و فِصل
		epic	حِمّاسی (اد.)
		protection	حِمْایَت
		carrying	حَمَل
		transport	حَمَل و نَقْل

خ

special	خَاصّ		
especially	خَاصّه		
news agency	خَبَر گزاری		
malicious, evil	خَبِیْث		
theism	خُدّاشناسی		
servant	خِدْمَتگزار		
ruin	خَرابَه		
superstitious	خُرّافی		
wisely	خِرَدْمَندانه		
satisfied, content	خُرْسَند		
rabbit	خَرگوش		
stack	خِرْمَن		
roaring	خُرُوشان		
damage	خِسارَت		
year of drought	خُشکسال		
land	خُشکی		
pleasing	خُشْنود کُننده		
characteristics	خَصایِص (مف. خَصِیصَه) (نو.)		
particularly	خُصُوصاً		

optimism	خُوشبینی	particulars, specifications	خُصوصیات (مذ. خُصوصیت)
having a cheerful face	خُشرو		
of a good character	خُوش سیرت	peculiarity	خُصوصیت
of pleasant features	خُوش قیافه	calligraphist	خُطاط
of good fame, will – famed	خُوشنام	calligraphy	خُطاطی
calligraphist	خُوشنویس	dangers	خُطرات (مذ. خُطر)
calligraphy	خُوشنویسی	space	خُط فاصِله
self	خویش (اد.)	Cuneiform	خُط میخی
Imagination, illusion	خیال	calligraphist	خُط نویس
imaginary	خیالی	scripts	خُطوط (مذ. خُط)
		bat	خُفّاش
		caliphate	خِلَافَت
		caliphs	خُلَفا (مذ. خَلیفه)
shout	داد	destructible	خِلّ پَذیر (اد.)
brother	داداش (محا.)	indestructible	خِلّ ناپَذیر (اد.)
attorney general	دادسِتانِ کُلّ		
transaction	داد و ستد	gulf	خَلِج
possessing, having	دارا	the Persian Gulf	خَلِج فارس
wealth, assets	دارائی	calif	خَلیفه
Darius the Great	داریوشِ بزرگ	asking for	خواستار (نو.)
bereaved	داغدار	wish, desire	خواسته
Judgment	داوری (نو.)	dinner cloth	خوان (= خان) (اد.)
candidate	داوطلب	interesting to read	خواندنی
voluntarily	داوطلبانه	willing, desirous	خواهان (نو.)
encyclopedia	دایرة المَعَارِف	ball – pen	خُودکار
constantly	دائماً	solar	خُورشیدی
secretary general	دبیر کُلّ	having good morals	خُوش اخلاق

د

Mediterranean Sea	دَریایِ مدیترانه	as the result of	دَرِ اَثَرِ
puddle	دَسْت‌آنداز	in connection with	دَرِ اِرْتِباطِ با
transgression	دَسْت‌آندازی	long term	دِرَاز مُدَّت
participant	دَسْت‌آندرکار	around	دَرِ اطرافِ
hand-to-mouth	دَسْت به دَهن	in this connection	دَرِ این رَه‌گُذَرِ (نو.)
confused, embarrassed	دَسْت‌پاچه (محا.)	in this connection	دَرِ این زَمینِه
hand-sewn	دَسْت‌دوز	related to the court of kings	دَر‌باری
access	دَسْت‌رسی	against	دَرِ بَرَاوِ
apparatus, organization	دَسْت‌گاه	in reality	دَرِ حَقِیْقَتِ
arrested	دَسْت‌گیر	in connection with	دَرِ رَابطِه با
wages	دَسْت‌مُرد	in connection with	دَرِ زَمینِه
hand-written	دَسْت‌نوِشت (نو.)	honest	دُرُست‌کار
hand-written	دَسْت‌نوِیس	amongst	دَرِ شُمارِ (اد.)
order	دَسْت‌ور	in the event that, whereas	دَرِ صورتی که
directions	دَسْت‌وَر‌الْعَمَل	while, in the course of	دَرِ ضَمَنِ
handle	دَسْتِه	in the course of	دَرِ طَوْلِ
attainment	دَسْت‌یابی (نو.)	while, in spite of	دَرِ عینِ
mattress	دُشک	at the same time	دَرِ عینِ حال
invitation	دَعَوَت	within	دَرِ فاصِلَه
headquarters	دَفْتَر	perception	دَرک
precisely	دَقِیقاً	together with	دَرِ کِنَارِ
changed	دِگَر‌گون (نو.)	in comparison with	دَرِ مُقایسِه با
reasons	دَلایل (مف. دَلیل)	among	دَرِ میانِ
pleasant	دِل‌پذیر (اد.)	in reality	دَرِ واقع
consolation	دِل‌داری	anyway, in any case	دَرِ هر حال
sympathy, pity	دِل‌سوزی	admiral	دَریا سالار

ر

secret	راز	tail	دُم
satisfactory	راضی‌کننده	cape	دَماغه
inclined, eager	راغِب (نو.)	the Cape of Good Hope	دَماغه اُمیدنیک
driven	رانده	behind	دُنبال
solution	راه	toothache	دندان‌درد
walking	راه‌پیمائی	equivocal	دو‌بُهلُو
going	راهی	bilateral	دوجانبه
current	رایج	round	دُور
conjunction, connection	رَبط (دس.)	far-sighted	دوربین
womb	رَحِم	view	دورنَما
hypermeter (verse)	رَدیف (شعر)	hell	دوزخ (اد.)
combatant	رَزَمَنده (نو.)	friendship	دوستی
epic	رَزْمی (اد.)	religion	دیانَت
expressive	رَسا (نو.)	sight	دید
formal, official	رَسمی	visit	دیدار
verification	رِسیدِگی	long time ago	دیرباز (اد.)
branch, string	رِشته	lasting long	دیربای (اد.)
growth	رُشد	sooner or later	دیر یا زود
satisfactory	رِضائیت‌بخش	the Administration	دیوان (مه.)
tremor	رَعشه		
coming and going	رَفت و آمد	supplies, stores	دَخایِر (مه، دَخیره)
gradually	رَفته‌رفته	coal	دُغال‌سَنگ
competition	رِقابَت	mention	ذِکر (نو.)
dance	رَقص	literary talent	ذُوق (نو.)
digit, figure	رَقَم	mental, subjective	ذِهنی

ذ

directorship	ریاست	stagnation	رُکود (نو.)
extravagance	ریخت و پاش (محا.)	colour particle	رَنگدانه (اد.)
root	ریشه	rainbow	رَنگین کمان
lung	ریه	relations, connections	رَوابط (مف. رابطه)
president of a republic	رئیسِ جُمهوری	public relations	رَوابطِ عُمومی
principal	رئیسِ کُلّ	propagation	رَواج
		procedure	رَوال
		fluent, flowing, soul	رَوان
		psychology	رَوانشناسی
from	ز (اد.)	dispatched	رَوانه
place of birth	زادگاه	spiritual	روحانی
born	زاده	morals	روحیات (مف. روحیه)
angle	زاویه	once, some days ago	روزگاری
superfluous	زائد	daily, from day to day	روزمره
linguistics	زَبانشناسی	journalism	روزنامه‌نگاری
proficient	زیردست	clear, evident	رُوشن
wounded	زخمی	broad-minded	رُوشن‌فکر
fight	زَد و خُورد	Romania	رُومانی
cultivation	زِراعت	Romanian	رُومانیائی
agricultural	زِراعتی	Romans	رومیان (مف. رومی) (اد.)
Zoroaster	زَرَدُشت	dream	رُویا
Zoroastrian	زَرَدُشتی / زَرَتشتی	altogether	رُویهم
maroon (colour)	زِرِشکی (رَنگ)	way	رَه (اد.)
goldsmith's	زَرگری	leader	رَهبر
clever	زِرَنگ	leadership	رَهبری
coat of mail	زِره (اد.)	pathway	رَهگذر (نو.)
depraved	زِشت اخلاق (اد.)		

ز

shadow	سایه	geologist	زَمین‌شناس
casting a shadow	سایه‌گستر (اد.)	ground, field	زَمینه
basket	سَبَد	basket	زَنبیل (محا.)
grassy	سَبزه‌زار (اد.)	living	زَندگانی
army	سپاه	life giving	زَندگی‌بخش
praise	سِتایش	transient	زودگذر
quarrel	سِتیز (اد.)	powerful	زورآزمای (اد.)
prayer-carpet	سَجاده	subdivision	زیرگونه (اد.)
witchcraft, magic	سِحَر	biology	زیست‌شناسی
obstinate, headstrong	سَخْت‌سَر (اد.)	saddle	زین
literary man	سُخندان (اد.)	س	
spokesman	سُخنگو		
throughout	سَر‌اَسَر	record	سابقه
manageable	سَر به راه	coast	ساحل
guardian	سَر‌پَرست	building	ساختمان
guardianship	سَر‌پَرستی	syntactic structure	ساختِ نحوی (دس.)
red Indian	سَر‌خپوست	agreeable	سازگار
head of a gang	سَر‌دَسته	organization	سازمان
land, country	سَر‌زَمین	United Nations	سازمانِ مِلّیِ مُتّحد
census	سَر‌شماری	maker	سازنده
speed	سُرعت	Sassanids	ساسانی
Sirl	سَرکار!	alarm clock	ساعتِ کوکی
working foreman	سَرکارگر	tranquil, motionless	ساکین
leader	سَر‌کرده	years	سالیان (مف. سال) (اد.)
chill	سَر‌ماخوردگی	circulating	سائر (اد.)
investment	سَر‌مایه‌گذاری	the rest of	سایر

hard-hearted	سَنگِ دِل	level, surface	سَطَح
inscription	سَنگِ نِوِشْتَه (اد.)	lines	سُطُور (مف. سَطْر)
ages	سِنین (مف. سِن)	vilification	سَعَايَت (نو.)
horseman	سَوَارِکار	embassy	سِفَارَت
cavalry	سَوَارِنظام	recommendation	سِفَارِش
riding	سَواری	hard	سِفَت
whistle	سوت	dinner-cloth	سُفْرَه
fuel	سوخت	embassador	سَفِير
burn	سوختگی	fall	سُقُوط
fuelling	سوخت گیری	tranquillity	سُکُون
trader	سُوداگر (اد.)	sultans	سَلَاطین (مف. سُلطان)
hole	سوراخ	health	سَلَامَتی
cold breeze	سوز	dynasty	سِلْسِلَه
burning	سوزش	sultan	سُلطان
burning effect	سوزندگی	sultanate	سُلطان نشین
beetle	سوسک	sovereignty	سُلطَه
present	سُوغاتی (محا.)	cell	سِلُول
triangle	سه گوش	poison	سَم
easy	سَهْل (نو.)	ear trumpet	سَمَعک
politician	سیاستمدار	conference	سِمینار
political	سیاسی	traditional	سُنّتی
black-eyed	سیاه چشم	pin	سَنجاق
character, nature	سیرت	safety pin	سَنجاق قُفلی
the process of evolution	سیرِ تَکامل	measurement	سَنجِش
wire	سیم	stone, rock	سَنگ
		granite, hard stone	سَنگِ خارا

ش

shame	شَرَم	joy	شادمانی
ashamed	شَرَمسار (اد.)	pleasing	شادی‌بخش (نو.)
disgrace, shame	شَرَمساری (اد.)	apprenticeship	شاگردی
excitement	شَر و شور	muffler	شال‌گردن
religious law	شَرِعت (اد.)	including	شامل
honourable	شَرِیف	chance	شانس
chess	شَطْرَنج	eye-witness	شاهد
slogan	شِعار	worthy	شایان (اد.)
juggler	شُعْبده باز	merit	شایستگی (نو.)
delight, joy	شَعَف (نو.)	worthy	شایسته (نو.)
poppy	شَقَاقِیق	day and night	شَبانه روز
form	شَکَل [شِکَل]	similarity	شِبَاهَت
chocolate	شِکَلات	peninsula	شِبهِ جَزیره
womb	شِکَم	metalloid	شِبهِ فِلَز
complaint	شِکْوِه	subcontinent	شِبهِ قارَه
fortitude	شِکِیائی (اد.)	similar	شِبهِه
soft, loose	شُل	hasty, precipitate	شِتَاب‌زده
noisiness	شُلوغی	bravery	شُجَاعَت
number	شُمار (نو.)	personally	شَخْصاً
sword	شَمشیر	personal	شَخْصی
fencer	شَمشیرباز	personality	شَخْصِیَّت
fencing	شَمشیربازی	conditions	شرایط (مف. شرط)
recognition	شِناخت	condition	شرط
knight	شُوالیه (مف.)	oriental studies	شَرْق شناسی
joke	شوخی	partnership	شِرْکَت
council	شُورا		

sheets, pages	صَفَحَات (مف. صَفْحه)	the Soviet Union	شُوروی
Safavids	صَفَوِیَان (مف. صَفَوِی)	bravery	شِهَامَت
whistle	صَفِیر (اد.)	fame	شُهَرَت
competence	صَلَاحِیَّت	citizen	شَهْرَوَند
peace	صُلح	sheikh	شَیخ
peace – seeking, peacefully	صُلح‌جویانه (نو.)	sheikhdom	شَیخ‌نشین
intimate, sincere	صَمِیمِی	shiite	شیعه
industrial	صَنَعَتِی	infatuation	شیفتگی (اد.)
forms, shapes	صُور (مف. صُورَت) (اد.)	infatuated	شیفته (اد.)
image	صُورَتِ خیال (اد.)	chemical	شیمیائی
sufism	صوفی‌گری	eloquent, charming (script)	شیوا (اد.)
		charm, (script)	شیوانی (اد.)
		style, method	شیوه (نو.)

ض

beating (heart)	ضَرَبَان		
shock	ضَرْبِه	owner	صاحب
necessity	ضَرُورَت	landlord	صاحبخانه
poetic necessity	ضَرُورَتِ شِعرِی (اد.)	sincerely, sincere	صادقانه
essential	ضَرُوری	clear, even	صاف
necessaries	ضَرُوریات (مف. ضَرُورِیَّت)	scene	صحنه
in the course of, while	ضَمِن	rock	صَخْره (نو.)
while that	ضَمِنِ اینکه	truthfulness	صِدَاقَت
implicit	ضَمِنِی	injury, damage	صَدْمه
indefinite pronoun	ضَمِیرِ مُبْهَم (دس.)	damaged	صَدْمه دیده
reflexive pronoun	ضَمِیرِ مُشْتَرَك (دس.)	bridge to paradise	صِراط
criteria	ضَوایِط (مف. ضابطه)	grammar	صَرَف و نَحو (اد.)

ص

void of, without	عاری از (نو.)	ط	
lover	عاشق	shelf	طاقچه (مه.)
amorous	عاشقانه	A city in the east of Iran	طَبَس
sentiment	عاطفه	print	طَبَع (مه.)
full of sentiment	عاطفه بار (اد.)	naturally	طَبْعاً
world	عالم (نو.)	storey, floor, class	طَبَقه
high, excellent	عالی	project	طَرَح
Abbasid	عبّاسی	manner, method	طَرَز
Ottoman	عثمانی	adherent	طَرَفدار
good heavens!	عَجَب!	means, way	طَرِيق (نو.)
integer	عَدَدِ صحیح (دس.)	child	طِفْل (نو.)
fraction	عَدَدِ کسری (دس.)	childhood	طُفُولِیت (اد.)
lack	عَدَم	creditor	طَلَبکار
number	عِدّه	in the course of, within	طَى / در طَى
excuse	عُذْر		
Arabia	عَرَبستان	ظ	
deck	عَرشه	unjust	ظالمانه
supply, offer	عَرَضه (نو.)	elegance	ظِرَافَت
gnosticism	عِرْفان (اد.)	within	ظَرَف
gnostic	عِرْفانی (اد.)	appearance	ظُهُور
doll	عَرُوسک		
prosody	عَرُوض (اد.)	ع	
dear	عَزِيز	habit	عَادَت
amorous	عِشقی	usual	عادی
nervous	عَصَبی	gnostic	عَارِفانه (اد.)
muscular	عَضَلانی	devoid, without	عاری (نو.)

sentiments	عَوَاطِف (مف. عاطِفَه)	member, organ	عُضْو
factors	عَوَامِل (مف. عامِل)	thirst	عَطَش (اد.)
treaty	عَهْدَنَامَه (نو.)	thirsty	عَطَشَنَاك (اد.)
visit (a sick person)	عِيَادَت	thirstiness	عَطَشَنَاكِي (اد.)
defect	عَيْب	greatness, immensity	عَظِمَت
in the original form, exactly	عَيْنَاً	immense	عَظِيم

غ

those absent	غَايِبِينَ (مف. غَايِب)	marriage contract	عَقْدَنَامَه
western	غَرْبِي	hand (clock)	عَقْرَبَه
sieve	غَرِيْبِل	wisdom	عَقْل
grumbling	غُرْغُرْكَان	reaction	عَكْسُ الْعَمَل
pride	غُرُور	scientific	عِلْمِي
odes, lyric poetry	غَزَل (اد.)	in spite of	عَلَيْرَ غَم (= عَلَارَ غَم)
gnostic poem	غَزَلِ عِرْفَانِي (اد.)	against	عَلَيْهِ (نو.)
idyllic poem	غَزَلِ عِشْقِي (اد.)	Oman	عُمَان
sorrowful	غَمَّ الْوَد (اد.)	mainly	عُمْدَتَاً
sad, sorrowful	غَمَّانْگِيز	development	عُمرَان (نو.)
sorrow – stricken	غَمَزَدَه (اد.)	depth	عُمُق
sad	غَمِين (اد.)	act, action	عَمَل
rich	غَنِي	practical	عَمَلِي
uproar, row	غُوْغَا	generally	عُمُومَاً
unusual	غَيْرِ عَادِي	general	عُمُومِي
illogical, unreasonable	غَيْرِ عَقْلَانِي (اد.)	deep	عَمِيق
illegal	غَيْرِ قَانُونِي	elements	عَنَاصِر (مف. عُنْصُر) (نو.)
impossible	غَيْرِ مُمَكِن	spider	عَنْكَبُوت

dictionary	فَرَهَنگ (اد.)	illogical	غیر منطقی
corruption	فَسَاد	non - dependent	غیر وابسته (نو.)
tiny	فَسِیْلَی (محا.)	ف	
fossil	فُسِیْلَی (اد.)		
pressure	فِشَار	disaster	فاجعه
bullet	فِشَنگ	rotten, corrupt	فاسِد
eloquence	فِصَاحَت (اد.)	distance	فاصله
eloquent	فَصِیح (اد.)	agency	فَاعِلِیَّت (دس.)
atmosphere, space	فَضَا	surname	فامیلی (محا.)
action and reaction	فِعْل و اِنْفِعَال (نو.)	escape	فَرَار
present	فِعْلَی	over, above	فَرَاَز (اد.)
absence, lack	فِقْدَان (اد.)	abundance	فَرَاوانی
mental	فِکْرِی	process	فَرَايِنْد (نو.)
philosophers	فَلَاسِفَه (مف. فیلسوف)	individual	فَرْدِی
such and such	فُلَان	quick	فِرَز (محا.)
philosophy	فَلَسَفَه	sender	فِرِسْتَنده
philosophical	فَلَسَفِی	carpert	فَرَش
technique, art	فَنّ	angel	فِرِشته
technics	فُنُون (مف. فَنّ)	supposedly	فَرَضاً
technical	فَنّی	assumption, hypothesis	فَرَض
immediate	فُورِی	imaginary	فَرَضِی
comprehension	فَهْم	difference	فَرَق
		commander	فَرمانده
		sovereignty	فَرمانروائی
		European	فَرَنگی (محا.)
		sale	فُرُوش
	ق		
fram	قَاب		
utilizable	قَابِلِ اِسْتِفاده		

gambler	قُمَارِبَاز	conceivable	قَابِلُ تَصَوُّر
gambling	قُمَارِبَازِی	noteworthy	قَابِلُ تَوَجُّه
satellite	قَمَرِ مَصْنُوعِی	understandable	قَابِلُ فَهْم
laws	قَوَانِین (مذ. قانون)	capability	قَابِلِیَّت
preliminary agreement	قَوْلَنَامَه	murderer	قَاتِل
wrath	قَهَر	continent	قَارَه
appearance, figure	قِیَافَه	judge	قَاضِی
adverb of order	قَیْدِ تَرْتِیب (د.س.)	rhyme	قَافِیَه (اد.)
adverb of explanation	قَیْدِ تَوْضِیح (د.س.)	Cairo	قَاهِرَه

ک

pine	کَاج	step	قَدَم
efficient	کَارَسَاز	contract, agreement	قَرَارَداد
expert	کَارِشِنَاس	the Middle Ages	قُرُونِ وُسطی (= وُسطَا)
worker	کَارکُن	part, share	قِسْمَت
active, effective	کَارگَر	the bulk	قِسْمَتِ اَعْظَم (نو.)
report card	کَارَنَامَه	layer. skin	قِنَر
bowl	کَاسَه	intention	قَصْد
café	کَافَه	story	قِصَّه
gratification	کَام (اد.)	story teller	قِصَّه گو
successful	کَامِیَاب (اد.)	case, subject	قَضِیَه
truck	کَامِیون	pole	قُطَب
center, hearth	کَانون	Qatar	قَطَر
decrease	کَاهِش (نو.)	pieces	قَطْعَات (مذ. قَطْعَه)
inscription	کَتِیْبَه (نو.)	piece, part	قَطْعَه
misdoings	کَجَرَوِی	painting brush	قَلَمِ مَو

highlands	کوهسار (اد.)	coding	کُدگذاری (نو.)
Kuwait	کُویت	shore, border	کَرانه (اد.)
desert	کُویر	deed	کِرदार (نو.)
who?	که؟ (نو.)	killed	کُشته
galaxy	کَهکشان	discovery	کَشف
.bag	کیف	floor, foam	کَف
quality	کِیفِیت	pigeon	کَفتر (محا.)
		palm (hand)	کَف دَسْت
		whole, chief	کُل
		crow	کَلاغ
		speech, talk	کَلام
		as	کَمَا اینکه
		perfection	کَمال (نو.)
		shortage	کَمبود
		sub-educational	کُمک آموزشی
		more or less	کَم و بیش
		corner	کُنج
		curiosity	کَنجکاوی
		sluggishness	کُندکاری (نو.)
		action	کُنش (اد.)
		where is?	کو؟ (محا.)
		small	کوچولو (محا.)
		Cyrus the Great	کوروش کبیر
		shoulder	کول (محا.)
		knapsack	کوله بار
		mountaineering	کوه پیمائی

گ

cart	گاری		
matador	گاوباز		
every now and then, at times	گاه و بیگاه		
sometimes	گاهی اوقات		
from time to time	گاهی و قتها (محا.)		
transient	گُذرا (نو.)		
road-watcher	گُذربان (مه.)		
besides that, apart from the	گذشته از اینکه		
fact that			
heavy	گران (اد.)		
precious, dear	گرانبها		
precious, very important	گرانقدر (نو.)		
precious, expensive	گران قیمت		
precious, dear	گرانمایه (نو.)		
expensiveness	گرانی		
dust	گرد		
round	گرد		

ل

carelessness, irresponsibility | لأَبَالِيْ غَرِي (نو.)

intransitive لازم (دس.)

tulip لاله

eternal لَا يَزَال (اد.)

insoluable لَا يَنْحَل

inseparable لَا يَنْفَك (نو.)

smile لَبَخَد

Lebanon لُبْنان

edge لَبه

obstinate لَجوج

moment لَحظه

tone لَحْن

therefore, so لِذَا (نو.)

pleasure لَذَّتْ

delightful لَذَّتْ بَخَشْ

shuddering, trembling, vibration لَرَزَشْ

trembling لَرَزَه

vibration register لَرَزَه نِگار (اد.)

necessity لُزوم

necessarily لُزوماً

pleasantness لَطَافَت

dictionary لَقَّتْ نَامَه (اد.)

title (of honour) لَقَب

Libya لِيبي

obstruction گَرْدِش

circulation, rotation گِرْفَتِگِي

warmth گرمي

age group گُروهِ سِنِي (نو.)

collar گَرِيان (نو.)

report گُزارِش

extensive گُستَرده (نو.)

open گُشاده (اد.)

inauguration گُشايش (نو.)

petal گُلْبَرِگ (نو.)

a happy dance گُلَرَقَص (مه.)

rose گُلِي سُرُخ

a kind of rose گُلِي مُحَمَدِي

shot, bullet گُلُوله

sin, offence گُناه

guilty گُناهكار

corner گوشه

secluded گوشه گير

seclusion گوشه گيري

diversity گوناگوني

cheek گونه

one would say گوئي (اد.)

cradle گَهواره

herbaceous گياهي

receiver گيرنده

prevailing, common	مُتَدَاوِل	Libyan	لیبیائی
abandoned, obsolete	مُتْرُوك	but	لیکن (نو.)
connected	مُتَّصِل		
ordinary, normal	مُتَعَارِف (نو.)		م
surprised	مُتَعَجَّب	taken	مَأْخُوذ (نو.)
numerous	مُتَعَدَّد	material, financial	مادی
transitive	مُتَعَدِّي (دس.)	machinery	ماشین آلات (مف. ماشین)
variable	مُتَغَیِّر	financial	مالی
different	مُتَفَاوِت	duty	مَأْمُورِیت
philosopher	مُتَفَكِّر (نو.)	permanent	ماندگار
correspondingly	مُتَقَابِلًا	being permanent	ماندگاری
pillow	مُتَّكَا	permanent	ماندنی
relying	مُتَّكِي	obstacle	مانع
self – reliant	مُتَّكِي بِه نَفْس	as before	مانندِ سابق
long (year)	مُتَمَادِي	maneuver	مَأْثُور (نو.)
distinct	مُتَمَایِز	Transoxania	ماوراءالنهر
leaning toward...	مُتَمَایِل بِه...	skilful	ماهرانه
civilized	مُتَمَدِّن	monthly	ماهیارنه / ماهانه
modest	مُتَوَاضِع	muscle	ماهیچه
aware, taking notice	مُتَوَجِّه	disappointed	مَأْیُوس
stopped	مُتَوَقَّف	champion	مُبَارِز
texts	مُتُون (مف. مَتَن) (اد.)	foundation	مَبَانِي (مف. مَبْنَا)
accused	مُتَّهَم	obscure, vague	مُهِمَّ
positive, affirmative	مُثَبِّت	moved, touched	مُتَأَثِّر
couplet (poem)	مُتَوْنِي (اد.)	tolerant	مُتَحَمِّل
trope	مَجَاز (اد.)	specialist	مُتَخَصِّص

suppression	مَحْو	figuratively	مَجَازاً
environment	مُحِيط	figurative	مَجَازِي
hearer	مُخَاطَب (نو.)	neighbouring	مُجَاوِر
opponents	مُخَالِفِينَ (مف. مُخَالِف)	wounded	مَجْرُوح
inventor	مُخْتَرِع	executor	مُجْرِي
a short account	مُخْتَصَرِي	statue	مُجَسِّمَه
tank	مَخْزَن	sculptor	مُجَسِّمَه سَاز
schools	مَدَارِس (مف. مَدْرِسَه)	sculpture	مُجَسِّمَه سَازِي
documents	مَدَارِك (مف. مَدْرَك)	magazines	مَجَلَّات (مف. مَجَلَه)
continuous	مُدَاوِم	total	مَجْمُوع
director general	مُدِير كُلّ	set	مَجْمُوعَه
melted	مُذَاب (نو.)	calculation	مُحَاسِبَه
discussion, talk	مُذَاكِرَه	impossible	مَحَال
sect	مَذْهَب	conversation	مُحَاوَرَه (نو.)
religious	مَذْهَبِي	colloquial	مُحَاوَرَه اِي (نو.)
stages, phases	مَرَاكِِل (مف. مَرَحَلَه)	kindness, affection	مَحَبَّت
centers	مَرَاكِز (مف. مَرَكَز)	affectionate, kind	مَحَبَّت آمِيز
related, connected	مَرْبُوط	popular	مَحْبُوب
educator	مُرَبِّي	popularity	مَحْبُوبِيَّت
regular	مُرْتَب	respectful, respectfully	مُحْتَرَمَانَه
reference	مَرْجِع (اد.)	sad	مَحْزُون (اد.)
stage, phase	مَرَحَلَه	envid	مَحْسُود (اد.)
the late	مَرْحُوم...	research worker	مُحَقِّق (نو.)
leave	مُرْخَصِي	firm	مُحَكِّم
frontier	مَرَز	district	مَحَلَّه
center	مَرَكَز	affliction, suffering	مِحْنَت (نو.)

conditioned	مَشْرُوط	mortality	مَرگ و میر
difficulties	مُشْكِلَات (مف. مُشْكِل)	favourable	مُسَاعِد
doubtful	مَشْكُوك	distance	مَسَافَت
obvious	مَشْهُود (اد.)	peaceful	مُسَالِمَت آمیز
companionship	مُصَاحِبَت	equal	مُساوی
coincident	مُضَادِف	problems	مَسَائِل (مف. مَسْئله)
Egypt	مِصر	tenant	مُسْتَأْجِر
consumption	مَصْرَف	settled	مُسْتَقَرَّ
consumer	مَصْرَف كُننده	direct, straight	مُسْتَقِیم
Egyptian	مِصری	dwelling-house	مَسْكَن
disaster	مُصِیْبَت	armed	مُسَلَّح
doubled	مُضَاعَف (نو.)	armed, with weapons	مُسَلَّحانه
The first noun in a genitive construction.	مُضَاف (دس.)	predominant	مُسَلِّط
The second noun in a genitive construction.	مُضَافُ إِلَیه (دس.)	indisputable	مُسَلَّم
subject-matters, implications	مَضَامِین (مف. مَضْمُون) (اد.)	undoubtedly, certainly	مُسَلَّمًا
subject-matter, implication	مَضْمُون (اد.)	Muslim	مُسْلِمَان
similar to, according to	مُطَابِق	Christ	مَسِیح
matters, subjects	مَطَالِب (مف. مَطْلَب)	route, direction, line	مَسِیر
the press	مَطْبُوعَات (مف. مَطْبُوعه)	similar	مُشَابِه
press (adj.)	مَطْبُوعَاتی	participation	مُشَارِکَت
matter	مَطْلَب	the celebrated	مَشَاهِر (مف. مَشْهُور) (اد.)
absolutely	مُطْلَقًا	joint, in common	مُشْتَرَك
desirable	مَطْلُوب	distinct, specified	مُسَخَّص
		specifications	مُسَخَّصَات (مف. مُسَخَّصه)
		the Eastern Hemisphere	مَشْرِق زَمِین (نو.)
		alcoholic drink	مَشْرُوبِ الْکُلِی

comparison, checking	مُقَابِلَه (اد.)	mines	مَعَادِن (مف. مَعْدَن)
quantities, amounts	مَقَادِير (مف. مِقْدَار)	learnings	مَعَارِف (مف. مَعْرِفَت) (اد.)
intentions	مَقَاصِد (مف. مَقْصود)	association	مُعَايِرَت
articles	مَقَالَات (مف. مَقَالَه)	contemporary	مُعَاَصِر (نو.)
official, (social) position	مَقَام	under secretary	مُعَاوِنَت
officials, positions	مَقَامَات (مف. مَقَام)	mineralogy	مَعْدَن شِنَاسِي
resisting	مُقَاوِم	mineral	مَعْدَنِي
resistance	مُقَاوِمَت	apology	مَعْذِرَت
comparison	مُقَايَسَه	introduction	مُعْرِفِي
powerful	مُقْتَدِر	known as...	مَعْرُوف بِه...
holy, sacred	مُقَدَّس	sweetheart	مَعْشُوق
Macedonian	مَقْدُونِي	difficulties	مُعْضَلَات (مف. مُعْضَل) (نو.)
regulations	مُقَرَّرَات (مف. مُقَرَّرَه)	invalidism	مَعْلُولِيَّت
destination	مَقْصَد	knowledge	مَعْلُومَات (مف. مَعْلُوم)
aim, intention	مَقْصود	normal, commonplace	مَعْمُولِي
category	مَقُولَه (نو.)	meaning, subject	مَعْنَا (نو.)
conversation	مُكَالِمَه	meaning, subject	مَعْنَى
supplement	مُكْمَل	criterion	مِيعَار
bedsheet	مَلَاَفَه	certain, given, specified	مُعَيَّن
visit	مُلَاقَات	Morocco	مَغْرِب
sailor	مَلَوَان	the Western Hemisphere	مَغْرِب زَمِين (نو.)
public	مِلِّي	haughty	مَغْرُور
distinguished	مُمْتَاز	defeated	مَغْلُوب (نو.)
forbidden	مَنْعُوع	Mongol	مَغُول
sources	مَنْابِع (مف. مَنَبِع)	detailed, lengthy	مُفْصِّل
quarrels, disputes	مُنَازَعَات (مف. مُنَازَعَه) (نو.)	concept, meaning	مَفْهُوم

effective	مؤثر	dispute	منازعه (نو.)
wave	موج	suitable	مناسب
creature, existing	موجود	relations	مُناسِبَات (مف. مُناسِبَت)
supply, stock	موجودی	areas, regions	مَنَاطِق (مف. مَنَاطِقَه)
intended	مُورِد نَظَر	interests	مَنَافِع (مف. مَنَفَعَت)
founder	مُؤَسِّس	source	مَنَبِع
establishment	مُؤَسَّسَه	but, the thing is...	مُنْتَهَا
subjects, matters	مُوضُوعَات (مف. مَوْضُوع)	written in prose	مَنثور (اد.)
temporary	مُوقَّت	confined, restricted	مُنْحَصِر
author	مُؤَلِّف	corrupt	مُنْحَطَّ (نو.)
authors	مُؤَلِّفِین (مف. مُؤَلِّف)	free from...	مُنْزَه (نو.)
pious men	مُؤْمِنِین (مف. مُؤْمِن)	ascribed	مَنْسُوب
May, fog	مه	abolished	مَنْسُوخ
skill	مَهَارَت	office, post	مَنْصَب (اد.)
obsolete	مَهْجُور (اد.)	logic, reason	مَنْطِق
affection	مِهْر	region	مَنْطِقَه
A piece of clay for prayer	مُهِرِ نَمَاز	logical	مَنْطِیقِی
mediator	مِیانجی	view	مَنْظَره
mediation	مِیانجی گری	regular, in good order	مَنْظَم
average	مِیانگین (نو.)	intention, purpose	مَنْظُور
middle term	مِیان مُدَّت (نو.)	versified, in verse	مَنْظُوم (اد.)
infix	مِیان وَنَد (دس.)	prohibition	مَنْع
rate, amount, criterion	مِیزان	depending on	مَنْوُط بَه (نو.)
birth	مِیلاد (اد.)	materials	مَوَاد (مف. مَادَه)
		written agreement	مُوافَقَت نامَه
		obstacles, impediments	مَوَانِع (مف. مَانِع)

ن

near-sighted	نزدیک بین		
descent	نژول	disorder	نابسامانی
race, breed	نژاد	annihilated	نابود
racial	نژادی	annihilation	نابودی
with relation to	نسبت به	blind	نابینا
breeze	نسیم	blindness	نابینائی
publication	نشریه	unstable, transient	ناپایدار
noble	نجیب	region	ناحیه
generation	نسل	orange-coloured	نارنجی
sperm	نطفه	unknown	ناشناخته
supervision	نظارت	unskilful	ناشی
military	نظامی	resulting from	ناشی از
opinions	نظرات (مف. نظر) (نو.)	suddenly	ناگه (اد.)
theoretical	نظری	famous	نام‌آور (نو.)
theory	نظریه	famous	نامبردار (اد.)
good order	نظم	unlimited	نامحدود
similar to	نظیر	surname	نام خانوادگی
blessing	نعمت	famous	نامدار (نو.)
melody	نغمه (اد.)	obscure	نامشخص
(sound of) a trumpet	نفیر (اد.)	undesirable	نامطلوب
precious	نفیس	unevenness	ناهمواری
spots	نقاط (مف. نقطه)	unobtainable	نایاب
deficiencies	نقائص (مف. نقیصه) (نو.)	consequently	نتیجتاً
function	نقش	prose	نثر
shortage, deficiency	نقصان (نو.)	special manner for doing something	نحوه
points	نکات (مف. نکته)	fence	نرده

of good habits	نیکو خوی (اد.)	point	نُکته
beneficent	نیکوکار (نو.)	worring	نِگران کُننده
goodness	نیکي	apparent	نَمایان (نو.)
noon, midday	نیمروز (اد.)	exhibitor, representing	نَمایشگر (نو.)
incomplete	نیمه کاره (محا.)	representative	نَماینده
semi-barbarian	نیمه وحشی	member of parliament	نماینده مَجلیس
		growth, development	نُمُو
		humid	نَمور
		example, sample	نِمونه
dependence	وابستگی	sampling	نِمونه‌ای (نو.)
dependent	وابسته	caress	نَوَازش
essential	واجب	caressing	نوازشگر (اد.)
unit, single	واحد	innovation	نواوری
obvious	واضح	new-moving	نوبا (نو.)
realist	واقع بین	of a holy aspect, shining	نورانی
realistic, realistically	واقع بینانه	new-born	نُوزاد
realism	واقع بینی	species	نُوع
actual, real	واقعی	twig, young tree	نَهل
reality	واقعیت	final	نَهای
reaction	واکنش (نو.)	stream	نَهر
eminent	والا (نو.)	ancestor	نیا (اد.)
parents	والدین (نو.)	need	نیاز
joy, ecstasy	وَجَد (اد.)	ancestors	نیاکان (مف. نیا) (اد.)
existence	وجود	force	نیرو
case, face, manner	وجه	prosperous, happy	نیک بخت (اد.)
adjectival mood	وجه وصفی (دس.)	good	نیکو (اد.)
unity	وحدت		

و

syllable	هِجَا (دس..)	wild	وَحْشِی
Achaemenian	هَخَاْمَنِشِی	savagery	وَحْشِی گری
present	هَدِیَه	side	وَر (محا..)
frightened	هَرَّاسَان	athletics	وَرِزِشِی
chaos, disorder	هَرَج و مَرَج	experienced	وَرَزِیْدَه
every now and then, once in	هَر چَند یَکبار	sheet	وَرَقَه
a while		arrival	وُرود
centipede	هَزَارِبا	ministry	وِزَارَت
expense, cost	هَزِیْنَه	ministers	وُزَرَا (مف. وِزیر)
nuclear	هَسْتَه‌ای	weight, rhythm	وَزَن
weekly	هَفْتِگِی	instruments, means	وَسَائِل (مف. وَسِیلَه)
the same amount	هَمَان قَدَر	extent	وُسْعَت
effort	هِمَّت	wide	وَسِیع
as	هَمچُنانکِه (اد..)	joining	وِصال (اد..)
like	هَمچُون (اد..)	situation, condition	وَضِع
together with	هَمراه با	situation, condition	وَضْعِیت
of the same age	هَمسال	duty	وَظِیفَه
fellow-traveller	هَمسَفَر	events	وَقایِع (مف. وَاِئِعه)
of the same age	هَمسِین	devastating	ویران کُننده
of the same age	هَمسِین و سال	destructive, devastating	ویرانگر (نو..)
fellow-student	هَمشاگردی	visit (doctor)	وِزیت
fellow-citizen	هَمشَه‌ری	peculiarity	وِیژگی (نو..)
sister	هَمشیره (مه..)	special	وِیژه (نو..)
of the same nature	هَمطَبِع (اد..)		
classmate	هَمکلاسی		
parallel, in line with	هَمگام (نو..)	halo	هاله

reminding	ياد آوري	all people	همگان (مذ. همه) (نو.)
despair	يأس	of the same group	همگروه
ice	يخ	even	هموار (نو.)
frozen	يخ زده	tumult	همهمه
unity	يکپارچگی	permanent	هميشگی
well-knit	يکپارچه	everacting	هميشه فعال
one-piece	يک تکه	India	هندوستان
suddenly	يک دفعه	artistic challenge	هنر نمائی
persistent	يکدنده (محا.)	artistic	هنری
unanimously	يکصدا	aviation	هواپیمائی
monotonous	يکتواخت	astronomy	هيات (اد.)
one by one	يکي يکي	row, uproar, noise	هياهو
unique	يگانه		
Jewish	يهودی		
		or that...	يا آنکه...

ی

پیوست ۳

فعل‌های بسیط و مرکب

(فارسی - انگلیسی)

to be carried	از خوشحالی پَر دَر آوردن (محا.)	to test, to experiment	آزمایش کردن (نو.)
out with joy		to test	آزمودن (اد.)
to resume	از سر گرفتن	to reconcile	آشتی دادن [با]
to exploit	استخراج کردن	to make peace	آشتی کردن [با]
to attribute	اسناد دادن [به] (نو.)	to familiarize	آشنا کردن [با]
to mention	اشاره کردن [به]	to create	آفریدن (اد.)
to be occupied with	اشتغال داشتن [به] (نو.)	to contaminate	آلوده کردن
to insist	اصرار کردن [به]	to create	ابداع کردن (نو.)
to obey	اطاعت کردن [از]	to express	ابراز کردن / نمودن
to admit	اعتراف کردن [به]	to insist	ایرام کردن (اد.)
to announce, to declare	اعلام کردن [به]	to happen	اتفاق افتادن
to increase	افزایش یافتن (نو.)	to permit	اجازه دادن [به]
to add, to increase	افزودن [بر] (اد.)	to avoid	اجتناب کردن [از] (نو.)
to dwell, to stay	اقامت کردن [در]	to respect	احترام گذاشتن / گذاردن [به]
to take action	اقدام کردن [به، درباره]	to need	احتیاج داشتن [به]
to be inspired	الهام گرفتن [از]	to present	ارائه دادن [به]
to order about	امر و نهی کردن [به]	to communicate	ارتباط برقرار کردن / نمودن [با]
to sign	امضا کردن	to eliminate	از بین بردن

۱. حرف اضافه‌ای که با فعل می‌آید در داخل [] داده شده است. مثلاً، «علی را با رضا آشتی دادم».

to provoke	برآنگیختن (نو.)	to choose	انتخاب کردن
to create, to arrange	برپا / به پا کردن	to be published	انتشار یافتن (نو.)
to wear	برتن کردن (نو.)	to be expected	انتظار رفتن (نو.)
to leave behind	برجای گذاردن (نو.)	to expect	انتظار کشیدن
to enjoy	برخوردار شدن [از] (نو.)	to be done	انجام گرفتن
to collide	برخورد کردن [به، با]	to imagine	آنگاشتن (اد.)
to consider	بررسی کردن (نو.)	to domesticate	اهلی کردن
to come to senses	برسر عقل آمدن	to mind	اهمیت دادن [به]
to institute	برقرار کردن	to bring into existence, to create	ایجاد کردن
to flash	برق زدن	to order to halt	ایست دادن [به]
to hold	برگزار کردن	to fulfil	ایفا کردن (نو.)
to open	برگشودن	to be brought up	بار آمدن
to be divulged	برملا شدن	to bring up	بار آوردن
to depend on	بستگی داشتن [به]	to fertilize, to mate	بارور کردن (نو.)
to get up	بلندشدن [از]	to prevent	باز داشتن [از] (نو.)
to lift, to raise	بلندکردن [از]	to visit	بازدیدکردن [از] (نو.)
to cease to flow	بندآمدن	to be hindered	بازماندن [از] (نو.)
to come to an end	به اتمام رسیدن (نو.)	to recover	بازیافتن (نو.)
to be proved	به اثبات رسیدن (نو.)	to cause	باعث شدن
to be signed	به امضا رسیدن	to leave behind	باقی گذاشتن
to make an excuse	بهانه کردن	to remain	باقی ماندن
to pick a quarrel	بهانه گرفتن [از]	to promote	بالا بردن
to be brought about	به بار آمدن	to bestow	بخشیدن [به]
to bring about	به بار آوردن	to backbite	بدگوئی کردن [از]
to catch up with	به پای کسی / چیزی رسیدن	to be changed	بدل شدن [به] (نو.)
to begin to talk	به حرف آمدن	to be equal, to match	برابری کردن [با]

to proceed	با به میدان گذاشتن / گذاردن	to take into account	به حساب آوردن
to begin to visit a place	با به جایی بازشدن	to remember	به خاطر داشتن
to run away	با به فرار گذاشتن	to witness	به خود دیدن
to touch some one	با به گرد کسی رسیدن	to be obtained	به دست آمدن
to park (a car)	پارک کردن [در]	to forget	به دست فراموشی سپردن (نو.)
to persist	پافشاری کردن [بر]	to make, to cause, to arrange	به راه انداختن
to end	پایان پذیرفتن (نو.)	to let on	به رو آوردن
to resist	پایداری کردن (نو.)	to exploit, to make advantage	بهره برداری کردن [از]
to attend to one's talks	پای صحبت کسی نشستن	to profit (by)	بهره بردن [از] (نو.)
to scatter	پخش کردن	to make advantage	بهره گرفتن [از] (نو.)
to cause to appear	پدید آوردن (نو.)	to enjoy	بهره مند شدن [از] (نو.)
to scatter	پراکندن (اد.)	to fall over	به زمین خوردن / زمین خوردن
to fling	پرتاب کردن (نو.)	to spend (time)	به سربردن [در] (نو.)
to be revealed	پرده برکنار رفتن [از] (نو.)	to begin to cough	به سرفه افتادن
to foster	پرورش دادن	to sound	به صدا درآوردن
to jump, to startle	پریدن	to be carried out, to be done	به عمل آمدن (نو.)
to take back	پس گرفتن [از]	to be forgotten	به فراموشی پیوستن (نو.)
to pass, to leave	پشت سر گذاشتن / گذاشتن (نو.)	to fall into deep thought	به فکر فرو رفتن
to blink	پلک زدن	to murder	به قتل رساندن (نو.)
to suppose	پنداشتن (اد.)	to employ	به کار گرفتن (نو.)
to spread	پهن کردن	to touch some one	به گرد کسی رسیدن
to realize	پی بردن [به]	to seem, to appear	به نظر رسیدن (نو.)
to wrap	پیچیدن	to have in mind	به یاد داشتن
to be seen, to appear	پیدا شدن	to kiss	بوسه زدن [بر] (نو.)
to go, to travel	پیمودن (اد.)	to dismiss	بیرون کردن [از]
to join	پیوستن [به] (اد.)		

to consist of	تشکیل شدن (نو.)	to link	پیوند دادن [به] (نو.)
to correct	تصحیح کردن	to radiate	تاباندن [بر] (نو.)
to imagine	تصور کردن	to affect, to influence	تأثیر بخشیدن [در] (نو.)
to picture	تصویر کردن (اد.)	to affect	تأثیر کردن [در]
to offer	تعارف کردن [به]	to affect	تأثیر گذاشتن [بر] (نو.)
to be surprised	تعجب کردن [از]	to emphasize, to stress	تأکید کردن [بر]
to teach, to train	تعلیم دادن [به]	to compile	تألیف کردن (نو.)
to repair, to mend	تعمیر کردن	to provide for	تأمین کردن
to change	تغییر دادن	to write	تحریر کردن (اد.)
to request	تقاضا کردن [از]	to obtain	تحصیل کردن (نو.)
to imitate	تقلید کردن [از]	to tolerate	تحمل کردن
to strengthen	تقویت کردن	to deliver	تحویل دادن [به]
to shake	تکان خوردن	to receive, to take delivery of	تحویل گرفتن [از]
to lean	تکیه دادن [به]	to lay eggs	تخم گذاردن
to arrange	تنظیم کردن (نو.)	to make preparations	تدارک دیدن
to agree with each other	توافق کردن [با]	to notify	تذکره دادن [به]
to describe	توصیف کردن (نو.)	to be trained	تربیت شدن
to explain	توضیح دادن [برای، به]	to arrange	ترتیب دادن
to succeed	توفیق یافتن [به، در] (نو.)	to draw	ترسیم کردن
to stop, to stay	توقف کردن/ نمودن [در]	to cause to blast	ترکاندن
to insult	توهین کردن [به]	to burst, to crack	ترکیدن
to threaten	تهدید کردن [به]	to calm down	تسکین یافتن (نو.)
to supply	تهیه کردن	to surrender	تسلیم شدن
to register	ثبت کردن [در]	to liken	تشبیه کردن [به]
to displace	جابجایی کردن	to come	تشریف آوردن [به]
to leave behind	جا گذاشتن [در]	to form, to make	تشکیل دادن (نو.)

to be in the mood	حُوصِلَه داشتن (محا.)	to take room	جا گرفتن
to go out	خارج شدن [از]	to personify	جان بخشیدن [به] (اد.)
to notify,	خاطر نشان ساختن / کردن [به] (نو.)	to separate	جُدا شدن [از]
to remind		to separate	جُدا کردن [از]
to create	خَلَق کردن	to fine	جَریمه کردن
to show no	خَم بِر / به آبرو نیاوردن (محا.)	to find	جُستن
annoyance		to leap	جَست و خیز کردن
to bend	خَم کردن	to be attracted	جَلَب شدن [به]
to dream	خواب دیدن	to collect	جَمع آوری کردن
to ask for	خواستار شدن [از] (نو.)	to collect, to accumulate	جَمع کردن
to ring (bell)	خُوردن (زنگ)	to move	جُنبیدن
to get used to	خو گرفتن / کردن [به] (نو.)	to weld	جوش دادن [به]
to intend	خیال داشتن	to scream	جیغ کشیدن
to betray	خیانت کردن [به]	to print	چاپ کردن
to possess	دارا بودن (نو.)	to fix eyes (on)	چشم دوختن [به] (نو.)
to get involved	دُچار شدن / گردیدن [به]	to be resulted from	حاصل شدن [از] (نو.)
to have control on	دَراختیار داشتن (نو.)	to obtain	حاصل کردن (نو.)
to take under control	دَراختیار گرفتن (نو.)	to move	حَرکت کردن
to persist	دَر ایستادن (اد.)	to open an account	حِساب باز کردن [برای]
to include, to embrace	دَر بر گرفتن (نو.)	to be felt	حِس شدن
to look for	دَر پی چیزی بودن	to form a circle	حَلقه زدن
to shine	دَرخشیدن	to settle	حَلّ و فصل کردن
to request	دَخواست کردن [از] (نو.)	to carry	حَمَل کردن
to intend (to), to seek	دَرصدَد برآمدن (نو.)	to concentrate	حَواس به چیزی بودن (محا.)
to visualize, to imagine	دَرنَظر آوردن	(attention)	
to consider	دَرنَظر گرفتن	to keep mind on something	حَواس راجَمع کردن

to connect	رَبَط دادن [به]	to receive	دَرِیافت کردن
to have connection (with)	رَبَط داشتن [به]	to tease	دَسْت آنداختن (محا.)
to happen	رُخ دادن (اد.)	to appeal to a person for help	دَسْت به دامنِ کسی بودن (محا.)
to cross, to fail	رَد شدن [از]	being not able to see some one	دست به دامن کسی نرسیدن (محا.)
to verify	رَسیدگی کردن [به]	to become the victim of some thing	دَسْتُخوشی چیزی شدن (نو.)
to grow	رُشد کردن	to happen (to), to occur	دَسْت دادن [به] (نو.)
to compete	رِقَابَت کردن [با]	to have access	دَسْتَرَسی داشتن [به]
to dance	رَقصیدن	to find access	دَسْتَرَسی یافتن [به] (نو.)
to suffer	رَنج بُردن [از]	to embark (upon)	دَسْت زدن [به]
to turn pale	رَنگ و رو باختن (محا.)	to arrest	دَسْتگیر کردن
to become current	رَواج گرفتن/ یافتن (نو.)	to get panicky, to get confused	دست و پا را گم کردن (محا.)
to set out	رَوانه شدن [به] (نو.)	to attain	دَسْت یافتن [به] (نو.)
to dispatch	رَوانه کردن [به]	to quarrel	دَعوا کردن [با]
to face, to confront	روبرو شدن [با]	to denote	دِلالت کردن [بر] (نو.)
to take place	روی دادن (نو.)	to blow (into), to rise (sun)	دَمیدن (نو.)
to go towards	رو به چیزی نهادن/ گذاشتن (نو.)	to search, to look for	دُنبال گشتن
some thing		to visit, to meet	دیدار کردن [از] (نو.)
to give birth to	زادن	to visit	دیدن کردن [از] (نو.)
to pass (time)	سِپَری شدن (اد.)	to melt	دُوب کردن (نو.)
to pass (time)	سِپَری کردن (اد.)	to be fond of	راغِب بودن [به] (نو.)
to block, to obstruct	سَد کردن	to start going, to set out	راه اُفتادن
to be too much happy	سَر از پا نشناختن	to find way	راه پیدا کردن [به]
to cause to spill	سَر ازیر کردن		
to muse	سَر به جیب بُردن / فُرو بُردن (اد.)		
to regain the right mood	سَر حال آمدن (محا.)		
to slip	سُر خوردن (محا.)		

to travel, to go, to pass	طی کردن	to be discouraged	سرد شدن
to appear	ظاهر شدن [در]	to peep	سرک کشیدن (محا.)
to appear	ظهور کردن (نو.)	to invest	سرمايه گذاری کردن
to get into a habit	عادت کردن [به]	to recommend	سفارش کردن [به]
to render	عرضه داشتن / کردن (نو.)	to fall	سقوط کردن
to perspire	عرق کردن	to have a heart – failure	سکته کردن
to decide, to resolve	عزم کردن	to reign	سلطنت کردن [بر] (نو.)
to believe in	عقیده داشتن [به]	to compare	سنجیدن [با]
to change	عوض کردن	to give a slap (to)	سیلی زدن [به]
to remain negligent	غافل ماندن [از]	to include	شامل شدن (نو.)
to grumble	غرغر کردن (محا.)	to become prevalent	شایع شدن
to arrive	فرا رسیدن (اد.)	to have a share,	شرکت داشتن [در]
to surround	فرا گرفتن (اد.)	to participate	
to be made available	فراهم شدن	to take part, to participate	شرکت کردن [در]
to suppose, to assume	فرض کردن	to chant a slogan	شعار دادن
to differ, to make difference	فرق کردن [با]	to take shape	شکل گرفتن
to scatter	فشانندن (اد.)	to count	شمردن
to die	فوت کردن	to make fun, to joke	شوخی کردن [با]
to be capable	قادر بودن [به]	to export	صادر کردن [به]
to believe in	قائل بودن [به]	to call	صدا زدن
to hide	قایم کردن	to be damaged	صدمه خوردن [از]
to hide (oneself)	قایم شدن	to be injured	صدمه دیدن [از]
to make a step	قدم برداشتن	to damage	صدمه زدن [به]
to be situated	قرار گرفتن [در]	to use, to spend	صرف کردن
to judge	قضات کردن [درباره]	to take place,	صورت گرفتن / پذیرفتن
to cut off	قطع کردن	to be done	

to be kind (to)	لُطْف کردن [به]	to be content	قِنَاعَت کردن [به]
to slip	لَفْزیدن (نو.)	to swallow	قورت دادن (محا.)
to touch, to feel	لَمَس کردن / نمودن	to succeed in	(کار) آ ز پیش بُردن (محا.)
to take pride (in)	مُبَاهَات کردن [به] (نو.)	doing something	
to be changed into	مُبَدِّل شدن [به] (نو.)	to decrease	کاستن [از] (اد.)
to give	مَبْدُول داشتن (نو.)	to complete	کامل کردن
to be moved	مُتَأَثِّر شدن [از]	to be successful	کامیاب شدن [در] (نو.)
to belong	مُتَعَلِّق بودن [به]	to dig, to search deeply	کاویدن (اد.)
to undertake	مُتَعَهِّد شدن (نو.)	to be generous	کَرَم کردن [به] (اد.)
to concentrate	مُتَمَرِّز کردن [بر] (نو.)	to be exasperated	کَلَّافه شدن (محا.)
to take notice, to understand	مُتَوَجِّه شدن	to exasperate	کَلَّافه کردن (محا.)
to resort (to)	مُتَوَسِّل شدن [به]	to dig	کَنَدن
to accuse	مُتَّهَم ساختن / کردن [به] (نو.)	to knock, to pound	کویدن [به]
to embody, to visualize	مُجَسِّم کردن	to bite	گاز گرفتن
to crumple	مُجَاله کردن (محا.)	to dress with plaster cas	گِج گرفتن
to protect	مُحَافِظَت کردن [از]	to tend	گَرانیدن [به] (اد.)
to do kindness	مَحَبَّت کردن [به]	to collect	گِرَدآوری کردن (نو.)
to need	مُحْتَاج بودن [به]	to begin	گرفتن (اد.)
to deprive	مَحْرُوم کردن [از]	to adopt (religion)	گِرَویدن [به] (اد.)
to be taken into account	مَحْسُوب شدن (نو.)	to perform	گُزاردن (اد.)
to disappear	مَحُو شدن (نو.)	to report	گُزارش دادن [به]
to derange	مُخْتَل کردن	to spread	گُسْتَرانیدن (اد.)
to mix	مَخْلُوط کردن [با]	to be inaugurated	گُشایش یافتن (اد.)
to discuss, to talk	مُذَاكِره کردن [با]	to search	گشتن (محا.)
to call on, to apply	مُرَاجَعه کردن [به]	to blossom	گُل کردن
to relate	مَرْبُوط کردن [به] (نو.)	to smile	لَبَخَنَد زدن [به]

to become the instance of something	مُورِد چیزی قَرار گرفتن (نو.)	to ridicule	مَسْخَرَه کردن
to annihilate	نابود کردن	to overcome, to get predominance (over)	مُسَلِّط شدن [بر]
to arise (from)	ناشی شدن [از] (نو.)	to poison	مُسَموم کردن
to have no alternative	ناگزیر بودن [از] (نو.)	to observe, to see	مُشَاهِدَه کردن (نو.)
to mention	نام بُردن [از] (نو.)	to keep busy	مشغول کردن [به]
to ascribe	نِسِبَت دادن [به]	to interview	مُصاحِبَه کردن [با]
to give a sigh of relief	نَفْسِ رَاحَت کَشیدن (محا.)	to put forward, to propound	مَطْرَح کردن
to pant	نَفَس زدن (نو.)	to associate	مُعَاوِنَت کردن [با]
to pant	نَفَس نَفَس زدن (محا.)	to specify	مُعَيَّن کردن
to cast a look	نِگاه آنداختن [به]	to confront, to compare	مُقَابِلَه کردن [با]
to fondle	نَوَازِش کردن	to resist	مُقَاوِمَت کردن
to lay, to put	نَهادن (اد.)	to compare	مُقَایَسَه کردن [با]
to arrive	وَارِد شدن [به]	to pause	مَكث کردن
to import	وَارِد کردن [از]	to meet	مُلاَقَاَت کردن [با]
to occur	واقِع شدن	to forbid	مَمْنوع کردن
to leave (to)	واگُذار کردن [به]	to publish, to spread	مُنْتَشِر کردن (نو.)
to pretend	وَانمود کردن	to be published, (نو.)	مُنْتَشِر شدن / گشتن (نو.)
to be frightened	وَحْشَت کردن [از]	to be spread	
to blow	وَزیدن (اد.)	to confine	مُنْحَصِر کردن (نو.)
to connect	وَصَل کردن [به]	to dissolve	مُنْحَل کردن (نو.)
to devastate	ویران کردن	to be exploded	مُنْفَجِر شدن (نو.)
to direct	هِدَايَت کردن [به]	to mutter	مِنْ و مِنْ کردن (محا.)
to fear	هَراسیدن [از] (اد.)	to meet, to confront	مُواجِه شدن [با]
to warn	هَشدار دادن [به] (نو.)	to agree	مُوافَقَت کردن [با]

to help	یاری کردن (نو.)	to perish	هَلاک کردن
to be found	یافت شدن [در] (نو.)	to close (eyes)	هَم گذاشتن (چشم) (محا.)
to freeze	یَخ کردن	to remind	یادآوری کردن [به]
to be sure	یَقین داشتن	to remember	یاد اُفتادن (محا.)

پیوست ۴

واژه‌ها، عبارتها، و جمله‌های اصطلاحی^۱

صفحه	اصطلاح	صفحه
۱۷۰	آخر [آخه] ^۲	۴۸
۴۹	آز بس / آز بس که	۴۸
۱۶۷	انگار / انگار که	۴۸
۲۵۳	اینطوری	۲۹
۳۶	بابا	۴۸
۶	به هر زحمتی که بود / هست / باشد	۳۰
۲۵۳	بیا	۳۰
۳۱	پدر مرده	۴۹
۵۰	بس	۴۹
۱۷۰	چه خبر است مگر؟ [چه خبره مگه؟]	۴۹
۴۹	چی شده؟	۳۰
۵۰	حالا نخند کی بخند	۳۱
۶	من کاری نکردم	۳۶
۳۲	دستم به دامنتم!	۲۶۳
	دور (ای پسر!) (اد.)	
	دیگر [دیگه]	
	روانش شاد	
	سالِ نو مبارک	
	سرکار!	
	شش دانگ	
	صد سال به این سالها!	
	عَجَب!	
	کو؟	
	گم شو!	
	مادر مُرده	
	منزلِ نو مبارک	
	یعنی چه؟	

۱. برای معنی و کاربرد اصطلاح نگاه کنید به متن.
۲. صورت محاوره‌ای در داخل [] آمده است.

فهرست منابع

- منابعی که در تألیف کتابهای آزفا مورد استفاده قرار گرفته و یا به آنها مراجعه شده است.
- الول – ساتن، ال.پی، دستور زبان فارسی، ۱۹۶۳، انتشارات دانشگاه کمبریج، لندن.
- باطنی، محمدرضا، چهارگفتار درباره زبان فارسی، ۱۳۵۵ (۲۵۳۵)، انتشارات آگاه، تهران.
- مسائل زبانشناسی نوین، ۱۳۵۴، انتشارات آگاه، تهران.
- نمره، یدالله، آواشناسی زبان فارسی، ۱۳۶۴، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
- حکمت، علیرضا، آموزش و پرورش در ایران باستان، ۱۳۵۰، مؤسسه تحقیقات و برنامه‌ریزی علمی و آموزشی، تهران.
- حییم، س، فرهنگ فارسی – انگلیسی، ۱۳۵۰، کتابفروشی یهودا بروخیم و پسران، تهران.
- خانلری (کیا)، زهرا، فرهنگ ادبیات فارسی دری، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه دهخدا، دانشگاه تهران، تهران.
- ریپورتر، شاپور اردشیر، فرهنگ اصطلاحات فارسی به انگلیسی، ۱۳۵۱، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
- فرشید ورد، خسرو، دستور امروز، ۱۳۴۸، بنگاه مطبوعاتی صفی علیشاه، تهران.
- معین، محمد، فرهنگ فارسی، ۱۳۶۲، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران.
- ناتل خانلری، پرویز، دستور زبان فارسی، ۱۳۵۱، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- وزارت آموزش و پرورش، فارسی، دوره ابتدائی (۵ جلد)، ۱۳۶۵، تهران.
- فارسی و دستور، دوره راهنمایی تحصیلی (سه جلد)، ۱۳۶۵، تهران.
- Faroughy, A. A Concise Persian Grammar, 1944, Orientalia, Inc. New york.
- Hornby, A. S., The Advanced Learner's Dictionary of Current English, 1969, Oxford University Press.
- The New Encyclopaedia Britannica, 15th. Edition, 1973 – 1974.
- Samareh, yadollah, A Course in colloquial Persian, 1977, University of Tehran, Tehran.

* * *

روزنامه‌ها و مجلات:

اطلاعات (روزنامه)، شماره ۱۸۶۴۲، ۱۳۶۷، تهران.

جمهوری اسلامی (روزنامه)، شماره ۲۷۷۶، سال دهم، ۱۳۶۷، تهران.

دانشتینها (مجله)، سال نهم (دوره جدید - شماره ۱۸)، ۱۳۶۷، تهران.
رشد جوان (مجله)، شماره ۸، سال چهارم، ۱۳۶۷، تهران.
رشد نوجوان (مجله)، شماره ۸، ۱۳۶۷، تهران.
زن روز (مجله)، شماره ۱۱۹۰، ۱۳۶۷، تهران.
سیر و سیاحت (مجله)، سال اول، شماره ۱، ۱۳۶۷، تهران.
کیهان (روزنامه)، شماره ۱۳۴۶۳، ۱۳۶۷، تهران.
کیهان بچه‌ها (مجله)، سال سی و دو، دوره جدید، ۱۳۶۷، تهران.
کیهان فرهنگی (مجله)، شماره ۷، ۱۳۶۷، تهران.
نهاد انقلاب (مجله)، شماره ۱۳۷، ۱۳۶۷، تهران.

* * *

علاوه بر منابع فوق، از گفتارهای رادیو و تلویزیون بهره‌برداری شده و نیز دانشجویان و همکاران دانشگاهی مورد مشورت قرار گرفته‌اند.

National Library index card No. M 66 – 580

All rights reserved. No part of this book may be reproduced in any form or by any means without permission in writing from the publisher.

Name: Persian Language Teaching (AZFA), book 4,
Advanced Course, Series No.4

By: Yadollah Samareh, Ph.D.

Publisher: ALHODA Publisher and Distributors
International Relations Department, Ministry of Culture
and Islamic Guidance

Third edition: 1993

Printed by: Publisher Elmi & Farhangi Incorporation This book was
printed in Iran.

AZFA
4

PERSIAN
LANGUAGE
TEACHING

BOOK 4
(Advanced Course)

by
YADOLLAH SAMAREH, Ph. D.

university's Professor of Tehran